

شکوفا می خیزد

سخنان علی

ترجمه فارسی و انگلیسی رباعیات فارسی

و سید

ابوالقاسم حالت



موزه سلطنتی عالی علمی

2264
-1067
.362
.7

2264.1067.362.7

'Alī ibn Abī Tālib

Shikūfehā-yī khīrad

DATE

ISSUED TO

DATE ISSUED	DATE DUE	DATE ISSUED	DATE DUE

MAR 7 8 2008

PRINCETON UNIVERSITY LIBRARY DUPL



32101 037958111

شکوفاهای خرد یا

سخنان علی^ع با

ترجمه فارسی و انگلیسی رباعیات فارسی

وسیلہ

ابوالقاسم حالت

حق چاپ محفوظ است به :



مرکز ملی کتابخانه و اسناد

پیشوای پرهیز گاران

علی ابن ابی طالب علیه السلام - پسر عم و داماد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم - نخستین مردی بود که بر سالت پیغمبر اکرم ایمان آورد. او در آن موقع ده یا یازده سال بیشتر نداشت و حضرت رسول او را در خانه خود نگهداری میکرد.

علی (ع) با فاطمه (ع) دختر پیغمبر (ص) ازدواج کرد و حسن و حسین (ع) ثمره این ازدواج بودند. علی ابن ابی طالب (ع) تا مدتی که فاطمه زهرا (ع) در قید حیات بود زن دیگری نگرفت.

در اغلب غزوات حضرت رسول (ص) علی (ع) پرچمدار قشون اسلام بود در جنگهای فدک و یمن سمت فرماندهی داشت. از شجاعت های زیادی که در این جنگها همیشه از خود نشان میداد، داستانها بر جای مانده است. در غزه و حنین او از کسانی بود که با جانبازی پیغمبر اسلام را حمایت کردند.

علی یکی از منشیان حضرت رسول بود و گاهی مأموریت های سیاسی با او محول میشد و در دو مورد هم مأمور شکستن بتها گردید.

ذکر کلیه وقایع زندگی حضرت علی علیه السلام ولو باختصار کتاب جداگانه ای را شامل خواهد شد. لذا این چند صفحه به شرح برخی از صفات آن حضرت منحصر میگردد تا بعض خوانندگان - مخصوصاً خارجیان که شاید با شخصیت امام نخستین شیعیان کمتر

آشنائی داشته باشند بدانند پیشوائی که با چنین اندرزهای گرانبھائی مردم را
بخدمت پرستی و راستی و درستی فرا خوانده خود چه رفتار پاک و چه سرشت تابناکی
داشته است.

علی ابن ابی طالب در راستی گفتار و درستی رفتار ضرب المثل و در پاک و پرھیز
سرمشق پرھیز کاران بود و بی علت نیست که او را «مولای متقیان» میخوانند.
او بھیبجکس و عده ای نداد که بدان و فنانکند و پیمانی نیست که آن را بجای
نیارود.

بعهد خود وفادار بود و میفرمود: «و عده فرضی است که ادای آن بسته به وفای آن
است.»

کشاده روئی و خوش خوئی او همه را مجذوب میساخت. با همه کس به مہربانی و
آرامی سخن میگفت. همیشه به مردم پند میداد که با چہرہ باز و لب خندان با ہم رو برو
شوند. عقیدہ داشت کہ «خوش روئی دوستی میآورد» - «زیبائی ظاہر، خوب روئی؛ و زیبائی
باطن، خوش خوئی است»

شاید اینکه پیغمبر اکرم (ص) علی ابن ابی طالب (ع) را از یاران خود برتر
میشمرد و میفرمود «هر کہ من مولای اویم علی مولای اوست» یک علتش آن باشد کہ
علی ایمانش از همه قوی تر بود، ولبستگی و اخلاص او در پرستش یزدان بجدی بود کہ
در جنگ صفین در شب معروف بہ «لیلۃ الھریر» میان دو لشکر بنماز ایستاد در حالی کہ
باران تیز بسوی او میبارید.

به تلاوت قرآن اهمیت بسیار میداد. قرآن را از برداشت و بعقیدہ بعضی، اواز
کسانی است کہ قرآن را جمع کرده اند.

عشق بعبادت داشت. یزدان پاک را در نہایت معرفت میپرستید و نیایش او بدر گاہ
احدیت از روی امید یا بیم نبود. در پرھیز کاری و پاکدامنی همانند نداشت و میفرمود:
«جامہ پا کدھنی ہر از ندہ ترین جامہ ہاست»

در اجراء امر دین نیز دوست و دشمن در نظرش فرقی نداشت. دنبال حق میرفت و

میخواست با همه بحق رفتار کند حتی با دشمنان خود.

او مقتدا و راهنمای کسانی بود که به دین اسلام علاقه داشتند. دوست داشت که مردم را به خداپرستی دعوت کند. میگفت: «بترسید از خدای که اگر بگوئید میشنود و اگر فکر کنید میداند.» و خود نیز عملاً سرمشق خداپرستی بود. چنان که فرموده است: «شمارا بپردن فرمان خدا ترغیب نمی کنم مگر آنکه خود را قبلاً به طاعت خدا واداشته باشم و شمارا از معصیت باز نمیدارم مگر اینکه خود را قبلاً منع کرده باشم»

شکیبائی و بردباری او شکفت انگیز بود. بگر ماوس ما اهمیت می داد و هر دو را تحمل میکرد و هیچگاه لب بشکایت نمی گشود.

بسیار قانع و کم خوراک بود. یکی از اندرزهای گرانبهایش این بود که: «از پر خوری بترس زیرا ای بس که یکبار پر خوری کسی را از چند بار غذا خوردن محروم کرده است.» هرگز شکم خود را کاملاً سیر نمیکرد. غذای او غالباً نان خشک و خالی بود و از خوردن غذاهای لذیذ و گرانبها خودداری میکرد.

یکی دیگر از نصایحی که در باب غذا فرموده چنین است :

«باید در خوراک میان روی پیش گیرید. چون این شیوه از اسراف دورتر، برای سلامت بدن درست تر و برای عبادت کمک بیشتری است.»

خود او که هیچگاه در خوراک زیاده روی نمیکرد. نیز و مندی بسیار داشت. حتی در اواخر عمر نیز تندرست و شاداب بود.

علی در دوران خلافت ابوبکر و عمر و عثمان برای آنان هشاور پرارزشی بشمار میرفت. اغلب در مسائل حقوقی طرف شور قرار میگرفت. نصایح او را نیز می پذیرفتند. معروف است که عمر میگفت: «اگر علی نبود عمر هلاک میشد» و هنگامی که خانه عثمان در محاصره شورشیان قرار گرفت علی فرزندان خود را برای حمایت او فرستاد.

وقتی عثمان خلیفه سوم کشته شد مردم علی ابن ابی طالب را بخلافت برگزیدند. روشی که او در دوره خلافت خود پیش گرفت بر اساس عدل و انصاف و دستگیری

از بینوایان بود. رعایت حال ضعیفان از پیش طرف توجه قرار داشت. مردم در حقوق و مزایا مساوی بودند. قوی نمیتوانست به ضعیف اجحاف کند. علی علیه السلام همیشه توصیه میفرمود که «هر گاه ستمکشی را بینی بر ضد ستمگر یاری اش کن.» و عقیده داشت که «بهترین شیوه عدل یاری مظلوم است».

این نیز از فرموده های اوست: «خداوند به سه کس چشم رحمت نیفتکند: کسی که به بیداد و ستم کار کند، کسی که بیدادگر را مدد نماید، و کسی که به بیداد رضا دهد».

مراعات دقیق سنن مذهبی، بیعلاقگی بمال دنیا و دقت او در باره مجازات و قصاص همیشه مورد تحسین مردم بود.

به حکام خود مکرر سفارش می کرد که با مردم در نهایت خوشروئی و مهربانی رفتار کنند، سود مردم را از سود خود برتر شمارند و در رفع نیاز آنان بکوشند. در خدمت به مردم شکیبیا باشند، راه تعدی نپیمایند و کاری نکنند که میان مردم و آنان فاصله ای افتد.

در طرز کار کارکنان خود دقیق باشند و هر کسی را پیش از آنکه بکاری بکارند نیک بیازمایند که آیا شایسته آن کار هست یا نه؟ میفرمود: «بروی کار آوردن نااهلان و فرومایگان مایه نیستی مملکت است».

تاکید میفرمود که افراد خیانت کار را بمجازات رسانند و اشخاص امین و نیکوکار را تشویق کنند. و میگفت: «مبادا بدکار و نیکوکار در نظرت یکسان باشند زیرا در این صورت نیکوکار از نیکی کنساره گیرد و بدکار در کار زشت اصرار ورزد».

علی علیه السلام پناه ستمدیدگان بود و هر مظلومی که برای دادخواهی دست توصل بدامن او میزد نا امید باز نمیگشت.

علی خراجی را که از ممالک اسلامی میرسید بالسویه میان مستحقین تقسیم میکرد.

نقل میکنند که وقتی دوزن، یکی عرب و دیگری برده، از امام تقاضای مساعدت کردند. علی هریک را بالسویه مقداری پول و نان و خوراکیهای دیگر داد. زن عرب عرض کرد یا امیرالمومنین آخر من عرب هستم و این زن عجم است. چرا سهم من با او مساوی است؟ امام فرمود: «زیرا عرب و عجم در نزد من مساوی است»

او هیچ مطلبی را از مسلمانان پوشیده نمیداشت راستگو بود. اگر در کسی عیبی میدید با او گوشزد میکرد و اغلب میفرمود: «کسیکه ترا بعیب خود بینا سازد نصیحتت میکند و کسیکه بیجارترا ستایش میکند بهلاکت میاندازد»

مجاهله و تعارف را از هیچکس نمیپذیرفت. گاهی اگر کسی به تملق از او تمجید میکرد با او میفرمود: «من کمتر از آنم که میگوئی و بالاتر از آنم که میاندیشی.»

از کودکی اعتماد بنفس و دلیری و شهامت عجیبی داشت. هنگامیکه هنوز بپیش از ده سال نداشت با اینکه میدید شیوخ قریش منکر رسالت پیغمبر اکرم (ص) شده او را تهدید میکنند، بی اینکه از عظمت مقام و حرمت آنان بیندیشد بر خاست و با قدرت و اطمینان کامل روبرو حضرت رسول کرده گفت: «من یار و یاور هستم»

این شجاعت و قوت قلب بعدی بود که یک شب بجای پیغمبر در بسترش خوابید با اینکه میدانست تمام روساء قبایل مکه جمع شده و تصمیم دارند حضرت رسول را در خوابگاهش بکشند.

این از فرموده های اوست:

«شجاعت و بیباکی عزتی است نمایان و جبن و ترس ذلتی است عیان»

در میدان جنگ از هیچکس نمیهراسید و با هر که روبرو میشد او را مغلوب میساخت. با این حال پس از تسلط بدشمن با او در نهایت جوانمردی رفتار میکرد. همیشه توصیه میفرمود که «وقتی بدشمن غلبه یافتی عفو کن بشکرانه این که بر او چیره گشته ای»

گذشت و عفو و بزرگواری و جوانمردی او بینظیر بود. غالباً وقتی به کسانی که با او دشمنی کرده بودند دست مییافت عفو شان می کرد و از انتقام چشم میپوشید و

عقیده داشت که «زشت‌ترین کار مرد تو انا انتقام گرفتن است»

لشگریان خود را از دهنبال کردن فراریان یا کشتن زخمیان یا آزار دشمنان ناتوان و شکست خورده منع میفرمود .

بعد از پیروزی در جنگ جمل، او با وجود اعتراض گروهی از هواخواهانش اسیر و برده ساختن زنان و کودکان مغلوبین را ممنوع ساخت و بدینوسیله پریشانی خاطر دشمنان شکست خورده را بر طرف نمود. وقتی جنگ به پایان رسید اندوه خود را نشان داد، برای کشته شدگان گریست و حتی در حق دشمنان خود دعا کرد.

وقتی که بر اهل بصره تسلط یافت با اینکه به او صدمه زیاد رسانیده بودند نه تنها در صده تلافی بر نیامد بلکه دستور داد که نسبت بآنان با مهربانی رفتار کنند .

یکی از نصایح او این است: «بایر کندن بدی از سینه خود، بدی را از سینه دیگری بر کن»

همیشه قبل از اینکه جنگی در گیرد سعی میکرد با مذاکرات دوستانه از وقوع آن جلو گیری کند. اگر احتمال میداد که پند و اندرز و نرمی و مدارا ممکن است وسیله فرو گذاردن اسلحه و پایان دشمنی باشد امکان نداشت که درین راه کامی بر ندارد. او با هیچ دشمنی بدون اینکه او را از نتیجه عملش آگاه کند جنگ نکرد و تا وقتی که کار با صلح و مسالمت پیش میرفت دست به شمشیر نمیگذاشت.

دوره خلافت علی (ع) پنج سال و سه ماه بطول انجامید و شصت و دو یاشصت و سه سال از عمر شریفش گذشته بود که بشمشیر زهر آلود یکی از خوارج موسوم به ابن ملجم مضروب گردید و در اثر این ضربه مهلك در روز بعد شهادت یافت.

مدفن حضرت امیر در نجف اشرف است که همیشه شیعیان و صاحب‌دلان برای زیارت آرامگاه او به آنجا روی می‌آورند.

فضائل اخلاقی امیر المومنین (ع)، جوانمردی و داد گستری و پرهیز کاری و مهربانی و بردباری و بذل و بخشش و دانش و بینش او، او را مظهر يك انسان کامل

ساخته و این حقیقتی است که دوست و دشمن بدان اعتراف دارند
علی (ع) از دانش های زمان خود بهره مند بود و مردم را به دانش آموزی
تشویق میکرد. لزوم کسب دانش را به انحاء مختلف گوشزد نموده است
در باره فضیلت دانایان میفرماید: «دانا زنده است اگر چه مرده باشد و نادان
مرده است اگر چه زنده باشد»

بسیار نیکو سخن میگفت. آثارش که هوشیاری و خردمندی و نکته یابی
اورا میرساند و همه در حداعلای شیوائی و رسائی است، او را مظهر حقیقت معرفی
میکند.

تنظیم علم نحو را به علی ابن ابیطالب نسبت میدهند. او از فنون فصاحت و
بلاغت بخوبی آگاه بود و گفتارهای خود را بصورت مطلوبی در آورد که بهترین
اسلوب انشای عربی گردید و مورد ستایش همه صاحبان ذوق واقع شد و بسیاری از
ارباب قلم از شیوه سخن او پیروی کردند.

گفتارهایش همه پر مغز و در عین حال بقدری ساده است که درک آن برای
همه کس آسان میباشد خود او میفرماید: «بهترین سخن آنست که بزبور نظم و
ترتیب آراسته و برای خاص و عام قابل فهم باشد.»

زهیج البلاغه که مجموعه گفتارها و آئینه اندیشه های او شناخته شده شامل
سخنانی است بسیار شیوا، دارای معانی بلند و نکاتی دقیق که عظمت فکر و کمال
عقل او را بخوبی نمودار میسازد. در عصر و محیطی که هنوز از تاریکی نادانی چشم
خرد را توان بینش نبوده اینگونه روشن بینی برآستی شکفت انگیز و اعجاز آمیز
مینماید و گوینده چنین سخنانی در خور آنست که نابغه عصر خود شمرده شود.

امید است مطالب این کتاب که از نهج البلاغه انتخاب شده و قسمتی از اندرز-
های گرانبهای علی (ع) است چراغ هدایتی باشد برای کسانی که میخواهند از تعالیم
و تجربیات بزرگان سود ببرند.

ابوالقاسم حالت

فهرست جمله ها

به ترتیب حروف الفبا

فهرست جمله‌ها

صفحه	جمله
۱۱۳	آفة الذكاء المكر.
۱۱۳	آفة الشرف الكبير.
۲	آفة العامه العالم الفاجر؛ آفة العدل السلطان الجائر.
۱۱۴	آفة العقل الهوى؛ آفة النفس الوله بالدنيا.
۱۱۴	آفة العلماء حب الرياسة.
۲	آفة العلم ترك العمل به؛ آفة العمل ترك الاخلاص فيه.
۱۱۵	آفة العمران جرر السلطان.
۱۱۵	آفة القضاة الطمع.
۱	آفة الكلام الاطالة.
۱۱۶	آفة النعم الكفران.
۱۱۶	آفة الهيبة المزاح
۱۷	ابهل الناس من بخل على نفسه بماله وسمح به لوارثه.
۳	ابده السائل بالنوال قبل السوآل فانك ان احوجته الى سوآلك اخذت من حروجه اكثر مما اعطيته
۳	ابذل لصديقك كل المودة ولا تبذل له الطمانينة .
۱۱۷	ابذل لصديقك ولمعارفك معونتك ولكافة الناس بشرك.

صفحه	جمله
۱۱۷	ایر کم اتقیکم.
۱۱۸	ابلیغ العظاات الاعبارة بمصارع الاموات
۴	ابلیغ ناصح لك الدنيا لو ان تصححت.
۱۷	اتعب الناس من علت همته و كثرت مروته و قلت ثروته.
۱۸	اتمظوا بمن كان قبلکم قبل ان يتعظ بکم من كان بعدکم.
۱۱۸	اتقوا اشرار النساء و كونوا من اخیارهن علی حذر.
۱۸	اتقوا دعوة المظلوم فانه يسال الله حقه والله سبحانه اكرم من ان يسال حقا الاجاب.
۱۹	اتقوا معاصی الخلوات فان الشاهد عایکم هو الحاكم
۱۱۹	اتقوا الحرص فان مصاحبه رهین ذل و عناء.
۴	اتقوا الله الذی ان قلتتم سمع وان اضمرتتم علم.
۱۱۹	اتقوا الله حق تقاته و اسعوا فی مرضاته و احذروا ما حذرکم من الیم عذابه.
۵	اجتناب السيئات اولی من اکتساب الحسنات.
۵	اجتنب مصاحبة الكذاب وان اضطررت الیه فلا تصدقه ولا تعلمه انك تكذب فانه ينتقل عن ودك ولا ينتقل عن طبعه.
۱۲۰	اجعل زمان رخائك عدة لایام بلائك.
۱۲۰	اجعل من نفسك علی نفسك رقیبا.
۱۲۱	اجعلوا كل رجائكم لله سبحانه ولا ترجوا احدا سواه فانه ما رجا احد غیر الله الاخاب.
۱۹	اجل الامراء من لم یکن الهوی علیه امیر.
۲۲۰	اجل شیئی الصدق.
۱۲۱	اجملوا فی الخطاب تسمعوا جمیل الجواب.

صفحه	جمله
٦	احبب حبيبك هوناً عسى ان يكون بغيضك يوماً وابغض بغيضك هوناً عسى ان يكون حبيبك يوماً.
٦	احترسوا من سورة الاطراء والمدح فان لها ريحاً خبيثة في القلب
١٢٢	احذر الاحمق فان مداراته تعنيك و موافقته ترديك ومخالفته تؤذيك ومصاحبته وبال عليك.
١٢٢	احذر الجبن فانه عارو منقصة .
١٢٣	احذر الزايل الشهى والفانى المحبوب.
٧	احذر الشره فكم من اكلة منعت اكلات.
١٢٣	احذر الشرير عند اقبال الدولة لثلا يزيلها عنك وعند ابراهالثلا يعين عليك
١٢٤	احذر الغفلة فانها من فساد الحسى .
١٧٧	احذر الكريم اذا اهنته والحليم اذا اخرجته و الشجاع اذا اوجعته.
١٢٤	احذر اللثيم اذا اكرمه والردل اذا اقدمته والسفلة اذا رفعته.
١٠	احذر اللسان فانه سهم يخطى.
١٧٧	احذر الهزل واللعب و كثرة المزاح والضحك والترهات.
١٧٨	احذر فحش القول والكذب فانهما يريزيان بالقائل
٧	احذر كل امراد اظهر ارزى بصاحبه وحقره.
١٧٨	احذر كل امر يفسد الاجله ويصلح الدانيه.
٨	احذر كل عمل اذا سئل عنه عامله استحى منه وانكره.
١٧٩	احذر كل عمل يرضاه عامله لنفسه ويكرهه لعامة المسلمين.
١٧٩	احذر كل عمل يعمل فى السرو يستحى منه فى العلانية.
١٨٠	احذر كل قول وفعل يودى الى فساد الاخرة والدين.
١٨٠	احذر مجالسة الجاهل كما تامن مصاحبة العاقل.

فهرست جمله‌ها

صفحه	جمله
۱۸۱	احذر مجالسة قرين السوء فانه يهلك مقارنه ويردى مصاحبه .
۱۸۱	احذر مصاحبة الفساق والفجار والمجاهرين بمعاصى الله.
۱۸۲	احذر مصاحبة كل من يقبل رايه وينكر عمله فان صاحب معتبر بمصاحبة.
۱۸۴	احذر الشح فانه كسب المقت ويشين المحاسن ويشيع العيوب.
۱۸۲	احذروا اهل النفاق فانهم الضالون المضلون الزلون المزلون. قلوبهم دوية وصفاحهم نقيه.
۲۰	احذروا تنافر النعم فما كل شارد بمرود.
۱۸۳	احذروا سطوة الكريم اذا وضع وسورة اللئيم اذا رفع
۱۸۳	احذروا سوء الاعمال وغرور الامال ونفاذ المهل وهجوم الاجل.
۱۲۵	احذروا صولة الكريم اذا جاع وش اللئيم اذا شبع.
۱۸۴	احذروا ضياع الاعمار فيما لا ينبغى لكم فقايتها لا يعود.
۱۸۵	احذروا عدوا نفذ فى الصدور خفيا ونفت فى الاذان نجيا.
۱۸۵	احذروا منافخ الكبر و غلبة الحمية وتعصب الجاهلية.
۱۸۶	احذروا هوى هوى بالانفس هوى و ابعدها عن قراره الفوز قصيا.
۸	احسن الحسنات حيننا و اسوء السيئات بغضنا.
۹	احسن الصدق الوفاء بالعهد.
۹	احسن العدل نصره المظلوم.
۲۱	احسن الكلام ما زانه حسن النظام و فهمه النخاص و العام.
۱۰	احسن الكلام ما لا يمجه الاذان ولا يتعب فهمه الاذهان.
۱۱	احسن المقال ما صدقه الافعال.
۲۰	احسن الناس عيشا من عاش الناس فى فضله.
۱۲۵	احسن الى المسيى تملكه.

صفحه	جمله
۱۱	احسن كما تحب ان يحسن اليك ولا تظلم كما تحب ان لا تظلم.
۱۲	احصد الشر من صدر غيرك بقلعه من صدرك.
۱۲	احفظ راسك من عشرة لسانك.
۱۳	احق الناس بالرحمة عالم يجرى عليه حكم جاهل و كريم يستولى عليه. لثيم و بر يسלט عليه فاجر.
۱۲۶	احلم توقر.
۱۳	احمد من البلاغة الصمت حين لا ينبغي الكلام.
۱۴	احمق الناس من ظن انه اعقل الناس
۱۲۶	اختر من كل شيى جديده و من الاخوان اقدمهم.
۲۲۰	اخرجوا الدنيا من قلوبكم قبل ان تخرج منها اجسادكم ففيها اختبرتم ولغيرها خلقتكم.
۲۲۱	اخزن لسانك كما تخزن ذهبك و ورقك.
۱۴	اخوك من واساك فى الشدة.
۱۲۷	ادل شيى على غزارة العقل حسن التدابير.
۱۲۷	ان الابيض اسودك مات اطيبك.
۱۸۶	اذا احببت فلا تكلم اذا ابغضت فلا تهجر.
۱۲۸	اذا احسنت القول فاحسن العمل لتجمع بذلك بين مزية اللسان و فضيلة الاحسان
۱۵	اذا اطعمت فاشبع.
۱۵	اذا اقبلت الدنيا على احد اعارته محاسن غيره و اذا ادهرت عنه سلبته محاسن نفسه.
۱۶	اذا بلغ اللثيم فوق مقداره تنكرت احواله.

صفحه	جمله
۱۲۸	إذا تفقه الرفيع تواضع؛ إذا تفقه الوضيع ترفع.
۱۶	إذا جنيت فاعتذر؛ إذا جنيت عليك فاغفر.
۱۲۹	إذا حسن الخلق لطف النطق.
۱۲۹	إذا حلت التقدير بطلت التدبير.
۲۲	إذا حلت اللئام فاعتتل بالصيام.
۱۸۷	إذا رأيت الله سبحانه يونسك بذكره فقد احبك؛ إذا رأيت الله يونسك بخلقه و يوحشك من ذكره فقد ابغضك.
۲۲	إذا رأيت عالما فكن له خادما.
۲۳	إذا رأيت في غيرك خلقا ذميما فتجنب من نفسك:
۲۳	إذا رأيت مظلوما فاعنه على الظالم.
۱۳۰	إذا ساء السفل خاب العمل.
۱۳۰	إذا شاب الجاهل شب جهله و إذا شاب العاقل شب عقله.
۲۴	إذا صنعت معروفا فاستره إذا صنع اليك معروف فأنشره.
۲۴	إذا طابق الكلام نيت المتكلم قبله السامع و إذا خالف لم يقع موقعه.
۱۳۱	إذا طلبت الغناء فاطلبه بالقناة.
۲۵	إذا ظهر غدر الصديق سهل هجره.
۲۵	إذا فارقت ذنبا فكن نادما.
۱۳۱	إذا فسد الزمان ساء اللئام.
۲۶	إذا قدرت على عدوك فاجعل العفوعنه شكرا للقدرة عليه.
۲۶	إذا قدمت الفكر في افعالك حسنت عواقبك في كل امر.
۲۷	إذا كان القضاء لا يرد فالاحتراس باطل.
۲۷	إذا كمل العقل نقصت الشهوة.

صفحه	جمله
۲۸	اذا لم تكن عالما ناطقا فكن مستمعا واعيا.
۱۳۲	اذا لم تنفع الكرامة فالاهانة احزم واذا لم ينجع السوط فالسيف احكم
۱۸۷	اذا مدحت فاختصر؛ اذا ذممت فاقتصر.
۱۳۲	اذا ملك الاراذل هلك الافاضل.
۱۸۸	اذا ملكت فارفق.
۱۸۸	اذا وعدت فانجز.
۲۸	ان كرم مع كل لذة زوالها ومع كل نعمة انتقالها.
۱۳۳	ان كروا عند المعاصي ذهاب اللذات وبقاء تبعات.
۲۱	اربح البضائع الصنائع.
۲۲۱	اربع من اعطيهم فقد اعطى خيرا الدنيا والاخرة: صدق حديث واداء . امانة وعفة بطن وحسن خلق.
۲۲۲	اربع يشين الرجل: البخل والكذب والشره وسوء الخلق.
۲۹	ارض للناس بما ترضاه لنفسك.
۲۲۲	ارغبوا فيهما وعدا الله المتقين فان اصدق الوعد ميعاده.
۲۲۳	ارفضوا هذه الدنيا الذميمة فقد رفضه من كان اشغف بها منكم.
۲۹	ارفق بالبهائم ولا تسوء بلحمها ولا تحمل عليها فوق طاقتها
۳۰	ازجر المسيء بشواب المحسن.
۳۰	استحيوا من الفرار فانه عار في الاعقاب و نار يوم الحساب.
۲۲۳	استديموا الذكر فانه ينير القلب وهو افضل العبادة.
۳۱	استشر اعدائك تعرف من رايتهم مقدار عداوتهم ومواقع مقاصدهم.
۳۱	استشر عدوك العاقل واحذر رأي صديقك الجاهل.
۳۲	استصحبوا من شعلة واعظ متعظ.

صفحه	جمله
۳۲	استعینوا بالله من سکر الغنغان له سکره بعید الافاقه.
۲۲۴	اسمعکم اربحکم اخسرکم اظلمکم.
۳۳	اسمع تعلم واسکت تسلیم.
۲۲۴	اسمعوا دعوة الموت اذ انکم قبل ان يدعی بکم.
۱۳۳	اسوء الناس حالامن انقضت مادته وبقیت عادته.
۲۲۵	اسهروا عیونکم وضمروا بطونکم وخذوا اجسادکم تجودوا بها علی انفسکم.
۱۳۴	اشد الناس ندامة عند الموت العلماء غیر العاملين.
۲۲۵	اشغلو انفسکم بالطاعة والسنتکم بالذکر وقلوبکم بالرضا فیما احببتهم وکرهتم.
۳۳	اشکر علی من انعم الیک وانعم الی من شکرک.
۳۴	اصدقاؤک ثلاثة: صديقک وصدیق صديقک وعدو عدوک.
۲۲۶	اصدق شیء الاجل.
۳۴	اصدقوا اقوالکم واخلصوا فی اعمالکم.
۳۵	اصعب السياسات تغییر العادات.
۲۲۶	اصلح المسمیء بحسن فعالک ودل علی الخیر بجمیل مقالک.
۱۳۴	اصلح سریرتک یرسلح الله علانتیک.
۳۵	اضرب خادمک اذا عصی الله واعف عنه اذا عصاک.
۳۶	اضربوا بعض الراى ببعض يتولد منه الصواب.
۳۶	اطرحوا سوء الظن منکم.
۲۲۷	اطع اخاک وان عصاک وصله و ان جفاک.
۳۷	اطع من فوقک یطعمک من دونک.
۳۷	اطلبو العلم تعرفوا به و عملوا به تکتونوا من اهله.
۳۸	اعجز الناس من عجز عن اصلاح نفسه.

صفحه	جمله
۳۸	اعجز الناس من عجز عن اكتساب الاخوان واعجز منه من ضيع من ظفر به منهم.
۳۹	اعدائك ثلاثة: عدوك وعدو صديقك وصديق عدوك.
۲۲۷	اعدل تحکم، اسمح تکرّم.
۳۹	اعدل قدم لك القدرة
۴۰	اعرفوا الحق لمن عرفه لكم صغير اكلان او كبيراً، وضيعا كان اور فيعا.
۱۳۵	اعظم الجهل معاداة بالقادر ومصادقه بالفاجر والثقة بالغادر.
۱۳۵	اعظم الخيانة خيانة الامة
۲۲۸	اعظم المصائب الجهل.
۲۲۸	اعقل الناس من اطاع العقلاء.
۲۲۹	اعقلکم اطوعکم.
۴۰	اعلم الناس من لم يزل الشك يقينه.
۱۳۶	اعون الاشياء على تزكية العقل التعليم.
۲۲۹	اغتنمو الشكر فادنى نفعه الزيادة.
۴۱	اغلب الناس من غلب هواه بعمله.
۲۳۰	اغلبوا الجزع بالبصر فان الجزع يحبط الاجرو يعظم الفجیعة.
۲۳۰	اغناکم اقنعکم، اشقاکم احرصکم.
۴۱	افضل الجود ایصال الحقوق الى اهلها.
۲۹۰	افضل الاخلاص اليأس مما فى ایدی الناس.
۱۳۶	افضل الادب ان يقف الانسان عند حده ولا يتعدى قدره.
۱۳۷	افضل الزهد اخفاء الزهد.
۱۳۷	افضل المال ما استرق به الاحرار.
۴۲	افضل الناس انفعهم للناس.

فهرست جمله‌ها

صفحه	جمله
٤٢	افضل الناس رأيا من لم يستغن عن مشير.
١٣٨	افضل الناس عقلا احسنهم تقديرا لمعاشه واشدهم اهتماما باصلاح معاده.
٤٣	افضل الناس من كظم غيظه وحلم عن قدرة.
٤٣	افضل من طلب التوبة ترك الذنب.
٢٣١	افعلوا الخير ما استطعتم فخير من الخير فاعله. اجتنبوا الشرفان شرا من الشرفاعله.
٢٣١	افكر تستنصر.
٤٤	اقبح افعال المقتدر الاتقام.
٤٤	اقبح الصدق ثناء الرجل على نفسه.
٢٣٢	اقبح القبائح الكذب، اشرف المحاسن الوفاء.
٢٦٠	اقبلوا النصيحة ممن اهداها اليكم واعقلوها على انفسكم.
٢٥	اقبل عذر من اعتذر اليك.
٤٥	اقتبس العلم فانك ان كنت غنيا زانك وان كنت فقيرا امانك.
٢٣٢	اقصر همك على ما يلزمك ولا تخض فيما لا يعينك.
١٣٨	اقوى الوسائل حسن الخصائل.
٤٦	اقوى الناس من قوى على نفسه.
٤٦	اكبر العيب ان تعيب ما فيك مثله.
٤٧	اكتسبوا العلم يكسبكم الحيوية.
١٣٩	اكثر الناس حمقا الفقير المتكبر.
٤٧	اكثر النظر الى من فضلت عليه فان ذلك من ابواب الشكر.
١٣٩	اكثر مصارع العقول تحت بروق المطاعم.
٤٨	اكذب السعاية والنميمة كانت باطلاة ام صحيحة.
٢٣٣	اكذب شيء الامل.

فهرست جمله ها

صفحة	جمله
۲۳۳	اكذبوا آمالكم واغتموا اجالكم باحسن اعمالكم.
۴۸	اکرم ذوی رحمک و تیسر لمعسرهم فانهم لك نعم العدة في الرخاء والشدّة.
۱۴۰	اکرم عشیرتک فانهم جناحک اللذی به تطیر واصلک اللذی الیه تصیر و یدک اللذی بها تصل.
۴۹	اکرم نفسک عن کل دنیة فانک لن تعاض بما تبذل من نفسک عوضا.
۲۳۴	اکرم ودک واحفظ عهدک.
۲۳۴	اکیس الکیس التقوی، اهلك شیء الهوی.
۲۶۱	الا انه ليس لانفسکم ثمن الالجنة فلا تبیعوها الا بها.
۲۶۱	الاتائب من خطیئة قبل حضور منیته.
۳۰۰	الاحتمال انصر لی من شجعان الابطال.
۱۴۰	الاحتمال قبر العیوب.
۲۳۵	الاحسان محبة؛ الشح مسبة.
۱۴۱	الاحسان یسترق الانسان.
۴۹	الاحسان یستعبد الانسان، المن یفسد الاحسان.
۱۴۱	الاحمق غریب فی بلدته ومهان بین اعزته.
۱۴۲	الادب صورة العقل.
۲۶۲	الاستشارة عين الهدایة.
۵۰	الاستهتار للنساء شیمة النوكی.
۵۲	الاصابة سلامة، الخطاء ملامة، العجل ندامة.
۵۲	الاصدقاء نفس واحدة فی جسم متفرقة.
۲۶۲	الاعامل لنفسه قبل يوم بوسه ؟
۱۴۲	الاعتبار منذر ناصح.

فهرست جمله‌ها

صفحه	جمله
۵۳	الاقتصاد نصف المؤمنة.
۱۴۳	الامانة ايمان، البشاشة احسان.
۱۴۳	الامانى تعمى عيون البصائر.
۲۶۳	الامتزود لاخرته قبل ازوف رحلته؟
۲۶۳	الامتيقظ من غفلته قبل نفاذ مدته؟
۵۳	الامل كالسراب يغرم من راه ويخلف من رجاء.
۲۴۳	الامن اغترار.
۲۶۴	الامنتبه من رقدته قبل حين منيته.
۵۴	الامور المنتظمة يفسدها الخلاف.
۱۴۴	الانصاف يستديم المحبة.
۲۶۴	الاوران الدنيا دار لم يسلم منها الا بالزهد فيها ولا ينجى منها بشيء كان لها الاحريدع هذه اللماظة لاهلها.
۲۶۵	الاوران الدنيا قد تصرمت واذنت بانقضائها وتنكر معروفها وصار جديدها رثاؤ ثمينها غثا.
۲۶۵	الاوران القناعة وغلبة الشهوة من اكبر العفاف.
۵۴	الاوران من البلاء الفاقة واشد من الفاقة مرض البدن واشد من مرض البدن مرض القلب
۵۵	الاوران من النعم سعة المال وافضل من سعة المال صحة البدن وافضل من صحة البدن تقوى القلب.
۱۲۴	الايام توضح السرائر الكامنة.
۲۴۳	الايثار فضيلة، الاحتكار رذيلة.
۲۴۴	الايمان نجاة، التوبة ممحاة.

فهرست جمله‌ها

صفحه	جمله
۵۵	الایمان والعقل اخوان تو امان لایقبل الله احد هما الا بصاحبه.
۵۶	البخیل ابدا ذلیل . الحسود ابدا علیل.
۵۶	البخیل خازن ورثته.
۱۴۵	البشارة حباله المودة.
۵۷	البشاشة تجلب المودة.
۱۴۵	البشر اول البر؛ الطلاقة شیمه الحر.
۲۴۶	البطالة یوقف الحر العزیز موقف العبد الذلیل ویذهب بهاء الوجه ویمحق الرزق.
۲۶۶	البطنة تمنع الفطنة.
۵۷	البغی یخرب الدیار.
۵۸	البلاغة ماسهل علی النطق وخف علی الفطنة.
۵۸	التبذیر عنوان الفاقة.
۵۹	التجارب علم مستفاد.
۲۳۵	التدبیر بالرأی؛ الرأی بالفکر.
۲۴۴	التقلل ولا التذلل.
۵۹	التقوی حصن حصین.
۶۰	التقوی مفتاح الفلاح.
۶۰	التکبر عین الحماقة.
۲۶۶	التکبر فی الولاية ذل فی العزل.
۲۴۵	التواضع رأس العقل؛ التکبر رأس الجهل.
۱۴۶	التواضع سلم الشرف.
۶۱	التواضع یرفع؛ التکبر یضع.
۲۴۵	التوفیق رحمة.

فهرست جمله‌ها

صفحه	جمله
۱۴۷	التوفيق عناية .
۶۱	الجاهل صخرة لا ينفجر ماؤها وشجرة لا يظهر عودها وارض لا يظهر عشبها.
۶۲	الجاهل لا يعرف تقصيره ولا يقبل من الناصح له.
۱۴۷	الجاهل من جهل قدره.
۱۴۸	الجمال الظاهر حسن الصورة؛ الجمال الباطن حسن السريرة.
۶۲	الجهل انكر عدو.
۶۳	الجهل في الانسان اضر من الاكله في البدن.
۱۴۹	الجهل موت.
۲۴۶	الجواد في الدنيا محمود وفي الآخرة مسعود.
۱۴۸	الجوع خير من ذل الخضوع.
۶۳	الحازم لا يؤخر عمل يومه الى غده.
۱۴۹	الحازم من حنكته التجارب وهذبه النوائب.
۶۴	الحازم يقظان؛ الغافل وسنان.
۲۷۹	الحاسد يظهر وده في اقواله ويخفي بغضه في افعاله فله اسم الصديق وصفة العدو.
۶۴	الحدة ضرب من الجنون لان صاحبها يندم فان لم يندم فجنونه مستحكم.
۲۱۷	الحرص علامة الفقر.
۲۳۶	الحرمان خذلان؛ القنينة احزان؛ الامل خوان.
۱۵۰	الحريفة منزلة من الغل والمكر.
۵۰	الحريص فقير رلوملك الدنيا بحذاقيرها.
۲۴۶	الحساب قبل العقاب؛ الثواب بعد الحساب.
۵۱	الحسد داء عياء لا يزول الا بهلك الحاسد او بموت المحسود.
۵۱	الحسد سجن الروح.

۲۴۷	الحسد شر الامراض.
۶۵	الحسد يذيب الجسد.
۲۳۶	الحسد يضمنى؛ الحق يدوى.
۶۶	الحكمة شجرة تنبت في القلوب وتثمر على اللسان.
۶۵	الحق انهج سبيل؛ العلم خير دليل.
۶۶	الحق سيف لا ينبوه.
۲۶۷	الحقود لا راحلة له.
۶۷	الحق داء لا يداوى ومرض لا يبرى.
۲۴۷	الحلم زين الخلق.
۲۶۸	الحياء مفتاح الخير، القحة عنوان الشر.
۶۷	الحائف لا يعيش له.
۶۸	الخرس خير من الكذب.
۲۴۸	الخوف من الله في الدنيا يؤمن الخوف في الآخرة.
۱۵۰	الخير اسهل من فعل الشر.
۶۸	الداعى بلا عمل كالقوس بلا وتر.
۱۵۱	الدنيا امد؛ الآخرة ابد.
۲۳۷	الدنيا تغوى؛ الشهوة تغرى.
۶۹	الدنيا سم اكله من لا يعرفه.
۲۴۸	الدنيا سوق الخسران.
۱۵۱	الدنيا منتقلة فانية وان بقيت لك لم تبق لها.
۱۵۲	الدولة ترد خطاء صاحبها صوابا وصواب ضده خطاء.
۶۹	الدولة كما تقبل تدبر؛ الدنيا كما تجبر تكسر.

فهرست جمله‌ها

صفحه	جمله
۱۵۲	الدهر يخلق الابدان ويوجد الامال ويدنى المنية ويباعد الامنية.
۷۰	الدهر يومان يوم لك ويوم عليك فاذا كان لك فلا تبطر واذا كان عليك فاصطبر.
۲۳۷	الدين رقي؛ القضاء عتيق.
۷۰	الراضى عن نفسه مستور عنه عيبه ولو عرف فضل غيره لسأته ما به النقص والخسران
۱۵۳	الرجل بفضنته لا بصورته.
۲۳۸	الرزق مقسوم؛ الحريص محروم.
۱۵۳	الرضاء غناء؛ السخط عناء.
۲۴۹	الرفق مفتاح النجاح.
۲۶۸	الزم الصمت فادنى نفعه السلامة.
۲۶۹	الزم الجماعة واجتنبو الفرقة.
۱۵۴	الزينة بحسن الصواب لا بحسن الثياب.
۱۵۴	السكوت عن الاحمق افضل جوابه.
۷۱	الشجاعة عز حاضر؛ الجبن ذل ظاهر.
۷۱	الشرف بالهمم العالية لا بالرمم البالية.
۷۲	الشريير لا يظن باحد خيراً لانه لا يراه بطبع نفسه.
۲۳۸	الشهوات آفات؛ اللذات مفسدات.
۷۲	الصادق مكرم جليل؛ الكاذب مهان ذليل.
۲۶۹	الصبر جنة الفاقة.
۱۵۵	الصبر صبران: صبر على ما تحب وصبر على ما تكره.
۱۵۵	الصبر على الفقر مع العز اجمل من الغنى مع الذل
۱۵۶	الصبر على طاعة الله اهن من الصبر على عقوبته.
۷۳	الصبر يناضل الحدثان؛ السخاء زين الانسان.

فهرست جمله‌ها

صفحه	جمله
۷۳	الصحة افضل النعم.
۲۴۹	الصدق خير القول؛ الاخلاص خير العمل.
۷۴	الصدق دواء منجح.
۱۵۶	الصدق فضيلة؛ الكذب رذيلة.
۲۵۰	الصدق لسان الحق.
۷۴	الصدق نجاح؛ الكذب فضح؛ المصيب واجد؛ المخطى فاقد.
۱۵۷	الصدق ينجيك وان خفته؛ الكذب يردك وان امنته.
۱۵۷	الصديق اقرب الاقارب.
۷۵	الصمت روضة الفكر.
۷۵	الصمت يكسبك ثوب الوفاق ويكفيك مؤنة الاعتذار.
۱۵۸	الضماير الصحاح اصدق شهادة من اللسان الفصاح.
۲۳۹	الطاعة تنجي؛ المعصية تردى.
۱۵۸	الطاعة متجر رابح.
۷۸	الطمأنينة الى كل احد قبل الاختبار من قصور العقل.
۲۵۰	الطمع مذل؛ الورع مجل.
۱۵۹	الظفر بالحزم والحزم بالتجارب.
۱۵۹	الظلم يزل القدم ويسلب النعم ويهلك الامم.
۷۸	العادة طبع ثان.
۱۶۰	العارف من عرف نفسه فاعتقها.
۱۶۰	العاقل اذا سكت فكر واذا نطق ذكر واذا نظر اعتبر.
۲۵۱	العاقل عدولذته؛ الجاهل عبد شهوته.
۱۶۱	العاقل لا يتكلم الا بحاجة او حجة ولا يشتغل الا بصالح آخرته.
۲۵۱	العاقل لا يندع.

صفحه	جمله
۱۶۱	العاقل من اتهم رأيه ولم يثق بكل ما تسول له نفسه.
۱۶۲	العاقل من احرز امره.
۱۶۲	العاقل من وضع الأشياء مواضعها والجاهل ضد ذلك.
۱۶۳	العاقل من وعظته التجارب؛ الجاهل من خدعته المطالب.
۷۷	العاقل يطلب الكمال؛ الجاهل يطلب المال.
۷۷	العاقل يعتمد على عمله والجاهل يعتمد على امله.
۱۶۳	العالم حى بين الموتى؛ الجاهل ميت بين الاحياء.
۷۶	العالم حى وان كان ميتا؛ الجاهل ميت وان كان حيا.
۱۶۴	العالم من شهدت بصحة اقواله افعاله.
۷۶	العالم من عرف ان ما يعلم فى جنب ما لم يعلم قليل.
۱۶۴	العالم من غلب هواه ولم يبيع آخرته بدنياه.
۷۹	العالم يعرف الجاهل لانه كان قبل جاهلا؛ الجاهل لا يعرف العالم لانه لم يكن من قبل عالما.
۸۰	العالم ينظر بقلبه وخاطره؛ الجاهل ينظر بعينه وناظره.
۸۰	العبد حرما فنع؛ الحر عبدا طمع.
۸۱	العجلة مذمومة فى كل امر الا فيما يدفع الشر.
۱۶۵	العجول مخطى وان ملك؛ المتانى مصيب وان هلك.
۸۱	العدل قوام الرعية.
۷۲	العز موجود فى خدمة الخالق فمن طلبه فى خدمة المخلوق لم يجده.
۸۲	العفة تضعف الشهوة.
۲۵۲	العفو احسن الاحسان.
۸۳	العفوزين القدرة.
۱۶۵	العقل حفظ التجارب.

۲۵۲	العقل رسول الحق.
۸۳	العقل زين والحمق شين، الحزم بضاعة التواني اضاءة.
۸۴	العقل صديق مقطوع؛ الهوى عدو متبوع.
۸۴	العقل غريزة تزيد بالعلم والتجارب.
۲۳۹	العقل قرينة؛ الحمق غربة.
۲۷۰	العقل مصلح كل امر.
۱۶۶	العلماء غرباء لكثرة الجهال.
۱۶۶	العلم اكثر من ان يحاط به فنخذ من كل شيء احسنه.
۱۶۷	العلم بغير عمل وبال؛ العمل بغير علم ضلال.
۲۴۰	العلم بالفهم؛ الفهم بالفطنة، الفطنة بالبصيرة.
۱۶۷	العلم زين الاغنياء وغنى الفقراء.
۲۵۳	العلم شفاء؛ الجهل شقاء.
۸۵	العلم كنز عظيم لا يفنى؛ العقل ثوب جديد لا يبلى.
۸۵	العلم لا ينتهى.
۸۶	العلم يدل على العقل فمن علم عقل.
۱۶۸	العلم ينجد؛ الحكمة ترشد.
۸۶	العلم ينجيك؛ الجهل يرديك.
۲۵۳	العمر تفنيه اللحظات.
۲۵۴	العين بر يد القلب.
۸۷	الغدر يضاعف السيئات.
۸۷	الغريب من ليس له جيب.
۸۸	الغشوش لسانه حلو وقلبه مر.
۸۸	الغضب نار موقدة من كظمه اطفأها ومن اطلقه كان اول محترق بها.

صفحه	جمله
۱۶۸	الغنى والفقير يكشفان جواهر الرجال و اوصافها.
۸۹	الفطنة ينبوع الاحزان .
۸۹	الفرصة تمر مر السحاب فانتهز وافرص الخير.
۹۰	الفرصة سريعة الفوت بطيئة العود.
۲۵۴	الفرص خالص؛ الفوت غصص
۲۵۵	الفطنة هداية؛ الغباوة غواية.
۹۰	الفقر موت الاكبر.
۱۶۹	الفقر يخرس الفطن عن حجته.
۲۴۰	الفقر ينسى.
۲۴۱	الفكر رشد؛ الغفلة فقد.
۲۷۰	الفكر ينير اللب.
۲۴۱	الفكر يهدى.
۱۶۹	القبر خير من الفقر.
۹۱	القلب خازن اللسان؛ اللسان ترجمان الانسان.
۹۱	القلب ينبوع الحكمة والاذن مغيضها.
۱۷۰	القليل مع التدبير ابقى من الكثير مع التبذير.
۲۵۵	القناعة عفاف.
۹۲	الكتب بساتين العلماء .
۹۲	الكذب خيانة.
۱۷۰	الكرم ايثار المال على العرض.
۹۳	الكريم اذا وعد وفى واذا قدر عفى.
۲۵۶	الكريم عند الله محبوب مثاب وعند الناس محبوب مهتاب.
۱۷۱	الكريم من صان عرضه بماله واللئيم من صان ماله بعرضه.

صفحه	جمله
۹۳	الكريم يجـ و اذا عنف ويلين اذا استعطف؛ اللئيم يجفوا اذا استعطف ولا يلين الا اذا عنف .
۱۷۱	الكريم يزدجر عما يفتخر به اللئيم؛ الجاهل يستوحش مما يانس به الحكيم .
۹۴	الكلام كالدواء قليله نافع وكثيره قاتل .
۹۴	الكيس من كان يومه خيرا من امسه .
۹۵	اللجاج عنوان العطب .
۱۷۲	اللذة تلهي؛ الهوى تردى .
۱۷۲	اللسان ترجمان العقل .
۹۵	اللسان سبع ان اطلقته عقر .
۲۵۶	المال عارية؛ الدنيا فانية .
۱۷۳	المال لا ينفعك حتى يفارقك .
۲۷۱	المال نهب الحوادث؛ المال سلوة الوارث .
۹۶	المال ينقص بالنفقة والعلم يزكو على الانفاق .
۹۶	المتعبد بغير علم كحمار الطاحونة تدور ولا تبرح من مكانها .
۱۷۳	المحاسن فى الاقبال هى المساوى فى الادبار .
۲۵۷	المحترس ملقى .
۹۷	المحسن حى وان نقل الى منازل الاموات .
۹۷	المحسن معان والمسيئى مهان؛ العقل شفاء والحرق شقاء .
۱۷۴	المذنب على بصيرة غير مستحق للعفو .
۱۷۴	المذنب عن غير علم برى من الذنب .
۱۷۵	المرء باصغريه؛ بقلبه ولسانه . ان قاتل، قاتل بجنان وان نطق نطق بلسان .
۹۸	المرء عدو لما جهل .
۲۵۷	المرضى حبس البدن .

فهرست جمله‌ها

صفحه	جمله
۱۷۵	المروءة اجتناب الرجل ما يشينه واكتسابه لما يزينه.
۹۸	المروءة اسم جامع لسائر الفضائل والمحاسن.
۱۷۶	المروءة تمنع من كل دنية.
۱۰۱	المنع الجميل احسن من الوعد الطويل.
۹۹	المزاح يورث الضغائن.
۹۹	المستشير متحصن من السقط؛ المستبد متهور في الغلط.
۱۷۶	المصيبة واحدة فان جزعت كانت اثنتين.
۱۰۰	المطامع تذل الرجال؛ الموت اهون من ذل السؤال.
۱۸۹	المعروف سيادة.
۲۷۱	المعروف لا يتم الا بثلاث: بتصغيره وتعجيله وستره. فانك اذا صغرتَه فقد عظمتَه واذا عجلتَه فقد هنتَه واذا سترتَه فقد تمتَه.
۷۹	المعلم والمتعلم شريكان في الاجر.
۱۸۹	المغلوب بالحق غالب.
۱۹۰	المكارم بالمكاره؛ الثواب بالمشقة
۱۰۰	المكسر بمن ائتمنتك كفر.
۲۵۸	المكور شيطان
۱۹۰	المنافق لسانه يسر وقلبه يطر.
۲۵۸	المنية ولا الدنية؛ الموت ولا ابتذال الحرية.
۲۵۹	المومن من تحمل اذى الناس ولا يتاذى احد منه.
۱۹۱	المومن من وقى دينه بدنياه والفاجر من وقى دنياه بدينه.
۱۰۱	المودة اقرب رحم
۱۰۲	المودة نسب مستفاد.
۲۷۹	الناس ابناء الدنيا ولا يلام الرجل على حب امه.

صفحه	جمله
۱۹۱	الناس ابناء ما يحسنون .
۱۰۲	الناس بزمانهم اشبه منهم بآبائهم .
۱۰۳	الناس رجالان: جواد لا يجد و واجد لا يسعف .
۱۰۳	الناس كالشجر شربه واحد و ثمرة مختلف .
۱۹۲	الناس كصور في صحيفة كلما طوى بعضها نشر بعض .
۲۷۲	الناس من خوف الذل متعجلو الذل .
۲۷۲	الناس منقوصون مدخلون الا من عصم الله .
۱۰۴	الناس نيام فاذا ماتوا اتبهاوا .
۱۰۴	الندم على الخطيئة يمحاها .
۱۰۵	الواحد من الاعداء كثير .
۱۹۲	الوجدان سلوان؛ الفقدان احزان
۱۰۵	الوعد قرض والبر انجازه .
۷۳	الوفاء سحابة الكرام؛ الغدر شيمة اللثام
۲۵۹	الوقار حلية والعقل .
۲۶۰	الهدية تجلب المودة .
۲۴۲	اليقظة نور لغفلة؛ غرور
۱۰۶	امسك من طريق اذا خفت ضالته .
۱۰۶	امش بمائك مامشي بك
۱۰۷	امقت الخلائق الى الله الفقيرا المزهو والشيخ الزاني والعالم الفاجر .
۱۰۷	املك حية نفسك وسورة غضبك حتى يسكن غضبك ويثوب اليك عقلك .
۱۰۸	ان اتاكم الله بنعمة فاشكروا ان ابتلاكم الله بمصيبة فاصبروا .
۲۷۳	ان احمد الامور عاقبة الصبر .

صفحه	جمله
۲۸۰	انا داعيكم على طاعة ربكم ومرشدكم الى فرائض دينكم وودليلكم الى ماينجيكم .
۲۸۰	ان اردت قطيعة اخيك فاستبق له من نفسك بقية يرجع اليها ان باله ذلك يوم ما .
۱۸۱	ان استتمت على ودود فاحرز معه من امرك واستبق له من شرك مالعلك ان تقدم عليه وقتاما .
۲۷۳	ان اسرع الخير ثوابا بالبر .
۲۷۴	ان اعجل العقوبة عقوبة البغي .
۲۷۴	ان افضل اخلاق الرجال الحلم .
۱۰۸	ان اكرم الموت القتل والذي نفسى بيده لالف ضربة بالسيف اهون على من ميتة على الفراش
۲۸۱	ان الامور اذا تشابهت اعتبر آخرها باولها .
۱۰۹	ان الحازم من لا يضر بالخدع؛ ان العاقل من لا يخدع للمطمع .
۱۰۹	ان الدنيا ظل الغمام وحلم المنام والفرح الموصول بالغم والعسل المشوب بالسم
۱۱۰	ان الدنيا كالحية ايمن مسها وقتل سمها .
۱۱۰	ان الدنيا والاخرة كرجل له امراتان اذا ارضى احديهما اسخط الاخرى .
۱۱۱	ان الدهر لخصم غير مخصوم ومحتكم غير مظلوم ومحارب غير محروب .
۱۱۲	ان الليل والنهار يعمالن فيك فاعمل فيهما وياخذان منك فخذ منهما .
۲۷۵	ان النساء همهن زينة الحياة الدنيا والفساد فيها .
۲۸۲	ان النفس ابدى شىء منزعا وانها لاتزال تنزع الى معصيته فى هوى .
۲۷۶	ان النفوس اذا تناسبت ايتلفت
۱۹۳	ان اليوم عمل ولا حساب وغدا حساب ولا عمل .
۲۷۵	ان امساك الحافظ اجمل من بذل المضيع .

- ۱۱۲ ان اوقاتك اجزاء عمرك فلا تنفذ لك وقتا في غير ما ينجيك.
- ۱۹۳ ان اهننا الناس عيشا من كان بما قسم الله له راضيا.
- ۱۹۴ ان بطن الارض ميمّة وظهرها سقيم.
- ۱۹۴ انتظرو الفرج ولا تيمسوا من روح الله
- ۱۹۵ انتقم من حرصك بالقنوع كما تنتقم من عدوك بالقصاص.
- ۱۹۵ ان دنياكم هذه لاهون في عيني من عراق خنزير في يد مجذوم واحقر
من ورقة في فم جرادة
- ۲۸۲ ان ذهاب الذاهبين لعبرة للمقوم المتخلفين.
- ۱۹۶ ان سخاء النفس عما في ايدي الناس لافضل من سخاء البذل.
- ۲۸۳ ان صبرت جرى عليك القلم وانت ماجور؛ ان جزعت جرى عليك القدر وانت مازور.
- ۲۷۶ ان طباعك تدعوك ما الفته.
- ۱۹۶ انظر الى الدنيا نظر الزاعد المفارق ولا تنظر اليها نظر العاشق الوامق.
- ۲۸۳ ان عمرك مهب سعادتك ان انفذته في طاعة ربك.
- ۱۹۸ ان عمرك وقتك اللذي انت فيه.
- ۱۱۱ انفع الدواء ترك المنى.
- ۱۹۷ انفع العلم ما عمل به.
- ۱۹۷ انفع الكنوز محبة القلوب.
- ۲۷۷ ان في الخمول الراحة.
- ۲۸۴ ان في كل شيء موعظة وعبرة لذوي اللب والاعتبار.
- ۲۸۵ انك ان سالمته الله سلمت وفزت.
- ۲۸۴ ان كان في الغضب الانتصار ففي الحلم ثواب الابرار.
- ۲۸۵ ان كان في الكلام البلاغة ففي الصمت السلامة من العثار.
- ۱۹۸ ان كرم الله تعالى لا ينقص حكمته فلذلك لانفع الاجابة في كل دعوة.

صفحه	جمله
۲۷۷	ان كفر النعمة لوم.
۲۸۶	انك فى سبيل من كان قبلك فاجعل جديك لاخرتك ولا تكثر بعمل الدنيا.
۲۰۸	ان كلام الحكماء اذا كان صوابا كان دواء واذا كان خطاء كان داء .
۲۸۶	انكم الى اعراب الاعمال احوج منكم الى اعراب الاقوال.
۲۰۸	انكم الى اكتساب الادب احوج منكم الى اكتساب الفضة والذهب.
۱۹۹	انكم الى انفاق ما كسبتم احوج منكم الى اكتساب ما تجمعون.
۲۸۷	انكم باعمالكم مجازون وبها مرتبهون.
۲۸۷	انك مدرك قسمك ومضمون رزقك ومستوف ما كتب لك فارح نفسك من شقاء الحرص ومذلة الطلب وثق بالله وخفض فى المكتسب
۱۹۹	انكم طرداء الموت الذى ان اقمتم اخذكم وان فررتم منه ادر ككم.
۲۰۰	ان كنتم تحبون الله فاخرجوا حب الدنيا من قلوبكم
۲۰۰	ان للمحن نهايات فاصبر والهها حتى تبلغ نهاياتها.
۲۷۸	ان لسانك يقتضيك ما عودته.
۲۸۹	ان للقلوب خواطر سوء والعقول تزجر عنها.
۲۰۱	ان الله ملكا ينادى فى كل يوم يا اهل الدنيا الدوا للموت وابتوا للخراب.
	واجمعوا اللذاهب.
۲۰۱	ان لم تكن حليما فتحلم فانه قل من تشبه بقوم الاوشك ان تصير منهم .
۲۰۲	ان ليملك ونهارك لا يستوعبان حاجاتك فاقسمهما بين عملك وراحتك .
۲۸۸	انما الحزم طاعة الله ومعصية النفس.
۲۰۲	انما الشرف بالعقل والادب بالمال والحسب.
۲۰۳	انما الورع التجرى فى المكاسب والكف عن المطالب.
۲۰۳	انما اهل الدنيا كلاب عاوية وسباع ضارية يهر بعضها على بعض وياكل عزيزها ذليلها ويقهر كبيرها صغيرها.

- ۲۰۴ انما حض على المشاورة لان راى المشير صرف وراى المستشار مشوب.
- ۲۸۸ انما سادة اهل الدنيا والاخرة جواد.
- ۲۰۴ ان ماضى يومك منتقل وباقيه متهم فاغتنم وقتك بالعمل.
- ۲۰۵ انما يعرف الفضل لاهل الفضل اولو الفضل
- ۲۷۸ ان من النعمة تعذر المعاصى
- ۲۰۵ ان وقعت بينك وبين عدوك قضية عقدت بها صلحا والبسته بهاذمة فحط عهدك بالوفاء وارع ذمتك بالامانة.
- ۲۸۹ انى اخاف عليكم كل عليم اللسان ومنافق الجنان يقول ماتعلمون و يفعل ما تنكرون.
- ۲۰۶ انى لاحتكم على طاعة الله الا واسبقكم اليها ولا يهيبكم عن معصية الله الا وانتهى قبلكم عنها.
- ۲۰۶ اول الشهوة طرب و آخرها عطب.
- ۲۰۷ اولى الناس بالانعام من كشرت نعم الله عليه.
- ۲۰۷ او هن الاعداء كيدا من اظهر عداوته.
- ۲۴۲ اهجر و الشهوات فانها تقود كم الى ركوب الذنوب و التهجم الى السيئات.
- ۲۰۹ اهل الدنيا كركب يسار بهم وهم نيام.
- ۲۰۹ اهنا العيش اطراح الكلف.
- ۲۱۰ اياك ان تشبى على احد بما ليس فيه فان فعله يصدق عن وصفه و يكذبك .
- ۲۱۰ اياك ان تتخذ عن صديقك او تغلب عن عدوك .
- ۲۹۰ اياك ان تخرج صديقك اخر اجاتخرجه عن مودتك و استبق له انسك موضعا تشق بالرجوع اليه.
- ۲۹۱ اياك ان تعتمد على اللئيم فانه يخذل من اعتمد عليه
- ۲۹۱ اياك ان تكون على الناس طاعنا و لتفسك مدهنا فتعظم لك الحوبة

وتحرم المشو به

- ۲۹۲ اياك ان توحش موادك وحشة تفضى به الى اختياره البعد عنك وايتار الفرقه
 ۲۹۱ اياك ان يفقدك ربك عند طاعته ويراك عند معصيته فيمقتك
 ۲۹۳ اياك والاعجاب وحب الاطراء فان ذلك من اوثق فرص الشيطان
 ۲۱۱ اياك والبطنة فمن لزمها كثرت اسقامه وفسدت احلامه
 ۲۹۳ اياك والتغاير في غير موضعه فان ذلك يدعو للصحيحة الى السقم والبريئة

الى الريب

- ۲۱۱ اياك والجور فان الجائر لا يشم رائحة الجنة .
 ۲۹۴ اياك والحرص فانه شين الدين وبئس القرين
 ۲۹۴ اياك والخرق فانه شين الاخلاق
 ۲۱۲ اياك والظلم فانه يزول عن من تظلمه ويبقى عليك
 ۲۹۵ اياك والظلم فمن ظلم كراحت ايامه
 ۲۹۵ اياك والعجل فانه عنوان الفوت والندم
 ۲۹۶ اياك والغدر فانه اقبیح الخيانة وان الغدور لمهان عند الله بغدره .
 ۲۱۲ اياك والغضب فان اوله جنون و آخره ندم .
 ۲۹۶ اياك والغيبة فانها تمقتك الى الله والناس وتحبط اجرک .
 ۲۹۷ اياك والفرقة فان الشاذ من الناس للشيطان .
 ۲۱۳ اياك والکلام في ما لا تعرف طريقته ولا تعلم حقيقته فان قولك يدل على
 عقلك وعبارتك ينبيء عن معرفتك .
 ۲۱۳ اياك والمجاهرة بالفجور فانه من اشد المئاتم .
 ۲۱۴ اياك والملق فان الملق ليس من خلأئق الايمان .
 ۲۱۴ اياك والنفاق فان ذوالوجهين لا يكون وجيها عند الله .
 ۱۲۴ اياك ومصادقة الكذاب فانه يقرب عليك البعيد ويبعد عنك القريب .

فهرست جمله‌ها

صفحه	جمله
۲۱۵	ایاک ان تذکر من الکلام مضحکا وان حکیمته عن غیرک .
۲۱۵	ایاک والنمیمه فانها تزرع الضغینه وتبعد عن الله والناس .
۲۹۷	ایاک وانتهاک المحارم فانها شیمه الفساق واولی الفجور والغوایه .
۲۹۸	ایاک وصحبه من الهاک واغراک فانه یخذلک ویوبقک .
۲۱۶	ایاک وظلم من لایجد علیک الا الله .
۲۹۸	ایاک وفعل القبیح فانه یقبح ذکرك ویکثر وزرک .
۲۱۶	ایاک و کثرة الکلام فانها یکثر الزلزل ویورث الملل .
۲۱۷	ایاک و کثرة الوله بالنساء والاعراء باللذات فان الواله ممتحن والمغری باللذات ممتهن .
۲۱۷	ایاک ومستهجن الکلام فانه یوغر القلوب .
۲۹۹	ایاک ومصاحبه الفساق والفجار فان الشر بالشر ملحق .
۲۱۸	ایاک ومصاحبه اهل الفسوق فان الراضی بفعل قوم کالواحد منهم .
۲۱۸	ایاک ومصادقه الاحمق فانه یرید ان ینفعک فیضرك .
۲۱۹	ایاک ومعاشرة الاشرار فانهم کالنار مباشرتهم تحرق .
۲۱۹	ایاک ومعاشرة متبعی عیوب الناس فانه لن یسلم مصاحبهم منهم .
۲۹۹	این الجبابره وابتناء الجبابره؟
۳۰۰	این الذین عسکر والعساکر ومدنوا المداین؟
۳۰۰	این الذین قالوا «من اشد مناقوه واعظم جمعا»؟
۳۰۱	این الذین کانوا احسن آثارا واعدل افعالا واکثر ملکا؟
۳۰۱	این الذین هزموا الصفوف و ساروا بالالوف؟
۳۰۲	این تذهب بکم المذاهب؟ این تنیه بکم الغیاب وتختدعکم الکواذب؟
۳۰۲	این من ادخر واعتقد وجمع المال فاکثر؟
۳۰۳	این من جمع فاکثر واعتقب واعتقد ونظر بزعمه للولد؟

صفحه	جمله
۳۰۳	این من حصن و اکد و زخرف و نجد؟
۳۰۴	این من سعی و اجتهد و اعدو احتشد؟
۳۰۴	این یغیر کم سراب الامال؟ این تخدعکم غرور الاعمال؟
	ب
۳۰۵	بادر الخیر ترشد!
۳۰۶	بادر شبا بک قبل هر مک و صحتک قبل سقمک.
۳۰۶	بئس الجار جار السوء!
۳۰۷	بئس الداء الحمق!
۳۰۷	بئس الرفیق الحسود!
۳۰۸	بئس الشیمة النميمة!
۳۰۸	بئس الوجه الوقاح!
۳۰۹	بئس الوزرا کل مال الایتام!
۳۰۹	بالاطماع تذلل رقاب الرجال.
۳۱۰	بالافضال تعظم الافذار.
۳۱۰	بالبر يستعبد الحر.
۳۱۱	بالجود يسود الرجال.
۳۱۱	بالشکر تدوم النعمة.
۳۱۲	بالصمت يكثر الوقار.
۳۱۲	بالعافية توجدلذو الحيوة.
۳۱۳	بالعقول ينال ذروة الامور.
۳۱۳	بالفکر تنجلي غيايب الامور.
۳۱۴	بالكذب يتزين اهل النفاق.
۳۱۴	بالنظر الى العواقب تؤمن المعاطب.

صفحه	جمله
۳۱۵	بر الوالدين اكبر فريضة.
۳۱۵	بر كوب الاهوال تكسب الاموال؛ بالصدق يتزين الاقوال.
۳۱۶	بسط الوجه يحسن موقع البذل.
۳۱۶	بطن المرء عدوه.
۳۱۷	بقدر الهمم تكون الهموم.
۳۱۷	بلا الانسان في لسانه .
۳۱۸	بلاء الرجل على قدر ايمانه ودينه.
۳۱۸	بلين الجانب تأنس النفوس.

ت

۳۱۹	تاجر الله تربح.
۳۱۹	تدارك في آخر عمر ك ما اضعته في اوله.
۳۲۰	تدبر قبل ان تهجم
۳۲۰	ترك جواب السفينه ابلغ جوابه.
۳۲۱	تركه الاشرار من اعظم الاوزار.
۳۲۱	تصفية العمل اشد من العمل.
۳۲۲	تعرف حماقة الرجل في ثلاث: كلامه في ما لا يعينه وجوابه عما لا يسئل عنه وتهوره في الامور.
۳۲۲	تكبرك بما لا يبقى لك ولا تبقى له جهل.
۳۲۳	تكلموا تعرفوا فان المرء مخبوء تحت لسانه:
۳۲۳	تمام العلم استعماله.
۳۲۴	تواضعوا لمن تتعلمون منه العلم ولمن تعلمونه.

ث

- ثروته المال تطغى وتردى وتفنى. ۳۲۴
- ثلثه تدل على عقول اربابها: الرسول والكتاب والهدية. ۳۲۵
- ثلثه مهلكة: الجرثة على السلطان وائتمان الخوان وشرب السم للمتجربة. ۳۲۵
- ثلثه لاتهنأ صاحبهن العيش: الإحقد والحسد وسوء الخلق. ۳۲۶
- ثلثه لا يستحى منهن: خدمة الرجل ضيفه وقيامه عن مجلسه لاييه ومعلمه وطلب الحق وان قل. ۳۲۶
- ثلثة من اعظم البلاء: كثرة العائله وغلبة الدين ودوام المرض. ۳۲۷
- ثلثه ليس عليهم مستزاد: حسن الادب ومجانبة الريب والكف عن المحارم. ۳۲۷
- ثلثه مهلكات: طاعة النساء وطاعة الغضب وطاعة الشهوة. ۳۲۸
- ثلث لا ينظر الله اليهم: العامل بالظلم والمعين عليه والراضى به. ۳۲۸
- ثلث من كن فيه كمل ايمانه: العقل والحلم والعلم. ۳۲۹
- ثمرة الايمان الفوز عند الله. ۳۲۹
- ثمرة الخوف الامن؛ ثمرة الحزم السلامة. ۳۳۰
- ثمرة العجلة المشار. ۳۳۰
- ثمرة العفة الصيانة. ۳۳۱
- ثمرة العلم معرفة الله. ۳۳۱
- ثمرة الوعظ الانتباه. ۳۳۲
- ثمرة طول الحيوية السقم والهرم. ۳۳۲
- ثوب التقى اشرف الملابس. ۳۳۳
- ثوب العلم يخلدك ولا يبلى ويبقيك ولا يفنى. ۳۳۲
- ثيابك على غيرك ابقى لك منها عليك. ۳۳۴

ج

- ۳۳۴ جار السوء اعظم الضراء واشد البلاء.
- ۳۳۵ جالس العلماء تزدهد علما؛ جالس الحكماء تزدهد حلما.
- ۳۳۵ جالس الفقراء تزدهد شكرا.
- ۳۳۶ جاهد شهوتك وغالب غضبك وخالف سوء عادتك ترك نفسك و يكمل عقلك وتستكمل ثواب ربك.
- ۳۳۶ جود الفقير يجعله؛ بخل الغنى يذله.

ح

- ۳۳۷ حاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا.
- ۳۳۷ حد اللسان امضى من حد السنان.
- ۳۳۸ حسن الادب يسترقب قبح النسب.
- ۳۳۸ حسن التدبير ينمى قليل المال وسوء التدبير يفنى كثيره.
- ۳۳۹ حسن السياسة يستديم الرياسة.
- ۳۳۹ حمر الصورة اول السعادة.
- ۳۴۰ حسن الظن راحة القلب وسلامة البدن.

خ

- ۳۴۰ خالطوا الناس مخالطة جميلة ان متم بكوا عليكم وان غبتم حنوا اليكم.
- ۳۴۱ خذ الحكمه ممن اتاك بها وانظر الى ما قال ولا تنظر الى من قال.
- ۳۴۱ خذ القصد فى الامور فمن اخذ القصد خفت عليه الدؤن.
- ۳۴۲ خذ على عدوك بالفضل فانه احد الظفرين.
- ۳۴۲ خذ مما لا يبقى لك لما يبقى ولا يفارقك.

صفحه	جمله
۳۴۳	خدمن کل علم احسنه فان النحل يا كل من كل زهر ازينه.
۳۴۳	خف تا من.
۳۴۴	خليل المرء دليل على عقله و كلامه برهان فضله.
۳۴۴	خوف الله يوجب الامان
۳۴۵	خيار خصال النساء شرار خصال الرجال.
۳۴۵	خير اخوانك من واساك بخيره و خير منه من اغتاك عن غيره.
۳۴۶	خير اخوانك من عنفك في طاعة الله سبحانه.
۳۴۶	خير الامور اوسطها.
۳۴۷	خير العطاء ما كان عن غير طلب.
۳۴۷	خير العلوم ما اصلحك.
۳۴۸	خير الملوك من امارات الجور و احبب العدل.
۳۴۸	خير عملك ما اصلحت به يومك و شره ما افسدك به قومك.
۳۴۹	خير كل شئ ع جديده و خير الاخوان اقدمهم.
۳۴۹	خير ما ورث الاباء الابناء الادب.

د

۳۵۰	دار الناس تستمتع باخائهم و القهم بالبشر تمت اضغانهم.
۳۵۰	دار بالبلاء محفوفه و بالغدر موصوفه لا تدوم احوالها و لا يسلم نزالها.
۳۵۱	دار عدوك و اخلص لودودك تحفظ الاخوة و تحرز المروة
۳۵۱	دار هانت، على ربها فخلط حلالها بحرامها و خيرا بشرها و حلوها بمرها.
۳۵۲	داووا مرضاكم بالصدق.
۳۵۲	دليل دين الرجل ورعه.
۳۵۳	دليل عقل الرجل قوله؛ دليل اصل المرء فعله.

۳۵۳

دوله اللئام مذل الكرام.

ذ

۳۵۴

ذاكر الله سبحانه مجالسه.

۳۵۴

ذرا اسراف مقتصد او ان كرفى اليوم غدا.

۳۵۵

ذرا السرف فان المسرف لا يحمد جوده ولا يرحم فقره.

۳۵۵

ذلفى تفسك وعز فى دينك وصن آخرتك وابدل دنياك.

۳۵۶

ذوالشرف لا تبطره منزلة نالها وان عظمت كالجيل الذى لاتزعزعه الرياح والدنى

يبطره ادنى منزلة كالسكلاء الذى يحرقه النسيم.

۳۵۶

ذووالعيوب يحبون اشاعه معائب الناس ليتسع لهم العذر فى معائبهم

۳۵۷

ذهاب البصر خير من عمى البصيرة.

ر

۳۵۷

رأس التقى مخالفة الهوى.

۳۵۸

راس السخاء تعجيل العطاء.

۳۵۸

راكب الظلم يكبو به مر كبه.

۳۵۹

راس الفضائل العلم.

۳۵۹

راكب اللجاج يتعمر من بالاء.

۳۶۰

رب اجل تحت امل.

۳۶۰

رباخ لم تلده امك.

۳۶۱

رب امر جوابه السكوت.

۳۶۱

رب جاهل نجابه جهته.

۳۶۲

رب جهل انقع من علم.

۳۶۲

رب حرب اود من سلم.

صفحه	جمله
۳۶۳	رب حرب حدثت من لفظة؛ رب صبابة غرست من لحظة.
۳۶۳	رب خیر و افاک من حیث لا تر تقبه.
۳۶۴	رب دواء جلب داء؛ رب داء انقلب شفاء
۳۶۴	رب صدیق یوتی من جهله لا من نیته.
۳۶۵	رب عالم قتلہ علمه.
۳۶۵	رب علم ادى الى مضلتك.
۳۶۶	رب فتنه اثارها قول
۳۶۶	رب قریب ابعده من بعید.
۳۶۷	رب کلام انفذ من السهام؛ رب کلام کالحسام.
۳۶۷	رب ملوم لا ذنب له .
۳۶۸	رب مواصله خیر منها القطیعه.
۳۶۸	ربما ادرك العاجز حاجته.
۳۶۹	ربما خرس البلیغ عن حجته.
۳۶۹	ربما عمى اللیب عن الصواب؛ ربما ارتج علی الفصیح الجواب.
۳۷۰	رب متنسک لا دین له.
۳۷۰	رب موهبة خیر منها الفجیعة .
۳۷۱	رب نعمة لمن لا یشکرها.
۳۷۱	رب یسیر انمی من کثیر .
۳۷۲	رحم الله امرء احیا حقاً و اماناً باطلا و دحض الجور و اقام العدل.
۳۷۲	رحم الله امرء عرف قدره و لم یتعد طوره
۳۷۳	رحم الله امرء قصر الامل و بادر الاجل و اغتنم المهل و تزود من العمل.
۳۷۳	رحم الله من الجرم نفسه عن معاصی الله بلجامها.
۳۷۴	رزانة العقل تختبر فی الفرح و الحزن.

رضی بالذل من كشف سره لغيره. ٤٧٤

ز

زكوة الجمال العفاف. ٣٧٥

زكوة السلطان اغائه الملهوف. ٣٧٥

زكوة الشجاعة الجهاد في سبيل الله. ٣٧٦

زكوة القدرة الانصاف. ٣٧٦

زلة العالم كانكسار السفينة تغرق ويغرق معها غيرها. ٣٧٧

زلة القدم تدمى؛ زلة اللسان تردى. ٣٧٧

زوال الدول باصطناع السفل. ٣٧٨

زيادة الفعل على القول فضيلة ونقص الفعل عن القول اقباح رذيلة. ٣٧٨

س

ساعه ذل لا تنفى بعزة الدهر. ٣٧٩

سالم الناس تسلم دنياك. ٣٧٩

سامع الغيبة احد المغتابين. ٣٨٠

سبب العقرب الاسراف. ٣٨٠

سبب الكمد الحسد. ٣٨١

سبع اكل حطوم خير من وال ظلم غشوم. ٣٨١

سرك اسيرك فان افشيت به صرت اسيره. ٣٨٢

سكر الغفلة والغرور ابعد افاقة من سكر الخمور. ٣٨٢

سلونى قبل ان تفقدونى فانى بطرق السماء اخبر منكم بطرق الارض. ٣٨٣

سمع الاذن لا ينفع مع غفلة القلب. ٣٨٣

صفحه	جمله
۳۸۴	سنة الكرام ترادف الانعام.
۳۸۴	سوء الظن بالمحسن شر الاثم و اقبیح الظلم.
	<u>ش</u>
۳۸۵	شافع المذنب اقراره و توبته اعتذاره.
۳۸۵	شاوړ ذوی العقول تأمن اللوم والندم:
۳۸۶	شاوړ قبل ان تعزم وفکر قبل ان تقدم.
۳۸۶	شتان ما بین عملین: عمل تذهب لذته و تبقى تبعته و عمل تذهب مؤنته و يبقى اجره.
۳۸۷	شدة الحقد من شدة الحسد .
۳۸۷	شراخوانك من ارضاك بالباطل
۳۸۸	شراخوانك من داهك في نفسك و ساترك عيبك
۳۸۸	شراخوان المواصل عند الرخاء و المفاصل عند البلاء.
۳۸۹	شرا الاوطان ما لا يأمن فيه القطان.
۳۸۹	شرا البلاد بلدا ما امن فيه ولا خصب
۳۹۰	شرا الناس من كافي على الجميل. بالقبيح و خير الناس من كافي على القبيح بالجميل.
۳۹۰	شرا الناس من كان متتبعا لعيوب الناس و عميا عن معائبه.
۳۹۱	شرا الناس من لا يبالي ان يراه الناس مسيئا.
۳۹۱	شرا الناس من لا يقبل العذر ولا يغفر الذنب
۳۹۲	شرا الناس من يخشى الناس في ربه ولا يخشى ربه في الناس.
۳۹۲	شرا الناس من يرى انه خيرهم
۳۹۳	شرا الولاة من يخافه البريء .

- ۳۹۳ شیطان لا یبلغ غایتها: العلم والعقل.
 ۳۹۴ شیطان لا یعرف محلها الا من فقدهما: الشباب والعافیة.

ص

- ۳۹۴ صمت الجاهل ستره.
 ۳۹۵ صمتك حتى تستنطق خیر من نطقك حتى تسكت
 ۳۹۵ صواب الجاهل كالزلة من العاقل.

ض

- ۳۹۶ ضادوا القسوة بالرفقة.
 ۳۹۶ ضادوا الهوى بالعقل.
 ۳۹۷ ضرورات الاحوال تذلل رقاب الرجال
 ۳۹۷ صیاع العقول فی طاب الفضول.

ط

- ۳۹۸ طاعة الجهول تدل على الجهل.
 ۳۹۸ طالب الخیر من اللئام محروم.
 ۳۹۹ طوبی لمن اطاع ناصحا یردیه وتجنب غاویا یردیه.

ظ

- ۳۹۹ ظلم الحق من نصر الباطن.
 ۴۰۰ ظن الانسان میزان عقله وفعله شاهد على اصله.
 ۴۰۰ ظن العاقل اصح من یقین الجاهل

ع

- ٤٠١ عجبك لغافل والموت حثيث في طلبه.
- ٤٠١ عجبك للبخیل يستعجل بالفقر الذي منه هروب وبغوته الغنى الذي اياه طلب فيعيش في الدنيا عيش الفقراء ويحاسب في الآخرة حساب الاغنياء.
- ٤٠٢ عجبك لمن عرف نفسه كيف يأمن بدار الفناء . عجبك لمن عرف ربه كيف لا يسعى بدار البقاء.
- ٤٠٢ عجبك لمن نسي الموت وهو يرى من يموت.
- ٤٠٣ عجبك لمن يتكلم في ما ان حكى عنه ضره وان لم يحك عنه لم ينفعه.
- ٤٠٣ عجبك لمن يقنط و معه النجاة وهو الاستغفار.
- ٤٠٤ عداوة الاقارب امض من لسع العقارب.
- ٤٠٤ عقول الفضلاء في اطراف اقلامهم.
- ٤٠٥ علم لا يصلحك ضلال
- ٤٠٥ لمي قدر الحياء تكبرن العفة.
- ٤٠٦ على قدر الحمية تكون الشجاعة.
- ٤٠٦ على قدر المؤنة تكون من الله المعونة.
- ٤٠٧ على قدر المروة تكون السخاوة
- ٤٠٧ عليك بالسبر في الضيق و البلاء.
- ٤٠٨ عليكم بالتواصل و الموافقة و اياكم المقاطعة و المهاجرة.
- عليكم بالقصد في المطاعم فانه ابعد من السرف و اصح للبدن و اعون
- ٤٠٨ على العبادة.
- ٤٠٩ عند الامتحان يكرم الرجل اويهان.
- ٤٠٩ عند انسداد الفرج تبدوا مطالع الفرج

- ٤١٠ عند زوال القدرة يتبين الصديق من العدو
 ٤١٠ عند زوال النعم يعرف الصديق من العدو .
 ٤١١ عند نزول الشدائد تظهر ضائل الانسان .
 ٤١١ عود الفرصة بعيد مرامها .
 ٤١٢ عود لسانك لين الكلام وبذل السلام يكثر محبوبك ويقل مبغضوك .
 ٤١٢ عيبك مستور ما اسعدك جدك .

غ

- ٤١٣ غارس شجرة الخير يجتنيها احلى ثمرة
 ٤١٣ غاض الصديق في الناس وفاض الكذب واستعمل المودة باللسان وتشاحنوا بالقلوب .
 ٤١٤ غافض الفرصة عند اسكانها فانك غير مدر كها عند فوتها .
 ٤١٤ غاية الجود بذل الموجود .
 ٤١٥ غاية الحياء ان يستحيى المرء من نفسه .
 ٤١٥ غاية العقل الاعتراف بالجهل .
 ٤١٦ غنا العاقل بعلمه ؛ غنا الجاهل بماله .

ف

- ٤١٦ فازمن اصلح عمل يومه و استدرك فوارط امسه .
 ٤١٧ فخر المرء بفضله لا باصله .
 ٤١٧ فروا كل الفرار من الفاجر الفاسق .
 ٤١٨ فضل الرجل يعرف من قوله .
 ٤١٨ ففكر المرء مرآة تزيه حسن عمله من قبحه .
 ٤١٩ ففكر ثم تكلم تسلم من الزلل .

- ۴۱۹ فی تصاریف الاحوال يعرف جواهر الرجال.
 ۴۲۰ فی سعة الاخلاق كنوز الارزاق.

ق

- ۴۲۰ قدرتک علی نفسک افضل القدرة وامرتک علیها خیر الامر. ق
 قدکان صاحبکم هذا یسافر فان قدم علیکم فعدوه فی بعض سفراته والی
 ۴۲۱ فقدمتم الیه.
 ۴۲۱ قد یزل الحکیم؛ قد یزهق الحلیم.
 ۴۲۲ قد ینکبوا الجواد.
 ۴۲۲ قلوب الرعیة خزائن ملکها فما اودعها من عدل او جور وجده.
 ۴۲۳ قلیل الحق یدفع کثیر الباطل کما ان القلیل من النار یحرق کثیر الحطب.

ک

- ۴۲۳ کثرة الدین ینصیر الصادق کاذبا.
 ۴۲۴ کثرة المال تفسد القلوب وتنشیء الذنوب.
 ۴۲۴ کثرة الیهذر تمل الجلیس.
 ۴۲۵ کثرة ضحک الرجل تذهب وقاره.
 ۴۲۵ کفی بالمرء کیسان ینعرف معائبه.
 ۴۲۶ کل شیء یعز حین ینزرا العلم فانه یعز حین یعزز.
 ۴۲۶ کل شیء یحتاج الی العقل والعقل یحتاج الی الادب.
 ۴۲۷ کل عاقل مغموم؛ کل عارف مهموم.
 ۴۲۷ کل ماض فکان لم یکن؛ کل آت فکان قد کان.
 ۴۲۸ کلما قاربت اجلا فاحسن عملا.
 ۴۲۸ کلما کثر خزان الاسرار کثر ضیاعها.

فهرست جمله‌ها

صفحه	جمله
۴۲۹	كل لا ينفع يضر والدنيا مع حلالوتها تمر.
۴۲۹	كل يحصد مازرع و يجزى بما صنع.
۴۳۰	كما ان الصدايايا كل الحديد حتى يفنيه كذلك الحسد يكمد الجسد.
۴۳۰	كما تدين تدان؛ كما تعين تعان.
۴۳۱	كم من انسان اهلكه لسان .
۴۳۱	كم من ذليل اعزه عقله؛ كم من عزيز اذله جهله
۴۳۲	كم من عقل اسير عند هوى امير.
۴۳۲	كم من غنى يستغنى عنه؛ كم من فقير يفتقر اليه.
۴۳۳	كم من وضع رفعه حسن خلقه؛ كم من رفيع وضعه قبح خرقه.
۴۳۳	كن بالمعروف آمرا وعن المنكر ناهيا.
۴۳۴	كن جوادا موثرا او مقتصدا مقدر ا و اياك ان تكون الثالث.
۳۳۴	كن حلوا الصبر عند مر الامر.
۴۳۵	كن زاهدا فيما يرغب فيه الجهول.
۴۳۵	كن سمحا ولا تكن مبذرا.
۴۳۶	كن فى الشدائد صبورا و فى الزلازل و قورا.
۴۳۶	كن كالنحل ان اكلت اكلت طيبا وان وضعت وضعت طيبا وان وقعت على عود لم تكسره.
۴۳۶	كن لدنياك كانك تعيش ابدا و كن لاخرتك كانك تموت غدا.
۴۳۷	كن ليثا من غير ضعف شديدا من غير عنف.
۴۳۸	كن وصى نفسك و افعلى فى مالك ما تحب ان يفعله فيه غيرك.
۴۳۸	كيف تبقى فى حالتك و الدهر مسرع فى احوالك؟
۴۳۹	كيف تفرح بعمر تنقصه الساعات؟
۴۳۹	كيف يانس بالله من لا يستوحش من الخلق؟

صفحه	جمله
۴۴۰	کیف يعرف غیره من یجهل نفسه؟
۴۴۰	کیف یهدی الضلیل مع غفلة الدلیل؟
۴۴۱	کیف یهدی غیره من یضل نفسه؟
ل	
۴۴۱	لا اشجع من بری.
۴۴۲	لا تأس علی مافات ولا تفرح بما هو آت.
۴۴۲	لا تأمن مجالس الاشرار غوائل البلاء.
۴۴۳	لا تتخذن عدو صديقك صديقا.
۴۴۳	لا تتكلمن اذا لم تجد للكلام موقعا.
۴۴۴	لا تثقن بعهد من لا دين له؛ لا تمنحن ودك من لا وفاء له.
۴۴۴	لا تحدث بما تخاف تكذيبه.
۴۴۵	لا تخافوا ظلم ربكم ولكن تخافوا ظلم انفسكم.
۴۴۵	لا تخف الاذنباك ولا ترج الاربك.
۴۴۶	لا تستحیی من اعطاء القلیل فان الحرمان اقل منه.
۴۴۶	لا تستصفرن عدوا وان ضعف.
۴۴۷	لا تستكثرن من اخوان الدنيا فانك ان عجزت عنهم تحولوا اعداء وان مثلهم كمثل النار كثيرها يحرق و قليلها ينفع.
۴۴۷	لا تسرعن الى ارفع موضع في المجلس.
۴۴۸	لا تسرعن الى الغضب في تسلط عليك بالعادة.
۴۴۸	لا تسيء اللفظ وان ضاق عليك الجواب.
۴۴۹	لا تسيء الى من احسن اليك فمن اساء الى من احسن اليه فقد منع الاحسان.
۴۴۹	لا تشركن في رأيك جبانا يضعفك عن الامر ويعظم عليك ما ليس بعظيم.
۴۵۰	لا تشعر قلبك الهم علی مافات فيشغلك عن الاستعداد لما هو آت.

- ٤٥٠ لاتصحب من يحفظ مساويك وينسى فضائلك.
- ٤٥١ لاتصحب ابناء الدنيا فانك ان اقللت استعلوك وان اكثرته حسدوك.
- ٤٥١ لاتصدق من يقابل صدقك بتكذيبه.
- ٤٥٢ لاتضمن مالا تقدر على القيام به.
- ٤٥٢ لاتضيعن حق اخيك اتكالا على ما بينك وبينه فليس هولك باخ ما وضعت حقه.
- ٤٥٣ لاتعاجل الذنب بالعقوبة واجعل بينهما للمعفو موضعا.
- ٤٥٣ لاتعادوا في ما لاتعرفون فان اكثر العلم فيما لاتعرفون.
- ٤٥٤ لاتعدما تعجز عن الوفاء به.
- ٤٥٤ لاتعدن غنيا من لم يرزق من ماله.
- ٤٥٥ لاتعن قويا على ضعيف؛ لاتؤثر دنيا على شريف.
- ٤٥٥ لاتغالب من لاتقدر على رفعه.
- ٤٥٦ لاتعبرن بمجاملة العدو فانه كالماء و ان اطيل اسخانه بالنار لم ينفع من اطفائها.
- ٤٥٦ لاتعتم بالفقر والبلاء فان الذهب يجرب بالنارو المؤمن يجرب بالبلاء.
- ٤٥٧ لاتغلق بابا يعجزك افتتاحه.
- ٤٥٧ لاتفرحن بسقطة غيرك فانك لاتدرى ما يحدث بك الزمان.
- ٤٥٨ لاتقولن ماتسوك جوابه.
- ٤٥٨ لاتقوم حلاوة اللذة بمرارة الافات.
- ٤٥٩ راكمع سكونه فكيف لايهلك مع اختلاف رياحه واضطراب امواجه.
- ٤٥٩ لاتنال الصحة الا بالحمية.
- ٤٦٠ لاتنظر الى من قال و انظر الى ما قال.
- ٤٦٠ لاتؤتى البيوت الامن ابوابها ومن اتاه من غير ابوابها كان سارقا.

صفحه	جمله
٤٦١	لاتوخر انالة المحتاج الى غد فانك لاتدرى ما يعرض لك وله في غد.
٤٦١	لاحلل كالا داب.
٤٦٢	لاخير في السكوت عن الحق كما انه لاخير في القول بالباطل.
٤٦٢	لاخير في قوم ليسوا بنا صحين ولا يحبون الناصحين.
٤٦٣	لادواء لمشعوف بدائه؛ لاشفاء لمن كتتم طبيبه دائه.
٤٦٣	لاذخر كالعلم.
٤٦٤	لاشياء احسن من عقل مع علم وعلم مع حلم وحلم مع قدرة.
٤٦٤	لا عقل مع الشهوة.
٤٦٥	لا عيش لسوء الخلق.
٤٦٥	لا غناء كالقنوع.
٤٦٦	لا فقر لعاقل لا غناء لجاهل.
٤٦٦	لا يترك الناس شيئاً من دنياهم لاصلاح آخرتهم الا عوضهم الله سبحانه خيرا منه.
٤٦٧	لا يترك الناس شيئاً من دينهم لاصلاح دنياهم الا فتح الله عليهم ما عاوضهم منه.
٤٦٧	لا يحمد حامد الاربعة؛ لا يلم لائم الانفسه.
٤٦٨	لا يحول الصديق الصدوق عن العودة وان جفى.
٤٦٨	لا يخلوا النفس من امل حتى تدخل في الاجل.

م

٤٦٩	لا يدرك الله جل جلاله العيون بمشاهدة العيان لكن يدركه القلوب بحقايق الايمان.
٤٦٩	لا يستحيين احدكم اذا سئل عما لا يعلم ان يقول لا اعلم.
٤٧٠	لا يشبع المؤمن واخاه جائع.
٤٧٠	لا يصغرن عندك الرؤى الخطير اذا اناك به الرجل الحقير.
٤٧١	لا يعاب الرجل باخذ حقه وانما يعاب باخذ ما ليس له.

صفحه	جمله
٤٧١	لايكن المحسن والمسيء اليك سواء فان ذلك يزهد المحسن في الاحسان و يتابع المسيء الى الاسائة.
٤٧٢	لايكون الصديق صديقا حتى يحفظ اخاه في غيبته ونكبتهم و فاته.
٤٧٢	لاينبغي للماقل ان يقيم على الخوف اذا وجد الى الامن سبيلا.
٤٧٣	لاينجع تدبير من لايطاع
٤٧٣	لاينصح اللئيم احدا الا عن رغبة او رهبة.
٤٧٤	لاينفع الايمان بغير التقوى.
٤٧٤	لايواد الاشرار الاشباههم لايصطنع اللئام الامثالهم.
٤٧٥	لذة الكرام في الاطعام؛ لذة اللئام في الطعام
٤٧٥	لسان الجاهل مفتاح حنقه.
٤٧٦	لسان العاقل وراء قلبه؛ قلب الاحمق وراء لسانه.
٤٧٦	لسان المرأى جميل وفي قلبه الداء الدخيل.
٤٧٧	لكل امرء في ماله شريكان: الوارث والحوادث.
٤٧٧	لكل حى موت؛ لكل شىء فوت.
٤٨٧	لكل شىء آفة وآفة الخير قرين السوء.
٤٧٨	لكا هم فرج؛ لكل ضيق مخرج.
٤٧٩	للإحمق مع كل قول يمين.
٤٧٩	للانسان فضيلتان: عقل ومنطق؛ فبالعقل يستفيد وبالمنطق يفيد.
٤٨٠	للمحازم في كل فعل فضل.
٤٨٠	للسدائد تدخر الرجال.
٤٨١	للمظلم تبعات موبقات.
٤٨١	لم يذهب من مالك ما وقي عرضك.

صفحة	جمله
٤٨٢	لم يسد من افتقر اخوانه الى غيرهم.
٤٨٢	لم يضع من مالك ما قضى فرضك.
٤٨٣	لم يضع شيء عن حسن الخلق.
٤٨٣	لم ينل احد من الدنيا حبرة الا اعقبته عبرة.
٤٨٤	لن لمن غالطك فانه يوشك ان يلين لك.
٤٨٤	لن يتصل المرء بالخالق حتى ينقطع عن الخلق.
٤٨٥	لوان الموت يشتري لا شتره الا غنيا.
٤٨٥	لو تميزت الاشياء لكان الصدق مع الشجاعة وكان الجبن مع الكذب.
٤٨٦	لو جرت الارزاق بالالباب والعقول لم تعش بهائم والاحمق.
٤٨٦	لو صببت الدنيا على المنافق بجملة ما حتى ان يخبني ما خبني.
٤٨٧	لو عقل اهل الدنيا لخربة الدنيا.
٤٨٧	ليس بلد احق بك من بلد. خير البلاد ما جملك.
٤٨٨	ليس ثواب عند الله سبحانه اعظم من ثواب السطان العادل والرجل المحسن.
٤٨٨	ليس لك باخ من احوجك الى حاكم بينك وبينه.
٤٨٩	ليس لهذا الجلد الرقيق صبر على النار.
<u>م</u>	
٤٨٩	ما احق العاقل ان يكون له ساعة لا يشغله عنها شاغل يحاسب فيها نفسه فينظر
	فيما اكتسب لها وعليها في ليلها ونهارها!
٤٩٠	ما اختلف دعوتان الا كانت احديهما ضلالة.
٤٩٠	ما اخذ الله على اهل الجهن ان يتعلموا حتى اخذ على اهل العلم ان يعلموا.
٤٩١	ما اسرع الساعات في الايام واسرع الايام في الشهور و اسرع الشهور
	في السنة واسرع السنة في هدم العمر!

فهرست جمله ها

جمله

صفحه

ما اعظم اللهم ما نرى من خلقك واصغر عظيمه في جنب ما اغاب

٤٩١

عنا من قدرتك

٤٩٢

ما افقر من ملك فهما

٤٩٢

ما اقبح بالانسان ان يكون ذا وجهين !

٤٩٣

ما اكثر العبر وما اقل الاستعبار !

٤٩٣

ما للانسان لولا اللسان الا صورة ممثلة او بهيمة مهملة ؟

٤٩٤

ما انكرت الله منذ عرفته .

٤٩٤

ما احسن الدول مثل العدل .

٤٩٥

مادح الرجل بما ليس فيه مستهزى به .

٤٩٥

ما ضل من استشار

٤٩٦

ما قسم الله بين عباده افضل من العقل .

٤٩٦

ما كل رام يصيب

٤٩٧

ما لابن آدم والفخر واوله نطفة و آخره جيفة لا يرزق نفسه ولا يدفع حنقه

٤٩٧

مثل الدنيا كظلك ان وقفت وقف وان طلبته بعد .

٤٩٨

مذيع القاحشة كفاعلها ؛ مستمع الغيبة كفائلها .

٤٩٨

مرارة الصبر يثمر الظفر .

مسكين ابن آدم مكتوم الاجل مكنون العلل تؤلمه البقة ونفتنه

٤٩٩

العرقه وتقلته الشارقة .

٤٩٩

مصاحب الدنيا هدف للنوائب و الغير

٥٠٠

مصاحبة الجاهل شوم .

٥٠٠

من آمن خائفا آمنه الله من عقابه

صفحه	جمله
۵۰۱	من ابان عيبك فهو ودوك؛ من ساتر عيبك فهو عدوك.
۵۰۱	من ابصر زلته صغرت عنده زلّة غيره.
۵۰۲	من اتخذه الحق لجاما اتخذه الناس اماما.
۵۰۲	من اتعب نفسه في ما لا ينفعه وقع فيما يضره.
۵۰۳	من اتقى قلبه لم يدخله الحسد.
۵۰۳	من اجترى على السلطان فقد تعرض للمهوان.
۵۰۴	من احب شيئا لهج بذكره.
۵۰۴	من احبك نهاك.
۵۰۵	من اخطا سبب المنية قيده الهرم.
۵۰۵	من استدام قرع الباب ولج ولج.
۵۰۶	من استرشد غويا ضل؛ من استنجد ذليلا ذل.
۵۰۶	من استعان بالله اعانه.
۵۰۷	من استعمل الرفق لان له الشدائد.
۵۰۷	من استغنى عن الناس اغناه الله.
۵۰۸	من استقبل الامور ابصر؛ من استدبر الامور تحير.
۵۰۸	من استقبل وجوه الاراء عرف مواقع الخطاء.
۵۰۹	من استنصحك فلا تغش؛ من وعظك فلا توحشه.
۵۰۹	من اشتغل بالفضول فاته من مهمة المأمول.
۵۱۰	من اشرف افعال الكريم تغافلها عما يعلم.
۵۱۰	من اشفق على نفسه لم يظلم غيره.
۵۱۱	من اطاع التواني احاطت به الندامة.
۵۱۱	من اطاع ربه ملك؛ من اطاع هوا هلك.
۵۱۲	من اطرح الحقد استراح قلبه ولبه.

- من اظهار فقر اذل قدره. ۵۱۲
- من اعتراف سلم. ۵۱۳
- من اعجمته ارائه غلبته اعدائه. ۵۱۳
- من اعظم الفجائع اضاعة الصنائع. ۵۱۴
- من اعظم المكر تحسين الشر. ۵۱۴
- من اعظم مصائب الاختيار حاجتهم الى مداراة الاشرار من معتقته من العبداني. ۵۱۵
- من افحش الخيانة خيانة الودائع. ۵۱۵
- من افشى سر كضيع امرك. ۵۱۶
- من افضل المكارم تحمل المغارم و اقرء الضيوف. ۵۱۶
- من افضل النصيح الاشارة بالصلح. ۵۱۷
- من افضل الورع ان لا تعتمد في حلوتك ما تستحيت من اظهاره في اعلانيتك. ۵۱۷
- من افصح المذام مدح اللذام. ۵۱۸
- من اقل الاسترسال لم؛ من اكثر الاسترسال ندم. ۵۱۸
- من اكفى بالتلويح استغنى عن التصريح. ۵۱۹
- من اكفى بالميسير استغنى عن الكثير. ۵۱۹
- من اكرم نفسه اهانتة. ۵۲۰
- من انوای يمولد الكسل. ۵۲۰
- من الحكمة طاعتك لمن فوقك واجالاتك من في طبقتك وانصافك من دونك. ۵۲۱
- من السعادة التوفيق لصالح الاعمال. ۵۲۲
- من المروءة ان يمدل الرجل بماله ويصون عرضه. ۵۲۲
- من مات شهوته احيى مروته؛ من كثرت شهوته ثقلت مؤنته. ۵۲۲
- من امارات الاحمق كثرة تاونه. ۵۲۳
- من محل بماله على نفسه خازنه على بعل عرسه. ۵۲۳

صفحه	جمله
۵۲۴	من بذل مال جل؛ من بذل عرضه ذل.
۵۲۴	من بصرک عیبک فقد نصحتک؛ من مدحک فقد ذبحک.
۵۲۵	من بلغ غایة ما یحب فلیتوقع غایة ما ینکره.
۵۲۵	من تاب فقد اناب.
۵۲۶	من تاجرک بالنصح فقد اجزل للک الربح.
۵۲۶	من تتبع خفیات العیوب حرم مودات القلوب.
۵۲۷	من ترقب الموت سارع الی الخیرات.
۵۲۷	من تمام العروة ان تنسی الحق الذی لک وتذکر الحق الذی علیک.
۵۲۸	من توفیق الرجل اکتسابه المال من حله.
۵۲۸	من توفروفر؛ من تکبر حقر.
۵۲۹	من توفی سلم؛ من تهور ندم.
۵۲۹	من جار فی ملکته؛ تمنی الناس هلكه.
۵۳۰	من جار قصم عمره.
۵۳۰	من جانب الاحوان علی کل ذنب قل اصدقاؤه.
۵۳۱	من جهل موضع قدمه ذل.
۵۳۱	من حسنت سریره لم یخف احدا؛ من سائت سریره لم یأمن ابدا.
۵۳۲	من حسن بالناس حاز منهم المحبة.
۵۳۲	من حفر بئر لأخیه وقع فیه.
۵۳۳	من حقارة الدنیا عند الله ان لا ینال سالدیه الا بترکها.
۵۳۳	من حق الراعی ان یختار للرعية ما یختاره لنفسه.
۵۳۴	من خاف سوطک تمنی موتک.
۵۳۴	من خالط السفهاء حقر.

صفحه	جمله
۵۳۵	من خان سلطانه بطل امانه .
۵۳۵	من خان وزیره فسد تدبیره .
۵۳۶	من دخل مداخل السوء اتهم .
۵۳۶	من ذكر الله ذكره .
۵۳۷	من راعى الايتام روعى فى بنييه .
۵۳۷	من رجاك فلا تخيب امله .
۵۳۸	من خبت عنصره ساء محضره .
۵۳۸	من خذل جنده نصر اصداده .
۵۳۹	من رضى بقسم الله لم يحزن على ما فاته .
۵۳۹	من غب فيك عند اقبالك زهد منك عند ادبارك .
۵۴۰	من رغب فى نيل الدرجات العلمى فليغلب الهوى .
۵۴۰	من رقى درجات الهيم عظمته الامم .
۵۴۱	من ركب الباطل اذله مر كبه .
۵۴۱	من زرع خيرا حصد اجرا .
۵۴۲	من ساءت سيرته سرت منيته .
۵۴۲	من ساء خلقه ضاق رزقه من كرم خلقه اتسع رزقه .
۵۴۳	من سأل علم .
۵۴۳	من سأل فوق قدره استحق الحرمان .
۵۴۴	من سعى فى طلب السراب طال تعبته و كثر عطشه .
۵۴۴	من صاحب العقلاء وقر .
۵۴۵	من صبر هانت مصيبتته .
۵۴۵	من صدقت لهجته قويت حجته .
۵۴۶	من صدق مقاله زاد اجاله .

صفحه	جمله
۵۴۶	من صغر الهمة حسد الصديق على النعمة.
۵۴۷	من ضعف جده قوی ضده .
۵۴۷	من ضعف عن حمل سره كان عن سر غيره اضعف .
۵۴۸	من طال عمره فجع باحبابه .
۵۴۸	من طلب صديقا صادقا و افيأ طلب من لا يجده .
۵۴۹	من طلب عبدا وجده .
۵۴۹	من ظلم ظلم .
۵۵۰	من عادى الناس استثمر الندامة .
۵۵۰	من عاش مات .
۵۵۱	من عامل بالرفق غنم، من عامل بالعنف ندم.
۵۵۱	من عجل زل
۵۵۲	من عدل عن واضح المحجة غرق في اللجة.
۵۵۲	من عدل في سلطانه استغنى عن اخوانه .
۵۵۳	من عذب لسانه كثر اخوانه .
۵۵۳	من عرف الايام لم يغفل عن الاستعداد .
۵۵۴	من عرف الدنيا تزهد .
۵۵۴	من عرف الناس تفرد .
۵۵۵	من عرف الناس لم يعتمد عليهم .
۵۵۵	من عرف بالكذب قلت الثقة به .
۵۵۶	من عرف نفسه، فقد عرف ربه .
۵۵۶	من عصى الدنيا اطاعته .
۵۵۷	من عصى الدنيا اطاعته، من اعرض عن الدنيا اتته .

صفحه	جمله
۵۵۷	من عظم صغار المصائب ابتلى بكبارها .
۵۵۸	من علامات الادبار مقارنة الارذال .
۵۵۸	من علامات الشقاء الاسائة الى الاخير .
۵۵۹	من عمل بالحق، مال اليه الخلق .
۵۵۹	من غالب من فوقه قهر .
۵۶۰	من غلب هواه على عقله ظهرت عليه الفضائح .
۵۶۰	من قال ما لا ينبغي سمع ما لا يشتهى .
۵۶۱	من قام بشرائط العبودية اهل للمعتق من قصر عن احكام الحرية اعيد الى الرق .
۵۶۱	من قبل عطائك فقد اعانك على الكرم .
۵۶۲	من قصر عن السياسة صغر عن الرياسة .
۵۶۲	من قعد به حسبه نهض به اديه .
۵۶۳	من قلا اكله صفا فكره .
۵۶۳	من قلت تجربته خدع .
۵۶۴	من قنع غنى .
۵۶۴	من قوى هواه ضعف عزمه .
۵۶۵	من كانت له فكرة فله فى كل شى عبرة .
۵۶۵	من كتم الاطباء مرضه فقد خان بدنه .
۵۶۶	من كتم علما فكانه جاهل .
۵۶۶	من كشرت نعم الله عليه كشرت حوائج الناس اليه فان قام فيها بما اوجب الله فقد عرضها للدوام وان منع ما اوجب الله فيها فقد عرضها للزوال .
۵۶۷	من كثر لهواه قل عقله .
۵۶۷	من كثر نفاقه لم يعرف وفاقه .

صفحه	جمله
۵۶۸	من کثر هزله بطل جده .
۵۶۸	من لادين لهلا مروة له .
۵۶۹	من لبس الكبر والسرف خلغ الفضل والشرف .
۵۶۹	من لم يتعظ بالناس وعظ الله الناس به .
۵۷۰	من لم يتعلم في الصغر لم يتقدم في الكبر .
۵۷۰	من لم يتعلم لم يعلم .
۵۷۱	من لم يرحم لم يرحم .
۵۷۱	من لم يصبر على ماض التعليم بقى في ذل الجهل .
۵۷۲	من لم يصبر على ماض الحمية طال سقمه .
۵۷۲	من لم يصلح نفسه لم يصلح غيره .
۵۷۳	من لم يعرف الخير من الشر فهو من البهائم .
۵۷۳	من لم ينفك حيوته فعدده في الموتى .
۵۷۴	من مدحك بما ليس فيك فهو خليق بان يذمك بما ليس فيك .
۵۷۴	من مدحك غير صنيعه فلاتامن ذمه من غير قطيعة .
۵۷۵	من ملك نفسه على امره؛ من ملكته نفسه قل قدره .
۵۷۵	من منع العطاء منع الشنا .
۵۷۶	من مهانة الكذاب جوده باليمين بغير مستحلف .
۵۷۶	من نظر في العواقب سلم من النوائب .
۵۷۷	من وجد دوردا عذبا يرتوى منه فلا يغتمه يوشك ان يظماً ويطلبه فلا يجده .
۵۷۷	من وضعته دنائة ادبه لم يعلوه شرف حسبه
۵۷۸	من يصبر يظفر .
۵۷۸	من يعط باليد القصيرة يعط باليد الطويلة .

- موت الولد قاصمة الظهر .
 ۵۷۹
 موت وحى خير من عيش شقى .
 ۵۷۹

ن

- نزول القدر يعمى البصر .
 ۵۸۰
 نزه نفسك عن كل دنية وان سافتك الى الرغائب .
 ۵۸۰
 نصحك بين الملاء تقريع .
 ۵۸۱
 نعم الجهال كبروزة على مزبلة .
 ۵۸۱
 نفس المرء خطاه الى اجله .
 ۵۸۲

و

- واضع معروفه فى غير مستحقه مضيع له .
 ۵۸۲
 والد السوء يعر السلف ويفسد الخلف .
 ۵۸۳
 والله لئن فررتهم من سيف العاجلة لانسلموا من سيوف الاخرة .
 ۵۷۳
 وجدت المسالمة مالم يكن وهن فى الاسلام انجع من القتال .
 ۵۸۴
 وحدة المرء خير له من قرين السوء .
 ۵۸۴
 وزراء السوء اعوان الظلمة واخوان الائمة .
 ۵۸۵
 وعد الكريم نقد .
 ۵۸۵
 وقاحة الرجل تشينه .
 ۵۸۶
 ولاية الجور شرار الامة واضداد الائمة .
 ۵۸۶
 ولد السوء يهدم الشرف ويشين السلف .
 ۵۸۷
 ولوع النفس باللذات يغوى ويردى .
 ۵۸۷
 هيهات لولا التقى لكنت ادهى العرب .
 ۵۸۸

ی

- ۵۸۸ یأتی علی الناس زمان لا یقرب فیه الا الماحل ولا یتظرف فیه الا الفاجرو لا یضعف فیه الا المنصف .
- ۵۸۹ یا دنیا، غری غیری؛ لاحاجة لی فیک. فدطلقتک ثلثا لارجعة لی فیها
- ۵۸۹ یا عبدالله لاتعجل فی عیب عبد بذنبه فلعله مغفور له ولاتامن .
علی نفسک صغیر معصية فلعلک معذب علیها .
- ۵۹۰ یا عبیدالدنیا والعالمین لها اذا کنتم فی النهار تبیعون وتشترون و فی اللیل علی فراشکم تتقلبون وتنامون وفیما بین ذلك عن الآخرة .
تغفلون وبالعمل تسوفون فمتی تفکرون فی الارشاد وتقدمون الزاد و متی تهتمون بامر المعاد ؟
- ۵۹۰ یبلغ الصادق بصدقه ما یبلغه الکاذب باحتیاله .
- ۵۹۱ یحتاج ذوی النائل الی السائل .
- ۵۹۱ یتدل علی الادبار باربع: سوء التدبیر و قبح التبذیر و قلة الاعتبار و کثرة الاعتذار .
- ۵۹۲ یتدل علی زوال الدول باربع: تضييع الاصول والتمسک بالفروع و تقدم الاراذل و تاخر الافاضل .
- ۵۹۲ یسروا ولا تعسروا و خففوا ولا تثقلوا .
- ۵۹۳ یسیر الامر یوجب کثیر العمل .
- ۵۹۳ یسیر الدنیا یکفی و کثیرها یردی .
- ۵۹۴ یسیر یکفی خیر من کثیر یطغی .
- ۵۹۴ یشفیک من حاسدک انه یغتاط عند سرورک .
- ۵۹۵ یقبح علی الرجل ان ینکر علی الناس منکرات و ینهمم عن ردائل و سیئات و اذا خلا بنفسه ارتکبها ولا یتنکف من فعلها .

صفحه	جمله
۵۹۵	يكتسب الصادق بصدقه ثلثا: حسن الثقة به والمحبة له والمهابة منه.
۵۹۶	يكرم السلطان لسلطانه والعالم لعلمه والمعروف لمعروفه والكبير لسنه.
۵۹۶	يتمحن الرجل بفعله لا بقوله.
۵۹۷	ينام الرجل على الشكل ولا ينام على الظالم.
۵۹۷	ينبىء عن قيمة كذا امرء علمه وعقله.
۵۹۸	ينبغي ان يكون افعال الرجل احسن من اقواله ولا تكون اقواله احسن من افعاله
۵۹۸	ينبغي ان يتداوى المرء من ادواء الدنيا كما يتداوى ذوالعلة و يحتمى من شهواتها كما يحتمى المريض.
۵۹۹	ينبغي للعاقل ان يخاطب الجاهل مخاطبة الطبيب المريض.
۵۹۹	ينبغي لمن رضى بقضاء الله سبحانه ان يتوكل عليه.
۶۰۰	ينبغي لمن عرف الزمان ان لا يأمن صروفه والغير.
۶۰۰	ينبغي لمن عرف الفجار ان لا يعمل عملهم.
۶۰۱	ينبغي لمن عرف الله سبحانه ان يرغب فيما لديه.
۶۰۱	يوم المظلوم على الظالم اشد من يوم الظالم على المظلوم.

فهرست موضوعات

بترتیب حروف الفبا

صفحات	موضوع
۱۷۱ - ۱۷۰	آبرو
۳۵۵ - ۳۴۲ - ۲۸۶ - ۲۰۱ - ۱۹۳ - ۱۵۱ - ۱۳۸ - ۱۱۰	آخرت
۵۹۰ - ۵۵۳ - ۴۸۹ - ۴۶۷ - ۴۶۶ - ۴۳۷ - ۴۲۱ - ۴۰۲	آدمی
۴۹۹	آرزو
۴۶۸ - ۳۷۳ - ۳۶۰ - ۳۰۴ - ۲۳۶ - ۲۳۳ - ۱۴۳ - ۵۳	آزادی
۵۶۱ - ۱۵۰	آزمایش
۴۵۶ - ۴۱۹ - ۴۱۱ - ۴۱۰ - ۴۰۹ - ۳۷۴ - ۳۱۸	آفرینش
۴۹۱	آموزش
۵۷۰ - ۴۹۰ - ۳۲۴ - ۱۶۶ - ۱۳۶ - ۱۲۸ - ۷۹ - ۴۷	آمیزش
۵۷۱	آینده
۵۳۴ - ۵۱۸ - ۴۴۷ - ۳۴۰ - ۲۱۹	اجتماع
۴۵۰ - ۴۴۲ - ۴۲۷	اختلاف
۲۶۹	احتیاج
۴۹۰	احتمال
۴۰۶	احسان
۲۴۳	
۵۳۷ - ۲۳۵ - ۱۴۱ - ۴۹	
	(بینید)
۴۴۷ - ۴۲۶ - ۳۳۸ - ۳۲۷ - ۲۰۸ - ۲۰۲ - ۱۴۲ - ۱۳۶	ادب
۵۶۲ - ۴۶۱	

فهرست موضوعات

موضوع	صفحات
ارشاد	۲۲۶
استغفار	۴۰۳ («توبه» و «پوزش» را نیز ببینید.)
اسراف	۵۸ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۸۰ - ۴۳۵ - ۵۶۹ - ۵۹۱
اصلاح	۳۲۱
اصلاح نفس	۳۸ - ۱۲۰ - ۱۳۴ - ۵۷۲ - ۵۸۰
اصل و نسب	۴۱۷
اعتراف	۴۶۹ - ۴۱۵ - ۳۸۵
اتتماد	۴۴۴ - ۱۳۵ - ۷۸ - ۳
اعمال قدرت	۱۳۲
افزون طلبی	۳۹۷ - ۵۴۳ («حرص» و «طمع» را نیز ببینید.)
اقتصاد	(به واژه «میان روی» رجوع فرمائید)
امانت	۲۲۱ - ۱۴۳
امتحان	(رجوع شود به «آزمایش»)
امساک	۲۷۵
امید	۴۴۵ - ۱۹۴
انتقام	۴۴
اندیشه	۲۶ - ۲۳۱ - ۲۳۵ - ۲۴۱ - ۲۷۰ - ۳۱۳ - ۴۱۸ - ۴۸۹ - ۵۶۵
انصاف	۱۴۴ - ۳۷۶ (به واژه «عدالت» نیز رجوع فرمائید.)
ایمان	۵۵ - ۲۴۴ - ۲۷۴ (به «دین» و «دینداری» نیز رجوع فرمائید)
ایمنی	۴۷۲ - ۲۴۳
باطل	۳۹۹ - ۴۲۳ - ۴۶۲ - ۵۴۱
بخت	۷۰ (به «خوشبختی» و «بدبختی» نیز رجوع فرمائید.)
بخشش	۳ - ۱۳۷ - ۱۹۹ - ۲۰۷ - ۲۲۴ - ۲۴۳ - ۲۴۶ - ۲۵۶ - ۳
	۲۷۱ - ۲۸۸ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۶ - ۳۳۴ - ۳۳۶ - ۳۴۷ - ۳۵۸ - ۳۷۰ - ۳۸۴ - ۴۰۷ - ۴۱۴ - ۴۳۵ - ۴۴۶ - ۴۵۴ - ۴۶۱ - ۴۷۵ - ۵۲۴ - ۵۶۱ - ۵۷۵ - ۵۹۱
بخل	۱۷ - ۵۶ - ۲۳۶ - ۴۰۱ - ۵۲۳

	۲۸۹	بداندیشی
۵۴۷ - ۵۳۹ - ۳۲۷ - ۱۷۳ - ۱۵		بدبختی
	۵۲۲	بدخواهی
۵۴۲ - ۵۳۸ - ۵۳۱ - ۴۶۵ - ۳۲۶ - ۲۲۲ - ۲۳		بدخوئی
	۵۴	بددلی
	۴۳۳	بدرفتاری
۱۹۱ - ۱۸۳ - ۱۸۰ - ۱۲۳ - ۱۰۷ - ۹۷ - ۱۳ - ۸ - ۷ - ۲		بدکاری
۲۱۳ - ۲۸۹ - ۲۹۸ - ۳۲۱ - ۳۹۸ - ۴۱۷ - ۴۳۳ - ۴۴۲ - ۴۷۱ - ۴۷۴ - ۴۹۸		
	۳۸۴ - ۳۶	بدگمانی
		بدگوهری ۷۲
	۵۵۸ - ۴۴۹ - ۳۹۰ - ۱۱	بدی
	۳۶۰ - ۲۲۷ - ۱۴	برادری
۲۸۴ - ۲۷۴ - ۲۴۷ - ۲۰۱ - ۱۷۷ - ۱۴۰ - ۱۲۶ - ۴۳		بردباری
	۳۰۵ - ۳۲۹ - ۴۶۴	(واژه «صبر» را نیز ببینید .)
	۳۵۶ - ۲۶۱ - ۷۱	بزرگی
	۵۴۴ - ۵۰۲ - ۲۴۶ - ۲۳۲ - ۱۸۴	بطالت
	۵۴	(واژه های «سختی» و «بدبختی» و «بیچیزی» را نیز ببینید.)
	۵۶۱	بندگی
	۲۶۱ - ۲۲۲	بهشت
	۴۳۶ - ۲۵۹	بی آزاری
	۵۲۹	بی پروائی
	۲۸۳ - ۲۳۰ - ۱۷۶	بیتابی
	۴۵۶ - ۴۳۲ - ۲۴۰ - ۱۶۹ - ۱۶۸ - ۹۰ - ۵۴	بیچیزی
		(رجوع شود به «بیشرمی»)
۲۳۹ - ۱۵۴ - ۱۴۱ - ۱۳۹ - ۱۲۲ - ۹۷ - ۸۳ - ۷۷ - ۶۷		بیخردی
	۲۵۱ - ۳۰۷ - ۳۲۲ - ۴۰۰ - ۴۷۶ - ۴۹۷ - ۵۲۳	
	۲۶۳ - ۲۴۶ - ۲۴۲	بیداری
	۵۸۶ - ۳۰۸ - ۲۶۸	بیشرمی

فهرست موضوعات

صفحات	موضوع
	بیکاری ۲۴۶
۴۴۱ - ۳۶۷	بیگناهی
۵۶ - ۲۵۷ - ۳۲۷ - ۳۳۲ - ۳۶۴ - ۴۶۳ - ۵۶۵	بیماری
۳۵۷ - ۲۴۰	بینش
۵۰۷ - ۲۹۰	بی نیازی
۳۰ - ۳۵ - ۲۴۶ - ۲۷۴ - ۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۵۳ - ۴۶۶ - ۴۶۷	پاداش
۴۸۹	
۳۵۲ (به واژه «برهیزگاری» نیز مراجعه فرمائید)	پارسانی
۸۲ - ۲۲۱ - ۲۶۵ - ۳۳۱ - ۳۳۳ - ۳۷۵ - ۴۰۵	پاکدامنی
۱۲ - ۳۴ - ۵۵ - ۱۵۸ - ۲۴۹ - ۵۰۳	پاکدلی
۵۸۳	پدر
۳۲۶ - ۳۱۵	پدر و مادر
	پر خوری (رجوع شود به واژه «شکم پرستی»)
۲۹۷	پرده دری
۵۴۳ - ۳۸۳	پرشش
۴۲۴ - ۲۱۶ - ۱	پرگونی
۵۷۲ - ۴۵۹ - ۴۱۷	پرهیز
۵۹ - ۴۹ - ۶۰ - ۱۱۷ - ۱۷۸ - ۲۰۳ - ۲۲۵ - ۲۳۴ - ۲۵۰ - ۳۲۷ - ۳۵۷ - ۳۷۳ - ۴۷۴ - ۵۱۷ - ۵۸۸	پرهیزگاری
۱۲۰	پس اندازی
۵۷۷ - ۲۵۸ (واژه «فرومایکی» را نیز ببینید.)	پستی
۱۳۴ - ۱۰۴ - ۲۵	پشیمانی
۳۲ - ۲۶۰ - ۳۳۲ - ۴۷۳ - ۵۰۹ - ۵۲۶ - ۵۶۵ - ۵۸۱	پند
۳۹۱ - ۳۸۵ - ۴۵ - ۱۶	پوزش
۲۴۵ - ۱۵۹ - ۱۴۷	پیروزی
۵۰۵ - ۳۳۲ - ۳۱۹ - ۱۲۷	پیری
۴۰۸	پیوستگی
۱۶۵	تانی
۸۴ - ۹۵ - ۱۵۹ - ۱۶۵ - ۵۶۳	تجربه

فہرست موضوعات

صفحات	موضوع
۱۲۷ - ۱۲۹ - ۱۷۰ - ۲۳۵ - ۳۲۰ - ۳۳۸ - ۴۷۳ - ۵۹۱	تدبیر
۲۷ - ۱۲۹ - ۲۳۷ - ۵۸۰	تقدیر
۶۷ - ۷۱ - ۱۲۲ - ۲۷۲ - ۳۴۳ - ۴۴۵ - ۴۷۲-۴۴۹	قرس
۱۱۱ - ۱۹۶ - ۲۰۳	قرنک تمنا
۱۹ - ۴۱ - ۴۶ - ۴۹ - ۱۰۷ - ۱۶۴ - ۲۵۷ - ۲۶۵ - ۴۲۰ - ۵۴۰ - ۵۷۵	تعلیقات بنفیس
۱۵۳ - ۲۲۵ - ۲۸۵	تعلیم
۳۶۸ - ۳۶۹ - ۴۲۱	تصادف
۲۶۹ - ۲۹۷ - ۴۰۸	تفرقہ
۶۰ - ۱۱۳ - ۱۳۹ - ۱۸۵ - ۲۴۵ - ۲۶۶ - ۳۲۲ - ۴۹۷ - ۵۲۸ - ۵۶۹	تکبر
۲۰۹	تکلفات
۵۲۳	تلون
۵۵ - ۷۳ - ۳۱۲ - ۳۹۴ - ۴۵۹	تندرستی
۲۲ - ۲۲۲	تنگ چشمی
۵۵۴ - ۵۸۴	تنہائی
۶۱ - ۱۴۶ - ۲۴۵	تواضع
۲۶ - ۴۳ - ۴۴	توانائی
۴۳ - ۲۴۴ - ۳۸۵ - ۵۲۵	توبہ
۱۲۱	توکل
۳۸۶	ثواب
۳۲ - ۵۵ - ۹۶ - ۱۶۸ - ۱۷۳ - ۱۹۲ - ۲۰۲ - ۲۰۷ - ۲۳۶	ثروت
۲۵۶ - ۲۷۱ - ۳۲۲ - ۳۲۴ - ۴۲۴ - ۴۳۲ - ۴۳۸ - ۴۵۴ - ۴۷۷ - ۵۶۶	
۱۱۴	جاہ طلبی
۴۱۶	جبران مافات
۳۶۸	جدائی
۳۰ - ۳۶۲ - ۵۵۹ - ۵۸۳ - ۵۸۴	جنک
۳۰۶ - ۳۹۴	جوانی

فهرست موضوعات

موضوع	صفحات
جوانمردی ۹۳ - ۱۲۵ - ۱۷۱ - ۱۷۷ - ۱۸۳ - ۴۷۵ - ۵۸۵	
جهاد ۳۷۶ - (واژه‌های «جنگ» و «فرار از جنگ» را نیز ببینید.)	
چاپلوسی ۶ - ۲۱۰ - ۲۱۴ - ۲۹۳ - ۳۸۸ - ۴۵۶ - ۵۷۴	
چشم ۲۵۴	
چشم‌پوشی ۵۱۰	
حرص ۵۰ - ۱۱۹ - ۱۸۴ - ۱۹۵ - ۲۲۲ - ۲۳۰ - ۲۳۵ - ۲۳۸ - ۲۶۷	
۲۸۷ - ۲۹۴	
حسادت ۵۱ - ۵۶ - ۶۵ - ۲۳۶ - ۲۴۷ - ۲۷۹ - ۳۰۷ - ۳۲۶ - ۳۸۱	
۳۸۷ - ۴۳۰ - ۵۰۳ - ۵۴۶	
حسن ظن ۳۴۰ - ۵۳۲	
حق ۴۱ - ۶۵ - ۶۶ - ۱۸۹ - ۳۲۶ - ۳۷۲ - ۳۹۹ - ۴۲۳ - ۴۶۲	
۴۷۱ - ۵۰۲ - ۵۲۷ - ۵۵۹	
حقیقت‌سناسی ۴۰ - ۴۵۲ - ۵۲۷	
حمایت حیوانات ۲۹	
حوادث ۴۵۷ - ۴۷۷ - ۵۲۵	
حیا (واژه «شرم» را ببینید.)	
حیله‌گری ۲۵۸ - ۲۹۶	
خاموشی ۱۳ - ۲۳ - ۷۵ - ۱۵۴ - ۲۶۸ - ۲۸۵ - ۳۱۲ - ۳۲۰ - ۳۶۱	
۳۹۴ - ۳۹۵ - ۴۶۲	
خداپرستی ۴ - ۸۲ - ۱۱۹ - ۱۸۷ - ۳۱۹ - ۴۳۹ - ۴۶۹ - ۴۸۴ - ۵۰۶	
خداآرسی ۲۴۸ - ۳۳۰ - ۳۴۴ - ۳۹۲	
خداشناسی ۴۰۲ - ۴۹۴ - ۵۵۶	
خرد ۲۷ - ۵۵ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۱۶۵ - ۲۰۲ - ۲۳۹ - ۲۵۲	
۲۷۰ - ۲۸۹ - ۳۲۹ - ۳۹۳ - ۴۱۵ - ۴۶۴ - ۴۷۹ - ۴۶۸ - ۴۹۶ - ۴۸۷	
خردمندی ۷۷ - ۹۷ - ۱۰۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۲۲۸ - ۲۵۱	
۳۱۳ - ۳۷۴ - ۳۹۵ - ۴۰۰ - ۴۲۷ - ۴۳۱ - ۴۶۶ - ۴۷۶ -	
۴۸۹ - ۵۲۱	
خشم ۴۳ - ۶۴ - ۸۸ - ۲۱۲ - ۲۸۴ - ۲۹۳ - ۳۲۸ - ۳۳۶ - ۴۴۸	

	۳۲۵	خطر
	۳۷۰	خلوص
	۴۲۵	خنده
	۳۷۹	خواری
	۱۰۰ - ۱۴۸ - ۵۱۲ - ۵۴۳	خواهش
	۱۴ - ۳۰۴ - ۳۸۲	خودبینی
	۷۰ - ۲۹۳ - ۳۹۲	خودپسندی
	۹۹ - ۵۱۳	خودرأیی
	۱۰۷ - ۵۲۰	خودستانی
	۱۶۰ - ۴۰۲ - ۴۲۵ - ۴۴۰ - ۵۰۱ - ۵۵۶	خودشناسی
		خوراک ۴۰۸ - (به واژه‌های «شکم پرستی» و «کم خوردن» نیز رجوع فرمائید.)
	۵ - ۶۹ - ۱۵۲ - ۱۷۳ - ۴۱۲ - ۵۲۱ - ۵۳۹	خوشبختی
	۱۲۹ - ۱۳۸ - ۱۴۸ - ۲۲۱ - ۴۲۰ - ۴۳۳ - ۴۸۳ - ۵۳۱ - ۵۴۲	خوشخوئی
	۵۷ - ۱۴۳ - ۱۴۵	خوشروئی
	۳۶۶ - ۴۰۴	خویشاوندی
	۵۲۹	خویشترداری
	۲۵ - ۷۳ - ۸۷ - ۱۰۰ - ۱۳۵ - ۵۱۵ - ۵۳۵	خیانت
	۳۹۹ - ۴۶۲ - ۵۱۷	خیرخواهی
		دادگستری (رجوع شود به «عدالت»)
	۲۳ - ۲۷۵ - («عدالت» را نیز ببینید.)	دادرسی
	۷۶ - ۷۹ - ۸۰ - ۱۳۰ - ۱۶۳ - ۱۶۴	دانائی
	۳۷ - ۴۵ - ۶۵ - ۶۶ - ۸۵ - ۸۶ - ۹۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸	دانش
	۱۹۷ - ۲۰۵ - ۲۴۰ - ۲۵۳ - ۳۲۳ - ۳۲۹ - ۳۳۱ - ۳۳۳ - ۳۳۷	
	۳۴۱ - ۳۴۳ - ۳۴۷ - ۳۵۹ - ۳۶۵ - ۳۹۳ - ۴۰۵ - ۴۱۷ - ۴۲۶	
	۴۵۳ - ۴۶۰ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۵۶۶	
	۲۲ - ۱۶۶ - ۳۷۷	دانشمندی
	۲۴۶ - ۴۸۹	داوری
	۲۹۴ - ۴۸۴	درشتی
	۵ - ۹۲ - ۱۵۶ - ۲۲۲ - ۲۳۲ - ۳۱۴	دروغ

۵۷۶ - ۵۵۵ - ۴۸۵ - ۲۱۴ - ۱۷۸ - ۱۵۷ - ۷۴ - ۷۲ - ۶۸	دروغگوئی
۵۹۰ -	
۱۵ - ۴۷ (به واژه‌های «احسان» و «نیکوکاری» و «نوع پروری» و «همدردی» نیز رجوع فرمائید.)	دستگیری
۶ - ۸ - ۳۹ - ۱۰۵ - ۱۳۵ - ۱۸۶ - ۲۰۷ - ۲۱۰ - ۳۴۲	دشمنی
۴۰۴ - ۴۱۰ - ۴۴۳ - ۴۴۶ - ۵۵۰	
۱۹۸	دعا
۹۱ - ۱۷۵	دل
۷۱ - ۱۷۷ - ۳۷۶ - ۴۰۶	دلیری
۶۹ - ۷۰ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۲۳ - ۱۵۱ - ۱۵۲	دنیا
۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۲۰۱ - ۲۳۷ - ۲۴۸ - ۲۵۶ - ۲۶۴	
۲۶۵ - ۲۸۶ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴	
۳۵۰ - ۳۵۱ - ۴۰۲ - ۴۲۹ - ۴۳۷ - ۴۳۸ - ۴۶۶ - ۴۶۷	
۵۲۳ - ۵۵۴ - ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۸۹ - ۵۹۰	
۱۸۷ - ۲۰۰ - ۲۲۰ - ۲۲۳ - ۲۷۹ - ۳۹۲	دنیا دوستی
۵۴ (به واژه «تفرقه» نیز رجوع فرمائید.)	دو دستگی
۶۳ - ۶۴ - ۸۳ - ۱۰۹ - ۱۴۹ - ۱۵۹ - ۱۸۲ - ۲۸۰	دوران‌دیشی
۲۸۱ - ۳۱۴ - ۳۳۰ - ۳۳۰ - ۴۵۷ - ۴۵۹ - ۴۸۰ - ۵۷۶	
۸۸ - ۱۹۰ - ۲۱۴ - ۴۷۶ - ۴۸۶ - ۴۹۲ - ۵۶۷	دورویی
۶ - ۸ - ۳۴ - ۳۸ - ۵۲ - ۸۷ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۲۶ - ۱۳۵	دوستی
۱۵۷ - ۱۸۶ - ۱۹۷ - ۲۱۰ - ۲۱۸ - ۲۳۴ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۳۴	
۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۹۰ - ۲۹۲ - ۳۴۴ - ۳۴۹ - ۳۶۰ - ۳۶۴ - ۳۸۸	
۴۱۰ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۵۲ - ۴۶۸ - ۴۷۲ - ۴۸۸ - ۵۰۴	
۵۳۰ - ۵۴۸	
۲۳۷ - ۵۶۸	دین
۱۹۱ - ۲۵۹ - ۳۲۹ - ۳۵۲ - ۳۵۵ - ۴۴۴	دینداری
۵۷۴	ذم
۳۷۴ - ۳۸۲ - ۴۲۸ - ۵۱۶ - ۵۴۷	راز
۳۴ - ۷۲ - ۷۴ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۳۱۵	راستگوئی
۴۸۵ - ۵۴۶ - ۵۹۰	
۷۴	راستی

فهرست موضوعات

صفحات	موضوع
۴۴۱-۴۴۰-۴۳۳	راه‌نمایی
	راه جوئی ۰۶
۴۷۰	رای (به «مشورت» نیز رجوع فرمائید.)
۵۷۱-۳۹۶	رحم
۴۱۶-۳۲۹-۲۸۰	رستگاری
۵۳۹-۱۹۳	رضا
	روزگار ۱۱۲
۵۴۲-۴۸۶-۴۲۰-۲۳۸	روزی
۳۷۰	ریاکاری
۱۰-۱۲-۹۱-۹۰-۱۷۲-۱۷۵-۲۲۱-۲۷۸-۳۱۷-۳۳۷	زبان
۵۵۳-۴۹۳-۴۷۹-۴۷۵-۴۳۱-۳۷۷	
۵۸۸-۵۵۳-۴۱۳-۱۴۴-۱۳۱-۱۰۲	زمانه
۳۴۵-۳۲۸-۲۷۵-۲۱۷-۱۱۸-۵۰	زن
۵۷۹-۵۷۲-۴۳۷-۱۳۸-۲۰	زندگی
۱۳۷	زهد
۳۷۵-۳۳۹	زیبائی
	سازگاری ۱۰۶
	سپاسگزاری (به «شکر گزاری» رجوع فرمائید)
۵۲۴-۵۱۸-۵۱۴-۴۶۷	ستایش
۱۸	ستم‌یده
۲-۵۷-۱۱۵-۱۵۹-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۶-۲۲۴-۲۷۴-۲۹۵	ستمکاری
۳۲۸-۳۵۸-۳۷۲-۳۸۱-۴۲۲-۴۵۵-۴۲۹-۵۳۰-۵۳۴	
۵۸۶-۵۸۵-۵۵۰-۵۴۹	
	ستیزه‌جوئی ۴۵۵
	سخاوت (رجوع شود به واژه «بخشش»)
۲۰۰-۴۱۱-۴۳۷-۴۵۶-۴۸۰-۵۵۷	سختی
۱۰-۱۱-۲۱-۲۴-۹۴-۲۰۸-۲۸۵-۳۴۴-۳۶۳-۳۶۶	سخن
۳۶۷-۴۱۸-۴۶۰-۵۵۳	(به واژه‌های «گفتار» و «زبان» نیز رجوع فرمائید.)

- سختن چینی ۴۸ - ۲۱۵ - ۳۰۸
 سرزنش ۴۶۷
 سستی ۸۳ - ۵۱۱ - ۵۲۰
 سنگدلی ۳۹۶
 سردمدی ۴۲ - ۵۷۳
 سوگند ۴۷۹ - ۵۷۶
 سیاست ۳۳۹ - ۵۶۲
 شایستگی ۳۷۲ - ۴۷۱
 شتاب ۵۲ - ۸۱ - ۱۶۵ - ۲۹۵ - ۳۳۰ - ۴۲۱ - ۵۵۱
 شجاعت (رجوع شود به واژه «دلیری»)
 شرم ۲۶۸ - ۴۰۵ - ۴۱۵
 شك ۴۰
 شکرگزاری ۳۳ - ۴۷ - ۱۰۸ - ۲۲۹ - ۳۱۱
 شکم پرستی ۷ - ۲۱۱ - ۲۶۶ - ۳۱۶
 شکیبائی (به واژه «صبر» رجوع شود .)
 شنوائی ۲۸ - ۳۳ - ۳۸۳
 شوخی ۹۹ - ۱۱۶ - ۱۷۷ - ۵۶۸
 شهادت (شهید شدن) - ۱۰۸
 شهوترانی ۲۷ - ۱۳۳ - ۲۰۶ - ۲۱۷ - ۲۴۲ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۵۱ - ۳۲۸ -
 ۳۳۶ - ۴۶۴ - ۵۲۲ - ۵۶۷ - ۵۸۷ (واژه « هوای نفس » را
 نیز ببیند .)
 صبر ۱۰۸ - ۱۵۶ - ۲۰۰ - ۲۶۹ - ۲۷۳ - ۲۸۳ - ۴۰۷ - ۴۳۴ - ۴۳۶
 ۴۹۸ - ۵۴۵ - ۵۷۸
 صدقه ۳۵۲ - (بخشش » را نیز ببینید .)
 صلح ۳۷۹ - ۵۱۷ - ۵۸۴
 صلوات راجع - ۴۸ - ۱۴۰ - (به واژه «خویشاوندی» نیز رجوع فرمائید .)
 طبیعت ۲۷۶

صفحات	موضوع
۲۵۰ - ۲۰۹ - ۱۳۹ - ۱۱۵ - ۱۰۹ - ۱۰۰ - ۸۰ -	طمع
(به « حرص » و « افزون طلبی » نیز مراجعه فرمائید .)	
	طول عمر ۵۴۸
	عادت ۷۸ - ۳۵
- ۲۹۲ - ۲۸۰ - ۲۳۹ - ۲۲۵ - ۲۲۳ - ۲۰۶ - ۱۵۸ - ۹۶	عبادت
۵۳۶ - ۵۱۱ - ۳۵۴ - ۳۴۶	
- ۲۸۴ - ۲۸۲ - ۱۶۳ - ۱۶۰ - ۱۴۲ - ۱۱۸ - ۲۳ - ۱۸	عبادت گرفتن
۵۹۱ - ۵۶۹ - ۵۶۵ - ۴۹۳ - ۴۲۱ - ۴۰۲	
۵۵۲ - ۴۹۴ - ۴۸۸ - ۴۲۲ - ۳۷۲ - ۲۲۷ - ۸۱ - ۳۹ - ۹	عدالت
	عذرخواهی - (رجوع شود به « بوزش »)
- ۴۵۳ - ۳۹۱ - ۲۵۲ - ۹۳ - ۸۳ - ۴۵ - ۳۵ - ۲۶ - ۱۶	عفو
	(به « خرد » رجوع فرمائید .)
	عقل
	(به « دانش » رجوع فرمائید)
	علم
	(به « کردار » رجوع فرمائید .)
	عمل
۴۹۱ - ۴۳۹ - ۳۳۲ - ۲۵۳ - ۱۹۸	عمر
	عیب پوشی ۵۰۱ - ۳۸۸
- ۵۲۶ - ۵۲۴ - ۵۰۱ - ۴۲۵ - ۳۹۰ - ۳۵۶ - ۲۱۹ - ۴۶	عیب جوئی
۵۸۹ - ۵۴۹	
	عیالباری ۳۲۷
	غرور (رجوع شود به « خود بینی »)
۴۰۱ - ۳۸۲ - ۲۶۳ - ۲۴۲ - ۲۰۹ - ۱۲۴ - ۱۰۴ - ۶۴	غفلت
	غیبت ۳۸۰ - ۲۹۶
	فتنه ۸۹
	فرار از جنگ ۵۸۳ - ۳۰
	فراوانی ۳۸۹
	فرزند ۵۷۹ - ۵۸۷
۲۷۳ - ۲۶۳ - ۲۶۲ - ۲۵۴ - ۲۳۳ - ۲۰۴ - ۱۱۲ - ۹۰ - ۸۹	فرصت
۴۸۹ - ۴۱۴ - ۴۱۱ - ۳۷۳ - ۳۱۹ - ۳۰۶ - ۲۸۳ -	

فهرست موضوعات

صفحات	موضوع
۲۲۷ - ۳۷	فرمانبرداری
۵۳۳ - ۵۰۳ - ۵۰۲ - ۴۸۸ - ۴۵۹ - ۴۲۲ - ۳۹۳ - ۳۴۸	فرمانروائی
۵۸۵ - ۵۶۲ - ۵۳۸	
۱۸۳ - ۱۷۱ - ۱۳۲ - ۱۳۰ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۹۳ - ۱۶ - ۱۳	فرومایگی
۲۹۱ - ۳۵۳ - ۳۵۶ - ۳۷۸ - ۴۷۳ - ۴۷۴ - ۴۷۵	(واژه)
	(بستی) را نیز ببینید .
۳۴۹	فرهنگ (به «دانش» و «آموزش» نیز رجوع فرمائید)
۵۹۱ - ۲۱۰ - ۱۰۹	فریب
۴۹۲	فهم
	قدرت (رجوع شود به «توانائی»)
	قادرشناسی (رجوع شود به «حقیقت‌شناسی»)
۴۲۳ - ۳۲۷	قرض
۲۸۷ - ۱۹۳	قسمت
۵۱۹ - ۴۶۵ - ۲۶۵ - ۲۵۵ - ۲۴۴ - ۲۳۰ - ۱۹۵ - ۱۳۱ - ۸۰	قناعت
۵۶۴ -	
۳۷۱	کارآئی
۹۲	کتاب
۷۴	کجروشئی
۲۰۴ - ۱۹۷ - ۱۶۷ - ۱۲۸ - ۶۸ - ۳۷ - ۳۴ - ۲۶ - ۲	کردار
۴۲۸ - ۳۷۸ - ۳۷۳ - ۳۵۳ - ۳۴۸ - ۲۸۷ - ۲۸۶	
۲۰۳	کسب
	کفران نعمت ۲۷۷ - ۵۷۷ («ناسپاسی» را نیز ببینید)
۴۶۱ - ۴۰۶	کمک
۵۶۳	کم خوردن
۲۵۵	کند ذهنی
۳۵۶	کوتاه نظری
۵۰۸ - ۵۰۵ - ۳۱۵ - ۱۹۰	کوشش
۵۱۲ - ۳۸۷ - ۳۲۶ - ۲۶۷	کینه

فهرست موضوعات

موضوع	صفحات
گذشته	۴۲۷ - ۴۴۲ - ۴۵۰
گستاخی	۵۰۳
گشاده روئی	۱۱۷ - ۳۱۶ - ۳۵۰
گشایش	۳۶۳ - ۴۰۹ - ۴۷۸
گفتار	۳۴ - ۱۲۱ - ۱۲۹ - ۱۴۵ - ۱۷۸ - ۲۱۳ - ۲۱۵ - ۲۱۷ - ۲۲۶ - ۲۸۶ - ۳۲۳ - ۳۵۳ - ۳۷۸ - ۳۹۵ - ۴۰۳ - ۴۱۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۸ - ۴۵۸ - ۵۱۹ - ۵۶۰
گمان	۴۰۰
گمراهی	۱۰۶ - ۳۰۲ - ۳۸۷ - ۳۹۲ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۵۰۶
گمنامی	۲۷۷
گناه	۱۹ - ۲۵ - ۴۳ - ۱۳۳ - ۱۷۴ - ۱۷۹ - ۲۳۹ - ۲۷۸ - ۲۹۲ - ۳۷۳ - ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۹۱ - ۴۴۵ - ۴۵۳ - ۴۶۷ - ۵۸۹
گوشه گیری	۵۱۳ - (به واژه «تنهایی» نیز رجوع فرمائید .)
لجاجت	۹۵ - ۳۵۹
لذت	۲۸ - ۲۳۸ - ۴۵۸ - ۵۸۷ (واژه های «هوای نفس» و «شهر ترانی» را نیز ببینید .)
لغزش	۳۷۷ - ۵۳۱ - ۵۰۱ - ۵۵۱
مخالفت	۴۵۳
مدارا	۱۸۸ - ۲۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۵۰۷ - ۵۱۵ - ۵۵۱
مدح	۱۸۷ - ۵۷۴ (به واژه «ستایش» نیز رجوع فرمائید .)
مردانگی	۱۷ - ۹۸ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۴۰۷ - ۵۲۲ - ۵۶۸
مردم	۱۰۳ - ۱۹۳ - ۲۰۳ - ۲۷۲ - ۴۳۹ - ۴۸۴ - ۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۹۰
مرك	۱۳۴ - ۱۸۳ - ۱۹۹ - ۲۰۱ - ۲۲۴ - ۲۲۶ - ۳۷۳ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۲۱ - ۴۲۸ - ۴۷۷ - ۴۸۵ - ۵۰۵ - ۵۲۷ - ۵۵۰ - ۵۷۹ - ۵۸۲
مشورت	۳۱ - ۳۶ - ۴۲ - ۹۹ - ۱۶۱ - ۲۰۴ - ۲۶۲ - ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۴۴۹ - ۴۷۰ - ۵۰۸
مناعت طبع	۱۴۸ - ۱۹۶ - ۲۴۴ - ۲۵۸ - ۵۷۹ (واژه های «آبرو» و «بزرگی»

فهرست موضوعات

صفحات

موضوع

۳۸۶- را نیز ببینید .

مهمان نوازی ۳۲۶-۵۱۶

میانہ روی ۵۲-۳۴۱-۳۴۶-۳۵۴-۴۰۸-۴۳۴-۴۴۷

نامیدی ۴۰۳

ناتوانی ۴۵۵

ناچاری ۳۹۷

نادانی ۱۳-۶۱-۶۲-۶۳-۷۶-۷۷-۸۰-۸۶-۹۸-۱۳۰-۱۴۷

۱۴۹-۱۶۳-۱۷۱-۱۸۰-۲۲۸-۲۵۳-۳۶۱-۳۶۲-۳۶۴-۳۹۵

۳۹۸-۴۱۶-۴۳۱-۴۳۵-۴۶۶-۵۳۱

نادرستی ۵۲

ناراستی ۵۵۲

ناسپاسی ۱۱۶-۳۷۱-۵۷۷

نامه ۳۲۵

نرمی ۳۱۸-۴۳۷-۴۸۴

نصیحت (رجوع شود به «بند» و «عبرت گرفتن»)

نعمت ۲۰-۲۸-۵۵-۵۸۱

نوع پروری ۲۰-۲۹-۴۸۲

نویسندگی ۴۰۴

نیکوکاری ۲۱-۹۷-۱۲۵-۱۵۴-۱۸۹-۱۹۱-۲۲۶-۲۳۱-۲۳۳-۲۶۳

۲۷۳-۳۰۵-۳۱۰-۳۱۵-۳۴۵-۴۱۳-۴۳۶-۴۷۱-۴۸۸

۵۲۱-۵۲۷-۵۴۱-۵۸۲

نیکمی ۱۱-۲۴-۳۰-۳۳-۱۵۰-۳۹۰

نیکخوئی (رجوع شود به «خوشخوئی»)

نیکخواهی (رجوع شود به «خیرخواهی»)

وعدہ ۱۰۱-۴۵۴-۵۸۵

وفا ۷۳-۲۳۲-۴۴۴

وفای عهد ۹-۹۳-۱۰۵-۱۸۸-۲۰۵-۲۳۴-۴۵۲

وقار ۲۵۹-۴۳۶-۵۲۸

هشتاد و چهار

فهرست موضوعات

موضوع	صفحات
وقت	۱۱۲ - ۱۹۸ - ۲۰۲ - ۲۰۴ - ۴۲۷ - ۴۸۹
هدیه	۲۶۰ - ۳۲۵
هما آهنگی	۲۷۶
همت	۷۱ - ۳۱۷ - ۵۴۰
همدردی	۴۷۰
همسایه	۳۰۶ - ۳۳۴
همنشینی	۱۲۲ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۳۵ - ۴۴۲
	۴۷۸ - ۴۵۰ - ۴۵۱ - ۵۰۰ - ۵۴۴ - ۵۵۸ - ۵۸۴
هوای نفس	۸۴ - ۱۱۴ - ۱۷۲ - ۱۸۵ - ۲۳۴ - ۲۸۲ - ۳۹۶ - ۴۳۲ - ۵۱۱
	۵۶۰ - ۵۶۴ - ۵۷۵
هوشیاری	۹۴ - ۱۵۳ - ۲۴۰ - ۲۵۵
یتیم	۲۰۹ - ۵۳۷
یقین	۴۰
یک رنگی	۵۲

اغلاط چاپی

باوجود دقت زیادی که در تصحیح این کتاب بکاررفته، متأسفانه در بعضی جمله‌های عربی، اعراب کلمات - بعلت جدا بودن از حروف - درست در جای خود واقع نشده. در عبارات انگلیسی نیز گاهی حرف بزرگ بجای حرف كوچك یا بالعکس، حرف كوچك بجای حرف بزرگ چاپ شده. در چند مورد «نقطه گذاری» نیز درست نیست. بعضی از حروف نیز ضمن چاپ شکسته یا پریده است. این اغلاط نسبتاً کم و جزئی است که خود خوانندگان بفرست درمی یابند.

غلط‌های زیر را خواهش دارم قبل از مطالعه کتاب تصحیح فرمایند :

صحیح	غلط	سطر	صفحه
bane	bain	۷	۱
what	when	۱۰	۴
رویارو	رویار	۱۵	۵
come	c me	۴	۱۸
practises	practices	۳	۳۲
practise	practice	۱۱	۳۷
any	an	۱۰	۴۲
destruction	distruccion	۵	۵۱
یناضل	یناصل	۱	۷۳
malefactor	malfactor	۱۱	۷۴
insignificant	insigificant	۱۰	۷۶
opportunity	oppoortuity	۸	۸۹
عفی	عفا	۱	۹۳

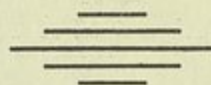
صحیح	غلط	سطر	صفحه
lenience	linience	۱۵	د
نبرد	ببرد	۱۱	۹۴
beginning	heginning	۳	۹۵
اگرچه	اگر به	۲	۹۷
خطیئة	خطیة	۷	۱۰۴
absolves	ahsolves	۹	د
cowardice	cowardics	۱۲	۱۲۲
villain	vilain	۱۲	۱۲۳
avaricious	av ricious	۴	۱۲۵
satisfied	sastisfied	د	د
city	citv	۸	۱۴۵
وآنکو	دوآنکو	۷	۱۶۵
درهر	ر هر	۱۲	۱۶۵
man	men	۳	۱۷۲
perform	preform	۵	۱۷۹
یزریان	یرزبان	۱	۱۷۸
یؤدی	مؤدی	۱	۱۸۰
جرادة	حرادة	۸	۱۹۵
خلق یاری	خلق ی یار	۵	۱۹۹
disobedience	disobeisance	۶	۲۰۶
ایاک ان	ایاک عن	۸	۲۱۰
ایاک ان	ایاک وان	۷	۲۱۵
weaken	weeken	۴	۲۲۵
and	ane	۹	۲۲۷
best	est	۸	۲۳۳
sensuality	sensulity	۸	۲۳۴
دنیا طلبی	دنیا لبی	۵	۲۳۷
indebtedness	indeptedness	۸	د

صحيح	غلط	سطر	صفحة
destruction	distruction	٤	٢٣٩
man	mind	٩	٢٤١
is	in	٣	٢٤٥
character	charater	٨	٢٧٤
success	succes	٥	٢٨٦
له من انسك	له انسك	٧	٢٩٠
مدنو	مدن	١	٣٠٠
justified	justi ied	٥	٣٠١
messenger	Messenger	٤	٣٢٥
to make	To make	١٠	،
rancour	Rancour	٣	٣٢٦
to serve	To serve	١٣	،
one	One	١١	٣٢٨
bravery	bravity	٣	٤٠٦
،	،	١٠	٤٨٥
ruler	rnler	٩	٥٢٩
shows	show	٣	،
unpleasant	unple sant	٣	٥٣٨

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

In the Name of God , the Compassionate ,
the Merciful



آفة الكلام الاطالة

آفت سخن پر گوئی است .

The bair of speech is prolixity .

کوتاه سخن گوی ، کر از نیکوئی اندر سخن خود اثری میجوئی
هنگام سخن حذر ز پر گوئی کن چون آفت گفتار بود پر گوئی

آفة العلم ترك العمل به؛ آفة العمل ترك الإخلاص فيه.

آفت علم، عمل نکردن بدان و آفت عمل اخلاص نداشتن در آن است.

The bane of knowledge is abstinence from action ,
the bane of good deeds is doing them without sincerity .

آن گفته که شدبیری ز کردار، هواست و آن کار که خالی از خلوص است هباست
افسوس از آن علم که عاری ز عمل فریاد از آن عمل که توأم به ریاست

آفة العامة العالم الفاجر؛ آفة العدل السلطان الجائر

آفت جان مردم دانائی است که فسق و فجور کند و دشمن عدل و داد سلطانی است که
ظلم و جور ورزد

An immoral savant is a menace to people ; a cruel
king is a menace to justice .

آن دانائی که اهل فسق است و فساد و آن سلطانی که اهل جور است و عناد
زین هر دو تباهکار ظالم فریاد کآن دشمن مردم است و این دشمن داد

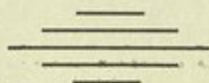
أَبْدِئِ السَّائِلَ بِالنَّوَالِ قَبْلَ الْمَوْالِ فَإِنَّكَ إِنِ اخْوَجْتَهُ إِلَى سْؤَالِكَ أَخَذَتْ

مِنْ حِرِّ وَجْهِهِ أَكْثَرَ مِمَّا أَعْطَيْتَهُ

پیش از آن که سائل از تو چیزی خواهد ببخشش پرداز زیرا اگر مجال دهی که لب بسؤال کناید بش از آنچه باو میبخشی آبرویش را میریزی .

Make your donation before the needy man asks for it; if you let him utter his needs, you take more from his self respect than what you give to him .

خواهی چو فقیر را ببخشی زر و مال مگذار که او دهان کشاید به سؤال
ورنه چو کند سؤال چندانکه دهیش ز آن بیشتر آبروش کرده پامال



أَبْذِلْ لِصَدِيقِكَ كُلَّ الْمَوْدَةِ وَلَا تَبْذِلْ لَهُ الظَّمَانِيَةَ .

بدوست هر چه می ساری بسیار جز راز خود را .

Entrust your friend with anything but your secrets .

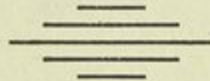
آن راز که بایدش نهفتن ، زنهار با هیچکسی مگو ، چه آغیار وجه یار
جز راز که آن سیردنی نیست بکس هر چیز بدوست می سپاری بسپار

ابْلِغْ نَاصِحًا لَكَ الدُّنْيَا لَوْ اَنْتَ صَحْتَ .

گیتی برای توشیواترین بندآموز است اگر بند پذیر باشی .

The world is your most eloquent counsellor , if you are susceptible to counsel .

دوران زمانه پند چون قند دهد و آن پند ب مردم خردمند دهد
باشی تو اگر بجان دل پند پذیر هر لحظه ترا زمانه صد پند دهد



اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي اِنْ قُلْتُمْ سَمِعَ وَاِنْ اَصْمَرْتُمْ عَلِمَ .

بترسید از خدای که اگر بگوئید میشنود و اگر فکر کنید میداند .

Fear God who hears when you speak ; and knows when you think .

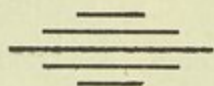
مؤمن ز خدا جدا شدن نتواند هم زو بهراسد وهم او را خواند
هر ذکر که میکنی خدا میشنود هر فکر که میکنی خدا میداند

اجتناب الميئات اولی من اكتساب الحسنات .

ترك گناه بهتر از درك ثواب است .

Avoiding vices is better than acquiring virtues .

ای گشته به تیشه گنه خانه خراب اندر عقب ثواب چندین مشتاب
گر جهد کند کسی پی ترك گناه به زآنکه بکوشد از پی درك ثواب



اجتنب مصاحبة الكذاب و ان اضطررت اليه فلا تصدقه ولا تعلمه انك
تكذب فانه ينتقل عن ودك ولا ينتقل عن طبعه

از گوش دادن بگفتار دروغگو پرهیز کن و اگر ناچار باین امر شدی نه او را تصدیق کن و نه بگذار بداند که او را تکذیب می کنی زیرا از دوستی تو برمی گردد و دروغگوئی را نیز ترك نمیگوید .

Avoid listening to a liar , and when you can't help , neither confirm him nor let him know that you don't believe him ; because he does not turn from his lying but may become your enemy .

از دوستی دروغگو دوری جو تصدیق مکن هر چه شنیدی از او
تکذیبش هم اگر کنی رو یار دشمن شودت ولی نگرداند خو

أَحِبِّ حَبِيبَكَ هَوْنًا عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ بَغِيضًا يَوْمًا وَابْغِضْ بَغِيضَكَ هَوْنًا
عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ حَبِيبًا يَوْمًا .

دوست خود را چنان دوست بدار که گوئی شاید روزی دشمن توشود و با دشمن خود
چنان دشمنی کن که گوئی شاید روزی دوست تو گردد .

Be in such term with your friend as if he may turn
against you one day; and treat your enemy as if he may
become a friend one day .

شاید روزی بدشمنی شد مایل
بادوست مگوی هر چه داری در دل
بادشمن خود نیز چنان کن که ترا
گر دوست شود نباشی از کرده خجل

اجترسوا من سورة الاطراء والمدح فان لها ريحا خبيثة في القلب

از گوش دادن بمدح ابن و آن خود را حفظ کنید که کند آن دل را تباہ سازد
Be on your guard against exaggerated praise ; since
its stink contaminates your heart .

هشدار که گوش بر تملق ندهی
و ز مدح کننده از تو بدمان دل نهی
مدح تو را اگر ترا بخون غره کند
تاریک شوی اگر چه روشن چو ماهی

احذر الشره فكم من اكلة منعت اكلات .

از پر خوری بترس زیرا ای بس که یکبار پر خوری کسی را از چند بار غذا خوردن محروم کرده است .

Avoid gluttony ; for often overeating deprives us of many meals .

بسیار مخوره بترس زین عادت شوم
و آنکه شده بارها ز خوردن محروم

پیش همه پر خوری است کاری مذموم
ای بس که یکبار کسی پر خورده است



احذر كل امر اذا ظهر ازرى بصاحبه و حقره .

بهریز از انجام کاری که اگر فاش شود انجام دهنده را خوار و خفیف سازد .

Avoid doing anything which is when known , may debase you .

بر آنچه که در مدلتش اندازه
در پیش کسان خوار و خفیفت سار

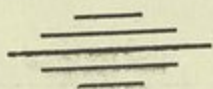
همیشه بهیچ که نمی پنداره
آن کار نمکن که آشکارا چو بشود

احذر كل عمل اذا سئل عنه عامله استحيى منه وانكره .

حذر کن از هر عملی که اگر از مرتکبش پرسند شرمسار شود و انکار کند .

Avoid doing anything that whoever does it, will deny it with shame when asked about it .

پرهیز کن از آنچه ترا زار کند
یعنی کاری که هر که آن کار کند
و آن کار کند که هر عزیز را خوار کند
چون پرسی از او ز شرم انکار کند



احسن الحسنات حبا واسوء السيئات بغضا .

نیکنوترین نیکوئی ها دوستی و بدترین بدی ها دشمنی است .

Best virtue is friendship ; worst vice is enmity .

شاد آنکه ز مهر و دوستی بهره و راست
کز هر چه که خوبی است محبت خوشتر
و ز کینه و دشمنی بیجان بر حذر است
و ز هر چه بدی است کینه توزی بتر است

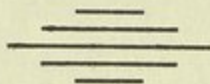
—

أَحْسَنُ الصِّدْقِ الْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ .

بهترین شیوه صداقت وفای بعهده است .

The best form of sincerity is fulfilment of promise .

ای آنکه ترا وفای عهد آئین است
هر عهد که بسته ای بر آن عهد بمان
رسم تو همیشه در خور تحسین است
ز آن روی که بهترین صداقت این است



أَحْسَنُ الْعَدْلِ نَصْرَةُ الْمَظْلُومِ .

بهترین شیوه عدل یاری مظلوم است .

The best form of justice is to help the oppressed .

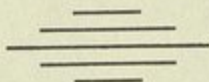
شاد آنکه بهر جای دلی رنجیده است
شایسته ترین شیوه عدل و نصفت
از رنج و تعب رهائی اش بخشیده است
یاری است بدان کسی که ظلم دیده است

احسن الكلام ما لا يمجج الاذان ولا يتعب فهمة الاذهان

بهترین سخن آنست که گوش از آن بیزار نباشد و ذهن از فهم آن آزار نیبند .

The best talk is that which does not irritate our ears
nor tires our mind .

گفتار کسی مؤثر افتد بسیار، وز هر سخنی خوبتر آید بشمار،
کز لفظ، دو گوش را نسازد بیزار وز معنی آن ذهن نبیند آزار



احذر اللسان فانه سهم يخطي .

بر حذر باش از زبان که مانند تیری است که خطا میرود .

Beware of your tongue for it is like an arrow which
may miss the target .

آن قوم که نیستند از بیخردان اندیشه نکرده، کی گشایند زبان؟
پیوسته ز لغزش زبان دوری کین کاین تیر نمی نشیند آخر بنشان

بهترین گفتار آنست که با کردار راست آید.

The best words are those that are affirmed by the deeds.

آن گفتاری که دور از کردار است،
چون لاف و کزاف، کوش از آن بیزار است
گفتار اگر راست فتسد با کس در
در منطق عقل، بهترین گفتار است



احسن كما تحب ان يحسن اليك ولا تظلم كما تحب ان لا تظلم.

نیکویی کن چنانکه دوست داری با تو نیکویی کنند و ستم روا مدار چنانکه دوست داری با تو ستم ننمایند.

Do good to people as you wish them to do good to you; and do not oppress them as you don't like to be oppressed.

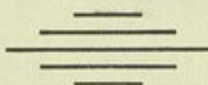
آشنایان که ز خلق آهاری امید کرم
با خلق خدای در کرم کوش توهم
خواهی که بدارند ستم بر تو روا
خود نیز روا مدار ای خلق ستم

أَحْصِدِ الشَّرَّ مِنْ صَدْرٍ غَيْرِكَ بِقَلْعِهِ مِنْ صَدْرِكَ .

با برکنندن بدی از سینه خود بدی را از سینه دیگری بر کن .

Uproot malevolence from other's heart by expelling it from your own .

از جنک و ستیزا کر تو جوئی پر هیز
خود خصم تو هم بگذرد از جنک و ستیز
با کنندن بیخ کینه از سینه خویش
از سینه غیر، کینه را بیرون ریز



أَحْفَظْ رَأْسَكَ مِنْ عَثْرَةِ لِسَانِكَ .

مگذار لفظش زبان سرت را بر باد دهد .

Do not let your tongue error cause your head to be lost .

بیجا به سخن هر که زبان را بکشاد
ای بس که بیک سخن ز هستی افتاد
هر کز سخن آید و ست نسنجیده مگوی
مگذار زبان دهد سرت را بر باد

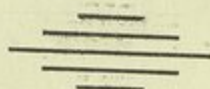
أَحَقُّ النَّاسِ بِالرَّحْمَةِ عَالِمٌ يَجْرِي عَلَيْهِ حَكْمٌ جَاهِلٍ وَكَرِيمٌ يَسْتَوْلِي عَلَيْهِ
لُثِيمٌ وَبَرِيءٌ عَلَيْهِ فَاجِرٌ .

سزاوارترین مردم برحمت دانائی است که بفرمان نادانی باشد و کریمی است که
گرفتار لثیمی شود و پرهیزگاری است که دچار نابکاری گردد .

Those who deserve most mercy are : a wiseman subordinated to a fool , a generous man dominated by a miser , a virtuous man subjugated to a libertine .

دانی چه کسی زحق خود محروم است؟
عادل که بچنگ ظالمی مغلوب است

عالم که بحکم جاهلی محکوم است
زاهد که به ظلم فاسقی مظلوم است



أَحْمَدُ مِنَ الْبَلَاغَةِ الصَّمْتُ حِينَ لَا يَنْبَغِي الْكَلَامُ .

هنگامی که سخن گفتن سزاوار نیست خاموشی بهترین سخن است .

When speaking is inopportune ; silence is better than eloquence .

آن جا که صلاح کار در دم زدن است
و آن جا که دم از سخن فرو باید بست

خاموشی مباح تا زبان در دهن است
خاموشی محض بهتر از هر سخن است

احمق الناس من ظن انه اعقل الناس .

بيخرد تراز همه، کسی است که خود را خردمند تراز همه پندارد .

Most foolish man is one who considers himself as wisest .

آنکس که بحدود غره بود کورو کورا
زین روی زعیب خویشتن بی خبر است
آن که همه خود را شمرد عاقل تر ،
نیک از نگرى، از همه بی عقل تر است



اُخُوْكَ مَنْ وَاَسَاكَ فِي الشَّدَّةِ .

برادر تو کسی است که در سختی ترا یاری کند .

He who helps you in need ; is your brother indeed .

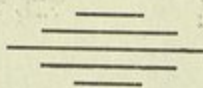
چون از تو برادر تو بیزار شود ،
هر چند که یار توست ز اغیار شود
آنست برادر تو که اندر سختی
بهر تو براه رانده غمخوار شود

إِذَا اطْعَمْتَ فَاشْبِعْ .

اگر گرسنه‌ای را غذا میدهی سیرش کن .

When you feed a hungry man feed him up .

کاری چو کنی به سده هر خسته زار
مپسند که نا تمام ماند آن کار
خواهی جو گرسنه را طعامی بدهی
سیرش کن و باز نیمه سیرش مگذار



إِذَا أَقْبَلَتِ الدُّنْيَا عَلَى أَحَدٍ أَعَارَتْهُ مَحَاسِنَ غَيْرِهِ وَ إِذَا أُدْبِرَتْ عَنْهُ سَلَبَتْهُ مَحَاسِنَ نَفْسِهِ .

وقتی که دنیا بکسی رومی کند نیکومی‌های غیر را هم باو عاریه میدهد و هنگامی که از او بر می‌گردد نیکومی‌های خودش را نیز از او می‌گیرد .

When a man becomes prosperous , virtues of others will be attributed to him ; but when in hard circumstance his own virtue will be denied .

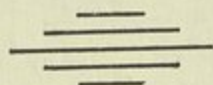
اقبال چو با کسی مدد فرماید
عیش همه در چشم ، هنر بنماید
و آن‌نگاه که روز گار از او بر گردد ،
هر حسن که دارد بنظر عیب آید

إِذَا بَلَغَ اللَّئِيمُ فَوْقَ مِقْدَارِهِ تَنَكَّرَ أَحْوَالَهُ .

وقتی که پست نهاد بمقامی بلندتر از قدر خود رسد احوالش دیگرگون گردد

When a mean man reaches a position greater than his capacity, he changes his behaviour .

خود بینی او رود ز اندازه بیرون	گردد چون مقام سفله از حد افزون
رسم و ره او نیز شود دیگرگون	چون پست نهاد پایه‌ای یافت بلند



إِذَا جَنَيْتَ فَاعْتَدِرْ ؛ إِذَا جُنِيَ عَلَيْكَ فَاعْفِرْ .

چون بدی کردی عذر بخواه و چون بر تو بد کردند ببخش .

When you wrong someone apologize ; when a wrong is done to you forgive .

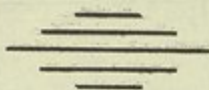
چون آب بروی آتش کیننه مجوش	دوری ز بدی کن و بنیکی میکوش
ورباتو کسی بدی کند چشم بپوش	با کس چو بدی کنی ازو عذر بخواه

أَبْخَلُ النَّاسِ مَنْ بَخَلَ عَلَى نَفْسِهِ بِمَالِهِ وَسَمَحَ بِهِ لِوَارِثِهِ .

بخیل ترین مردم کسی است که از مال خویش بنمود بخل ورزد و بوارث خود بخشش کند .

The most avaricious man is he who does not take advantage of his property and leaves it to his heir .

آن از همه کس تنگ نظر تر افتاد
از ثروت خویش هیچ خود بهره نبرد
کاو بر رخ خود باب سعادت نگشاد
و آن را همه بهر وارث خویش نهاد



أَتَعَبُ النَّاسِ قَلْبًا مَنْ عُلَّتْ هِمَّتُهُ وَكَثُرَتْ مَرَوَاتُهُ وَقَلَّتْ ثَرَوَاتُهُ .

دلفین تر از همه کسی است که همتش بلند و مردانگی اش بسیار و دستش تهی باشد .

The most grieved man is the one who is courageous , generous and impoverished

آن جای که بدبختی و بی اقبالی است
کاو صاحب همتی و عزمی عالی است
بیش از همه قسمت کسی بدحالی است
چو دو کرمش فزون و دستش خالی است

اتَّعِظُوا بِمَن كَانَ قَبْلِكُمْ قَبْلَ أَنْ يَتَّعِظَ بِكُمْ مَن كَانَ بَعْدَكُمْ

از سزای توشت کسی که پیش از شما بوده پند بگیر بند قبل از آنکه کسی بعد از شما از سر نوشت شما پند گیرد .

Take a lesson from the fate of those who have come before you lest people will take lesson from your fate after you .

زین واقعه پند گیر و بیهوده مخند
از واقعه تو دیگری گیرد پند

پیش از تو اگر کسی فتادست ببند
ورنه تو ببند افتی و بعد از تو

اتَّقُوا دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهُ يُسَالُ اللَّهَ حَقَّهُ وَاللَّهُ سَبْحَانَهُ أَكْرَمُ مَنِ اسْتَسَالُ
حَقًّا إِلَّا أَجَابَ .

از دعای مظلوم پرهیزید چون او از خداوند حق خود را میخواهد و خداوند تعالی بزرگتر
از آنست که مستحق از حق خود را بخواهد و او ندهد .

Beware of an oppressed person's prayer for he asks God what he deserves and God is greater than to refuse a deserving man his right .

کاو خواهد خواست حق خوبش از دادار
کاو حق ندهد بآنکه باشد حقدار

پرهیز کن از دعای مظلوم فکر
ایزد هم از آن بزرگتر می باشد

اتَّقُوا مَعَاصِيَ الْخُلُوتِ فَإِنَّ الشَّاهِدَ عَلَيْكُمْ هُوَ الْحَاكِمُ .

از گناه در خلوت نیز پرهیزید چون آنکه شاهد شماست درباره شما داوری خواهد کرد.

Avoid committing sins in privacy for he who is your witness will judge you.

پرهیز کن از ننگ معاصی ای مرد
در خلوت نیز کرد این ننگ مکره
کانبجای هم آنکه باتوو ناظر تست
در حق تو نیز داوری خواهد کرد



أَجَلُ الْأَمْرَاءِ مَنْ لَمْ يَكُنِ الْهَوَىٰ عَلَيْهِ أَمِيرًا .

گرانپایه ترین فرماندهان کسی است که فرمانبر هوای نفس خود نمیشد .

The greatest commander is the one who does not obey his passions .

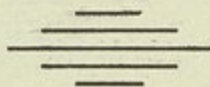
آنکس که بود جماعتی را سرور
باید که برون کند هوس ها از سر
آنست گرانپایه ترین فرمانده
کونیست زدیو نفس خود فرمانبر

احذروا تنافرا النعم فما كل شارده بمردود .

پرهیزید از روزی که نعمت‌ها از دستتان برود چون هر چه از دست رفت دیگر بدست نمی‌آید .

Avoid the day when you will be deprived of your affluence for anything which is gone may not become available again .

این نعمت وافر است که در دستت هست
مگذار رود نعمت از دست برون
شکرش بگذار و هیچ‌مشمارش پست
چون هر چه که رفت باز ناید در دست



احسن الناس عيشاً من عاش الناس في فضله .

زندگی کسی بهتر از همه است که مردم در سایه او آسوده زیست کنند .

The best life is lived by the man under whose auspices people can live comfortably .

مردی که فتوت است سرمایه او
آن از همه خوبتر کند زیست که خلق
بر ترز همه است در شرف پایه او
آسوده کنند زیست در سایه او

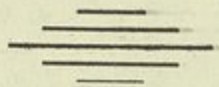
أَحْسَنُ الْكَلَامِ مَا زَانَهُ حَسَنُ النِّظَامِ وَفَهْمُهُ الْخَاصُّ وَالْعَامُّ .

بهترین سخن آنست که بزور نظم و ترتیب آراسته و برای خاص و عام قابل فهم باشد .

The best speech is that which is decorated with regularity and understandable to both learned and common people .

آنست پسندیده ترین نوع کلام
هم نظم شدست زیورش هم ترتیب

کز آغازش چو بنگری تا انجام
هم خاص برد بمعنی اش پی هم عام



أَرْبَعُ الْبَضَائِعِ اصْطِنَاعُ الصَّنَائِعِ .

سودمندترین جنس نیکوکاری است .

The most profitable commodity is good deed .

بامردم اگر توراسرغمخواری است
پرسودترین جنس بی بازار جهان

با توهمه را بپروزشختی یاری است
احسان و مدد کاری و نیکوکاری است

إِذَا حَلَلْتَ بِاللَّيَامِ فَاعْتَلِلْ بِالصِّيَامِ

وقتی که برلیم وارد میشوی روزه داری را بهانه کن .

When you visit a miser pretend fasting .

کوئی بمصیبتی عجب گشته دچار

در خانه او ، بروزه داری عذر آر

دون طبع لئیم چون شود مہماندار

هر روز کہ بالئیمت افتد سرو کار



إِذَا رَأَيْتَ عَالِمًا فَكُنْ لَهُ خَادِمًا

هنگامی که بدانمندی رسیدی از او فرمانبری کن .

When you see a learned man obey him .

همصحبیت دوستمان دانشور باش

در خدمت او مطیع و فرمانبر باش

در بحر کمال ، از پی گوهر باش

با دانشمند چون فتادت سر و کار

اِذَا رَاَيْتَ فِي غَيْرِكَ خَلْقًا ذَمِيمًا فَتَجَنَّبْ مِنْ نَفْسِكَ

وقتی خوی بدی در دیگری یافتی امثال آن خوی بد را از خود دور کن .

When you find a fault in another person avoid a similar one on your part .

هر عیب گز آن باخبری ترك بگوي
در خود هم اگر دیدی از آن دوری جوی

از دامن خویش لکه ننگ بشوی
هر خوی بدی که یافتی در دیگری

اِذَا رَاَيْتَ مَظْلُومًا فَاعِنهُ عَلَي الظَّالِمِ .

هر گاه ستمگشی را بینی، بر ضد ستمگر یاری اش کن .

Help the oppressed against the oppressor .

بر بند لب مردم باطل گو را
بر رغم ستمکار مدد کن او را

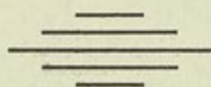
بگزین ره مردم حقیقت جو را
هر جا که ستم سیدهای را دیدی

اِذَا صَنَعْتَ مَعْرُوفًا فَاسْتَرِهِ اِذَا صَنَعَ اِلَيْكَ مَعْرُوفًا فَانْشُرْهُ :

اگر نکومی کردی پوشیده بدار و اگر کسی باتونکومی کرد آشکار ساز.

Hide the good you do ; reveal the good done to you .

ای آنکه بعرضه مروت مردی	وی آنکه به بخشش وسخاوت فردی
پوشیده مدار اگر نکوئی دیدی	پوشیده بدار اگر نکوئی کردی



اِذَا طَابَقَ الْكَلَامُ نِيَّتَ الْمُتَكَلِّمِ قَبْلَهُ السَّمْعِ وَاِذَا خَالَفَ نِيَّتَهُ لَمْ يَقَعْ مَوْقِعَهُ

هرگاه سخن با نیت گوینده برابر باشد شنونده آنرا بپذیرد و اگر مخالف نیتش باشد بجای واقع نشود.

If a speech accords with the speaker's intention audience accept it ; otherwise , it falls flat .

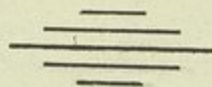
هرجا سخن از دل سخنگو برخاست	آنرا شنونده کر پذیرفت رواست
و آنجا که دل و زبان نمی آید راست	هر چند سخن بجای باشد بیجاست

اِذَا ظَهَرَ غَدْرُ الصَّدِيقِ سَهْلٌ هِجْرُهُ .

وقتی که خدعه و دو رومی دوست آشکار شود، جدایی او آسان می‌گردد .

When a friend turns deceitful , it becomes easy to break away from him .

تا دوست به مهر بر سر پیمان است
و آن روز که خدعه و دورویی بکند
زو سیر شدن ، سیر شدن از جاست
روزی است که زود جدا شدن آسان است



اِذَا فَارَقْتَ ذَنْبًا فَكُنْ تَائِبًا .

چون از گناه برداختی پشیمان باش .

When you have done a sin , repent .

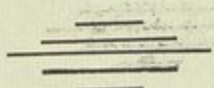
تا در پی توبه چشم کس تر نشود
ز آن پس ده گناه کنی پشیمان می‌باش
خود بار گناه او سبک تر نشود
شاید که گناه تو مکرر نشود

اِذَا قَدَّرْتَ عَلٰى عَدُوِّكَ فَاجْهَلِ الْعَفْوَعَنَّهُ شُكْرًا لِلْقَدْرَةِ عَلَيْهِ

وقتی که بدشمن خود غلبه یافتی عفو کن بشکرانه اینکه بر او چیره گشته ای .

When you have prevailed upon your enemy forgive him ; and thus , thank God for giving you the power over your enemy .

اگر پا کدلی ، متاب از رأفت رو
بدخواه مشوم کن بکین توزی خو
بر خصم چو غالب آمدی عفو کن
شکرانه آنکه چیره گشتی بر او



اِذَا قَدَّمْتَ الْفِكْرَ فِيْ اَفْعَالِكَ حَسَنَتٌ عَوَاقِبُكَ فِيْ كُلِّ اَمْرٍ

اگر در کارها از آغاز فکر کنی کارهایت بخوبی انجام میشود .

If you think before every action it will be carried out successfully .

با دیده باز پا چو در راه نهی
هر جا که بمانعی رسیدی بجهی
گر فکر کنی به کارها از آغاز
هر کاری را بنیکی انجام دهی

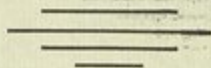
اذا كان القضاء لا يرد فلاحتراس باطل

اگر قرار باشد که سر نوشت باز نگردد پرهیز از آن بیهوده است .

When something is predestined there is no use trying to escape from it .

با عقل هزار مشکل آسان کردن
پرهیز ز سر نوشت نتوان کردن

با علم هزار درد درمان کردن
فی الجمله تمام راتوان کردن لیک



اذاكمل العقل نقصت الشهوة .

وقتی عقل رو بکمال نهد شهوت نقصان یابد .

When mind attains perfection , passions decrease .

بی عقل زیان از آن دو چندان بیند
روزی است که شهوت تو نقصان بیند

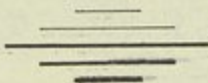
عاقل اگر از گناه خسران بیند
آن روز که عقل تو نهد رو بکمال

اِذَا لَمْ تَكُنْ عَالِمًا نَاطِقًا فَكُنْ مُسْتَمِعًا وَاعِيًا .

اگر گوینده دانا نیستی شنونده پذیرا باش.

If you are not a learned speaker , be a learning listener .

یا ناطق عالم توانائی باش	یا سامع تشنه پذیرائی باش
یا آنکه چو شمع مجلس آرائی باش	یا اینکه چو پروانه شیدائی باش



اَذْكُرْ مَعَ كُلِّ لَذَّةٍ زَوَالَهَا وَمَعَ كُلِّ نِعْمَةٍ انْتِقَالَهَا .

در هر لذتی زوال آن و در هر نعمتی انتقال آنرا یاد آر .

In pleasure think of its end , and in affluence of its passing .

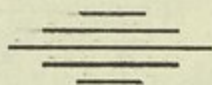
در عیش که جسم و روح بحالی دارد	یاد آر که هر خوشی ملال دارد
هر شادی و لذتی زوالی دارد	هر نعمت نیز انتقالی دارد

ارِضْ لِلنَّاسِ بِمَا تَرِضَاهُ لِنَفْسِكَ .

آنچه برای خود می‌پسندی برای مردم پسند.

Wish for the people what you wish for yourself

مپسند که دیگری فتد در ته چاه
هر چیز که بهر خویشتن میخواستی
اما توری بمسند عزت و جاه
آنها ز برای دیگران نیز بخواه



ارْفَقْ بِالْبَهَائِمِ وَلَا تَسْوَأْ بِلِحْمِهَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْهَا فَوْقَ طَاقَتِهَا

به چاربايان رحم آره، تن آنان را میازار و بر آنان بیش از طاقتشان بار مگذار.

Be kind to pack-animals, do not hurt them and do not load them more than their ability to bear.

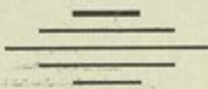
پیوسته بحال چاربايان رحم آره
چون نیست زبانشان که تاشکوه کنند
مگذار به پشتشان فزون از حد بار
هر دم مرسان بر تن آنان آزار

ازجر المسی بثواب المحسن .

با پاداش دادن به نیکوکار بدکار را زجر کن.

punish the malfactor by rewarding the benefactor.

هر جا که کلی است گر عزیزش داری ،
با دادن پاداش بنیکوکاران
خود خار بدین طریق بیند خواری
بدکاران را خجل کن از بدکاری



استحيوا من الفرار فانه عار في الاعقاب و نار يوم الحساب .

از فرار در جنگ شرم بدارید زیرا برای اعقاب شما عار دارد و شما را در روز حساب
بآتش جهنم اندازد .

Be ashamed to flea when fighting in a battle ; for it
brings forth disgrace to your descendants and the fire of
hell to yourself on the day of judgement .

مردانه بجنگ کوش اندو پیکار کن
در این دنیاست بهر اعقاب تو عار
مگر یز چونامرد زمیدان ، که فرار کن
در آن دنیاست بهر اعمال تو خسار

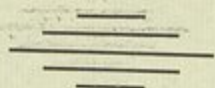
اسْتَشِرْ اَعْدَاكَ تَعْرِفْ مِنْ رَايِهِمْ مِقْدَارَ عَدَاوَتِهِمْ وَ مَوَاضِعَ مَقَاصِدِهِمْ

باشمنان خود مشورت کن و از رأیشان اندازه دشمنی و نقطه نظرشان را بشناس .

Consult your enemies in order to measure the extent of their animosity and to learn about their point of view .

کز کار تو دشمن گرهی نکشاید
میزان خصومتش بدستت آید

دوری کن از آنچه دشمنت فرماید
با خصم به شور کوش تا از رأیش



اسْتَشِرْ عَدُوَّكَ الْعَاقِلُ وَ احْذِرْ رَايَ صَدِيقِكَ الْجَاهِلِ

بادشمن دانای خویش مشورت کن و از رأی دوست نادان خود برحذر باش .

Consult your wise enemy , but beware of the advice of your foolish friend .

چون آدمیان ز چنگک حیوان بگریز
وز صحبت دوستان نادان بگریز

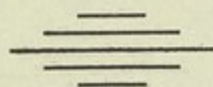
از مردم جاهل از دل و جان بگریز
از گفته دشمنان دانا مهتراس

اِسْتَصْبِحُوا مِنْ شَعْلَةٍ وَاَعْظِمْ مَتَعِظْ .

از برتو دانش کسی که خود به بند خود عمل میکند بهره مند شوید .

Take advantage of a wise man's advice who practices it himself .

زننجیر هوای نفس را بگسسته است	شوهدم آنکه از هوسها رسته است
هر پند که داده خورد بکارش بسته است	کن گوش بگفته های آنکس که ترا



اِسْتَعِيْذُوا بِاللّٰهِ مِنْ سَكْرِ الْفَنَاءِ فَاِنَّ لَهُ سَكْرَةً بَعِيْدَةَ الْاَفَاقَةِ

از مستی ثروت بخدا پناه برید زیرا این مستی دیر بیابان میرسد .

Seek help from God against the intoxication of wealth , for it is an intoxication from which you hardly recover .

مغرور مشو بدولت خود زنهار	گر مال و منال تست کنجی سرشار
مستی است عجب که دیر گردد هشیار	هشدار که هر که گشته مست زرو مال

اسمع تعلم واسكت تعلم .

گوش بده و بیاموز، خاموشی گزین و آسوده باش .

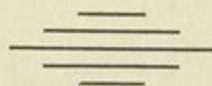
Listen and learn ; keep silent and be safe

وزخر من علم وفضلشان خوشه بچین

درپای بساط اهل دانش بنشین

ور طالب راحتی ، خاموشی بگزین

گر در عقب فضیلتی ، گوش بده



اشكر على من انعم اليك وانعم الي من شكرك

کسی را که با تو نیکی میکند سپاسگزار باش و با کسی که سپاسگزار تست نیکی کن .

Be grateful to one who is kind to you , and show kindness to one who is grateful to you .

دایم دل خلق غمگسار تو بود

تا حفظ حقوق خلق کار تو بود

شویار کسی که حقگزار تو بود

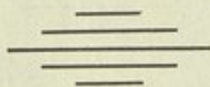
بگزار سپاس آن که یار تو بود

أَصْدِقَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ : صَدِيقُكَ وَصَدِيقُ صَدِيقِكَ وَعَدُوُّ عَدُوِّكَ

دوستان تو سه کس هستند: دوست تو، دوست دوست تو و دشمن دشمن تو .

There are three types of friends : your friend , your friend's friend and your enemy's enemy .

هستند همیشه دوستدار تو سه تن
آنکس که افتاد دوستدارت را دوست
آنکوست ترا دوست به وجهی روشن
و آنکس که بدشمن تو باشد دشمن



أَصِدِّقُوا فِي أَقْوَالِكُمْ وَأَخْلَصُوا فِي أَعْمَالِكُمْ

در گفتار خود راستی و صداقت و در کردار خود درستی و خلوص نیت داشته باشید .

Be truthful in your words and sincere in your deeds .

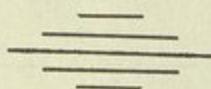
خواهی که شوی شهره به نیکوکاری
در قول مجوز راستی بی‌زاری
عز و شرف از دست فرونگذاری ؟
در فعل مباح از درستی عاری

اصعب السياسات تغيير العادات

دشوارترین کار کشورداری تغییر روش مردم است.

The most difficult task of statesmanship is to change the people's customs .

آنکس که زمامدار و سرور باشد
دشوارترین عقده کشور داری
باید که برای خلق رهبر باشد
تغییر رسوم اهل کشور باشد



اضربْ خَادِمَكَ اِذَا عَصَى اللّٰهَ وَاَعْفِ عَنْهُ اِذَا عَصَاكَ

خدمتگارت را اگر از فرمان خدا سرپیچد مجازات کن و اگر از حکم تو سرپیچی کند ببخش.

Punish your servant if he disobeys God and forgive him if he disobeys you .

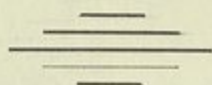
چون مرتکب خطا شود خدمتگار،
فرمان خدا کمر نبرده و نگذرد
اندرخور کیفر است؛ لیکن زنهار
فرمان تو کمر نبرده او را بگذار

اَضْرَبُوا بَعْضَ الرَّأْيِ بَعْضٍ يَتَوَلَّدُ مِنْهُ الصَّوَابُ

بایکدیگر مشورت کنید تا راه راست را بیابید.

Consult one another to find the right way .

هرگز نشود نقشه او نقش بر آب	آن مرد که مشورت کند در هر باب
تا آنکه بیابید مگر راه صواب	در کار کنید مشورت با اصحاب



اِطْرَحُوا سَوْءَ الظَّنِّ مِنْكُمْ

بدگمانی را از خویش دور کنید.

Clear your mind of suspicion .

آسوده ز تشویش نماند نفسی	هر کس که دچار بدگمانی است بسی
سودش ندهد دوستی هیچ کسی	آنکو همه را دشمن خود پندارد

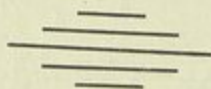
أَطِعْ مَنْ فَوْقَكَ يَطْعَكَ مِنْ دُونِكَ

فرمان کسی را که برتر از تست بیرتا کهتران فرمانت ببرند.

Obey your superior if you expect to be obeyed by your subordinates .

هرگز ثمری نمیرسد از آنت
تا آنکه برند کهتران فرمانت

تا نیست به رسم و روشی ایمانت
فرمان کسی که برتر از تست ببر



اطلبوا العلم تعرفوا به واعملوا به تكونوا من اهله

دانش آموزید تا بدان معروف شوید و آنچه را که آموخته اید بکار بندید تا از
زمره اهل دانش باشید .

Acquire knowledge so that you can be known by it
and practice it in order to become a learned man .

تا آنکه شوی به فضل و دانش معروف
از زمره اهل دانش و اهل وقوف

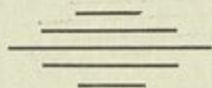
همت ز پی علم و هنر کن مصروف
و آنگاه عمل به علم کن تا باشی

اعجز الناس من عجز عن اصلاح نفسه.

بیچاره ترین مردم کسی است که از اصلاح خود عاجز است .

The most incapable person is the one who is unable to correct himself .

آن مرد که خود عیوب خود میداند
بیچاره ترین مردم کیتی آنست
بدبخت بود که رفع آن نتواند
کز چاره عیب خویش عاجز ماند



اعجز الناس من عجز عن اكتساب الاخوان واعجز منه من ضيع من ظفر

به منهم

ناتوان ترین مردم کسی است که نتواند دوست بدست آورد و ناتوان تر از او کسی است که دوستی هم که یافته از دست بدهد .

A failure is he who fails to win friends ; and a greater failure is one who loses his friends if he has any .

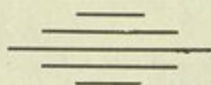
آنست زبون که سست همت افتاد
وزاوست زبون تر آنکه بابد عهدی
و ندر پی دوست یافتن سر نهاد
هر دوست که داشت نیز از دست بداد

عداؤك ثلاثة: عدوك وعدو صديقك وصديق عدوك.

دشمنان توسته کس هستند : دشمن تو، دشمن دوست تو و دوست دشمن تو .

There are three classes of enemies : your enemy ,
your friend's enemy and your enemy's friend .

هستند سه تن بدشمنی رهزن تو آنکس که بود دشمن جان و تن تو
آن کش سردشمنی است بادوست تو و آنکو پی دوستی است بادشمن تو



اعدل تدم لك القدرة.

عدالت پیشه کن تا قدرت تو دوام یابد .

Do justice if you wish your power to last long .

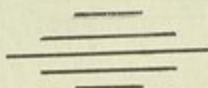
آن مرد که منصب و مقامی یابد اگر عدل کند شهرت و نامی یابد
با عدل حکومت کن و از ظلم بترس تا قدرت و جاه تو دوامی یابد

اعرفوا الحق لمن عرفه لكم؛ صغيراً كان أو كبيراً، وضيعاً كان أو رفيعاً .

چہ خردوچہ بزرگ ، چہ فرومایہ وچہ بلند پایہ ، کسی کہ حق شمارا شناخت حق اورا بشناسید .

When a person respects your rights, you ought to reciprocate , regardless of the fact whether he is young or old, exalted or mean .

میکوش بیاس خلق و بگزار سپاس از شاه و گدا، هر آنکه حق تو شناخت
در حق کسان ز حق شناسی مهتراس پیوسته تو نیز حق او را بشناس



اعلم الناس من لم يزل الشك يقينه .

داناترین مردم کسی است که شک و گمان یقین اورا از میان نبرد .

The most learned man is he whose certainty is not wiped out by doubt .

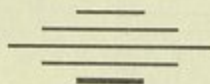
در هر چه کسی بعلم دیده است عیان آن از همه دانشش بود بیش که شک
از شک بییقینش نرسد هیچ زیان هرگز نبرد یقین او را ز میان

اغلب الناس من غلب هواه بعلمه

غالبترین مردم کسی است که به نیروی علم خود بر هوای نفس غلبه یافته است .

The most victorious man is he who , by force of wisdom subdues his passions .

ز آن کار که دیو نفس طالب باشد دوری کن اگر چه سخت جالب باشد
دانی چه کسی است از همه غالب تر؟ آنکو بهوای نفس غالب باشد



أفضل الجود ايصال الحقوق الى اهلها.

بالاترین مرتبه داد و دهش دادن حق به اهل حق است .

The best form of generosity is to give the people what they deserve .

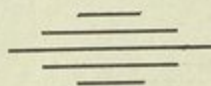
هر جای که بر پای کسان بند نهند میکوش کر آن بند بدستت برهند
بر جسته ترین مرتبه داد و دهش آنست که حق اهل حق را بدهند

أَفْضَلُ النَّاسِ أَنْفَعُهُمُ لِلنَّاسِ .

برتر از همه کسی است که برای مردم سودمند تر باشد .

The best of all men is the one who is most useful to the people .

آنکو بشار از وجود وی بهره و راست
پیش همه کس عزیز چون سیم و راست
آن پیش کسان از همه برتر باشد
کو بهر کسان از همه پرسود تر است



أَفْضَلُ النَّاسِ رَأْيًا مَنْ لَمْ يَسْتَغْنِ عَنِ الْمَشِيرِ .

خردمندترین مردم کسی است که خود را از مشورت با کسی بی نیاز نداند .

The wisest person is the one who does not think that he can do without an counsellor.

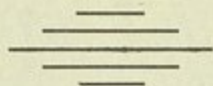
از شور مپیچ سر که صاحب نظران
در کار کنند مشورت بیاید گران
آن راهروی اسیر رهن گرفته
کوراهبری نجوید از راهبران

أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ كَفَمَ غَيْظَهُ وَحَلِمَ عَن قَدْرَةٍ .

برتر از همه کسی است که خشم خود را فرو خورد و در هنگام توانائی نرمی ورزد .

The most virtuous man is the one who is calm when angry and humble when powerful .

در سختی اگر ز خشم باشی بحدر، با قدرت اگر نپیچی از نرمی سر،
وز تو نرسد ستم به افراد بشر، در چشم خرد از همه باشی برتر



أَفْضَلُ مَن طَلَبِ التَّوْبَةِ تَرَكَ الذَّنْبَ .

گناه نکردن بهتر از گناه کردن و توبه کردن است .

Avoiding the sin is better than committing it and then repenting .

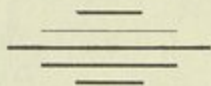
گر جهد کنی که تا نگردی بیمار ز آن به که پی طبیب افتی هر بار
پرهیز کنی گسراز گناهان اول ز آن به که از آن توبه کنی آخر کار

اقبح افعال المقتدر الانتقام

زشت ترین کار مرد توانا انتقام گرفتن است .

The most abominable action of a powerful man is vengeance .

قدرت چو فتد بدستت ای مرد شریف	کین تو ز مباح و بگذرا ز جرم حریف
چون زشت ترین کار قوی آن باشد	کافتد پی انتقام از خصم ضعیف



اقبح الصدق ثناء الرجل على نفسه

زشت ترین راستگویی مرد، ستایش از خود است .

The most hideous truthfulness of a man is praising himself .

فضل تو اگر چه بی کم و کاست بود،	خوی تو چنانکه هر دلی خواست بود،
هر حرف که در ستایش خود گوئی	ورراست بود زشت ترین راست بود

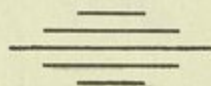
اقْبِلْ عَذْرَ مَنْ اعْتَذَرَ إِلَيْكَ.

عذر کسی را که از تو بوزش میخواهد بپذیر .

Accept the excuse of the one who begs your pardon .

کین تو ز مباحش و با کسی سخت همگیر
گر عذر گناه از تو خواهد بپذیر

گر نیک نهاد هستی و پاک ضمیر
آنکس که خطا کرده و دارد تقصیر



اِقْتَسِبِ الْعِلْمَ فَإِنَّكَ إِنْ كُنْتَ غَنِيًّا زَانِكًا وَإِنْ كُنْتَ فَقِيرًا أَمَّانَكَ.

دانش بیاموز که اگر ثروتمندی ترا زیب و زیوری شود و اگر بیچیزی ترا روزی رساند.

Acquire knowledge so that if you are rich it adorns you and if you are poor it helps you to earn a livelihood.

شو بهر دور از کنج زر و کوه علم
وز بهر غنی زیب شود زیور علم

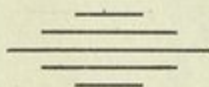
بر کور ثمر ز شاخ بار آور علم
کز بهر فقیر روزی آرد زر علم

أَقْوَى النَّاسِ مَنْ قَوِيَ عَلَى نَفْسِهِ .

نیرومندتر از همه کسی است که بر هوای نفس خود پیروزی یابد .

The strongest of all men is the one who can overcome his passions .

اندیشه پاک دارد و طبع بلند	آنکس که بهر دام دل اندر نفع کند
کانداخته دیو نفس را اندر بند	بیش از همه آنکسی بود نیرومند



أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعِيبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ .

بزرگترین عیب آنست که عیبجوی کنی بچیزی که نظیرش در تو نیز هست .

The worst of all faults is that you attribute to others a fault which is also in yourself .

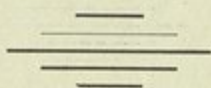
ز نهار که عیب این و آن شماری	چون هیچکس از عیب نباشد عاری
از بهر همان عیب که خود هم داری	این عیب بزرگی است که خندی بکسی

اَكْتَسِبُوا الْعِلْمَ يَكْسِبُكُمْ الْحَيَاةَ.

ازدانش بهره‌ور شوید تا شمارا از زندگی بهره‌ور سازد .

Seek knowledge so that it may provide you with a decent means of living .

کسبِ فضل نباشد و کمال و هنرت
روی آریسوی علم کاین پیرطریق
خود عمرابد نیز نبخشد ثمرت
کرده سوی آب زندگی راهبرت



اَكْثَرَ النَّظَرِ اِلَى مَنْ فَضَلَتْ عَلَيْهِ فَاِنَّ ذَلِكَ مِنْ اَبْوَابِ الشُّكْرِ

با کسی که بر او برتری یافته‌ای بسیار نظر لطف داشته باش زیرا این یکی از درهای شکرگزاری است .

Be kind to a man whom you are superior; for , being kind to the inferiors is a sort of gratitude for having superiority .

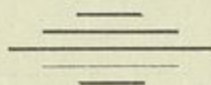
از جام غرور هر که درمستی بود
از لطف نظر به زیردستان کردن
سرمستی او نشانه پستی بود
شکرانه نعمت زبردستی بود

اَكْذِبِ السَّعَايَةَ وَالنَّمِيمَةَ كَانَتْ بَاطِلَةً اَمْ صَحِيْحَةً .

سخنی را که برای سعایت و نمایی گویند تکذیب کن خواه راست باشد خواه دروغ.

When a scandalous tale is borne to you , be it true or false , reject it .

در هر چه ضرر برسد، چه ظلمت چه فروغ
وز آنچه زیان رسد، چه دوشاب و چه دوغ
عاقل سخنی که از سخن چین شنود
تکذیب کند، چه راست باشد چه دروغ



اَكْرَمُ ذَوِي رَحْمِكَ وَ تَيْسَرُ لِمَعْسِرِهِمْ فَانْهَمْ لَكَ نِعْمَ الْعَدَّةُ فِي الرِّخَاءِ
وَالشَّدَّةِ .

در حق خویشاوندان خود احسان کن و بتنگدستان ایشان یاری ده زیرا آنان در رنج و راحت بهترین پشتیبان تواند .

Be gnerous towards your relatives and help them if they are poor because they are best support for you in all aspects of life .

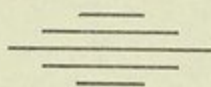
با خویشاوندان مروت و احسان کن
دارند اگر که مشکلی، آسان کن
همواره تو نیز یاری آنان کن
آنان چو همیشه بهترین یار تواند ،

اَكْرَمَ نَفْسِكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ فَاِنَّكَ لَنِ تَعْتَاضُ بِمَا تَبَدَّلُ مِنْ نَفْسِكَ عَوَضًا.

نفس خود را گرامی دار و بهیچ پستی تن دردمده چون ازین راه چیزی بدست نمیآوری که همقیمت آبروی از دست رفته تو باشد .

Respect yourself and do not do anything which debases you because in this way you can not get anything worth your lost reputation .

از بهر زر و مال به هر قدر که هست
مگر ای به پستی و ممکن خود را پست
چون آنچه از این راه بدست آری، نیست
همقیمت آبرو که دادی از دست



اِحْسَانٌ يَسْتَعْبِدُ الْاِنْسَانَ ؛ اَلْمَنْ يَفْسِدِ الْاِحْسَانَ .

احسان مردم را بنده میسازد و منت گذاشتن احسان را فاسد می کند .

Generosity enslaves men , but to give in order to be appreciated taints generosity .

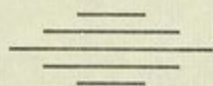
آن به که دلی بدستت آسوده شود
یک عقده بناخن تو بگشوده شود
احسان که شود زو همه کس بنده تو
حیف است اگر بمنت آلوده شود

الاستهتار للنساء شيمه النوكى .

دلباخته زنان شدن روش بیخردان است .

Fascination to women is the way of foolmen .

بدبخت آنکوبلهوس و خودخواه است کزدست هوس براه او صدچاه است
دل باختن و ازپسی زنها رفتن رسم و روش بیخرد و کمراه است



الحريص فقير ولو ملك الدنيا بحدذا فيرها

حريص اگر همه دنيا را مالک شود از تنگدستی نرهد .

The avaricious man is poor even if he gains the whole world.

طماع حريص ، تا ز هستی نرهد از بند و بالای زر پرستی نرهد
مانند فقیری است که گردنیا را مالک بشود ، ز تنگدستی نرهد

الحسد داء عياء لا يزول الا بهلك الحاسد او بموت المحسود

حسد درد بی درمانی است که پایان نپذیرد مگر بمرگ حاسد یا از بین رفتن محسود.

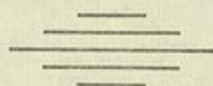
Jealousy is an irremediable disease which does not finish except by the death of the jealous person or distruction of what is envied.

گرده زحسد باب سعادت مسدود

بس لطمه زندحسد به ارکان وجود

جز مرگ حسود یا فناى محسود

دردی است حسد که هیچ درمانش نیست



الحسد سجن الروح

حسد زندان روح است.

Jealousy imprisons the soul

چشمان حسود گرم اشک افشانی است

تارشک و حسد بنای غم را بانی است

بدبخت کسی که روح او زندانی است

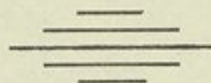
کزیند که روح را حسد زندان است

الإصابة سلامة ؛ الخطاء ملامة ، العجل ندامة .

راستروی مایه امن و سلامت ، کجروشی باعث ملامت و شتاب نتیجه اش پشیمانی است

To be upright is to to be safe ; to do wrong is to be blamed ; to be impatient is to be repentant .

در راستروی ، امن و سلامت باشد در کجروشی ، ننگ و ملامت باشد
گر در همه جای پیش نهی پای شتاب آخر بسرت دست ندامت باشد



الأصدقاء نفس واحدة في جِوِمٍ متفرقة

دوستان هم رنگ یک جان هستند در بدن های پراکنده .

Congenial friends are like one soul in separate bodies.

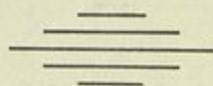
صافی صفتان که دور از ما و منند یک تن هستند و درد و صد پیر هنند
یک دل هستند و در هزاران سینه یک جان هستند و در هزاران بدنند

الاقتصاد نصف الوجود :

صرفه جوئی درخرج، نیمی از زاد و توشه است .

Economy provides half of one's subsistence .

گر عقل معاش سرترا راهنماست ز آن خرج که بیجاست حذر کن که بجاست
رو از ره اقتصاد کاندر همه جای يك نیمه ز حاجت تو زین راه رواست



الامل كالسراب، یغرم من راه ویخلف من رجاء.

آرزو مانند سراب است؛ کسی را که بدان نظر دارد گمراه سازد و کسی را که بدان امیدوار است ناامید کند .

Desire is like a mirage which deceives one who looks at it and disappoints one who hopes it .

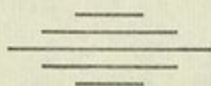
هر جای که نقش آرزو گشت پدید، در دیده چنان سراب ظاهر گردید
گمراه شد آنکس که بدان داشت نظر نومید شد آنکس که بدان بست امید

الامور المنتظمة يفسدها الخلاق .

خلاف و دودستی کارهای منظم را پریشان میکند .

Diversity confuses orderly affairs .

آنجا که یگانگی نمایان گردد
و آنجا که دو دستی پدیدار شود
هر کار که مشکل است آسان گردد
هر کار منظمی پریشان گردد



الاولان من البلاء الفاقة واشد من الفاقة مرض البدن واشد من مرض البدن
مرض القلب .

آگاه باش که از جمله بلاها بیچیزی است و سخت تر از بیچیزی بیماری تن و سخت تر از
بیماری تن بیماری دل است .

Remember that one of the calamities is poverty; the worse is sickness of the body, the worst, sickness of the heart .

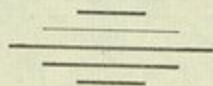
مارا سه بلا مایه رنج و محن است:
رنجوری تن که بدتر از بیچیزی است
بیچیزی و فقر، کآفت مردوزن است
بیماری دل که بدتر از رنج تن است

الْاَوَانُ مِنَ النِّعَمِ سَعَةٌ الْمَالِ وَافْضَلُ مِنَ سَعَةِ الْمَالِ صِحَّةُ الْبَدَنِ وَافْضَلُ
 مِنْ صِحَّةِ الْبَدَنِ تَقْوَى الْقَلْبِ.

آگاه باش که از جمله نعمت‌ها فراوانی مال و بالاتر از آن تندرستی و برتر از آن
 پاکی دل است .

One of the blessings is wealth and better than wealth
 is health and better than health is purity of heart .

ز اسباب طرب که هست در عرصه خاک دستی است که سیم و زرفشانند بیبک
 وز آن خوشتر، تنی ز بیماری دور وز آن بهتر، دلی ز آرایش پاک



الْاِيْمَانُ وَالْعَقْلُ اخْوَانٌ تَوَامِنُ ؛ لَا يَقْبَلُ اللّٰهُ اِحْدَهُمَا اِلَّا بِصَاحِبِهِ

عقل و ایمان دو برادر همزادند که خداوند هیچیک را بدون دیگری نپذیرد.

Wisdom and faith are like twin brothers none of
 whom will be received by God without the other.

گر نیست ز عقل پایه‌ای ایمان را سودی نبود عبادت یزدان را
 ایمان و خرد برادر همزادند بی این نکند قبول یزدان آنرا

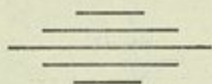
الْبَخِيلُ أَبَدًا ذَلِيلٌ . الْحَسُودُ أَبَدًا عَلِيلٌ

بخیل همیشه خوار و ذلیل و حسود همواره زار و علیل است.

The miserly man is always despised; and the jealous always depressed.

در محنت ورنج، بی نظیرند و عدیل
و آنکس که بود حسود، زار است و علیل

کوتاه نظرانی که حسودند و بخیل
آنکس که بود بخیل، خوار است و ذلیل



الْبَخِيلُ خَازِنُ وِرْثَتِهِ

بخیل خزانه دار و ارثان خویش است.

A miserly man is the treasurer of his heirs.

و ندر طلبش کشید زحمت تا مرد
مالی که بخیل کرد آورد و نخورد

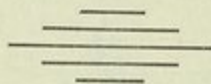
بدبخت آنکوزمال خود بهره نبرد
کوئی که برای وارث خویش اندوخت

البشاشة تجلب المودة

خوشروئی دوستی می آورد .

Cheerfulness wins friendship

در بارهٔ خلق مهربانی کردن
با مهربو گشاده روئی و خوشخوئی
یعنی که نهال دوستی پروردن
بس دوست بدست میتوان آوردن



الْبَغْيُ يَخْرِبُ الدِّيَارَ

ظلم ، کشور را ویران میکند .

Oppression ruins the state.

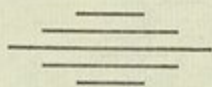
از عدل تو ، مملکت کلاستان کرده
از عدل ، چه شهرها که آباد شود
وز ظلم تو ، ملتی پریشان کرده
وز ظلم ، چه کاخها که ویران گردد

البلاغة ما سهل على النطق وخف على الفطنة

سخن شیوا آنست که تکلمش آسان باشد و فهمش دشوار نباشد .

Eloquent words are what can be fluently spoken and easily understood.

در پیش کسی که از سخن سنجان است	گفتار بلیغ و خوب و شیوا آن است
کز بهر خرد تفهیمش مشکل نیست	وز بهر زبان تکلمش آسان است



التبذیر عنوان الفاقة

اسراف سرآغاز تنگدستی است .

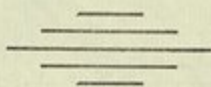
Extravagance is a preface to poverty.

اسراف فقیری آرد و ناچاری	آخر نشود نصیب از آن جز خواری
اسراف مکن که زود بی چیز شوی	ورز آنکه هزار گنج قارون داری

تجربه ، علمی است که حاصل شده .

Experience is a knowledge acquired.

هر گاه که آتشی بر افروخته ای ،
هر تجربه ز آن سوختن اندوخته ای ،
یکباره در آن فتاده و سوخته ای ،
درسی است که بی مدرس آموخته ای



پرهیز و تقوی دژ مستحکمی است .

Chastity is a strong fortress.

هر کس که بهجان گریخت از جرم و گناه
پرهیز بسان دژ پولادینی است
حالش بمکافات نشد زار و تباہ
آسوده کسی که اندر آن جسته پناه

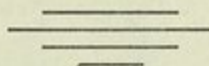
التقوى مفتاح الفلاح

تقوی کلید رستگاری است.

Chastity is the key to salvation.

از کرده نه شرمسار و نه روسیاهی
پرهیز کن از بدی نه از بد برهی

تا پاک زهر پلیدی و هر گنهی
پرهیز کلید رستگاری باشد



التكبر عين الحماقة

تکبر عین حماقت است.

Arrogance is mere foolishness

آماده ارتکاب هر گونه بدی است
خود بینی و خود پسندی از بیخردی است

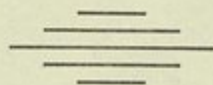
خود خواه که در جهل اسیر ابدی است
ارباب خرد ز خود پسندی دورند

التواضع يرفع؛ التكبر يضع

تواضع مرد را برافرازد و تکبر او را پست سازد.

Humility dignifies you; pride abases you.

آنکس که فروتن است گیرندش دست آرند فراترش زهر پایه که هست
و آنکوز غرور و سرکشی باشد مست از پای در افتد آخرو گردد پست



الجاهل صخره لا ينفعر ماءؤها وشجرة لا يخضر عودها وارض لا يظهر عشبها

یادان سنگی است که آب از آن نجوشد و درختی است که شاخه آن سبز نشود و
زمینی است که گیاه از آن نروید.

The ignorant is a rock from which water does not flow, or a tree whose branches are never verdant, or a soil in which plants never grow.

جاهل که زجهل خود نخواهد درستن خاکی است که خر می نخواهد جستن
سنگی است که آب از آن نخواهد جستن شاخی است که برک از آن نخواهد درستن

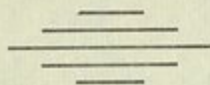
الجاهل لا يعرف تقصيره و لا يقبل من الناصح له

نادان به تقصیر خود پی نمیبرد و نصیحت نیز نمی پذیرد .

The ignorant does not see his own weakness nor accepts any advice.

کانکس که بجهل ماندوار علم برید
ره را چون نشان دهی نخواهد پوئید

بامردم بیخرد مکن گفت و شنید
بدرا چو بدی کند نخواهد دانست



الجهل انكر عدو

نادانی ، بدترین دشمن است .

Ignorance is your worst enemy.

بی تیغ بینه داخت سر از گردن تو
نادانی تست ، بدترین دشمن تو

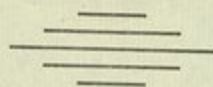
چون جهل تو جهد کرد در کشتن تو
ای آنکه ز کید دشمنان میترسی

الْجَهْلُ فِي الْإِنْسَانِ أَضْرٌ مِنَ الْأَكْلَةِ فِي الْبَدَنِ

نادانی برای انسان مضرتر از خوره در بدن است .

Ignorance for a man is more harmful than leprosy.

جهل است که مایهٔ زیان است و ضرر
از آن خوره‌ای که در بدن می افتد
جهل است که در خرمن جان است شرر
بیش است زیان جهل از بهر بشر



الْحَازِمُ لَا يُؤَخِّرُ عَمَلَهُ يَوْمَهُ إِلَى غَدِهِ

دوراندهش کار امروز خود را بفردا نیفکند .

The prudent does not leave his work for tomorrow.

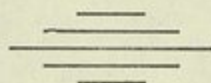
بر کبیر ز پای خسته حالی خاری
کر ز آنکه تر است دیدهٔ بیداری ،
بردار ز دوش ناتوانی بباری
ز امروز منه برای فردا کاری

الحازم يقظان ؛ الغافل وسنان

دورانديش بيدار و غافل خواب آلوده است .

The prudent person is awake; the negligent dormant.

آنرا که بصیرت و تأمل بیش است خواب آلوده است هر که غفلت زده است
آسان سپرد رهی که اندر پیش است بیدار دل است هر که دورانديش است



الحدة ضرب من الجنون لان صاحبها يندم ، فان لم يندم فجنون نه مستحکم

خشم و تند خومی بخشی از دیوانگی است زیرا تند خوی زود پشیمان میشود اگر نشود دیوانگی اش ثابت باشد .

Hot-temper is like a part of madness for an angry man may soon recover and, if not, he proves his madness.

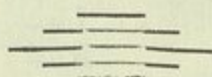
آن مرد که تندی اش ز حد افزون است ورنه نگذشت همچنان مجنون است
دیوانه صفت ز حال خود بیرون است ز آن تندی اگر گذشت عاقل باشد

الحسد يذيب الجسد

حسد تن را میگذارد .

Jeslousy corrodes the body .

جانا ز حسد بترس کاین خصلت شوم پیوسته ترا کند ز شادی محروم
هر لحظه که از آن حسد جسم حسود گرسخت چو آهن است و گرنرم چو موم



الحق انهج سبيل . العلم خير دليل

حق ، راست ترین راه ، و علم ، بهترین راهنماست .

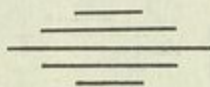
Truth is the sthraightest path ; and knowledge the best guide .

از راه صواب اگر که راه تو جد است ، هر راه که میروی ، همان راه خطاست
اندر ره حق که بهترین راه بود با علم برو که بهترین راهنماست

حق شمشیری است که کند نمیشود .

Rightfulness is like a sword which will never blunt.

خضم تو اگر که رستم دستان است
حق است چو تیغی که نمیکردد کند
تا حق با تست دفع او آسان است
یعنی که همیشه تیغ حق بر آن است



الحكمة شجرة تنبت في القلوب و تثمر على اللسان

دانش و بینش مانند درختی است که از دل میروید و از زبان میوه میدهد .

Knowledge and wisdom are like a tree which grows in the heart and bears its fruits through the tongue .

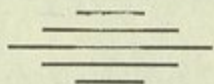
کس در ره کسب علم تا پا نهد
دانش بمثل درخت پر برک و بری است
از وادی جهل، هر چه کوشد نرهد
کز دل رسته است و ز زبان میوه دهد

الحمق داء لا یداوی و مرض لا یری

حمقت دردی است که مداوا نشود و مرضی است که شفا نیابد .

Stupidity is an incurable disease .

تا بر لب احمق از تعب جان نرسد از وی بتوجز زیان و خسران نرسد
هر درد درین جهان دوائی دارد جز درد حماقت که بدرمان نرسد



الخائف لا عیش له

کسیکه خائف و ترسنده است زندگی خوشی ندارد .

There is no happy life for a coward .

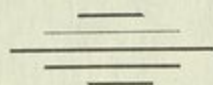
مردی، علم شهامت افراختن است بی ترس براه زندگی تاختن است
تا وحشت باختن بود در دل تو برد تو بنبرد زندگی، باختن است

الْخَرَسُ خَيْرٌ مِنَ الْكِذْبِ

کنگی بهتر از دروغگویی است .

Dumbness is better than telling lies .

گراز سخن راست زبانی زاید
کنگی که زبان پی سخن نگشاید
به کز سخن دروغ سودی آید
به ز آنکه زبان را بدروغ آید



الدَّاعِي بِلاَ عَمَلٍ كَالْقَوْسِ بِلاَ وَتَرٍ

کسی که بندگان دهد و خود عمل نکند کمان بی زه را ماند .

One who gives advice and does not practise it himself
is like a bow without string .

آنکس که عمل به پند خود نتواند
مردی که دهد پند و عمل خود نکند
بیپوده چرا سخن ز نیکی راند؟
کوئی به کمان بی زهی می ماند

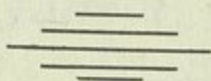
الدنيا سم اكله من لا يعرفه

دنیا مانند زهر است و کسی آنرا نمیخورد که نمیداند چیست .

The world is like a poison that one takes it unknowingly.

عیشش چو عزا و نفع آن چو ضرر است
کان را خورد آن کسی کز آن بیخبر است

دوران حیات سر بسر شور و شر است
دنیاست بر آستی یکی کاسه زهر



الدولة كما تقبل تدبر؛ الدنيا كما تجبر تكسر

بخت همانطور که روی می آورد بخت می کند دنیا همچنانکه شکسته ای را درست میکند درست را درهم میشکند .

Fortune may turn back to you as easily as it favours you ; and the world breaks as it has made .

يك روز رسد که روی گردان از تست
آنگونه که هر شکسته را کرده درست

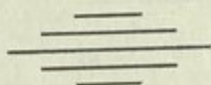
بخت تو چنانکه با تو رو کردن نخست
دنیاست که هر درست را میشکند

الدَّهْرُ يَوْمَانِ : يَوْمٌ لَكَ وَيَوْمٌ عَلَيْكَ : فَإِذَا كَانَ لَكَ فَلَا تَبْطُرْ وَ إِذَا كَانَ عَلَيْكَ فَاصْطَبِرْ .

دنیا دوروز است . یکروز موافق و یکروز مخالف میل تست . روزی که موافق است مغرور مشو و روزی که مخالف است صبر کن .

Life is one day to your wish and one day against it ; when it is to your wish , do not be proud ; and when against it , be patient .

دنیاست دوروز دوره بازی او روزی بتو پشت میکند ، روزی رو
چون روی کند ، بجای خود غم مشو چون پشت کند ، زجان خود دست مشو



الرَّاضِي عَنْ نَفْسِهِ مُسْتَوْرَعِنَهُ عَيْبَهُ وَ لَوْ عَرَفَ فَضْلَ غَيْرِهِ لَسَاءَ مَا بِهِ النِّقْصُ وَ الْخُسْرَانُ .

عیب خود پسند از چشم او پوشیده است و اگر فضل و هنر دیگری را بشناسد به زیان و کاستی خود پی برد .

The selfish can not see the vice of his own and the virtue of others ; to recognize other's virtue is to acknowledge one's own vice .

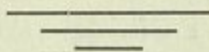
تا در تو بود ز خود پسندی اثری البته بعیب خود نداری نظری
آنروز که پیبری بکنه هنری باشد که ز عیب خود بیابی خبری

شجاعة عز حاضر ؛ الجبن ذل ظاهر .

شجاعت و بیباکی عزتی است نمایان و جبن و ترس ذلتی است عیان .

Bravery is an evident honour ; cowardice an actual dishonour .

ناز کدو و بی جگر علیل است علیل
هر کس که شجاعست عزیز است عزیز
برجرات و شیردل جلیل است جلیل
هر کس که جبون است ذلیل است ذلیل



الشرف بالهمم العالیة ، لا بالرّمم البالیة .

فخر و بزرگی ، بکارهای بزرگ است نه باستخوان پوسیده نیاگان

Nobility comes from great deeds; not from the rotten bones of the ancestors .

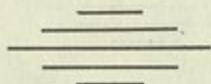
در پدیش کسان بفضل اجداد منازل
نام پدران رفته را فخر مساز
در نرد جهان زهایه غیر مهاز
چون سگ پی استخوان پوسیده متاز

الشَّرِيرَ لَا يَظُنُّ بِأَحَدٍ خَيْرًا لِأَنَّهُ لَا يَرَاهُ بِطَبْعِ نَفْسِهِ .

شریر هیچکس را نیکوکار نمی‌پندارد زیرا در طبیعت خود نیکی نمی‌بیند .

The wicked does not see any good in any one , because there is no good in himself .

و آن بدسیری که در نظر منفور است ،	آن بد گه‌ری که در بدی مشهور است
زیرا که بطبع ، خود ز نیکی دور است	در هیچ کسی گمان نیکی نبرد



الصَّادِقُ مَكْرَمٌ جَلِيلٌ . الْكَاذِبُ مَهَانٌ ذَلِيلٌ .

راستگو عزیز و جلیل و دروغگو خوار و ذلیل است .

The truthful is respectable ; the liar contemptible .

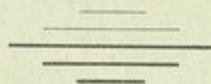
کذب است و ریا نشانی از روح علیل	صدق است و صفا آیتی از خلق جمیل
و آنکس که دروغ گوست خوارست و ذلیل	پیش همه راستگو عزیز است و جلیل

الصبر يَنْصِلُ الحَدَثَانَ ، السخاءُ زِينَةُ الْإِنْسَانِ .
 الْوَفَاءُ سَجِيَّةُ الْكِرَامِ ، الْفُجْرُ شِيْمَةُ اللَّئَامِ .

صبر و شکیبایی با حادثات میستیزد . داد و دهش زیور آدمی است . وفا عادت بزرگان
 و مکر و دغلی رسم دونان است .

Patience combats mishaps ; liberality adorns man .
 Faithfulness characterizes the generous ; deceitfulness
 the mean .

صبر است که کوه را بر آرد از پا داد و دهش است زیوری بس زیبا
 اخلاص و وفاست راه مردان بزرگ مکر و دغلی است رسم دونان دغا



الصِّحَّةُ أَفْضَلُ النِّعَمِ .

تندرستی بالاترین نعمت است .

A healthful body is the best affluence .

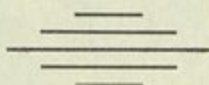
آنکس متنعم است کو بهره‌ور است از گنج سلامت که به از گنج زراست
 آن گنج گران که تندرستی باشد از هر گنجی درین جهان خوبتر است

الصدق دواء منجیح .

راستی داروی نجات بخشی است .

Truthfulness is a curative medicine .

آنکس که براه راستی شد پابند
داروی نجات بخش میباشد صدق
باشد دلش آسوده و جانش خرسند
یعنی که تراهد رهائی زگزند



الصدق نجاج ، الکذب فضاح .
المصیب واجد ؛ المخطی فاقد .

راستگویی رهائی می بخشد و دروغگویی رسوائی می آورد. آنکه درستکار است چیزی
می یابد و آنکه خطا کار است چیزی گم میکند

Truthfulness saves you; falsehood disgraces you .
Benefactor gains ; malfactor loses .

آن مرد که راستگوست از بند رهاست
چیزی بکف آرد آنکه پویدره راست
و آنکس که دروغگوست آخر رسواست
چیزی دهد از کف آنکه در راه خطاست

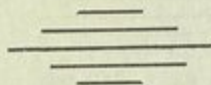
الصَّمْتُ رَوْضَةُ الْفِكْرِ .

خاموشی باغ اندیشه است .

Silence is the garden of thinking .

باید گل اندیشه فروچیدای دوست
خاموشی او چو باغ اندیشه اوست

از باغ خرد که پرز گل های نکوست
هر گاه شود مرد خردمند خموش



الصَّمْتُ يَكْسِيكَ ثَوْبَ الْوَقَارِ وَيَكْفِيكَ مَوْنَةَ الْاِعْتِزَالِ .

خاموشی ، ترا جامه وقار پوشاند و از عذرخواهی برهاند .

Silence adorns you with the robe of gravity and saves you from excuses.

خاموشی محض اگر کنی پیشه خویش
و آن گاه بیاوری دو صد عذر پیش

آن جای که فهم هاست از فهم تو بیش
صد بار به از آنکه خطائی گوئی

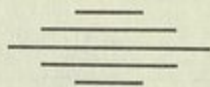
العالم حي وإن كان ميتاً ، الجاهل ميت وإن كان حياً .

دانا زنده است اگر چه مرده باشد و نادان مرده است اگر چه زنده باشد .

The learned is alive even after his death ; the ignorant is dead even when he is alive .

هر باخردی که پی بدانش برده ،
نادان مرده است اگر چه باشد زنده

از چشمه خضر، آب حیوان خورده
دانا زنده است اگر چه باشد مرده



العالم من عرف ان ما يعلم في جنب ما لم يعلم قليل .

دانا کسی است که بداند آنچه میدانند نسبت با آنچه نمیدانند کم است .

The learned is he who knows that what he knows is insignificant to what he does not know .

فرخنده کسیکه علم را دارد دوست
دانا بحقیقت آن بود که داند

و ندربی علم روز و شب در تک و پوست
نادانی او فزون ز دانائی اوست

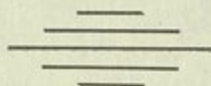
العَاقِلُ يَطْلُبُ الكَمَالَ ، الجَاهِلُ يَطْلُبُ المَالَ

دانا کمال میجوید و نادان مال.

The wise seeks perfection ; the fool wealth .

سلطان زخدا جلال میخواهد و بس
جاهل بزمانه مال میخواهد و بس

عاشق بدعا وصال میخواهد و بس
عاقل بجهان کمال میخواهد و بس



العَاقِلُ يَعْتمِدُ عَلَى عَمَلِهِ وَ الجَاهِلُ يَعْتمِدُ عَلَى أَمَلِهِ .

عاقل به عمل خود اعتماد دارد و جاهل به آرزوی خود .

The wise man relies upon his deeds ; the ignorant on his dreams .

اهمال نکار خود چو جهال مکن
عاقل شو و تکیه جز باعمال مکن

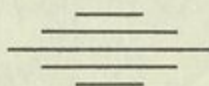
درکار خود ای رفیق اهمال مکن
بیمقل مباش و دل به آمال منه

الطمانينة الى كل احد قبل الاختبار من قصور العقل

اطمینان بکسی پیش از آزمایش او از کوتاهی عقل است .

To trust any man before trying him reveals shortness
of wisdom .

خواهی که نگویند به کس راز تو باز آن راز ممکن پیش هر کس ابراز
ز آن پیش که امتحان کنی یاری را از بیخردی است گرد و گوئی راز



العادة طبع ثان

عادت طبیعت ثانوی است .

Habit is like a second nature .

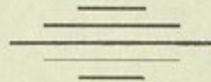
بر عادت بد به که نگرودی پا بست کآسان نتوان ز قید هر عادت رست
عادت همچون طبیعت ثانوی است داهیست که آسان نتوان از آن چست

المعلم والمتعلم شريكان في الاجر .

معلم و شاگرد ہر دو ، در اجر و مزد شریکند .

Teacher and student are rewarded mutually .

یا یاد بگیر چون کسی درست داد
چون بهره‌اوستاد و شاگرد یکی است
یا درس بده به هر که گیرد ز تو یاد
یا باش چو شاگرد و یا چون استاد



العالم يعرف الجاهل لأنه كان قبل جاهلاً ؛ الجاهل لا يعرف العالم
لأنه لم يكن من قبل عالماً .

دانا نادان را می‌شناسد چون خود پیش از آن نادان بوده ولی نادان دانارا نمی‌شناسد
زیرا پیش از آن دانا نبوده است .

A learned man knows an ignorant man well for he has been ignorant before ; but the ignorant man can not know the learned man for he has not been learned before.

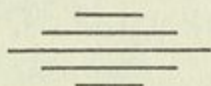
عالم نبود ز حال جاهل غافل
نادان نشود ز حال دانا آگاه
ز آن روی که بوده پیش از آن خود جاهل
چون آن دانش نگشته اورا حاصل

العالم ينظر بقلبه و خاطره ؛
 الجاهل ينظر بعينه و ناظره ،

دانا بادیده دل و جان می بیند و نادان بچشم ظاهر مینگرد .

The wise man sees with the eyes of his heart; the foolish with the eyes on his face .

عاقل چو بیباغ زندگی بنشیند از هر نظری هزارها گل چیند
 جاهل همه را بچشم ظاهر نکرد عالم همه جا بچشم باطن بیند



العبد حر ما قنع ؛ الحر عبد ما طمع .
 بنده تا قناعت میورزد آزاده است و آزاده تا طمع دارد بنده است .

A slave is free as long as he is content; a freeman is a slave as long as he is covetous .

ای بس که قناعت آورد خاطر شاد وی بس که طمع دهد شرف را بر باد
 بنده است چو آزاده اگر ساخت بکم آزاده چو بنده است اگر خواست زیاد

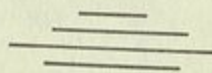
العجلة مذمومة في كل أمر إلا فيما يدفع الشر .

عجله در همه کار بد است مگر در آنچه دفع شر میکند .

Haste is bad in every instance ; except in warding off evil .

بس زود زخستگی فقد در تب و تاب
جز در پی دفع فتنه و رفع عذاب

رهرو چو کند فزون ز اندازه شتاب
اندر همه جا شتاب و تعجیل بد است



العدل قوام الرعية .

عدل پشتیبان رعیت است .

Justice is the mainstay of a nation .

عدل است که کاخ امن را بنیان است
آن جامعه را که عدل پشتیبان است

ظلم است که پیکر بلا را جان است
از دور زمان غم پریشانی نیست

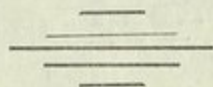
العز، وجود في خدمة الخالق فمن طلبه في خدمة المخلوق لم يجده .

عزت و سر افزای در بندگی خداوند است و هر که در بندگی خلق خدا عزت جوید بآن نرسد .

There is honour in subjugation to God but it can never be found in subjugation to people .

در بندگی و پرستش یزدان است
بیچارگی و زبونی و خسران است

گرسروری و عزت جاویدان است
در بندگی خلق خدا عزت نیست



العفة تضعف الشهوة .

پاکدامنی، شهوت را کم میکند .

Chastity decreases the passions .

سدی است قوی صفات انسانی ما
شد کاسته شهوت و هوسرانی ما

در راه تمایلات حیوانی ما
هر چند فزود پاکدامانی ما

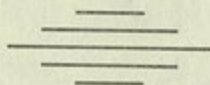
العفو زين القدرة .

عفو، زیور قدرت است .

Condonation embellishes power.

بادست ستم نمك به هر زخم مباش
با قدرت انتقام ، بی عفو مباش

باناخن جور، هردلی را مخراش
چون عفو بقدرت تو زیور بخشد



العقل زين ، والحمق شين ؛

الجزم بضاعة ، التواني اضاعه .

خرد زیوری است و بیخردی عیب است . دوراندهی سرمایه سود است و سهل انگاری
مایه آسب .

wisdom is an adornment; foolishness is a blemish .
Prudence is an asset ; negligence causes damage.

بیهوشی و حمق مرد عیبی است عجیب
سهل انگاری است پایه هر آسب

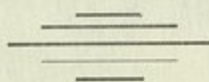
هوش و خرد است مرد را زیور و زیب
دوراندهی است مایه صدها سود

العقل صدیق مقطوع؛ الهوی عدو متبوع .

عقل ، دوستی است که ازو گسسته و هوای نفس ، دشمنی است که بدو پیوسته شده است .

We desert wisdom which is our friend but follow lust which is our enemy .

آید بدی از دشمن و خوبی از دوست
عقل است چو دوستی کز آن بیزاریم
زین روی بدیده آن بدایت این نیکوست
نفس است چو دشمنی که دل پیر و اوست



العقل غریزة تزیّد بالعلم والتجارب .

خرد غریزه ای است که از دانش و آزمایش تقویت شود .

Sagacity is an instinct which develops by knowledge and experience.

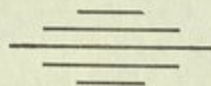
با تجربه و علم چو مقرون گردد
انوار چراغ عالم افروز خرد
نیروی خرد کامل و موزون گردد
از دانش و آزمایش افزون گردد

۱۰- ۱۰- ۱۰- ۱۰-
 العلم کثر عظیم لا یفنی ،
 ۱۰- ۱۰- ۱۰- ۱۰-
 العقل ثوب جدید لا یبلی .

علم ، گنج بزرگی است که نابود نمیشود و عقل لباس نوی است که فرسوده نمی گردد.

Knowledge is a treasure that is never exhausted; wisdom is a new dress that never gets worn out .

بینا بکنار شاهد عقل غنود	دانا بمیان بزم دانش آسود
عقل است لباسی که نخواهد فرسود	علم است چو گنجی که نگرده نابود



۱۰- ۱۰- ۱۰-
 العلم لا ینتهی .

علم ، پایان ندارد .

Knowledge is boundless .

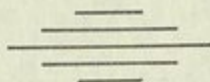
یکدم منشین زبا و پیوسته برو	تا درره علم، نیستی خسته، برو
قا کشتی همت تو نشکسته برو	هرچند که بحر علم بی پایان است

العلم يدل على العقل؛ فمن علم عقل .

علم آدمی را بعقل رهبری میکند؛ پس کسیکه علم آموخت عاقل شد .

Knowledge leads to wisdom ; hence he who acquires knowledge acquires wisdom .

تا از پی کسب علم عازم نشوی
چون علم، ترا بعقل نزدیک کند،
روشن ز فروغ عقل سالم نشوی
عاقل نشوی اگر که عالم نشوی



العلم ينجيك ، الجهل يرديك .

علم رستگارت سازد و جهل درتباہی ات اندازد .

Knowledge saves you ; ignorance destroys you .

علم است که عقل و روح را بنوازد
علم است و عمل که رستگارت سازد
جهل است که جان و جسم را بگدازد
جهل است که درتباہی ات اندازد

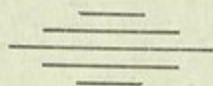
الغدیر یضاعف السیئات .

پیمان شکنی گناه را دوچندان کند .

To break the vow of repentance multiplies the sin.

ز آن توبه کنده اگر پشیمان کرده
کوئی که گناه او دوچندان کرده

آن مرد که آلوده عصیان کرده
گر توبه خویش بشکند بار دگر



الغریب من لیس له حبيب .

غریب کسی است که یار و حبيب ندارد .

Lonesome is he who has no friends .

از لذت زندگی است بی حظ و نصیب
اندر وطن خویش غریبند غریب

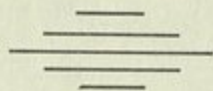
آنکس که کند ز دوری دوست شکیب
و آن قوم که مانده اند بی یار و حبيب

الغشوش لسانه حلوه و قلبه مر .

کسی که دو روست زبانی شیرین ودلی تلخ دارد .

The hypocrite has a sweet tongue but a bitter heart.

یاران دورو ، بچهره مهر آئینند
مستند اگر چه در نظر هشیارند
ایکن همه در نهاد ، زهر آگینند
تلخند اگر چه در سخن شیرینند



الغضب نار موقدة من كظمه اطفاها ومن اطلقه كان اول محترق بها .

خشم آتش شعله وری است؛ هر که خشم خود را فرو خورد، آن آتش را خاموش کند و هر که
عنان خشم را رها سازد نخست خود با آتش آن سوزد .

Anger is like a flaming fire ; he who controls his anger
extinguishes the fire ; and he who does not, first gets
himself burnt .

خشم و غضب آتشی است سوزان که درست
آنکس که ورا نشانند، خاموش کرد
چون شعله کشد بالای جان من و تست
و آنکون نشانند خود بدان سوخت نخست

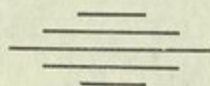
الْفِتْنَةُ يَنْبُوعُ الْاِحْزَانِ .

آشوب سرچشمه اندوه و بدبختی است .

Sedition is the source of grief and misfortune .

آسایش نیست هر کجا فتنه بهاست
سرچشمه غصه‌ها و ناکامی‌هاست

بی‌نظمی و اغتشاش مانند بلاست
آشوب و فساد و فتنه و بی‌نظمی



الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مِثْلَ السَّحَابِ فَانْتَهِزُوا فُرْصَ الْخَيْرِ .

فرصت مانند ابر دردمی‌گذرد . پس فرصت خوب را غنیمت شمريد .

Opportunity passes away like clouds ; so, seize it .

چون ابر بهار وقت در می‌گذرد
آن زنده که وقت را غنیمت شمرد

ای صاحب دانش و خداوند خرد،
دانی چه کسی ز زندگی بهره‌برد ؟

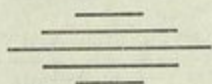
الفرصة سريعة الفوت بطيئة العود .

فرصت زود ازدست میرود و دیردوباره بدست میآید .

Opportunity passes fastly and returns slowly .

کاری کند و بهره از آن بریاید
بس دیر دگر باره بدست آید

تا فرصت کار هست ، عاقل باید
فرصت که بسی زود زدست تو رود



الفقر موت الاكبر .

بیچیزی مرگ بزرگتری است .

Poverty is graver than death .

کز دادن جان بر استمی سخت تر است
يك عمر زسوز فقر در جان شرراست

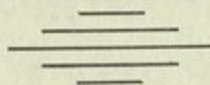
بیچیزی و فقر و فاقه مرگ بد گراست
يك لحظه اكر زمرگ تن، بیند رنج

القلب خازن اللسان : اللسان ترجمان الانسان .

قلب گنجور زبان و زبان نماینده آدمی است .

The heart is treasurer of the tongue and the tongue is representative of human character .

راه تو اگر صواب یا آنکه خطاست
آری دل ماست همچو گنجور زبان
رفتار تو از دل و زبانست
و آنکه زبان ما نماینده ماست



القلب ينبوع الحكمة والاذن مغيضا .

قلب چشمه حکمت است و از راه گوش بدان آب رسد .

The heart is the spring of wisdom and the ear is its watershed .

بشنو سخن اهل خرد را و بگوش
قلب است بسان چشمه حکمت و پند
تا بهره بری ز خرمن دانش و هوش
پیوسته بدان آب رسد از ره گوش

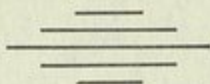
الكتب بساين العلماء .

کتاب باغ دانشمندان است .

A book is a garden for erudites .

بهتر ز کتاب دوستی نگزینند
کز آن کزدانش و هنر می چینند

قومی که خرد پژوه و روشن بینند
باغی است کتاب بهر دانشمندان



الکذب خيانة .

دروغ خیانت است .

Falsehood is treachery .

چون خار بچشم راست کیشان خوارند
یاران دروغگو خیانتکارند

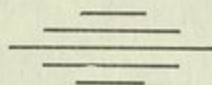
آن قوم که در دروغ دستی دارند
ز آنجا که دروغ جز خیانت نبود

الكريم اذا وعد وفى و اذا قدر عفا .

جوانمرد چون وعده دهد بدان وفا کند و چون قدرت یابد از دشمن خود درگردد .

A generous man when promises a grant fulfils it; and when becomes powerful forgives his enemy .

آنست براستی جوانمرد که دور
بر وعده وفا کند اگر وعده دهد
ازمکر و فریب باشد و کبر و غرور
بر خصم ببخشد اگر یابد زور



الكريم يجفو اذا عنف ويلين اذا استعطف؛ اللئيم يجفو اذا استعطف و
لايلين الا اذا عنف .

آزاد مرد اگر بد رفتاری بیند برخاش کند و اگر نیکی ببیند نرمی نماید .
فرو مایه اگر نیکی ببیند برخاش کند و تادارشتی نبیند نرمی نشان ندهد .

A generous man protests when he is treated wrongly and shows gentleness when he is treated well . An ignoble person quarrels when he sees kindness and does not show lenience except when he sees harshness .

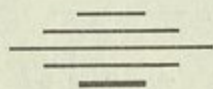
آزاده چو ظلم دید، سرکش گردید
دون طبع جفا کرد چو دید از کس مهر
ور نیکی دید، راه نیکی بگزید
فرمی ننمود تا ز کس قهر ندید

الكلام كالدواء، قليله نافع وكثيره قاتل .

سخن مانند داروست؛ کمش سودمند و بسیارش کشنده است .

Speech is like medicine; it is beneficial if taken a little, fatal if too much.

بسیار چو شد سخن، کم افتد دلخواه
همچون دارو که اندکش جانبخش است
ور کم باشد، بیش بدل یابد راه
و آنکه که شود زیاد، گردد جانسکاه



الکيس من كان يومه خيرا من امسه .

هوشیار کسی است که امروزش از دیروز بهتر باشد .

Vigilant is he who gains more from to-day than he did from yesterday .

گر پیر خرد شود ببرد آموزت
تا عقل بود راهبر دلسوزت
سازد به نبرد زندگی پیروزت
امروز تو خوشتر است از دیروزت

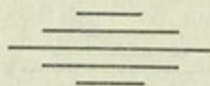
الَلَجَاجِ عِنْوَانِ الْعَطَبِ .

لجاجت سرآغاز تباهکاری است .

Obstinacy is the beginning of evil doing .

میدان فساد را سپاهی است لجاج
عنوان کتاب روسیاهی است لجاج

درمذهب عاقل از مناهی است لجاج
شیرازة دفتر تباهی است لجاج



اللسان سبع ؛ ان اطلقته عقر .

زبان ، مانند درنده ای است که اگر رهایش کنی ترا بگزد .

The tongue is a savage beast ; it will bite you if you let it free .

جز رنج و زیان بیسر نمیآوردت
بیجا چو شود رها ، بجا میدردت

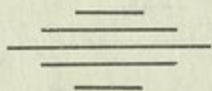
تیغی است زبان که از میان میبردت
مانند درنده ای است کز بند دهن

المال ينقص بالنفقة والعلم يزكو على الإنفاق .

مال از بخشیدن کاهش پذیرد و علم از بخش شدن فزون می گیرد .

Wealth decreases by expenditure, knowledge increases by dissemination .

کمر فرق میان علم با مال نهی
از مال تو کم شود چو انفاق کنی
شاید که ز قید مال دنیا برهی
علم تو فزون شود چو تعلیم دهی



المتعبد بغير علم كحمار الطاحونة تدور ولا تبرح من مكانها .

کسی که از روی دانش پرستش نکند خر آسیا را ماند که همواره میگردد ولی از جای خود پیش نمی رود .

One who worships without knowledge is like a mill's donkey who is always wandering without any progress.

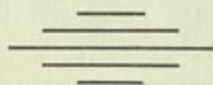
بی علم، اگر کسی پرستد یزدان
آخر بهمان جاست که اول بوده است
همچون خر آسیا بود سرگردان
هر چند براه خود مدام است روان

المحسِن حَيٌّ وَإِنْ نُقِلَ إِلَىٰ مَنَازِلِ الْأَمْوَاتِ .

نیکوکار زنده است اگر به در منازل مردگان رخت کشیده باشد .

The benevolent man is alive even if he is shifted to the houses of the dead .

هر کس که چو ابر دست او بخشنده است چون برق برویش آنچه بینی خنده است
مردی که شود شهره بنیکوکاری کرد در صف مردگان در آید زنده است



المحسِن مَعَانٍ وَالْمَسِيئَةُ مَهَانٌ
العقل شفاءٌ والحماق شقاءٌ ،

نیکو کار مدد یافته و بد کار خوار است . خرد درمان درد و بیخردی بدبختی است .

Good man is helped ; bad man is disparaged .
Wisdom is a remedy ; foolishness is a bane .

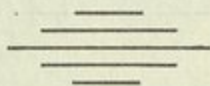
خواری کشد آنکه در بدی دست برد یابد مدد آن که راه نیکی سپرد
بدبختی و بیکی بود بیخردی درمان بسی درد بود هوش و خرد

المراء عدو لما جهل .

مرد با آنچه نمیداند دشمن است .

Man is opposed to what he does not know .

از علم و هنر هر آنچه من دارم دوست
افسرده نمی‌شوم ، از آن روی که مرد
چون درنگرم که دیگری دشمن اوست
باهر چه که بی‌خبر از آنست عدوست



المروة اسم جامع لسان الفضايل والمحسن .

راد مردی نامی است که شامل همه صفتهای نیکوست .

Generosity is a word meaning all good traits .

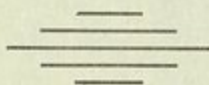
آنرا که صفا و راد مردی نیروست
نامی است بزرگ راد مردی ایدوست
هر ملك دلی مسخر همت اوست ،
کان شامل جمله صفتهای نیکوست

المزاح يورث الضغائن .

شوخی دشمنی میآورد .

Joking may cause enmity .

در شوخی و خنده با رفیقان ای یار
هر گزره اعتدال، از کف مگذار
هر چند که دوستانه باشد شوخی
از حد چو گذشت دشمنی آرد بار



المستشير متحصن من السقط؛ المستبد متهور في الغلط .

کسیکه در کار با دیگری مشورت میکند از لغزش و سقوط مصون است و کسیکه
استبداد رأی دارد بی پروا پیش میرود و به خبط و خطا میافتد .

Whoever consults the experienced is guarded against errors; whoever does not, is liable to make blunders.

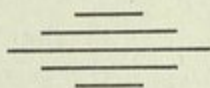
گر شور کنی بکارها با دیگری،
رفتار تو از خطاست پیوسته بری
ورز آنکه زخیر مشورت در گذری
در چاه ضلالت افتی از بی بصری

المطامع تذل الرجال . الموت اهن من ذل ال .

طمع مردان را ذلیل سازد و سختی مرگ از ذلت خواهش و سوآل کمتر است .

Covetousness debases men . Death is less painful than beggary .

با آرزوی طمع گر آشنائی نکنی
چون سختی مرگ، از گدائی بهتر،
رخساره ز غصه کهربائی نکنی
آن به که بمیری و گدائی نکنی



المکر بمن ائتمنك كفر .

مکر و خدعه در حق کسی که بتو ایمان دارد کفر است .

Deceiving one who has confidence in you , is infidelity .

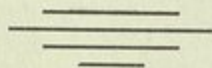
در حق رفیق، هر که وجدان دارد،
کفر است اگر خیانت و خدعه کنی
تندر ندهد بخدعه ، تاجان دارد
در کار کسی که بر تو ایمان دارد

الْمَنَعُ الْجَمِيلُ أَحْسَنُ مِنَ الْوَعْدِ الطَّوِيلِ .

نومید کردن کسی به خوشرومی بهتر از وعده دور و دراز دادن است .

To disappoint someone with a smiling face is better than giving him a promise which won't be fulfilled very soon :

چون سوی تو آورد کسی روی نیاز
باروی خوش ار کنند کس را نومید
یک عمر در انتظار مگذارش باز
به زآنکه دهند وعده دور و دراز



المودة اقرب رحيم .

دوستی، نزدیکترین خویشاوندی است .

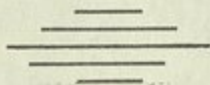
Friendship is the closest kinship .

آنکس که به دوستی بود بی مانند
بیگانه دلش چو بادلت نزدیک است
از خویش تو، به ، که با تو دارد پیوند
خود اوست چو نزدیکترین خویشاوند

دوستی و مودت ، خویشاوندی است که بدست آمده .

Friendship is a kinship acquired .

خواهی که ز دشمنان نبینی آزار ؟
از دامن دوست دست کوتاه مدار
کنز دوستی و مودت و مهر و وفا
بیگانه چو خویش میشود ، غیر چویار



الناس بزمانهم اشته منهم با بانهم .

مردم بزمان خود شبیه ترند تا پدران خود .

People are more like their time than their parents.

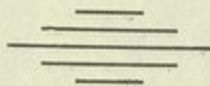
اولاد ز رسم پدران بیخبرند
مردم پی رسم پدران کم گیرند
ز آنروی که پرورده دوری دگرند
با اهل زمان خویش هم رنگ ترند

الناس رجلان : جواد لايجد وواجد لايسعف.

مردم دودسته اند: دسته ای که بخشنده اند ولی ثروتمند نیستند و گروهی که مالدارند ولی نمی بخشند.

There are two groups of people ; one generous but not rich and the other rich but not generous .

مردم به دو دسته اند: يك فرقه كريم
آنرا که زروسیم بود، نیست کرم
يك فرقه دگر که تنک چشمند و لئیم
و آنکس که کریم است ندارد زروسیم



الناس كالشجر شربه واحد وثمره مختلف .

مردم شبیه درختانند که آب یکسان نوشند و میوه گوناگون دهند

People are like trees which absorb water in a similar manner but give fruits differently .

مخلوق که شاغل هزاران کارند
در خوردن آب، آب یکسان نوشند
گوئی بمثل حال درختان دارند
در دادن میوه، گونه گون بار آرند

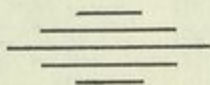
الْإِنْسَانُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتَ أَوَّانَتْهُوا .

مردم در خوابند و هنگامیکه مرگشان فرارسد بیدار میشوند .

People are asleep and wake up only when their death has come .

روزی بخود آید که ازو ناید کار
چون مرگ فرارسید، گردد بیدار

آنکس که بغفلت است امروز دچار
رفته است بخواب هر کسی تا زنده است



النِّدْمُ عَلَى الْخَطِيئَةِ يَمْحَاهَا .

اشک ندامت گناه را پاک میکند .

Repentance absolves you from your sins .

وی جفت عدم ، وجود بیهوده تو
تا پاک شود دامن آلوده تو

ای غرق گناه ، روح فرسوده تو
اشکی زسر ندامت از دیده بریز

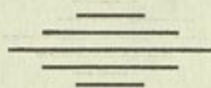
الوَاحِدُ مِنَ الْأَعْدَاءِ كَثِيرٌ .

يك دشمن بسیار است .

One enemy is too many .

گردست دهد گزنده همچون مار است
یک دشمن اگر تراست خود بسیار است

دشمن که بسان مور بی آزار است
صد دوست اگر تراست بهر تو کم است



الْوَعْدُ قَرْضٌ وَالْبِرُّ اِنْجَازُهُ .

وعده قرضی است که ادای آن بسته بوفای آن است .

A promise is a debt which is repaid when fulfilled .

قرضی است بگردن تو بیچون و چرا
وقتی که کنی به وعده خویش وفا

هر وعده که داده ای، چه بیجا چه بیجا
دانی که چه وقت کرده این قرض ادا؟

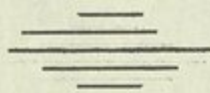
أَمْسِكْ عَنِ طَرِيقٍ إِذَا خِفْتَ ضَلَالَتَهُ .

درد راهی که ترا خوف گمراهی است پیش مرو .

Do not tread on a road which may lead you astray .

گمره نشود ز غایت خود خواهی
خوف است ترا از خطر گمراهی

آنرا که بود ز نیک و بد آگاهی،
بر کرد و مرو پیش براهی که در آن



إِمْسِ بِدَائِكَ مَا مَشِيَ بِكَ .

بادرد خود تا با تست بساز .

Endure pain as long as it is with you .

کم کن بر این و آن شکایت آغاز
مادام که سوز درد با تست بساز

گر با تو غمی است خود بد فعش پرد از
ورز آنکه علاج درد خود نتوانی،

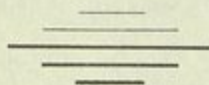
امقت الخلاق الى الله الفقير المزهو والشيخ الزاني والعالم الفاجر.

منفور ترین مردم پیش خداوند گدای خود ستا و پیر زنا کار و دانای خطا کار

است .

The man most hated by God is a poor man who is proud, an old man who is adulterer , and a learned man who is libertine .

آن دانائی که در خطا میباشد ،
و آن مرد گدا که خود ستا میباشد ،
و آن پیر که از پی زنا میباشد ،
منفور ترین خلق خدا میباشد ،



املك حمية نفسك وسورة غضبك حتى يسكن غضبك ويثوب اليك عقلك.

خویشتن داری کن و بر غضب خود مسلط شو تا آتش خشم فرو نشیند و عقلت
بسر باز گردد .

Control yourself when you are angry until your rage is suppressed and your reason restored.

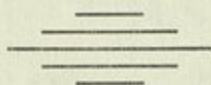
چون خشم و غضب ز حد فزون تر گردد
با آب تحمل آتش خشم بکش
عقل و خرد تو دور ، از سر گردد
تا عقل ز سر رفته ، به سر بر گردد

ان اناکم الله بنعمه فاشکروا ، ان ابتلاکم الله بمصيبة فاصبروا .

چون خداوند شما را نعمتی دهد سپاس گزارید و چون بمصیبتی گرفتار سازد شکیبائی کنید .

Be thankful when God grants you a fortune , and be patient when He inflicts a calamity on you .

پیوسته خدای خویش را ناظر باش و ندر پی خدمتش بجان حاضر باش
گردهای نعمتت شاگرد باش و رساخت دچار سختی ات صابر باش



ان اکرم الموت القتل . والذی نفسی ییده لالف ضربة بالسيف اهون علی
من هیته علی الفراش .

بهترین مرگ کشته شدن در عرصه جنگ است و قسم بخدائی که جان من در دست اوست
هزار ضربه شمشیر در جنگ برایم آسانتر از مرگ در بستر است .

The best death is to be killed in a battlefield . By God , who has my life in His hand , one thousand strokes of swords in the field is easier to me than dying in the bed .

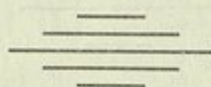
آنست بر ازنده ترین مرگ که سر در عرصه پیکار فتد از پیکر
بالله که هزار تیغ بهرم در جنگ بهتر باشد ز مردن اندر بستر

ان الحازم من لا يضر بالخدع ، ان العاقل من لا يخدع للطمع .

دورانديش كسي است كه از حيله هاي ديگر ان زبان نيبند و خردمند كسي است كه از روي
آز فريب نخورد .

A prudent person is the one who is not harmed by the deceits of others ; and a wiseman is the one who is not deceived due to his avidity .

هر كس كه شمرده بر نميدارد گام ، در راه ، فتد به چاه چون رهرو خام
از كس نخورد عاقبت انديش فريب وز آز نيوفتد خردمند بدام



ان الدنيا ظل الغمام وحلم المنام والفرح الموصول بالغم والعسل المشوب بالسم .

جهان مانند سايه ابر و خواب خفته است . نشاط آن باغم پيوسته و شهد آن با زهر
آلوده است .

The world is like the shadow of a cloud and the dream in a dream land ; its joy is mixed with grief and its honey with poison .

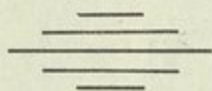
پابند جهان مشو كه چون سايه و خواب شادي و غم جهان بود پا بر كلب
آغشته بود شراب گيتي به شرنك پيوسته بود نشاط دنيا بعباد

ان الدنيا كالحيّة ، لين مسها وقاتل سمها .

جهان مانند مار است که دست کشیدن بر آن نرم و پسندیده است و زهر آن
کشنده .

The world is like a snake whose touch is soft and its
poison is fatal .

مارست جهان، بمرس از مکر و فتنش،
نرم است اگر دست کشی بر بدنش
مغرور مباش بر خط و خال تنش
زهر است گر انگشت نهی در دهنش



ان الدنيا والاخرة كرجل له امراتان اذا رضى احديهما اسخط الاخرى .
داشتن دنیا و آخرت مانند دو زن داشتن است راضی کردن یکی موجب خشم
دیگری است .

One who tries to take the advantages of both , this
world and the other , is like a man who has two wives ;
whenever he satisfies one makes the other angry .

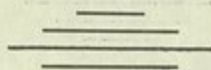
هرگز نتوان به هر دو دنیا پیوست
حالا دو جهان همچو دو زن داشتن است
با این چو بپیوست یکی، ز آن بگسست
این رنجه شود چون مرد در آن دل بست

ان الدهر لخصم غير مخصوصٍ ومحتكمٍ غير مظلومٍ ومجاربٍ غير محروبٍ

همانا زمانه دشمنی ندیده دشمنی کند و ستم ندیده ستم رساند و با کسی که بجنگ او بر نخاسته جنگ آغازد .

Verily the world is an enemy without being provoked, an oppressor without being oppressed and a combatant without being attacked .

هر لحظه جهان به فتنه ای پردازد
نا دیده ستم ، ستمگری آغازد
نا جسته عدو ، پی عداوت تازد
نا خوانده بجنگ ، جنگ بر پاسازد



انفع الدواء ترك المنى .

بهترین دارو ترك آرزو است .

Abandoning desires is the most useful medicine .

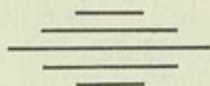
تا آتش آرزو شرار انگیز است
پرهیز کن ای عزیز از خواهش دل
پیوسته بدست نفس دست آویز است
چون درد ترا بهین دوا پرهیز است

ان الليل والنهار يعملان فيك فاعمل فيهما وياخذان منك فخذ منهما .

چون روز و شب ترا بکار می بندند تو نیز آنها را بکار ببر و چون از عمر بر تو میگیرند تو نیز از آنان بهره برگیر .

As days and nights occupy your life , you better use them ; and as they take your time , you better take benefit from them .

چون بهره و راست از تو ایام مدام ،
از عمر تو چون زمانه بر میگیرد
پیوسته تو هم بهره ببر از ایام
باید تو هم از زمانه برگیری کام



ان اوقاتك اجزاء عمرك فلا تنفد لك وقتاً في غير ما ينجيك .

اوقات تو جزء ایام حیات تو هستند پس وقت خود را جز در راه نجات خود
صرف مکن .

Your times are parts of your life ; so , do not spend them except for your salvation .

اوقات تو جزئی است از ایام حیات
ایام گرانبهای خود صرف مکن
مگذار عبث تلف شود این اوقات
جز در پی راهی که بود راه نجات

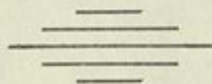
آفَةُ الذُّكَاةِ الْمَكْرُ .

آفت زیر کی حیلہ گری است .

The bane of smartness is deceitfulness.

خود نیز بسی خورد فریب ازد گری
چون آفت زیر کی بود حیلہ گری

آنکو ز فریب و کج روی نیست بری
از حیلہ و مکر زیر کان بیزارند



آفَةُ الشَّرَفِ الْكِبَرِ .

آفت عزت و بزرگی، خود خواهی است.

Arrogance spoils nobility .

پر خاش مکن بر آنکه بدبخت بود
خود خواهی و کبر، آفتی سخت بود

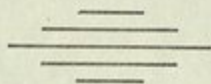
ز آنجا که ترا مقام بر تخت بود
از بهر بزرگی تو و عزت تو

آفة العقل الهوى ، آفة النفس الوله بالدنيا .
آفت خرد هوسناکی و آفت جان دنیا طلبی است .

Sensuality is a damage to wisdom and mammonism is
the bane of the soul .

از رنج همیشه ایم بی تاب و توان
دنیا طلبی است آفت روح و روان

تاسوی سراب حرص و آزیم دوان
آزو هوس است آفت هوش و خرد



آفة العلماء حب الرياسة .
آفت دانشمندان ریاست خواهی است .

Love of authority corrupts the erudites .

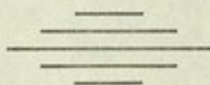
بهر تو، گرت معرفت و آگاهی است،
دانا نشود شیفته جاه و مقام

سودای مقام ، مایه کمراهی است
چون آفت عالمان ریاست خواهی است

آفة العِمران جور السلطان .
آفت آبادی بیداد است .

Cruelty is a setback to social development .

جانی که ز بند ظلم آزاد نشد،
شهری که رها ز دست بیداد نشد،
در ماند به ورطه غم و شاد نشد
ویران شد و هیچگاه آباد نشد



آفة القضاة الطمع .
آفت قاضیان آزو طمع است .

Cupidity corrupts the judges .

قاضی که حریص مال شد از آغاز
در کار قضا طمع ز قاضی خوش نیست
ای بس که ز طی راه حق ماند باز
چون آفت قاضیان طمع باشد و آرز

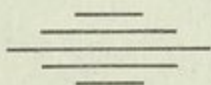
آفَةُ النِّعَمِ الكِفْرَانُ .

آفت نعمت‌ها ناسپاسی است .

Ungratefulness spoils affluence .

بی‌په‌وده زغفلت به‌در خواهد رفت
یک‌روز ز دست تو به‌در خواهد رفت

هر چیز که قدرش ز نظر خواهد رفت
هر نعمت حق که شکر آن را نکنی



آفَةُ الهَيْبَةِ المَزَاحُ .

آفت وقار و هیبت مرد، شوخی است .

Joking spoils man's dignity .

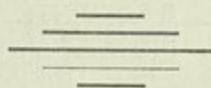
دیگر نه دروغ او شناسند نه راست
کم کم زوقار و هیبتش خواهد کاست

آنکس که بفکر شوخی اندر همه جا است
چون گشت مزاح و شوخی مرد فزون

ابذل لصدیقك و لمعارفك معونتك و لتأفة الناس بشرك .
 با دوست و آشنا مددگار و با همه مردم گشاده رو باش .

Be helpful to your friend and acquaintance ; and
 cheerful to all people .

همواره مده بخلاق زحمت چومگس
 بادست گشاده کن کمک با یاران
 پیوسته بهر کسی مزن نیش چو خس
 باروی گشاده کن سخن با همه کس



ابرکم اتقیکم .

نکو کارترین شما پارساترین شماست .

One who is most pious is most benefactor .

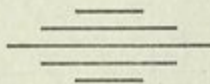
نیکی بجزاین نیست که باشی بیزار
 آنکس که زجمله پارساتر باشد
 ازهرچه بداست و آورد ننگ ببار
 از جمله نکو کار تر آید بشمار

أَبْلَغُ الْعِظَاتِ الْإِعْتِبَارُ بِمَصَارِعِ الْأَمْوَاتِ .

رساترین پند، عبرت گرفتن از گور مردگان است .

The best lesson can be taken by looking at the tombs of the dead .

ایام که سخت سست پیوند بود آئینهٔ عبرت خردمند بود
از دیدن گور مردگان، می گیریم درسی که چنان رساترین پند بود



اتَّقُوا أَشْرَارَ النِّسَاءِ وَكُونُوا مِنْ أُخْيَارِهنِ عَلِي حَذِرٍ .

از زنان بدخو بپرهیزید و از زنان نیک خو برحذر باشید .

Avoid bad women and beware of good ones.

زن، گرچه منور است هر محفل ازو خواهی نکشی عذاب ، بر کن دل ازو
بدخوی اگر بود، ز دستش بگیریز خوشخو هم اگر هست مشوغافل ازو

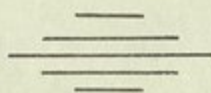
اتَّقُوا الْحِرْصَ فَإِنَّ مَصَاحِبَهُ رَهِيْنٌ ذُلٌّ وَعَنَاءٌ .

از حرص بپرهیزید چون حرص پیوسته گرفتار خواری ورنج است.

Avoid avidity for a greedy man is always distressed and debased .

از حرص، بود هنوز در تاب و شکنج
در معرض خواری بود و ورطه رنج

طماع حرص اگر که یابد صد گنج
از حرص بپرهیز که پیوسته حرص



اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَاسْعَوْا فِي مَرْضَاتِهِ وَاحْذَرُوا مَا حَذَرَكُمْ مِنَ الْعَذَابِ

از خشم خداوند بپندیشید و در خشنودی او بکوشید و از آنچه شما را با تهدید عذاب خود بر حذر داشته است حذر کنید.

Beware of God's wrath ; try to please Him and avoid whatever He has warned you of its punishment.

شو در ره خشنودی او را عنورد
از آنچه که فرموده حذر باید کرد

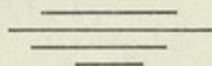
از خشم خداوند بپندیش ای مره
تا از سخطش رهی، حذر کن همه وقت

اجعل زمان رخاكت عدة لايام بلائك .

در روز گاررفاه و عیش خود را برای زمان تنگدستی آماده کن .

In the days of tranquillity make preparations for the time of difficulty .

هر گاه که دست فتنه آتش افروخت آن مرد که حزم و بینشی داشت نسوخت
در روز رفاه و عیش، باید چیزی از بهر زمان تنگدستی اندوخت



اجعل من نفسك على نفسك رقيباً .

ضمیر خود را مراقب کردار خود کن .

Assign your own self to supervise your deeds .

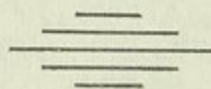
ای دوست، اگر که طالب خود باشی، باید همه جا مواظب خود باشی
یهتر ز تو از حال تو کس آگه نیست آن به که تو خود مراقب خود باشی

اجعلوا كل رجائكم لله سبحانه ولا ترجوا احدا سواه فانه ما رجا احد
غير الله الا خاب .

روی امید بدرگاه خداوند بزرگ آورید و جز او بدیگری امیدوار نباشید چون کسی نیست
که بغیر خدا امید داشته باشد و ناامید نگردد .

Do not hope anything from anyone but God; or else,
you will be disappointed .

وز غیر خدا مدار هرگز امید	کن روی بدرگاه خداوند مجید
نومید و ندامت زده خواهد کردید	هر کس که امیدش بکسی جز بخداست



اجملوا فی الخطاب تسمعوا جمیل الجواب .

نیکو گوئید تا پاسخ نیکو شنوید .

Say good words if you want to hear good answer .

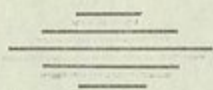
تا آنکه دچار ناروا هم نشوی	باید که براه ناروائی نروی
نیکو میگوی تا که نیکو شوی	خوبی میکن که با تو خوبی بکنند

احذر الاحمق فان مداراته تعنيك و موافقته ترديك و مخالفته تؤذيك و
 ومصاحبته وبال عليك .

از بیخرد پرهیز چون نرمی او ترا بر نجانند و سازش او هلاک سازد و ناسازگاری او بیازارد
 و دوستی او برای تو عذابی باشد .

Avoid to associate with a foolman whose mildness is
 annoying, his collusion dangerous, his disagreement hurting
 and his friendship troublesome .

بگریز ز احمق که دلت بگدازد
 هم سازش او قرین رنجت سازد
 هم دشمنی اش بلب رساند جانت
 هم دوستی اش بزحمتت اندازد



احذر الجبن فانه عار و منقصة .
 از ترس پرهیز چون ترس نقصان و ننگ است .

Avoid cowardics ; for it is a deficiency and a disgrace.

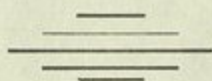
درد راه، متاب روی از هر سنگی
 درزندگی از ترس پرهیز، که ترس
 یکباره مکن فرار از هر جنگی
 هم نقصانی است بهر ما، هم ننگی

احذر الزايل الشهى والفانى المحبوب .

پرهیز از آنچه گواراست ولی لذت آن زود از میان میرود و آنچه دلرباست ولی زود نابود میشود .

Avoid anything which is pleasant but its pleasure soon passes away and something which is favourite but mortal.

بگریز زهرچه دلشود آن خشنود
وزهرچه گوارا بود ولذت بخش
اما نکند دوام و گردد نابود
لیکن زمیان میرود آن لذت زود



احذر الشرير عند اقبال الدولة لئلا يزيلها عنك و عند اربابها لئلا يعين عليك .

از شریر در هر حال پرهیز . در خوشبختی برای اینکه ترا بدبخت نسازد و در بدبختی برای اینکه بزبان تو کاری نکند .

Beware of a villain in any case so that he does not spoil your happiness if you are prosperous and does not do anything against you if you are helpless .

گر ادبارست قسمتت وراقبال،
گر خوشبختی، ترا نسازد بدبخت
پرهیز کن از شریر، تا در هر حال
و در بدبختی ، ترا نسازد پاهمال

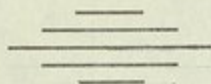
احذر الغفلة فإنها من فساد الحس .

از غفلت بپرهیز چون غفلت نشانه بیحسی است .

Avoid negligence; for it is a sign of unfeelingness .

تا پای تو در نلغزد از گام نخست
چون غفلت تو، نشان بیحسی تست

در راه، دو چشم خویش بکشای درست
از غفلت و اعمال، بپرهیز ای مرد



احذر اللئيم اذا اكرمه والردل اذا اقدمته والسفلة اذا رفهته .

بر حذر باش از تنگ نظری او را گرامی داشتی، از ناکس هنگامیکه او را پیش انداختی
و از پست هنگامیکه بلند پایه اش ساختی .

Beware of an avaricious man when you respect him ,
a rascal when you dignify him , and a villain when you
promote him .

ز آن تنگ نظر که عزتش بنهادی
و آن پست که پایه بلندش دادی

بگریز، اگر که عاقل و استادی،
و آن سفله که در پیش فکندی او را

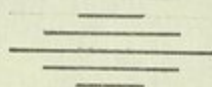
احذروا صَوْلَةَ الْكَرِيمِ إِذَا جَاعَ وَشَرَّ اللَّئِيمِ إِذَا شَبِعَ .

بر حذر باشید از صولت کریم چون گرسنه شود و گزندلئیم چون سیر گردد.

Beware of a courageous man when he is hungry and an av ricious man when he is sastisfied .

آنگاه که بی نیاز گردیده و سیر
آنکه که گرسنه گشت و مسکین و فقیر

پرهیز کن از لئیم چون طبع شریر
و ز صولت آنکه راهم رداست و دلیر



أَحْسِنِ إِلَى الْمَسِيءِ تَمَلِكُهُ .

با کسیکه بدی میکند نیکی کن تا او را از آن خود سازی.

Do good to one who has done evil to you and , in this way , you will possess him .

بسیار مشو تنگدل و ناخشنود
تا پیش تو آرد سر تسلیم فرود

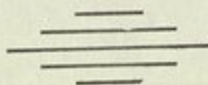
از کس بقو گزیزان رسیده است نه سود
باهر که بدی کند تو نیکی میکن

احلم توقر .

بردباری پیشه کن تا موقرمانی .

Be tolerant in order to keep your dignity .

خشم تو نشانی است ز خود بینی تو
آرامش و بردباری از دست مده
پر خاش تو حاصل بد آئینی تو
تا کم نشود وقار و سنگینی تو



اختر من کل شیئی جدیده و من الاخوان اقدمهم .

از هر چیزی تازه ترش را بگزین و از میان دوستان دیرینه ترین آنانرا .

Select among everything the newest but among friends the oldest .

آن دوست که آزموده و معتبر است
از هر چیزی تازه ترش را بگزین
بهر تو گرانبها تر از گنج زر است
وز یار و ندیم هر که دیرینه تر است

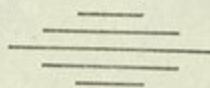
ادل شيشي على غزارة العقل حسن التدابير .

بهترین دلیل بسیاری عقل، تدبیر و اندیشه نیکوست .

The reason for an efficient mind is good thinking .

توان گفتن که عاقل و فرزانه است
اندیشه و تدبیر خردمندانه است

تافکر کسی چو فکرت دیوانه است
چون خوبترین دلیل بسیاری عقل



إذا ابيض أسودك مات أطيبك .

هنگامیکه موی سیاه تو سپید شود خوشیهای تو نیز پایان میرسد .

When your black hair whitens your good moods will be lost .

بر جسم تو هم ضعف نمی یابد راه
هر حال خوش تو میشود نیز تباه

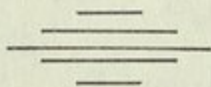
تافر جوانی است ترا پشت و پناه،
کیتی چو کند موی سپید تو سیاه

اِذَا احْسَنْتَ الْقَوْلَ فَاحْسِنِ الْعَمَلَ لِتَجْمَعَ بِذَلِكَ بَيْنَ مَزِيَّةِ اللِّسَانِ وَ فَضِيْلَةِ
الْاِحْسَانِ .

چون گفتار خود را خوب کردی کار خود را نیز خوب کن تا برتری زبان و فضیلت
نیکوکاری را فراهم آورده باشی .

When you have beautified your manner of speaking
also correct your behaviour in order to acquire virtues
of both good speech and good deeds .

چون خوب و خرد پسندش گفتارت میکوش که خوب نیز گردد کارت
تا برتری زبان شیرین ترا همسنگ شود نکوئی رفتارت



اِذَا تَفَقَّهَ الرَّفِيعُ تَوَاضَعَ ، اِذَا تَفَقَّهَ الْوَضِيعُ تَرَفَّعَ .

مرد بزرگ چون علم آموزد خود را کوچک سازد و کوچک چون به کسب دانش
پرازد بزرگی رسد .

When a great man learns he feels humble and when
a little man acquires knowledge he feels great .

هر مرد بزرگ، کوچکی آغازد آنکه که دل از علم منور سازد
هر آدم کوچک به بزرگی برسد آنکه که بدانش و هنر پردازد

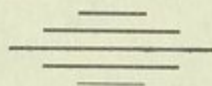
اِذَا حَسَنَ الْخَلْقَ ، لَطْفَ النَّطْقِ .

چون اخلاق خوب شود گفتار نیز لطیف گردد.

When character is good speech is pleasant too .

از بهر ره و رسم نکوی تو شود
شیرین و لطیف گفتگوی تو شود

گر قلب کسان کشیده سوی تو شود
چون خوب و ظریف خلق و خوی تو شود



اِذَا حَلَّتِ التَّقْدِيرَ بَطَلَتِ التَّدْبِيرَ .

هر جا پای تقدیر پیش آید تدبیر باطل گردد .

With predestination prudence is of no use .

آنجا که قضا نیست ترا یار و نصیر
هر بنا بمیان پای گذارد تقدیر

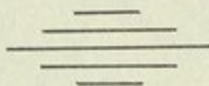
سعی تو بهیچ رو ندارد تأثیر
بر هم خورد آنچه نقشه ریزد تدبیر

اِذَا سَادَ السُّفْلُ خَابَ الْعَمَلُ .

وقتی که کوتاه فکران بسروری رسند کارها تباه میگردد.

When narrow-minded persons reach high positions all affairs will be corrupted.

هر گوشه کسی چو پروراند خاری
چون کار فتدبه دست کوتاه فکران
دیگر نه گلی ماند و نه گلزاری
البته تباه میشود هر کاری



اِذَا شَابَ الْجَاهِلُ شَبَّ جَهْلُهُ وَ اِذَا شَابَ الْعَاقِلُ شَبَّ عَقْلُهُ .

وقتی که نادان پیرشود نادانی او جوان میگردد و هنگامیکه دانا پیرشود دانایی او او جوان میشود .

When an ignorant gets old ignorance grows younger but when a wise man gets old his wisdom grows younger.

بیعقل چو پیر و ناتوان میگردد
اما چو خردمند به پیری برسد
برنایی چهل او عیان میگردد
عقل و خردش باز جوان میگردد

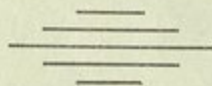
اِذَا طَلَبْتَ الْغِنَاءَ فَاطْلُبْهُ بِالْقَنَاعَةِ .

اگر بی نیازی می طلبی جو بای قناعت باش .

If you want to be free from want, be content .

آزادی اگر اهل مناعت باشی
آن به که پی کنج قناعت باشی

هر چند فقیر و بی بضاعت باشی
داری و بی نیازی ار می طلبی



اِذَا فَسَدَ الزَّمَانُ سَادَ النَّاسُ .

وقتی که زمانه خراب شود تنک نظران به سروری میرسند .

When the circumstances of the time are bad fortune favours bad people .

هر نقش بشکل ورنک دیگر کرده
هر سفله تنک چشم سرور کرده

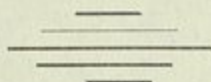
در دفتر گیتی چو ورق بر کرده
چون دور زمانه سفله پرور کرده

اِذَا لَمْ تَنْفَعِ الْكِرَامَةَ فَلَا هَانَةَ أَحْزَمَ وَ إِذَا لَمْ يَنْجِعِ السَّوْطَ
فَالسَّيْفُ أَحْكَمُ .

وقتی که عزت نهادن سودی ندهد خوارداشتن بهتر و هنگامیکه تازیانه کاری از پیش
نبرد شمشیر بهتر است .

When respect is of no use better to disdain; and when
the whip does not work better to take up the sword.

عزت چونپهادی و ندیدی یاری
چون کار بتازیانه از پیش نرفت
خوب است که خمت بدهی یا خواری
خوبست که شمشیر گران برداری



اِذَا مَلَكَ الْاِرَازِلُ هَلَكَ الْاِفَاضِلُ .

چون خسان بمسند عزت رسند بزرگان از مسند عزت فرود افتند .

When rascals get honourable positions honourable men
will be ousted .

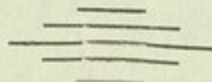
چون باخردان بچنگ نادان افتند
خردان و خسان چونکه بمسند برسند
در رنج و مشقت فراوان افتند
از مسند خویشتمنی بزرگان افتند

اذكروا عند المعاصي ذهاب اللذات وبقاء تبعات .

هنگام گناهکاری بیاد داشته باشید که خوشیها میروند و اثرات آنها میمانند .

When committing sins keep in mind that all pleasures go soon and their consequences remain .

هرجا بگناه تن دهی بی پروا ،
یاد آر که لذات نماند اما
و ندر ره عیش و نوش بگذاری پسا ،
آثار بدش زیاد ماند بر جا



اسوأ الناس حالا من انقطعت مادته و بقيت عادته .

بدحالترین مردم کسی است که نیروی او از میان رفته ولی عادت او هنوز برجاست .

The most unhappy man is the one whose strength is gone but his habits have remained .

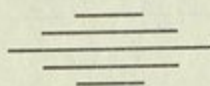
بیش از همه آنکسی است در بند بلا ،
نیروی هوسبازی او رفته ز دست
کاو گشته ضعیف و پیر و افتاده ز پا ،
عادات نکوهیده او مانده بجا

اشد الناس ندامة عند الموت العلماء غير العاملين .

بشیمان ترین مردم در روز مرگ دانشمندی هستند که به نصایح خود عمل نمیکنند .

The most repentant person when dying is the learned man who does not practise his own advices .

آن روز که مرگ پا گذارد در پیش ،
دانشمندی که گفته بسیار ولی
دانی چه کسی راست اسف از همه بیش ؟
خود هیچ عمل نکرده بر گفته خویش



اصْلِحْ سِرِّيْرَكَ يَصْلِحِ اللهُ عَلَانِيَتَكَ .

باطن خود را نیکو کن تا خدا ظاهر ترا نیکو گرداند .

Correct yourself inwardly and God will correct your outwards

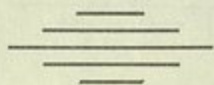
گر پاک شود قلب تو و خاطر تو ،
تو باطن خود نیکوی کن تا که خدا
حق نیز شود یار تو و ناصر تو
نیکوی کند زندگی ظاهر تو

اعظم الجهل معاداة بالقادر ومصادقة بالفاجر والثقة بالقادر.

بزرگترین نادانی دشمنی با نیرومند و دوستی با بدکار و دل بستن به خائن است.

Enmity with a powerful man , friendship with a debauchee and confidence in a treacherous are signs of greatest foolishness .

از غایت جهل است سراز کف دادن
با مردم بدکار و دغل دوست شدن
با مرد قوی چنگ ، بچنگ افتادن
بر خائن و حيله باز دل بنهادن



اعظم الخيانة خيانة الامة .

بزرگترین خیانت، خیانت همراهان است.

Greatest treason is that of your own men .

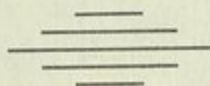
سخت است که دوست بهر خود بگریزی
در پیش تو بدترین خیانت آنست
وز دشمنی اش بهرنج و غم بنشینى
کز قوم خود و کسان خود می بینی

اعون الاشياء على تزكية العقل التعليم .

آموختن علم برای صفا دادن عقل بهترین مددکار است .

The best help to purify the mind is learning .

هر جای که علم، عقل را یار افتاد
بس عقده که از کار فرو بسته گشاد
رو علم بیاموز که با یاری علم
آئینه عقل را صفا خواهی داد



افضل الادب ان يقف الانسان عند حده ولا يتعدى قدره .

بهترین رسم ادب آنست که آدمی از حد خود بافراتر نگذارد .

The best form of politeness is to avoid exceeding beyond your limits .

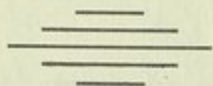
تا خلق به حق شویش تن در ندهند
از رنج تعدی و تجاوز نرهند
ار بهر کسان نکوترین رسم ادب
آنست که پا زحد فرا تر ننهند

۵-۶-۶۰۰۰۰
افضل الزهد اخفاء الزهد .

بهترین طریق پارسائی پنهان داشتن آن است .

The best form of chastity is to avoid showing it.

از عالم دین گرت جدائی باشد، ز آن به که عبادت ریائی باشد
در پرده خدای راستایش کردن، آئین درست پارسائی باشد



۶-۱۰-۰۰۰
افضل المال ما استرق به الاحرار .

بهترین مال آنست که با بخشیدن آن آزادگان را بنده سازند .

The best wealth is that which , by granting it, you
can possess free men .

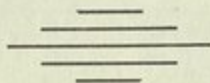
مالی است نکو که مردم دولت مند؛ آزاد کنند بنده با آن از بند
و آن مال نکوتر که بدان با بخشش آزادان را چو بنده خویش کنند

أَفْضَلُ النَّاسِ عَقْلًا أَحْسَنُهُمْ تَقْدِيرًا لِمَعَاشِهِ وَأَشَدَّهُمْ أَهْتِمَامًا بِاصْلَاحِ مَعَادِهِ .

از همه خردمندتر کسی است که زندگی خود را بهتر از همه اداره کند و در اصلاح آخرت خود سخت تر از همه بکوشد.

The wisest man is the one who can live the best life in this world and win good rewards in the other .

آنکس بدو عالم سرفخر افرازد، کز روی خرد بکار خود پردازد
هم رشته زندگی کند مستحکم هم توشه آخرت مهیا سازد



أَقْوَى الْوَسَائِلِ حَسَنُ الْخِصَائِلِ .

قوی ترین دستاویز، اخلاق پسندیده است .

There is no means stronger than good character .

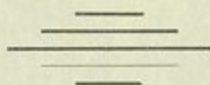
بد کار مباش و از بدی کن پرهیز و ز آنچه بود نشان پستی بگریز
اخلاق پسندیده و رفتار نسکو از بهر ترقی است بهین دستاویز

اكثر الناس حمقاً الفقير المتكبر .

از همه بیخردتر مرد تهیدستی است که مغرور و متکبر باشد .

The most foolish person is the one who is poor and arrogant .

آنکس که نه زبر برای وی مانده نه زور
آنکس ز همه است بیخردتر که بود
آن به که کند ز خویش نخوت را دور
دستش تپتی و سرش پر از باد غرور



اكثر مصارع العقول تحت بروق المطامع .

بیشتر تباهی عقل از تأثیر طمع است .

The mind is often corrupted by cupidity .

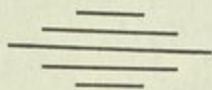
هر مرغ، اگر چه سخت باشد هشیار،
پای طمع و آرزو آید در کار
در دام شود از طمع دانه دچار
چشمان بصیرت و خرد کرده تار

اَكْرَمَ عَشِيرَتِكَ فَاِنَّهُمْ جَنَاحُكَ الَّذِي بِهٖ تَطِيْرُ وَاَصْلُكَ الَّذِي اِلَيْهٖ تَصِيْرُ وَاَنَّ
 يَدَكَ الَّذِي بِهٖا تَصُوْلُ .

خویشاوندان خود را احترام گزار چون آنان مانند بال تواند که با آن پرواز میکنی
 اصلی هستند که با آن باز میگرددی و دست تواند که با آن چیزها را درمیابی .

Respect your relatives for they are like the wings with which you can fly , like the origin to which you refer and like your hand by which you take .

چون اصل تو اندوسویشان آئی باز	پیوسته به احترام خویشان پرداز
چون بال تواند و میدهندت پرواز	چون دست تواند و میکنندت یاری



اَلْاِحْتِمَالُ قَبْرِ الْعَيُوْبِ .
 بردباری گور عیبهاست .

Patience is the burial place for all defects.

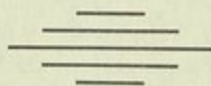
در کار خود از نقص اثر نگذاری	چون بهر کمال روی در جهد آری
هر عیب که داری زمین برداری	با کوشش و صبر میتوانی کم کم

الاحسان يسترُقُّ الإنسان .

احسان انسان را بنده میکند.

Charity enslaves men .

روشن ز فروغ مردمی کن جان را
وز لکه عیب پاک کن دامان را
از دست مده مروت و احسان را
کاین بنده مهر تو کند انسان را



الاحمق غريب في بلده ومهان بين اعزته .

بیعقل در شهر خویش چون بیگانه و در میان کسان خود خوار است.

A fool is like a stranger in his own city and despised among his own relatives .

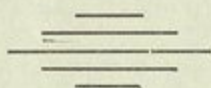
آنکس که ز نور عقل و بینش عاری است
بیعقل به شهر خویش چون بیگانه است
مردم همه را ز صحبتش بیزاری است
در بین کسان خود نصیبش خواری است

الادب صورة العقل .

ادب جمال خرد است.

Politeness is the good face of intelligence .

دوری نکند کسی گراز آنچه بد است،
انسانی نیست بلکه چون دیو و دد است
عاقل نبرد زیاد آئین ادب
زیرا که ادب جمال عقل و خرد است



الاعتبار منذر ناصح .

عبرت گرفتن از کار جهان ما را پند میدهد و بر حذر می‌دارد.

The world advises and warns you by giving examples.

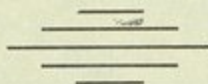
کوئی دزد و دیوار کشوده است دهان
تا با تو بگوید سخن از دور زمان
عبرت که بگیرد کسی از کار جهان
پندی است به بهترین زبان کشته بیان

الامانة ايمان . البشاشة احسان .

درستی پایه دینداری و گشاده رویی طریق نیکو کاری است.

Righteousness is the basis of faith and cheerfulness the way of goodness.

در کار مباش از درستی عاری کاین است اساس و پایه دینداری
باروی گشاده باش و باخوی نکو کاین نیز بود طریق نیکو کاری



الامانی تعمی عیون البصائر .

آرزوها چشمان بازهر بینائی رامیندد .

Desires cover the eyes of clear-sighted persons

تا اینهمه آرزوست در دل ما را پیوسته خوریم غصه دنیا را
آمال زیاد و آرزوهای دراز بسته است دو چشم باز هر بینا را

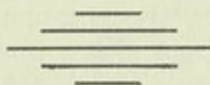
الإنصاف يستديم المحبة .

انصاف سبب دوام دوستی است .

Fairness makes friendship last long .

گردوست زدستش نگریزد عجب است
انصاف، دوام دوستی را سبب است

آنرا که نه انصاف و نه حسن ادب است
دربارهٔ دوستان خود منصف باش



الایام توضح السرائر الكامنة .

ایام آخر هر رازی را که در پرده است فاش میسازد .

Time will open all secrets at last .

پیوسته نماند آن نهان از انظار
از پرده برون می فکند آخر کار

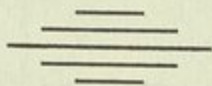
کار تو چه فخر آورد ای دوست چه عار
ایام هر آن راز که در پرده بود

البشارة جباله المودة .

خوشروئی رشته دوستی است .

Cheerfulness is the cord of friendship

با خنده و خوشزبانی و خوشخوئی
خوشروئی کن که دوست دارندت خلق
تا بتوانی ز خلق کن دلجوئی
چون رشته دوستی بود خوشروئی



البشراول البری . الطلاقة شیمه الحر .

کشاده روئی نخستین قدم نیکی و روانی گفتار و روش آزاد مرد است .

Cheerfulness is the first step of being good and glibness
is the way of a free man.

خوشخوئی و نیکروئی و دلجوئی
رسم و ره مردمان آزاده دل است
باشد چو نخستین قدم نیکوئی
آزاد سخن گفتن و شیرین گوئی

البطالة يوقف الحر العزيز موقف العبد الذليل و يذهب بهاء الوجه
و يمحق الرزق .

بیکاری آزاده عزیز را بنده خوار سازد، روشنی رخسار را ببرد و رزق را کم کند .

Idleness debases and enslaves a respectful man, wipes out brightness of the face and diminishes the livelihood.

آزاد عزیز را کند بنده خوار
هم کم کند آن رزق که باشد بسیار

بیکاری و سستی و بطالت، ای یار
هم تیره کند رخمی که باشد روشن

التواضع سلم الشرف.

فروتنی نردبان بزرگی و عزت است.

Humbleness is like a ladder to honour.

از او همه را ملال و نفرت باشد
بهر تو چو نردبان عزت باشد

آنکس که دچار کبر و نخوت باشد
افتادگی و فروتنی در بر خلق

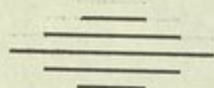
التوفيق عناية

بیروزی، عنایت خداوند است.

Success is God's favour.

آسان نشود بهیچ رو دشواری
بیروزی هر کسی است اندر کارش

کس لطف خدای تا نگردد یارش
از جمله عنایات خداوند بزرگ



الجاهل من جهل قدره

نادان کسی است که ارزش خود را نداند.

An ignorant man is one who does not know his worth

پیش همه نیز خم نماید سر خود
غافل باشد ز ارزش گوهر خود

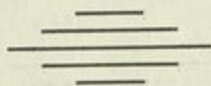
آنکس که شمارد همه را سرور خود
نادان و بیکسر است آنکس که چو طفل

الْجَمَالَ الظَّاهِرِ حَسَنُ الصُّورَةِ ؛ الْجَمَالَ الْبَاطِنِ حَسَنُ السَّرِيرَةِ .

زیبائی ظاهر خوبرومی و زیبائی باطن خوشخوئی است.

A pretty face is an outward beauty ; and a good character , the inward one .

چون داده خدا روی ترا نیکوئی باخوی نکو نیز بکن دلجوئی
زیبائی ظاهری است کر خوشروئی زیبائی باطنی بود خوشخوئی



الْجُوعُ خَيْرٌ مِنْ ذَلِّ الْخُضُوعِ .

رنج گرسنگی بهتر از کردن خم کردن در پیش مردم است.

The pain of hunger is better than the humiliation of bowing before people and asking .

گر رنج گرسنگی نهی بر تن خویش وز ضعف رسی به ساعت مردن خویش
صدره به از آنکه بهر یک لقمه نان اندر بر خلق خم کنی کردن خویش

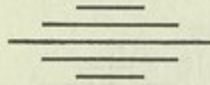
الجهل موت .

نادانی مرگ است.

Ignorance is like death .

در دیدۀ عقل چون تنی بی جان است
نادانی و مرگ بیگمان یکسان است

آنکس که خرد ندارد و نادان است،
ز آنجای که همچو مرده باشد نادان



الحازم من حنكته التجارب و هدبته النوائب .

دور اندیش کسی است که تجربه ها او را پخته سازد و سختی ها او را اصلاح کند.

A prudent man is the one who enlightens himself by
experience and corrects his deeds by difficulties .

کاو پند ز هر تجربه گیرد کم و بیش
کوشد پی آنکه راست سازد ره خویش

آنست بصیر و عاقل و دور اندیش
چون گمراهی و محنتش آید در پیش

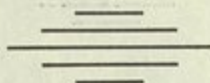
الْحَرِيَّةُ مَنْزَهَةٌ مِنَ الْغُلِّ وَالْمَكْرِ .

دامن آزادگی از لکه نیرنگ و خیانت پاک است.

Freedom is clear of deceit and treason .

کم درپی حیلۀ افتد و مکاری
از حیلۀ و نیرنگ و خیانتکاری

از هر قیدی چو مرد باشد عاری
فارغ بود آزادگی و حریت



الْخَيْرُ أَسْهَلُ مِنْ فِعْلِ الشَّرِّ .

نیکی از بدی آسان تر است .

Doing good is easier than doing evil .

بیداد و بدی مایه خون چگر است
نیکی زیرایش از بدی سهل تر است

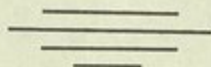
نیکی به مذاق روح همچون شکر است
آن مرد که خیر خواه نوع بشر است،

این دنیا را پاپانی است و آن دنیا را پایان نیست .

This world has an end but the other has none .

دل بسته این جهان بی بنیان نیست
و آن دنیا را بهیچ رو پایان نیست

آنکسکه جداز پر تو ایمان نیست
این دنیا را زپی رسد پایانی



الدنيا منتقلة فانية وان بقيت لك لم تبق لها .

جهان فنا پذیر است و مال جهان بر جای نمی ماند و اگر هم برای تو بجا ماند تو برای آن بجا نمیمانی .

The world is inconstant and wordly wealth transient: even if it remains for you, you do not remain for it .

آخر همه چیز این جهان است فنا
هرگز تو برای آن نمایی برجا

دنی نه ثبات است بکارش نه بقا
و مال جهان بهر تو بر جا ماند

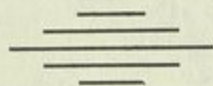
الدولة ترد خطاء صاحبها صواباً وصواب ضده خطاء .

عیب توانگر هنر خوبی تهیدست بدی بشمار آید.

Arichman's defect appears like virtue and a poor man's goodness is deemed bad .

یکباره کند چشم بصیرت را تار
هر خوب تهیدست بد آید بشمار

هر جا که شود نفوذ ثروت بسیار
هر عیب توانگران هنر جلوه کند



الدهر یخلق الابدان ویجدد الامال ویدنی المنیة ویباعد الاهیة .

کیتی تنها رامی آفریند و آرزوها را تازه میکند مرک را نزدیک و آرزوها را دور میسازد .

The world creates bodies and refreshes desires; brings forth the death and expels the aspirations .

فردا کند او همین بدن را در کور
فردا زد دل تو آرزو سازد دور

کیتی بتن امروز روان بخشد وزور
امروز دلت ز آرزو سازد پر

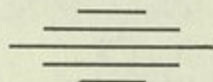
الرَّجُلُ بِفِطْنَتِهِ لَا بِصُورَتِهِ

اعتبار مرد بهوش و خرداوست نه چهره او .

A man's credit depends on his intelligence not his countenance .

در مرتبه هیچ برتر از حیوان نیست
هوش و خرداوست چهره تابان نیست

گر علم و کمال و عقل در انسان نیست
چیزی که کند ارزش ما را معلوم



الرِّضَاءُ غِنَاءٌ؛ السُّخْطُ عِنَاءٌ .

خرسندی بی نیازی و ناخرسندی رنج و زحمت است .

Contentment brings freedom from want and dissatisfaction brings trouble .

خرسند شد و سپاس آورد بجا
ناخشنودی مصیبت و رنج و بلا

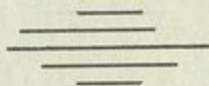
باید که به هر چه حق بما کرده عطا
خرسندی خلق بی نیازی آرد

الزينة بحسن الصواب لا بحسن الثياب .
پیرایه آدمی به کردار نکوست نه بجامه زیبا .

People's true ornament is good deed and not beautiful dress .

از بهر تو در قلب خلائق جا نیست
کردار نکوست جامه زیبا نیست

گر خوی تو خوب و گوهرت والا نیست
پیرایه و زیوری که زببندۀ ماست



السكوت عن الاحمق افضل جوابه .
از پاسخ بیخرد لب فرو بستن بهترین پاسخ اوست .

Silence is the best answer to a fool .

هریاوه که گفت بشنو و هیچ مگو
خاموشی تست بهترین پاسخ او

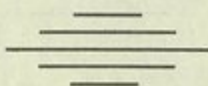
گفتار درست، از تہی مغز مجو
از پاسخ بیخرد ببندی گر لب

۱۰۰ - صبر صبر ان : صبر علی ماتحب و صبر علی ماتکره .

صبر بر دو گونه است: صبر برای چیزی که دوستش داری و صبر بخاطر چیزی که از آن بیزارى.

There are two kinds of patience: patience for acquiring whatever you like and patience for getting rid of whatever you dislike .

در زحمت نامرادى و دشوارى	باید که دو گونه صبر را تاب آرى
صبر از پی آنکه دوستش میدارى	صبر از غم آنکه دشمنش پندارى



۱۰۰ - صبر صبر ان : صبر علی ماتحب و صبر علی ماتکره .

شکيبامى در بچيزى که قرين عزت است بهتر از توانگرى که همراه باخوارى باشد

To be patient in poverty with honour is better than richness with debasement.

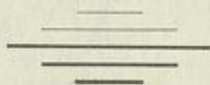
کن شکر که جا بقلب مردم دارى	وزرورى تو نيست خلق را بيزارى
بچيزى اگر قرين عزت باشد	بتر بود از توانگرى با خوارى

الصبر على طاعة الله اهن من الصبر على عقوبته .

صبر در طاعت خداوند سهل تر از صبر در عقوبت اوست.

Patience in worshipping God is easier than bearing His punishment .

گر تاب عبادت نباشد ای مرد
صبر از پی طاعت خدا سهل تر است
کی تاب عذاب حشر خواهی آورد؟
زان صبر که در عقوبتش باید کرد



الصِّدْقُ فَضِيلَةٌ ؛ الكِذْبُ رَذِيلَةٌ .

راستگویی فضیلت و دروغ گویی پستی است .

Truthfulness is a virtue; falsehood, a vice.

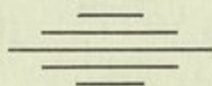
رنج است و عذاب راه کج پیمودن
فضل است و شرف ز راستگویان بودن
باراستروی توان ز رنج آسودن
پستی است لب خود بدروغ آلودن

الْصِّدْقُ يَنْجِيكَ وَإِنْ خِفْتَهُ ؛ الْكِذْبُ يَرُدُّكَ وَإِنْ أَمِنْتَهُ .

سخن راست ترا نجات بخشد اگرچه از گفتن آن پرواداری و دروغ ترا نابود کند
اگرچه از گفتن آن خود را ایمن بنداری .

The truth saves you even if you are afraid to tell it ; the lie destroys you even if you feel safe when telling it .

یا بی زبلا نجات اکر کوئی راست
در رنج و مصیبت افستی آخر ز دروغ
هر چند ترا ز راست گفتن پرواست
هر چند کنون ایمنی از رنج تراست



الصَّدِيقُ اقْرَبُ الْاَقْرَابِ .

دوست نزدیکترین خویشاوندان است .

A good friend is like the nearest relative .

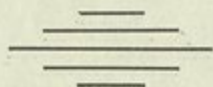
خویش تو اگر که یا ورت نیست عدوست
آنکس که ترا ز جان و دل باشد دوست
دل بستگی ات بهم چو خویشی ز چه روست
نزدیکترین و بهترین خویش تو اوست

الضماير الصّاح اصدق شهادة من الالسن الفصاح

هنگام گواهی، دل‌های پاک راست‌گوتر از زبان‌های شیوا هستند.

Clear hearts are more truthful in testimony than eloquent tongues.

آنجا که گواهی از کسان خواهی خواست
و آنجا که سخن ز کس نخواهی جز راست
گفتار گواهی که دلش پاک بود
به از سخن آنکه زبانش شیوا است



الطاعة متجر رابح .

پرستش یزدان مال‌التجاره سودمندی است.

God-worshipping is like a profitable merchandise.

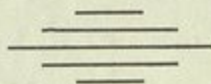
بردر که حق‌هر که سر آورد فرود
از زحمت خود کاست، براحت افزود
زیرا که پرستش خداوند بزرگ
ماند به تجارتهی که بس دارد سود

الظفر بالحزم والحزم بالتجارب .

پیروزی بسته به دوراندیشی و دوراندیشی نتیجه تجربه است .

Man's triumph depends on his prudence and prudence is the result of experience .

در عرصه زندگی زهر فتح و شکست
بسیار توان تجربه آورد بدست
پیروزی ما بسته به دور اندیشی است
دور اندیشی نتیجه تجربه است



الظلم يزل القدم ويسلب النعم ويهلك الامم .

ستم با را دچار لغزش سازد، نعمت ها را سلب کند و مردم را در ورطه هلاکت اندازد .

Tyranny causes the feet to slip , spoils the affluence and destroys the people .

ظلم از همه چیز باز دارد ما را
از بین برد جمله نعمت ها را
سازد همه جا دچار لغزش پا را
آرد بستوه مردم دنیا را

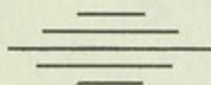
العارف من عرف نفسه فاعتقها .

عارف کسی است که نفس خود را بشناسد و آزادش کند .

A sage man is one who recognizes his own mind and frees it .

هرچیز که خوب و دل‌فریب افتادش
وز هرچه که قید بود کرد آزادش

عارف نبود آنکه فریبی دادش
عارف بود آنکه نفس خود باز شناخت



العاقل إذا سكت ففكر وإذا نطق ذكر وإذا نظر اعتبر .

خردمند هنگامیکه خاموش است فکر میکند و وقتی زبان می‌گشاید بند کلامی بردارد
و چون مینگرد عبرت می‌گیرد .

A wiseman thinks when he is silent, praises God when he speaks and takes a lesson from whatever he sees .

خاموشی او بفکر کردن گذرد
عبرت کیرد چو کار دنیا نکرده

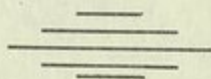
آنرا که خدای عقل داده است و خرد
درز کرد خداست چون زبان بگشاید

العَاقِلُ لَا يَتَكَلَّمُ إِلَّا بِحَاجَةٍ أَوْ حُجَّةٍ وَلَا يَشْتَفِلُ إِلَّا بِصَلَاحِ آخِرَتِهِ .

عاقل لب بسخن باز نمیکند مگر هنگامیکه نیازی بسخن با استدلال باشد و خود را مشغول نمیکند مگر به اصلاح امور آخرت خود.

A wiseman does not talk except when he needs to speak or to argue ; and does not involve himself in anything except when trying to save his other world .

عاقل بجز آن زمان که او راست نیاز
هر گز نکند لب بسخن گفتن باز
جز در پی رستگاری روز جزا
هر گز نکند به زحمت و سوز و گداز



العَاقِلُ مِنْ أَتَمِّ رَأْيِهِ وَلَمْ يَشِقْ بِكُلِّ مَا تَسُوَّلُ لَهُ نَفْسُهُ .

عاقل کسی است که رأی خود را صحیح نداند و بهر چه در نظرش خوب جلوه کند دل نیندد .

A wiseman does not believe the soundness of his judgement and does not depend on whatever appears good to him .

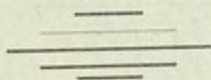
عاقل، بود آنکس که نباشد خود سر
هر گز نخورد فریب و دل در ندهد
بر صحت رأی خود ندارد باور
بر هر چه که دلفریب آید بنظر

العَاقِلُ مِنَ احْرَزَ امْرَهُ .

عاقل آنست که اساس کار خود را محکم سازد .

A wiseman is one who fixes his affairs firmly.

بی فکر، اگر کسی به کار آغازه
عاقل هر جا بکار می پردازد
خود را وسط کار برنج اندازد
ز آغاز اساس کار محکم سازد



العَاقِلُ مِنْ وَضَعَ الاشْيَاءَ مَوَاضِعَهَا ؛ وَالْجَاهِلُ ضِدُّ ذَلِكَ .

دانا همه چیز را بجای خود نهد و نادان برخلاف آن است .

An intelligent man puts everything in its right place
but the ignorant man acts to the contrary .

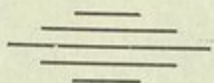
آن کار که با حکم خرد بود رواست
دانا عملش بجا بود هر چه بود
و آن کار که از بیخردی بود خطاست
نادان عملش هر آنچه باشد بیجاست

العَاقِلُ مِنَ وَعْظَتِهِ التَّجَارِبِ ؛ الْجَاهِلُ مِنَ خَدَعَتِهِ الْمَطَالِبِ .

خردمند از هر تجربه ای پند گیرد و بیخرد را هوسها فریب دهد.

An intelligent man takes a lesson of every experience
but an ignorant man is always deceived by desires .

آنکس که بود خردور و دانشمند در دهر زهر تجربه میگیرد پند
و آنکس که ز عقل و تجربه بی بهره است در دام فتد به هر چه باشد دلبنده



العَالِمُ حَيٌّ بَيْنَ الْمَوْتَى ؛ الْجَاهِلُ مَيِّتٌ بَيْنَ الْآحْيَاءِ .

دانا چون زنده است در میان مردگان و نادان چون مرده است در میان زندگان.

An illiterate is like a dead man among living people
and a savant like a living person among the dead .

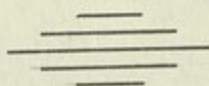
علم است چو چشمه بقا جوشنده باشد ثمرش زندگی پاینده
داناست چو زنده بین جمعی مرده نادان مرده است بین جمعی زنده

العالم من شهدت بصحة أقواله أفعاله .

دانشمند کسی است که کردارش به درستی گفتارش گواهی دهد.

A savant is the one whose good deeds certify the truth of his words .

دانشمندی که دانش بسیارش ،
باید که گواهی بدهد کردارش
از خوان کمال کرده برخوردارش
بر راستی و درستی گفتارش



العالم من غلب هواه ولم يبيع آخرته بدنياه .

دانا کسی است که بر هوای نفس خود چیره شود و آخرت خود را بدنیا نفروشد.

A sagacious man is one who can overcome his passions and does not sell his next world to this .

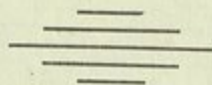
دانا بود آنکه خرمن خویش نسوخت
ورمال جهان جمله بدو بخشیدند
هر چند هوای نفس آتش افروخت
او آخرت خویش بدنیا نفروخت

العجول مخطي وان ملك؛ المتاني مصيب وان هلك .

کسی که شتاب میکند بخطا میرود اگرچه بمقصود برسد و کسی که آهسته میرود
راهش درست است اگرچه دچار مهلکه شود .

One who hurries goes wrong even if he reaches his goal but a slow man is right even if he gets into trouble.

آنکس که کند شتاب در ره، بخطاست هر چند که یافت زین طریق آنچه که خواست
دو آنکورود آهسته، درست است رهش هر چند نصیب او درین راه بالاست



العقل حفظ التجارب .

شرط خرد حفظ تجربه‌ها و بکار بستن آنهاست.

Intelligence means to remember experience and to take advantage of them .

ر هر کاری ز تجربت ها یاد آر تا خبط گذشته ات نکرده تکرار
شرط خرد است اینکه اندر هر کار از تجربه‌های خود شوی برخوردار

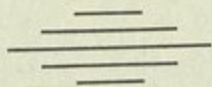
العلماء غرباء لكثرة الجهال .

از بسکه نادانان زیادند دانشمندان درین میان غریب میباشند .

The ignorant are so innumerable that the learned men are strangers among them .

عالم شود اریافت عجیب است عجیب
دانشمندان درین میانند غریب

آنجا که ز علم، کس نبرده است نصیب
از بسکه فزونند ز حد نادانان



العلم اکثر من ان يحاط به فخذ من كل شيء احسنه .

چون علم بیش از آنست که بتوان همه را فرا گرفت پس بهترین علم را فرا گیر .

As sciences are more than we can learn, try to acquire that which can be of best use to you .

نتوان ز همه علوم شد بسر خوردار
بیش از همه آید از برای تو بکار

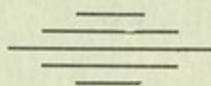
چون پهن بود عرصه دانش بسیار
آن علم بیاموز که اندر گیتی

الْعِلْمُ بِغَيْرِ عَمَلٍ وَبَالٍ ، الْعَمَلُ بِغَيْرِ عِلْمٍ ضَلَالٌ .

دانشی که یکار نبندند رنج است و کاری که از روی دانش نکنند کمراهی است.

Knowledge is troublesom if it is not practised ; and work is misleading if it is not being done with knowledge.

آن دانش و علمی که نبندی تو بکار
جز رنج نیاورد برای تو بیمار
و آن کار که کس از روی دانش نکند
کمراهی و بیپهودگی آید بشمار



الْعِلْمُ زِينَةُ الْأَغْنِيَاءِ وَ غِنَى الْفُقَرَاءِ .

دانش برای توانگران پیرایه و برای تهیدستان سرمایه است.

Knowledge is an adornment for the rich and an asset for the poor .

دانش که بنای مردمی را پایه است
بهر سرخلق چون همایون سایه است
از بهر توانگران بهین پیرایه است
وز بهر تهیدست بهین سرمایه است

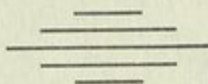
العلم ينجد . الحكمة ترشد .

دانش ترا بلند بابه و حکمت ترا راهنمایی میکند .

Knowledge promotes you and wisdom leads you.

هر چند به کسب این دو کوشیم رواست
حکمت بره راست ترا راهنماست

چون حکمت و علم گنج پر قدر و بهاست
دانش سبب بلندی پایه تست



الغنى والفقير يكشفان جواهر الرجال و اوصافها .

ثروتمندی و تهیدستی گوهر مردان و چگونگی احوال آنان را معلوم میکند .

Richness and poverty reveal men's character and their traits.

کس را بزمانه امتحان نتوان کرد
معلوم شود طبیعت و گوهر مرد

جز در خوشی زیاد یا شدت درد
هنگام تهیدستی و ثروتمندی

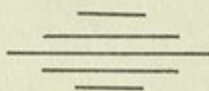
الفقر يخرس الفطن عن حجه .

بیچیزی هر زیرک و هوشیاری راهنگام استدلال لال میکند.

Poverty makes even a clever man dumb in arguing.

بهر همه چیز او فقیری است و بال
هر زیرک و هوشیار را سازد لال.

آنکسکه فقیر است و پریشان احوال
بیچیزی و فقر موقع استدلال



القبیر خیر من الفقر .

گور بهتر از بیچیزی است.

Death is better than poverty .

سدی است بزرگ در ره انسانی
بهتر بود از زندگی و بی نانی

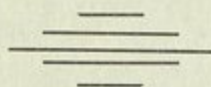
بیچیزی و فقر و بی سروسامانی
در بستر گور خفتن از بی جانی

الْقَلِيلُ مَعَ التَّدْبِيرِ أَقْبَى مِنَ الْكَثِيرِ مَعَ التَّبْذِيرِ .

مالی که اندک است ولی از روی تدبیر و خرد از آن بهره میبرد پایدارتر است از مال بسیاری که با اسراف بکارافتد .

A little capital which is invested with prudence lasts longer than a large sum of money which is being spent with extravagance .

سرمایه اندکی که مردی هشیار
بیش است دوام آن ز مالی بسیار
باعقل و خرد از آن شود برخوردار
کافتاده ز روی جهل و اسراف بکار



الْكَرَمُ إِثَارُ الْمَالِ عَلَى الْعَرَضِ .

جوانمردی بخشش مال در راه حفظ آبروست .

Generosity is to give money and save reputation .

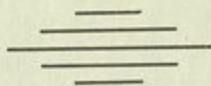
آنست جوانمرد که با حکم خرد
گاهی زد و صد کنج کهر در گذرد
از کنج فضیلت و شرف بهره برد
تا گوهر عز و آسرو را بخرد

الْكَرِيمُ مَنْ صَانَ عِرْضَهُ بِمَالِهِ وَاللَّيْمُ مَنْ صَانَ مَالَهُ بِعِرْضِهِ .

جوانمرد کسی است که بامال خود آبروی خود را حفظ کند و فرومایه کسی است که بقیمت آبروی خود مال بدست آورد .

A generous man is one who spends his riches to keep his honour but a mean man is one who loses his honour to save his riches .

صاحب همت زمال خود در گذرد	تا عزت و آبروی خود را بخرد
دون طبع پی آنکه بدست آرد مال	در پیش کسان آبروی خویش برد



الْكَرِيمُ يَزِدُّ جِرْعًا يَفْتَخِرُ بِهِ اللَّيْمُ ، الْجَاهِلُ يَسْتَوْحِشُ مِمَّا يَأْتِي بِهِ الْحَكِيمُ .

کریم از آنچه لئیم بدان فخر میکند بیزار است . نادان نیز از آنچه دانشمند بدان خوی گرفته وحشت دارد

A generous man hates what an avaricious man is proud of; and an ignorant gets scared of what a sage is acquainted with .

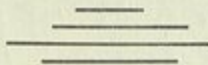
بیزار بود آنکه شریف است و کریم	از آنچه بدان فخر کند مرد لئیم
و آن مرد که جاهل است وحشت دارد	از آنچه بدان خوی گرفته است حکیم

اللذَّةُ تلهي ، الهوى تُردِي .

خوشی آدمی را غافل میکند و هوسرانی دچار مرگش میسازد.

Pleasure makes men neglectful and sensuality destroys him .

آن مرد که بیحد به خوشی پردازد ای بس که درین راه سروجان بازد
شادی و خوشی به غفلت اندازد عفریت هوس دچار مرگت سازد



اللسان ترجمان العقل .

زبان نماینده عقل است.

The tongue represents the mind .

بی فکر کنی گر بسخن باز دهان گفتار تو میدهد ز جهل تو نشان
هرگز سخنی مکن نسنجیده بیان زیرا که نماینده عقل است زبان

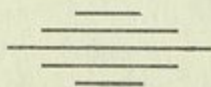
المال لا ينفك حتى يفارقك .

مال تا از تو جدا نشود ترا سود نمی بخشد.

Your wealth will not be profitable to you unless it is separated from you .

ورباشد از آن کسب و تجارت مقصود
از هیچ رهی ترا نمی بخشد سود

گر در پی بخشش و کرم باشد وجود
تا از تو نگردد زر و مال تو جدا



المحاسن في الأقبال هي المساوي في الأدبار .

هر حسن که در خوشبختی داری در بدبختی عیب شمرده می‌ود .

Your good points in prosperity will be defects in adversity

دیگر همه چیز از برت بنده رخت
چون عیب کند جلوه چو گشتی بدبخت

چون بخت تو وارون شود و کار تو سخت
هر حسن که داشتی تو در خوشبختی

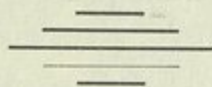
المذنب علی بصیرة غیر مستحق للعفو .

گناهکاری که دانسته گناه کرده، درخور بخشش نیست .

One who has committed a sin knowingly does not deserve pardon .

بگذر چو بدی کرد، که از بیخبری است
از او مگذر که درخور بخشش نیست

ز آنکس که بدونیک نماید از چیست
و آن مرد که دانسته گناهی کرده است



المذنب عن غیر علم بزی من الذنب .

گناهکاری که از گناه خود آگاه نیست جرمی ندارد .

One who commits a sin without knowing it, is not guilty .

سهوی است خطائی که کنند یا عمدیست
گر مرتکب گناه شود جرمش نیست

آنکس که گناه میکند بنگر کیست
آنکس که گناه را نمیداند چیست

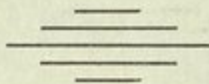
المرء بما صغريه بقلبه و لسانه ؛ ان قاتل بجان و ان نطق

نطق بلسان .

مرد بستگی به دل و زبان خود دارد . اگر چنگ کند در اثر قوت دل است و اگر بیانی دارد از لطف زبان میباشد .

Man depends on his heart and tongue ; his heart encourages him to fight a battle and his tongue enables him to talk eloquently .

هر فرد بشر قلب و زبانی دارد با این دو زبیرتری نشانی دارد
کز فیض دل است اگر دلیرست بچنگ وز لطف زبان اگر بیانی دارد



المروة اجتناب الرجل ما يشينه واكتسابه لما يزينه .

مردانگی آنست که مرد از آنچه مایه ننگ و عار است بپرهیزد و آنچه را که برای او زیوری است بدست آورد .

Manliness is to avoid that which brings disgrace and to acquire all that which adorns a man .

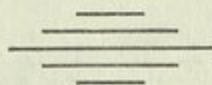
مردانگی و بزرگواری ، ای یار ، بسته است به آنکه هر کسی در رفتار
کوشد زهی آنچه شرف آرد و فخر دوری کند از آنچه که ننگ آرد و عار

المروة تمنع من كل دنية .

مردانگی دامن مرد را از هر پستی پاک نگاه میدارد.

Manliness keeps a man clear of every baseness .

مردانگی آن نیست که با سر مستی
مردانگی آنست که دامن ترا
هر لحظه کنی دعوی چابکدستی
یا کیزه نگاه دارد از هر پستی



المصيبة واحدة فان جزعت كانت اثنتين .

بدبختی یکی است . اگر بیتابی کنی دو برابر شود.

Calamity is one , but will be doubled by your impatience.

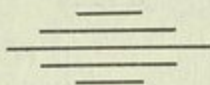
بر هر مشکل که از غمش بیخوابی
بدبختی اگر یکی بود در اول
با حوصله و صبر، ظفر مسی یابی
کرده دو برابر چو کنی بیتابی

أَحْذَرِ الْكَرِيمَ إِذَا أَهْنَتْهُ وَالْحَلِيمَ إِذَا أَحْرَجْتَهُ وَالشَّجَاعَ إِذَا أَوْجَعْتَهُ .

بیرهیز از قهر جوانمرد هنگامیکه او را خوار کردی و خشم بردیاری چون بر او سخت گرفتی و کینه دلیر چون او را بیازردی .

Beware of a generous man's anger when you debase him , a tolerant's fury when you put him into trouble and a brave man's attack when you hurt him .

کر اهل بصیرتی حذر کن بسیار از قهر کریم چون کنی او را خوار
وز خشم حلیم چون بر او گیری سخت وز کین دلیر چون کنی کارش زار



أَحْذَرِ الْهَزْلَ وَاللَّعِبَ وَكَثْرَةَ الْمَزَاحِ وَالضَّحْكَ وَالتَّرَهَاتِ .

از شوخی و بازیگوشی و بسیاری خنده و یاوه گوئی و مزاح بیرهیز .

Beware of too much joking , playfulness , laughter and absurdity .

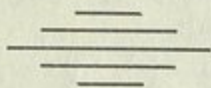
چون کودکی ات گذشته، ای مرد، تونیز از شیوه کودکانه میکنی پرهیز
بسیار پی خنده و بازی مشتاق دائم زمزاح و یاوه گوئی بگریز

احذر فحش القول والكذب فانهما يريزيان بالقائل .

از دروغ و سخن زشت پرهیز چون بگوینده آنها زیان میرسد .

Beware of telling lies and abusing language both of which are detrimental to the one who tells them.

از گفته ناسزا حذر کن که سزا است میکوش که هم درست گوئی هم راست
پرهیز کن از هرزه درائی و دروغ چون قدر تر این دو صفت خواهد کاست



احذر كل امر يفسد الاجلة ويصلح الدانية .

پرهیز از هر کاری که آخرت ترا ویران و دنیای ترا آباد میسازد .

Avoid any action which makes you prosperous in this world and helpless in the other .

ای آنکه نبرده ای خدا را از یاد ز نهار بدان که دل نباید در داد
بر آنچه دهد آخرت را بر باد هر چند که دنیای تو سازد آباد

احذر كل عمل يرضاه عامله لنفسه ويكرهه لعامة المسلمين .

پرهیز از هر کاری که کسی اگر خود انجامش دهد آنرا بیسندد و اگر دیگری انجام دهد آنرا ننگین شمارد .

Avoid any action which seems pleasant to you when you perform it and seems shameful when done by others .

پرهیز کن از چشم تو باطن بین است
کاری که اگر تو خود کنی شیرین است
زان کار که برخلاف هر آئین است
اما دگری اگر کند ننگین است

احذر كل عمل يعمل في السر ويستحي منه في العلانية .

پرهیز از هر کاری که پنهانی انجام میشود و اگر آشکارا گردد شرم بیار آرد .

Avoid anything which is to be done privately and if done openly disgraces the one who performs it .

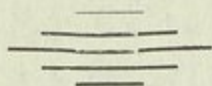
گر بهره‌وری ز خصلت انسانی ،
از آنچه که انجام شود پنهانی
پرهیز کن ای رفیق تا بتوانی
شرم آرد اگر که ظاهرش کردانی

أَحْذَرُ كُلَّ قَوْلٍ وَفِعْلٍ مُؤَدِّيٍّ إِلَى فَسَادِ الْآخِرَةِ وَالْدِينِ .

پرهیز از هر سخن و هر کاری که به تباهی آخرت و دین تو انجامد .

Beware of all words and deeds which may damage your religion and your next world .

بندد چو هوس چشم خدا بین ترا دزدد ز تو گنج دین و آئین ترا
پرهیز کن از هر سخن و هر کاری کز دست برد آخرت و دین ترا



أَحْذَرُ مَجَالِسَةَ الْجَاهِلِ كَمَا تَأْمَنُ مَصَاحِبَةَ الْعَاقِلِ .

از هم نشینی نادان بیمناک باش چنانکه از دوستی خردمند در امان هستی .

Be afraid of association with a fool as much as you feel safe in friendship with a wise man .

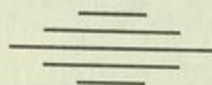
تا همدم هر بی خرد و نادانی در معرض هر بلا و هر خسروانی
از دوستی بی خردان خائف باش آنگونه که ایمن از خردمندانی

احذر مجالسة قرين السوء فإنه يهلك مقارنه ويردى مصاحبه

پرهیز کن ازدوست بد کردار که یار نزدیک خود را هلاک میسازد و هم نشین خود را میکشد .

Beware of a wicked friend for he may destroy his close companions .

پرهیز کن از کسی که بد کردار است زیرا که چنین مصاحبی چون مار است
نیشی زند آنرا که بدو نزدیک است جان گیرد از آن کسی که با او یار است



احذر مصاحبة الفساق و الفجار و المجاهرين بمعاصي الله .

از هم نشینی فاسق و فاجر و کسانی که آشکارا به گناه میپردازند پرهیز .

Beware of those who are libertines, debauchees and commit sins openly .

بگریز ز صحبت گروهی که مراد
بدکار و فجور پیشه و نامه سیاه
آن قوم که اندر همه جا و همه گناه
پرداخته اند آشکارا به گناه

احذر مصاحبة كل من يقبل رأيه وينكر عمله فان صاحب معتبر بصاحبه .
 پرهیز از همنشینی کسی که رأیش مقبول و کردار او ناپسند است زیرا قدر هر کسی را
 از همنشین او معلوم کنند .

Avoid association with a man who says right and acts wrong ; because the value of a man can be judged by that of his friends .

فریاد از آنکس که بون رأیش راست
 اما ره او کج است و کارش بخطاست
 پرهیز ز همنشینی اش کن زیرا
 قدر همه کس ز همنشینش پیداست



احذروا اهل النفاق فانهم الضالون المضلون والزالون المزلون قلوبهم
 دویة و صفاهم نقیة .

پرهیزید از دورویان که گمراه و گمراه کننده اند، لغزش کارند و دیگران را نیز
 بلغزش اندازند؛ دل‌هایشان خراب و چهره‌هایشان پاک است .

Avoid association with the hypocrites who are misled and mislead you, who are blunderer and make you blunder; their faces are clean but their hearts impure .

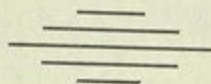
پرهیز کن از یار دورو، کاین خون‌خواه
 بد خو بود و کند ترا هم بد خوی
 رخسار سپید دارد و قلب سیاه
 گمراه بود و کند ترا هم گمراه

احذروا سطوة الكريم اذا وضع وسورة اللثيم اذا رفع

پرهیزید از صلابت جوانمرد چون بست شود و تندی بست نهادی که بیلندی رسد .

Beware a generous man's hardness when he is demoted and a mean man's arrogance when he is promoted.

پرهیز کنید از دو تن تا ناگاه
ز آن مرد بلند طبع کاویست شدست
احوال شما سخت نسازند تباه
و آن پست نهادی که رسیدست بجاه



احذروا سوء الاعمال وغرور الامال ونفاذ المهل وهجوم الاجل

از بدی کردار و فریب آرزو و پیاپی رسیدن فرصت و فرار رسیدن مرگ بر حذر باشید .

Beware of doing evil, being deceived by desires, expiration of the opportunity, and arrival of the death.

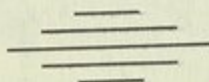
دوری کن از اینکه آرزو مندی و آرز
فرصت رود از دست و رسیدن مرگ فراز
دست تو بکار های بد سازد باز
سودی نشده نصیبت از عمر دراز

احذروا الشح فإنه يكسب المقت ويشين المحاسن ويشيع العيوب .

از بخل پرهیزید زیرا نفرت بیار آورد، خوبی ها را بد جلوه دهد و زشتی ها را گسترش دهد .

Avoid avarice ; for it brings disgust , blemishes the virtues and spreads the vices .

از بخل حذر کن که ترا خوار کند
هر خوبی را چنان بدی جلوه دهد
مخلوق جهان را ز تو بیزار کند
هر زشتی را نیز نمودار کند



احذروا ضیاع الأعمار فيما لا ينبغي لكم ففاتها لا يعود .

پرهیز از اینکه عمرت در آنچه شایسته نیست سپری گردد زیرا از عمرت آنچه از دست رفته دیگر بدست نمیآید .

Avoid to pass your time in doing unworthy things; for that much of your time which passes will never come back.

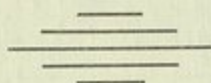
مگذار که عمرت ای خداوند خرد
زیرا که بدست تو نمیآید باز
در آنچه که شایسته نباشد گذرد
آن عمر که ایام ز دستت ببرد

احذروا عدواً نفذ في الصدور خفياً ونفث في الأذان نجياً

پرهیزید از دشمنی که پنهانی در سینه ها رخنه میکند و آهسته در گوشها میخواند.

Beware of an enemy who penetrates in the hearts surreptitiously and whispers in the ears .

پرهیز کنید در جهان پیوسته
در هر قلبی راه برد پنهانی
ز آن خصم که هستید بدو دلبسته
در هر گوشی سخن کند آهسته



احذروا منافح الكبر و غلبة الحمية و تعصب الجاهلية .

از باد غرور و پیرگی کرمخوئی و تعصب نادانی پرهیزید .

Beware of arrogance , fervency and fanaticism which is caused by ignorance .

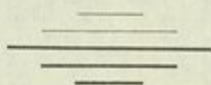
میکوش که خویش را نگهداری دور
پرهیز کن از تعصب نادانی
از هر چه که چشم عقل را سازه کور
وز آتش کرمخوئی و باد غرور

احذروا هوى هوى بالانفس هوى وابعدها عن قرارة الفوز قصيا .

بپرهيزيد از هوسراني كه ارواح را از مقام خود فرود آورد و از قرارگاه نجات دورسازد .

Avoid sensuality which abases the spirit and keeps the man away from salvation .

عفريت هوس روح تو مي آزارد مگذار كه در راه تو پا بگذارد
كز پايه مردمى فرودت آرد وز طى ره صواب دورت دارد



اذا احببت فلانكثير؛ اذا ابغضت فلا تهجر .

چون با كسى مهرورزى در دوستى زياده روى مكن و هنگاميكه از كسى رنجيدى يكباره او را ترك مگوئى .

Do not be extremist in love and be moderate in hatred .

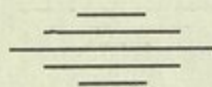
بامهر كسى چو خوش كنى خاطر خوئش در دوستى افراط مكن از حد بيش
وز دست كسى اگر دل آزوده شدى يكباره مكن ترك و مرانش از پيش

اِذَا رَاَيْتَ اللّٰهَ سَبَّحَانَهُ يُوْنِسُكَ بِذِكْرِهِ فَقَدْ اَحْبَبَكَ ؛ اِذَا رَاَيْتَ اللّٰهَ يُوْنِسُكَ
بِخَلْقِهِ وَيُوْحِشُكَ مِنْ ذِكْرِهِ فَقَدْ اَبْغَضَكَ .

هنگامیکه دیدی خداوند ترا با ذکر خویش انس داده بدان که دوستت دارد و
هنگامیکه دیدی با مردم مایل و از خدا رمیده ای بدان که خدا از تو روی گردانده .

When you feel like to pray God, it means that He likes you; and when you feel like to be with people and neglect God it means that He has turned from you .

گر یاد خداوند بدل مانده ترا ز آنست که سوی خود خدا خوانده ترا
ور مایل مردمی و غافل ز خدا ز آنست که حق زپیش خود رانده ترا



اِذَا مَدَحْتَ فَاخْتَصِرْ ؛ اِذَا ذَمَمْتَ فَاقْتَصِرْ .

هنگامی که کسی را مدح گوئی اندک گوئی و وقتی که ذم کنی کوتاه گوئی .

Avoid exaggeration both in praising and in blaming some one .

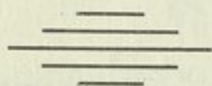
چون مدح کسی کنی سخن کوتاه دار تا آنکه نیائی متملق بشمار
چون ذم کسی کنی سخن اندک گوئی تا از تو بیکباره نگرده بیزار

اِذَا مَلَكَتْ فَا رْفُقْ .

وقتی که زبردست شدی با زبردست نرمی کن .

When you are superior be mild to your subordinates .

تندی تو مایه شکست تو بود	هر حق کسی که پای بست تو بود
در حق کسی که زبردست تو بود	آنکه که زبردست شدی نرمی کن



اِذَا وَعَدْتَ فَا نْجِزْ .

چون وعده دادی بانجام رسان .

When you promise fulfil it .

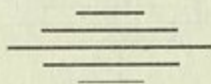
باشی یکی از دروغگویان و خسان	هرگز عملی مکن که در چشم کسان
یا وعده چو میدهی بانجام رسان	یا آنکه ز آغاز بکس وعده مده

المعروف سيادة .

نیکی مایه سروری است .

Benevolence leads to superiority .

گر پیشه کنی خوبی و خوش رفتاری
نیکی همه را بنده مهر تو کند
با خود همه کس را به سر مهر آری
خود مایه سروری است نیکو کاری



المغلوب بالحق غالب .

مغلوب اگر حق داشته باشد غالب محسوب میشود .

A rightful man is victorious even if he is defeated.

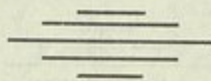
خورشید حقیقت نکند هیچ غروب
حقدار اگر شود بظاهر مغلوب
هرگز نرود حق زمینان با آشوب
در باطن امر غالب آید، محسوب

المكَّارِمُ بِالْمَكَّارِهِ؛ الثَّوَابُ بِالشَّقَةِ .

بزرگی بادیدن رنج و پاداش با تحمل سختی بدست میآید .

Greatness can be acquired by facing troubles ; and rewards can be obtained by bearing difficulties .

کس تا که نکرده کار و زحمت نکشید
تا رنج نبرد کس نکرده بزرگ
مزدی نگرفت آخر و پاداش ندید
تا راه نرفت کس بمقصد نرسید



الْمَنَافِقُ لِسَانُهُ يَسُرُّ وَقَلْبُهُ يَظُرُّ .

دو رو زبانش دل ترا خوش کند و دلش بغارت تو پردازد .

Hypocrite's tongue pleases you whereas his heart robs you .

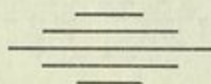
آنکس که دوروست در تو گردد باز
با چرب زبانی دل تو خوش سازد
همصاحبی اش ترا برنج اندازد
با تیره دلی به غارتت پردازد

المؤمن من وقى دينه بدنياه والفاجر من وقى دنياه بدينه .

دیندار کسی است که از مال دنیا چشم پوشد تا دین خود را نگاه دارد و بدکار کسی است که از دین میگذرد تا دنیا را از دست ندهد .

A believer is one who loses his world to keep his faith but a debauchee is one who loses his faith to win the worldly things .

دیندار چو در بندگی حق بنشست اندر ره دین چشم ز دنیا بر بست
بدکار ز دین رشته الفت بگسست تا دنیا را نداده باشد از دست



الناس ابناء ما یحسنون .

مردم فرزندان نیکوکاری خود میباشند .

People are like children of their own good deeds.

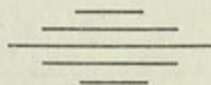
نوع بشرند در عمل یاور هم نوشند می مراد از ساغر هم
فرزند نیکوکاری خویشند همه زیرا همه گشته اند خدمتگر هم

الاناس كصوَرٍ في صحيفَةٍ كلما طوى بعضها نشر بعض .

مردم مانند چهره‌هایی هستند که در دفتری نگاشته باشند هر گاه ورق برگردد یکی میرود و دیگری می‌آید .

People are like portraits drawn in a book ; whenever a page is turned over , some of them go and some others appear .

دانی که چه باشد مثل نوع بشر؟ صورت‌هایی منقش اندر دفتر
از باد حوادث چو ورق برگردد این آید و آن یکی در افتد ز نظر



الوجدان سلوان ؛ الفقدان احزان .

پیدا کردن مال مایه آسایش و گم کردن آن مایه اندوه است .

Possessions bring convenience when acquired , and grief when lost .

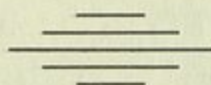
مال از بحرام یافتی یا که حلال چون گشت تلف ترا کند غرق ملال
گر کام دل است مال پیدا کردن اندوه و کدورت است گم کردن مال

إِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابٌ وَغَدًا حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ .

امروز زمان عمل است و حسابی درین نیست. فردا هنگام عمل نیست و روز حساب است

Today is the day of action not judgement ; tomorrow will be the day of judgement not action .

امروز زمان عمل است از هر باب	اینجا نه حساب است بکارونه کتاب
فردا که روند جمله زین دار خراب	هنگام عمل نیست بود روز حساب



إِنَّ أَهْنَأَ النَّاسِ عَيْشًا مَنْ كَانَ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ رَاضِيًا .

زندگی کسی بر استی از همه خوشتر است که بآنچه خدا نصیبش کرده راضی باشد .

The happiest life is that of a man who is content with what God has given him .

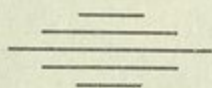
گر پیشه کنی قناعت و صبر و شکیب	کمتر شوی آزرده دل از هر آسیب
آن زندگی اش از همه خوشتر گذرد	کاوداده رضا بآنچه گردیده نصیب

ان بطن الارض ميتة وظهرها سقيم .

شکم زمین خانهٔ مردگان و پشت آن جای بیماران است .

The earth's belly is filled with the dead and its back loaded with the diseased .

گیتی است سرای مردمی بد رفتار از عقل بدور و از مروت بیزار
در زیر زمین خانهٔ جمعی مرده است در روی زمین جای گروهی بیمار



انتظروالفرج ولا تيسوا من روح الله .

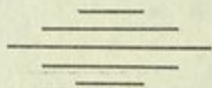
منتظر گشایش باشید و از رحمت کردگار ناامید نشوید .

Wait for a break and do not be hopeless of God's relief .

هر چند که سخت است ترا کار معاش سودی نرسانده است ترا جهد و تلاش
از یاری بخت خویش مأیوس مشو وز رحمت کردگار نومید مباش

انتقم من حرصك بالتنوع كما تنتقم من عدوك بالتصاص .
 از حرص خود با قناعت انتقام بگیر همچنانکه از دشمن خود بقصاص انتقام میگیری
 Revenge your avidity by contentment as you revenge
 your enemy by retaliation .

از باغ وجود ریشه حرص بکن در دام هوی و آرزوی خود را مفکن
 آنگونه که میدهی بدشمن کیفر سر پنجه حرص با قناعت بشکن



ان دنیاکم هذه لاهون في عيني من عراق خنزير في يد مجذوم واحقر
 من ورقة في فم حرادة .

دنیای شما در نظر من کمتر از استخوان خوکی است در دست جذام و برگی در دهان ملخی

Your world in my eyes is more contemptible than a
 pig bone in the hand of a leprous person and than a flake
 in the mouth of a locust .

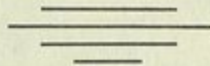
دنیای شما گرچه در آن باید زیست در دیده من به قدر ، افزونتر نیست
 از دنده خوکی به کف مجذومی یا خار و خسی که در دهان ملخی است

إِنَّ سَخَاءَ النَّفْسِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ لَا فَضْلَ مِنْ سَخَاءِ الْبَدْلِ .

گذشت شخص از مالی که دست مردم است بهتر از گذشت از مال خود برای بدل و بخشش است .

To overlook what is in people's hand is even better than to donate what is in your own hand .

گر چشم طمع ز مال مردم پوشی وز ساغر حرص باده کمتر نوشی
ز آن به که زمال خویشتن در گذری و ندر پی بخشش و سخاوت کوشی



انظُرْ إِلَى الدُّنْيَا نَظْرَ الرَّاهِدِ الْمَفَارِقِ وَلَا تَنْظُرْ إِلَيْهَا نَظْرَ الْعَاشِقِ الْوَاقِعِ .

بدنیا با چشم کسی که آنرا ترک گفته نگاه کن نه با نظر کسی که دلدادۀ آنست .

Look at the world by the eyes of one who has left it not one who is enamoured by it .

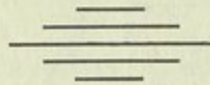
برصورت گیتی که بظاهر دلجوست باید نظر انداخت، ولیکن ایدوست
با چشم کسی که ترک گفته است او را نه با نظر کسی که دلدادۀ اوست

انفع العلم ما عمل به .

سود مندترین علم آنست که بدان عمل شود .

The most useful knowledge is that which one puts into practice .

پیوسته خوش است رو بعلم آوردن در سایه علم روح را پروردن
دانی که چه علم بیشتر دارد سود؟ علمی که بدان عمل توانی کردن



انفع الكنوز محبة القلوب .

دوستی دلها سود مندترین گنج است .

Friendship is the most profitable treasure .

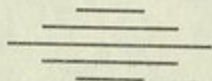
لوح دل خویش پاک دار از کینه پر کن ز محبت خلاق سینه
زیرا که بود دوستی دیرینه از بهر تو پر سود ترین گنجینه

ان عمرک وقتک اللذی انت فیہ .

عمر تو وقتی است که میگذرانی .

Your life is the time which you pass .

کوتاهی عمر را چو عاقل نگرد
کوشد که زهر دقیقه اش بهره برد
عمر تو جز این وقت شب و روز تو بیست
مگذار که وقت تو بیاطل گذرد



ان کرم الله تعالی لا ینقض حکمته فلذلک لاتقع الإجابة فی کل دعوة .

بخشش خداوند حکمت او را نقض نمیکند بدین جهت تمام دعاها باجابت نمیرسد .

God's generosity does not contradict His wisdom; and so, not every prayer may be granted .

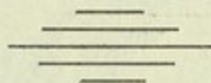
هر چند شوند از کرم و لطف خدا
یکسان همه بندگان او کامروا
هر جا که نکرده اقتضا حکمت او
هرگز باجابت نرسیده است دعا

انکم الی انفاق ما کسبتم احوج منکم الی اکتساب ما تجمعون .

بخشیدن آنچه که اندوخته‌اید برای شما بهتر است از اندوختن آنچه که بدست می‌آورید

Giving what you have saved is better than saving what you are earning .

از هر صفتی درستکاری بهتر وز هر عملی به خلقی یار بهتر
بخشیدن از آن مال که اندوخته‌ای زاندوختن آنچه که داری بهتر



انکم طرداء الموت الذی ان اقمتم اخذکم وان فررتم منه ادرکم .

شما صیدهای صیاد اجل هستید که اگر بایستید شما را بگیرد و اگر پابقرار گذارید
بشما دست می‌یابد .

You are like a prey in the hand of death; if you stop it catches you and if you run away, it reaches you.

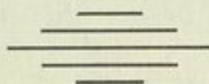
آن صید زبونی که ترا آخر کار صیاد اجل کند درین دشت شکار
گیرد ز تو جان اگر بمانی بر جای یابد بتو دست اگر نهی پا بفرار

ان كنتم تحبون الله فاخرجوا حب الدنيا من قلوبكم .

اگر خدا را دوست دارید دوستی این جهان را از دل های خود بیرون کنید .

If you love God clear from your heart the love of the world .

گرز آنکه بیاد حق زدی پیمانه باید که زغیر حق شوی بیگانه
یا دل بجهاندار بده یا بجهان یا خانه بخواه یا که صاحبخانه



ان للمحن نهایات فاصبروا لها حتی تبلغ نهایاتها .

چون بدبختی را پایانی است صبور باشید تا پایان برسد .

As misfortune has its end , be patient until it comes to the end .

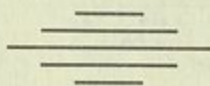
این درد تو یک روز به درمان برسد کارت که خراب است به سامان برسد
چون دوره درد ورنج را پایانی است کن صبر که رنج تو پایان برسد

ان لله ملكا ينادي في كل يوم : يا اهل الدنيا ادوا للموت وابنوا للخراب
 واجمعوا للذهاب .

خداوند را ملکی است که هر روز ندا میکند : ای اهل دنیا اولاد بیاورید برای مرگ
 و بسازید برای خراب شدن و اجتماع کنید برای رفتن .

God has an angel who every day cries : « O people
 of the world ! produce offspring for death ; build for
 destruction and gather for departure. »

باشد ملکی که با تو گوید زنهار الا بهوای مرگ فرزندی میار
 جز در پی رخت بستن آماده مشو جز بهر خراب کردن آباد مدار



ان لم تكن حلیمًا فتحلم فانه قل من تشبه بقوم الا اوشك ان تصیر منهم .

اگر صبور و حلیم نیستی ظاهراً خود را حلیم نشان بده زیرا کم است اینکه کسی خود را
 همانند گروهی سازد و از آن گروه بشمار نیاید .

If you are not a patient man by nature , pretend to
 be one ; because seldom might a man become like a group
 and not one of them .

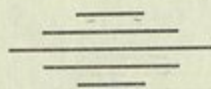
گر بهتر تو صبر و حلم باشد دشوار بنمای بظاهر که حلیمی بسیار
 چون هر که همانند گروهی گردد کم کم خود از آن گروه آید بشمار

ان ليالك ونهارك لا يستوعبان حاجاتك فاقسمهما بين عملك وراحتك.

چون روز و شب تو کفاف حاجات تو را نمیدهند آنهارا بین کار و آسایش خود تقسیم کن

Divide your time between your work hours and your leisure if you want to take full advantage of it .

در بین زمان راحت و ساعت کار فرقی بنه ای عزیز و حدی بگذار
تقسیم میان این دو کن وقت را تا آنکه ز عمر خود شوی برخوردار



انما الشرف بالعقل والادب لا بالمال والحسب .

بزرگی به خرد و فرهنگ است نه بدارایی و دودمان

Nobility lies in wisdom and culture not in wealth or birth .

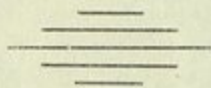
سودش چه اگر تراست سیمی وزری ؟ یا از پدر تو مانده برجای اثری
گر نیست ترا دانش و فضل و هنری دارایی و دودمان ندارد ثمری

أَمَّا الْفُرْعُ النَّجْرِيُّ فِي الْمَكَايِبِ وَالْكَفِّ عَنِ الْمَطَالِبِ .

پارسائی در پی کار و کسب شتافتن و روی از خواهش و تمنا بر تافتن است .

Abstinence is to pursue a profession and to resent asking .

آنست به زهد و پارسائی ممتاز کاو جز بدر حق ننهد روی نیاز
دست از پی کار و کسب بگشاید باز و ندر بی مردم نکند دست دراز



أَمَّا أَهْلُ الدُّنْيَا كَالْأَبْعَابِ وَالسَّبَاعِ يَهْرُبُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ وَيَأْكُلُ
عَزِيزُهَا ذَلِيلَهَا وَيَقْتُلُ كَبِيرُهَا صَغِيرَهَا .

ابناء جهان مانند سگان فریاد کش و درندگان زیانبخش اند برخی از آنان بر برخی دیگر بانگ میزنند ، عزیزشان خون ذلیل را میخورد و بزرگشان جان کوچک را میآزارد .

People are like barking dogs and wild beasts; some of them roar at the others , the strong ones eat the weak ones and the big ones hurt the small ones .

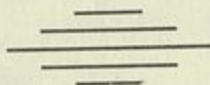
ابناء جهان چه خرد و برنا و چه پیر هارند و یا درنده همچون سگ و شیر
پیوسته عزیز میخورد خون ذلیل همواره کبیر آزرده جان صغیر

انما حُضَّ عَلَى الْمَشَاوِرَةِ لِأَنَّ رَأْيَ الْمَشِيرِ صَرِيفٌ وَرَأْيَ الْمَمْتَشِرِ مَشُوبٌ .

دستور بمشورت داده شده است زیرا رأی کسی که از او مشورت میکنند خالی از غرض است ولی رأی مشورت کننده بی غرض نیست .

It is advised to consult ; for the opinion of one who is consulted is unprejudiced but that of one who consults is not .

هر جای که احتمال نفع و ضرر است کوشیم اگر بمشورت خوبتر است
چون شور کننده را اگر منظوری است آنکس که بدو رای دهد بی نظر است



إِنَّ مَاضِيَ يَوْمِكَ مَنقَلٌ وَبَاقِيَهُ مَتَهُمْ فَاعْتَنِمْ وَقْتَكَ بِالْعَمَلِ .

همانا روز گذشته در گذشته و آینده آشکار نیست پس حال را دریاب و برای کار وقت را غنیمت دان .

The past is dead and the future is unknown ; so , make use of the present by your good deeds .

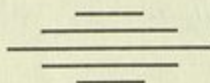
بگذشته گذشته، در پی آن مشتاب آینده نیامده ، مشو زو در تاب
اندر وسط گذشته و آینده حالی است گراهل حالی آنرا دریاب

أَنَا يَعْرِفُ الْفَضْلَ لِأَهْلِ الْفَضْلِ أَوْ لَوْ الْفَضْلُ .

فقط دانشمندان فضیلت اهل دانش را میشناسند .

Only the learned men know the superiority of the wise people .

جز آنکه گهرشناس و صاحب نظر است از قدر در و کهر چه کس باخبر است؟
جز آنکه خود از فضل و هنر بهره و راست آ که چه کسی ز فضل اهل هنر است؟



أَنْ وَقَعَتْ بَيْنَكَ وَبَيْنَ عَدُوِّكَ قَضِيَّةٌ عَقَدْتَ بِهَا صُلْحًا وَ الْبَسْتَهُ بِهَا ذِمَّةً
فَحِطْ عَهْدَكَ بِالْوَفَاءِ وَ ارْعَ ذِمَّتَكَ بِالْأَمَانَةِ .

هر گاه بین تو و دشمنت قضیه ای رخ داد که منجر به پیمان صلح شد وفای عهد بجای آور و بدرستی پیمان خود را نگاهدار .

When something happens between you and your enemy which leads you to making peace with him , be sincere in your words and keep your promise honestly .

افتاد ترا چو آشتی بادشمن و آنکاه چراغ دوستی شد روشن
هر عهد که بهر صلح کردی مشکن وز راه صفا و صدق سرباز مزین

انِي لَا اِحْتَكُمُ عَلٰى طَاعَةِ اللّٰهِ اِلَّا وَاَسْبِقُكُمْ اِلَيْهَا وَلَا اَنْهَيْكُمْ عَنْ مَعْصِيَةِ اللّٰهِ
 اِلَّا وَاَنْتَهٰى قَبْلَكُمْ عَنْهَا .

شما را به بردن فرمان خدا ترغیب نمی کنم مگر اینکه خود را قبلا به طاعت خدا
 واداشته باشم و شما را از معصیت باز نمیدارم مگر اینکه قبلا خود را منع کرده باشم .

I do not urge you to obey God before having obeyed
 him myself ; and I do not prohibit you from disobedience
 to Him before having prohibited my own self.

ز آن پیش که خود روی کنم سوی خدا کس را نشوم سوی خدا را حتما
 ز آن پیش که خود ز هر خطا شویم دست هرگز نکنم منع کسی را ز خطا

اَوَّلُ الشَّهْوَةِ طَرَبٌ وَاٰخِرُهَا عَطَبٌ .

شہوت رانی آغازش لذت و فرجامش رنج و الم است .
 Sensuality has pleasure in the beginning and pain in
 the end .

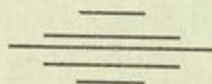
امشب ز شراب هر که پرشد جامش فردا ز خمار تلخ گردد کامش
 شہوت رانی کہ لذت است آغازش رنج و الم و درد بود فرجامش

أَوْلَى النَّاسِ بِالْإِنْعَامِ مَنْ كَثُرَتْ نِعْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ .

شایسته ترین مردم برای بذل و بخشش کسی است که خداوند نعمت بسیار باو بخشیده است .

The first man who has to donate much is a person whom God has granted much.

آن مرد که خود آب گوارا نوشد چشم از رخ تشنگان چرا میپوشد ؟
آنکس که خدا بسی بدو بخشیده است باید که بسی نیز به بخشش کوشد



أَوْهَنُ الْأَعْدَاءِ كَيْدًا مَنْ أَظْهَرَ عَدَاوَتَهُ .

کم خيله ترین دشمن کسی است که دشمنی خود را آشکار کند .

The least cunning foe is the one who reveals his enmity .

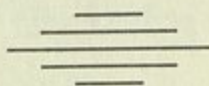
دشمن که بدوستی زبان و ابکند خود را زپی حمله مهیا بکند
کم خيله ترین خصم بود آنکه درست کین توزی خویش آشکارا بکند

ان كلام الحكماء اذا كان صواباً كان دواءً واذا كان خطأ كان داءً .

سخن حکیمان و قتیکه درست باشد مانند دارو و هنگامیکه نادرست باشد مانند درد است

Learned man's word is a cure if it is true, and a curse if it is false .

ز آنجا که حکیم هر چه میفرماید از آن کم و بیش پیروی میباید،
گر گفته او درست باشد، داروست ورنیست درست، خود بدره افزایش



انکم الی اکتساب الادب احوج منکم الی اکتساب الفضة والذهب .

شما به کسب فرهنگ محتاج ترید تا بتحصیل سیم و زر .

You need education more than you need silver and gold.

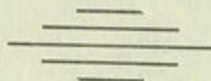
آن مرد برآستی است گنجور و نعیم کلموخته دانش که چو گنجی است عظیم
ایدوست ترا بکسب فرهنگ و هنر بیش است نیاز تا بکسب زر و سیم

اهل الدنيا كركب يسار بهم وهم نيام .

مردم دنیا مانند سوارانی هستند که آنها را میبرند و آنها در خوابند .

People of the world are like riders who are carried away in torpidity .

امروز بکار خیر اگر نشتابی فرصت چو گذشت، کی دگر دریابی؟
عمر تو چواسب است و تومانند سوار او میبردت تند و تو اندر خوابی



اهناً العیش اطراح الكلف .

گوارا ترین زندگی از دور ریختن تکلفات حاصل میگردد .

To discard the formalities leads to the sweetest life .

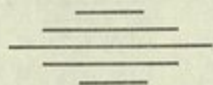
تا دستخوش تکلفات است بشر زین راه بسی شود گرفتار ضرر
هر چند تکلفات کمتر گردد آسایش زندگی شود افزون تر

إِيَّاكَ أَنْ تَتَّخِذَ عَلَيَّ أَحَدًا بِمَا لَيْسَ فِيهِ فَإِنَّ فِعْلَهُ يَصَدِّقُ عَنْ وَصْفِهِ وَيَكْذِبُكَ

مبادا کسی را بآنچه در او نیست ستایش کنی زیرا عمل او حقیقت او را نشان میدهد و دروغ ترا عیان میسازد .

Avoid praising a man for a virtue that he lacks ;
because his acts show his true self and reveals your lie .

هرگز بدروغ از کسی پیش کسان
توصیف مکن بآنچه عاری است از آن
زیرا عملش کند حقیقت را فاش
و آنگاه شود نیز دروغ تو عیان



إِيَّاكَ عَنْ تَخْدَعٍ عَنْ صَدِيقِكَ أَوْ تَغْلِبٍ عَنْ عَدُوِّكَ .

مگذار که از دوستت فریب یا از دشمنت شکست خوری .

Beware of being deceived by your friend or overcome
by your enemy .

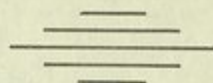
بزدوست مشو فزون تر از حد پابست
با دشمن خود منه ره حزم از دست
مگذار که تا ترا دهد دوست فریب
یا آنکه خوری ز دشمن خویش شکست

اِيَاكَ وَالْبَطْنَةَ فَمَنْ لَزِمَهَا كَثُرَتْ اَسْقَامُهُ وَفَسَدَتْ اَحْلَامُهُ .

از شکمخواری برهیز کن که هر که شکم پرست شود بیماری او فراوان و خواب او پریشان گردد .

Avoid gluttony for it increases diseases and distrurbs the sleep .

آنکسکه شکمخوارچو حیوان کرده پرخواری او رنج تن و جان کرده
بیماری و درد او فراوان کرده خواب شب او نیز پریشان کرده



اِيَاكَ وَالْجُورَ فَاِنَّ الْجَائِرَ لَا يَشْمُ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ .

از ستمکاری برهیز کن زیرا ستمکار بوی بهشت نشنود .

Avoid cruelty for a cruel man does not smell the fragrance of paradise .

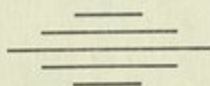
از ظلم حذر کن و مرو این ره زشت محنت دروید هر که این دانه بکشت
بیداد مکن که حال ظالم زار است چون نشنود این جهنمی بوی بهشت

اِيَّاكَ وَالظُّلْمَ فَإِنَّهُ يَزُولُ عَن مَن تَظْلِمُهُ وَ يَبْقَى عَلَيكَ .

از ظلم بیرهیز زیرا ستم از ستمکش میگذرد و گناه آن بر تو باقی میماند .

Avoid oppression for it does not remain with the oppressed but the sin remains with you.

باید که ز جور و ظلم رو گردانند . ز نهار که ظلمی که تو خواهی راندن
بر کردن مظلوم نماند، اما بهر تو گناه ظلم خواهد ماندن



اِيَّاكَ وَالغَضَبَ فَإِنَّ أَوَّلَهُ جَنُونٌ وَ آخِرُهُ نَدَمٌ .

برهیز باد تو را از غضب که آغازش سفاقت و آخرش ندامت است .

Avoid anger ; for it begins with madness and ends with remorse .

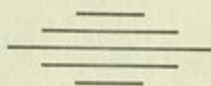
خشم است چو تو سنی که از آلامش ایمن نشوی ، اگر نسازی رامش
وحشیگری و سفاقت است آغازش شرمندگی و ندامت است انجامش

اِيَّاكَ وَ الْكَلَامَ فِي مَا لَا تَعْرِفُ طَرِيقَتَهُ وَلَا تَعْلَمُ حَقِيقَتَهُ فَإِنَّ قَوْلَكَ يَدُلُّ
عَلَى عَقْلِكَ وَ عِبَارَتِكَ يُنَبِّئُ عَنِ مَعْرِفَتِكَ .

از گفتگو درباره چیزی که راه و رسم آنرا نمیشناسی و حقیقتش را نمیدانی پرهیز
کن زیرا گفتار تو نماینده عقل تو و سخن تو حاکی از معرفت تست .

Beware of speaking about something of whose nature
you do not know much ; for your word reveals your mind.

راهی که نمودنش ندانی ، منمای
زنگی که زدودنش ندانی ، مزدای
گفتار تو چون نشانه دانش تست
در هر چه که جاهلی بدان لبمگشای



اِيَّاكَ وَ الْمَجَاهِرَةَ بِالْفَجْوَرِ فَإِنَّهُ مِنَ أَسَدِّ الْمُنَائِمِ .

از فسق علنی پرهیز کن که از بدترین گناهان شمرده شود .

Avoid committing debauchery openly ; for it is the
most hideous sin .

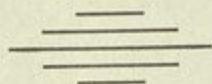
آن مرد که اهل عفت و دین باشد
از فسق بترس خاصه فسق علنی
شرمنده ز کار های ننگین باشد
ز آن روی که بدترین گنه این باشد

أَيَّاكَ وَالْمَلَقَ فَإِنَّ الْمَلَقَ لَيْسَ مِنْ خَلَائِقِ الْإِيمَانِ .

از چاپلوسی بپرهیز زیرا چاپلوسی از شرایط ایمان دور است .

Avoid flattery ; for it is not the trait of a faithful man .

نزد همه چاپلوس باشد منفور چون غیر فریب نیست او را منظور
ز آنجا که تملق است یکنوع دروغ باشد ز ره راستی و ایمان دور



أَيَّاكَ وَالنِّفَاقَ فَإِنَّ ذُو الْوَجْهِينِ لَا يَكُونُ وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ .

أَيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْكُذَّابِ فَإِنَّهُ يَقْرِبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَيُبْعِدُ عَنْكَ الْقَرِيبَ .

ز نهار از دو رومی دور باش که دور و نزد خداوند آبرو ندارد . ازدوستی دروغگو
بر حذر باش که نزدیک کند بتو دور را و دور کند از تو نزدیک را .

Avoid hypocrisy , for a hypocrite is disrespectful before God .

If you associate with a liar , he will bring near what ought to be away , and takes away from you what ought to be near .

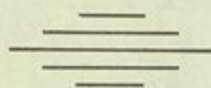
بگذرد دور و بی و دورویان که نکوست زیرا که ندارد آبرو هر که دوروست
از یار دروغگو حذر کن که ترا نزدیک بدشمن کند و دور زدوست

إِيَّاكَ وَالنَّمِيمَةَ فَإِنَّهَا تَزْرَعُ الضَّغِينَةَ وَتَبْعِدُ عَنِ اللَّهِ وَالنَّاسِ .

پرهیز کن از سخن چینی که تخم کینه میفشانند و از خدا و خلق خدا دورت میکند .

Avoid slanderous tale - bearing ; for it fosters hatred and separates you from God and men .

از نمایی بجان و دل باشی جدا کس را بعبث مکن در این راه فدا
این کار که تخم کینه میافشانند دورت کند از خدا و از خلق خدا



إِيَّاكَ وَ إِنْ تَذَكَرَ مِنَ الْكَلَامِ مَضْحَكًا وَ إِنْ حَكِيمَةً عَنِ غَيْرِكَ .

هر گز سخنی را که بر تو بخندند مگویی اگر چه از زبان دیگری باشد .

Avoid speaking of something which makes people laugh at you even if you are quoting it from someone else .

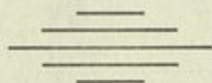
حرفی که بود نشانه بی بصری جا دارد اگر ز گفتنش در گذری
هر گز سخنی که بر تو خندند مگویی هر چند که باشد از زبان دیگری

اِيَّاكَ وَظَلَمَ مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ إِلَّا اللَّهَ .

از ظلم در حق کسی که جز خدا فریادرسی ندارد پرهیز کن.

Beware of being cruel to one who has no defender except God .

آزار مکن بخلق و هشدار بسی کز دست تو هیچکس نرنجد نفسی
از ظلم بترس ، خاصه در حق کسی کش نیست بجز خدای فریادرسی



اِيَّاكَ وَكَثْرَةَ الْكَلَامِ فَإِنَّهَا يَكْثُرُ الزَّلُّ وَ يُورِثُ الْمَلَلَ .

از پر گوئی بر حذر باش زیرا گوینده را بلغزش بسیار دچار سازد و شنونده را آزار دهد.

Avoid talkativeness which causes too much error and annoys the listener .

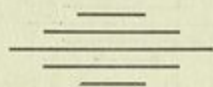
از پر گوئی حذر کن اندر گفتار کز پر گوئی سخن شود بی مقدار
گوینده شود دچار لغزش بسیار جان شنونده نیز بیند آزار

اِيَاكَ وَكَثْرَةَ الْوَلَهٗ بِالنِّسَاءِ وَالْاِغْرَاءِ بِاللَّذَاتِ فَاِنَّ الْوَالِهٖ مَمْتَحِنٌ
وَالْمَغْرَى بِاللَّذَاتِ مَمْتَهِنٌ .

از دل‌بستگی زیاد بزنان و حرص بلذات بر حذر باش زیرا شیفته زنان بمحنت افتد و فریفته لذات خوار و زبون گردد.

Do not be fascinated by women and pleasures ; for a lascivious man encounters trouble , and a reveller humiliation .

دنبال زنان مرو ز اندازه فزون پابند مشو بشهوت از حد بیرون
کان راه ، ترا کند بمحنت مقرون وین رسم ، ترا کند گرفتار و زبون



اِيَاكَ وَمَسْتَهْجِنَ الْكَلَامِ فَاِنَّهُ يُوْغِرُ الْقُلُوبَ .

هرگز سخن زشت بزبان میاور که دلها را بر سر کینه آورد .

Avoid to talk in abusing words for it may fill the hearts with hatred .

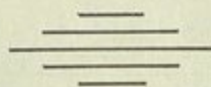
از حد ادب منه فراتر پا را چون بی ادبی زشت کند زیبا را
هرگز سخن زشت میاور بزبان کاین بر سر کینه آورد دلها را

إِيَّاكَ وَ مَصَاحِبَةَ أَهْلِ النَّسْوِقِ فَإِنَّ الرَّاضِيَ بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالْوَاحِدِ مِنْهُمْ .

از هم‌نشینانی با گناهکاران پرهیز کن چون کسی که بکردار گروهی رضا دهد مانند یکی از آنان است .

Avoid to associate with the sinners for one who consent to the deeds of a group is like one of them .

پرهیز کن از بد عمل و کج رفتار زنهار مشو گناهکاران را یسار
چون هر که بکردار گروهی راضیست خود یکتا از آن گروه آید بشمار



إِيَّاكَ وَ مَصَادِقَةَ الْإِحْمَقِ فَإِنَّهُ يَرِيْدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ .

پرهیز کن از دوستی با احمق که میخواهد بتوسود رساند و زیان میرساند .

Beware of befriending with a foolishman, for he brings harm even if he chooses to be beneficent .

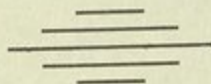
احمق چو نهال دوستی میکارد آخر همه دشمنی ثمر میآرد
زحمت دهد و مرحمتش پندارد و آنکه ز تو امید تشکر دارد

اِيَاكَ وِ مَعَاشِرَةِ الْاَشْرَارِ فَاِنَّهُمْ كَالنَّارِ مَبَاشِرَتِهِمْ تَحْرِقُ .

از آمیزش با بدگوهان برحذر باش زیرا اینان حکم آتش را دارند که نزدیکی بآن میسوزاند .

Do not associate with villains for they are like fire which burns anything near it.

از مردم بد کار نمی آموزی جز نا کسی و پلیدی و کین توزی
دوری ز بدان کن که چو آتش باشند نزدیک به آتش چو شوی میسوزی



اِيَاكَ وِ مَعَاشِرَةِ مَتَّبِعِي عِيُوبِ النَّاسِ فَاِنَّهُ لَنْ يَسْلِمَ مَصَاحِبُهُمْ مِنْهُمْ .

از معاشرت با کسانی که عیوب مردم را شمارند دوری گزین چون هر که با این گروه دوست شود از بدگویی آنان در امان نماند.

Avoid association with those who find fault with people ; for anyone who makes friend with such people will not be safe from their slandering himself .

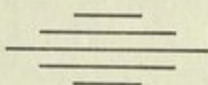
آنکس که مدام عیب مردم گوید عاقل باید که دست از او شوید
چون با هر کس که عیبجو دوست شود پشت سر او نیز بدش میگوید

أَجَلٌ شَيْئِي الصِّدْقُ .

راستی از هر چیزی بالاتر است .

Truthfulness is on the top of all things .

گر رتبه تست، از همه والاتر، و نیست زغصه تو رنج افزاتر
در هر حالی ز راستی روی متاب کز هر چیزی است راستی بالاتر



أَخْرِجُوا الدُّنْيَا مِنْ قُلُوبِكُمْ قَبْلَ أَنْ تُخْرَجَ مِنْهَا أَجْسَادُكُمْ فِيهَا خْتَبِرْتُمْ
وَ لِغَيْرِهَا خَلَقْتُمْ .

پیش از آنکه جسم شما از جهان بدرود مهر جهان ازدل بدر کنید زیرا درین دنیا
آزموده شده و برای دنیای دیگری خلق شده اید .

Before passing away from this world clear your heart
from worldly desires; for you are experienced in this world
but created for the other.

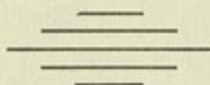
تا جسم تو زین جهان نرفته است بدر خود بیرون کن مهر جهان را از سر
هر چند که کرده ای در این دنیا زیست تو خلق شدی برای دنیای دیگر

أَخْزَنْ لِسَانَكَ كَمَا تَخْزِنُ ذَهَبَكَ وَوَرِقَكَ .

زبان خود را نگاهدار چنانکه سیم و زر خود را در خزانه نگاه میداری .

Keep your tongue as you treasure your gold and silver.

ز آن پیش که بر لب سخنی میآری بنگر که ز عیب و نقص باشد عاری
پیوسته زبان خود نگهدار بکم چون سیم و زر خود که نگهمیداری



أَرْبَعٌ مِّنْ أَعْطِيَهُنَّ فَقَدْ أُعْطِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ : صِدْقُ حَدِيثٍ وَ
إِدَاءُ أَمَانَةٍ وَ عِفَّةٌ بَطْنٍ وَ حَسَنُ خَلْقٍ .

چهار صفت به هر کس که داده شد خیر دو جهان داده شد: راستی گفتار ، ادای
امانت ، دوری از حرام خواری و نیکی خوی .

There are four virtues which bring felicity in the two world : truthfulness , honesty , avoiding illicites and good-temper .

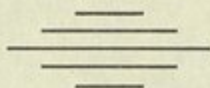
هر مرد که این چهار صفت بهره اوست اندر دو جهان حالش از این چهار نکوست
آن راستی قول و درستی عمل دوری ز حرام خواری و نیکی خوست

اربع يشين الرجل: البخل و الكذب و الشره و سوء الخلق .

There are four vices which blemish a man : avarice , mendacity , gluttony and ill temper .

چهارصفت عیب مرد است : بخل ، دروغ ، پرخوری و بدخوئی .

خوب است که ترک چار خصلت گوئی	گر عزت و آبروی خود میجوئی
بخل است و دروغ ، پرخوری ، بدخوئی	این چار صفت که عیب مردان باشد



ارغبوا فی ما وعد الله المتقين فان اصدق الوعد میعاده .

Rely on whatever God has promised His pious men ; for God's promise is the truest one.

بر آنچه خدا بیارسایان وعده داده دل بیندید زیرا وعده خداوند راست ترین وعده است .

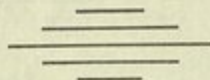
باید که بدان دل از سر ایمان داد	چیزی که خدای وعده بر پاکان داد
آن وعده که بر پاکدلان یزدان داد	زیرا که بود راست تر از هر وعده

ارفضوا هذه الدنيا الذميمة فقد رفضه من كان اشعث بها منكم .

از این دنیای پلید دست بکشید زیرا آن کسی که بدین دنیا بیش از شما خوش بود عاقبت از آن دست کشید .

Leave this filthy world ; for it is left by those who have been pleased with it more than you are .

گر دست کشی پاک ز دنیای پلید
یکسر برهی از هوس و آرزو امید
آنهم که در این جهان ز تو خوشتر بود
دیدیم که عاقبت از آن دست کشید



استدیموا الذکر فانه ینیر القلب و هو افضل العبادۃ .

پیوسته خدای را بیاد داشته باشید که روشنی دل آرد و بهترین عبادت است .

Always remember God whose remembrance illuminates your heart ; this is the best way to worship Him .

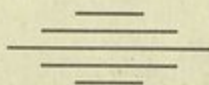
تسبیح خدای را بیاد آر مدام
وز جمله بهترین عبادات بود
کاین روشنی دل آرد و شادی کام
کندر دو جهان کند ترا نیک انجام

اسم حکم از بحکم ؛ اخسر کم اظلمکم .

سخی ترین شما پرسود ترین شما و ستمگر ترین شما زیانکار ترین شماست .

The most beneficial man is the one who is most liberal
and the most detrimental one is he who is most cruel .

آن کز همه در جود و کرم پیش تراست
و آن کز همه خلق ستم کیش تراست
پرسود تر و منفعت اندیش تراست
از جمله زیانکاری او بیش تراست



اسمعوا دعوة الموت اذ انکم قبل ان يدعی بکم .

پیش از آنکه شمار امرک بسوی خود فرا خوانند دعوت مرک را بگوش خود بخوانید .

Whisper the death's message in your own ears before
the death itself calls you.

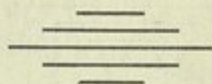
آنکو روش جهان فانی داند
خوانید بگوش خویشتن دعوت مرک
کوشد پی کار نیک تا بتواند
ز آن پیش که مرک، خود شمارا خواند

اسهر و اعیونکم و ضمیر و ابطنکم و خذوا اجسادکم تجودوا بها علی انفسکم .

چشمهایتان را بیدار دارید ، شکمهایتان را لاغر کنید ، از تن های خود بگیریید و به روان های خود بیفزائید .

Keep awake your eyes, tighten your belt and weaken your body in order to strengthen your soul .

بگشای دو دیده از سر بیداری کن معده خویش لاغراز کمخواری
سرمایه جسم را سبک تر گردان تا هایه روح را گران تر داری



اشغلو انفسکم بالطاعة و السنتکم بالذکر و قلوبکم بالرضا فیما احببتم و کرهتکم .

خود را بعبادت خدا و زبان های خود را بذکر خدا مشغول دارید و دل های خود را به آنچه بیشتان مقبول یا مکروه است راضی سازید .

Occupy yourself with worshipping God and your tongue in praying Him ; and content your heart to agree with whatever is given , be it pleasant or not .

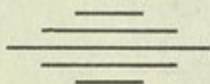
میدار عبادت خدا را معمول پیوسته زبان بذکر او کن مشغول
با داده او بسازو ، دل راضی دار بر هر چه که مکروه بود یا مقبول

أَصْدَقُ شَيْءٍ الْآجِلُ .

راست ترین چیزها مرگ است .

The truest thing is death.

آنرا که زمان مرگ اندر نظر است در زندگی از ستمگری بر حذر است
از یاد میر روز اجل را هرگز چون مرگ زهر واقعهای راست تر است



أَصْلِحِ الْمَسِيءَ بِحَسَنِ فِعَالِكَ وَدَلَّ عَلَى الْخَيْرِ بِجَمِيلِ مَقَالِكَ .

با نیکی رفتار خود بدکار را بنیکی و ادارو با نیکی گفتار خود مردم را براه نیکی رهبری کن .

Teach the malefascants to be good by example of your behaviour; and lead people to the paths of wirtue by good words .

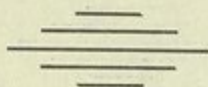
پاکیزه سرشت باش و نیکو رفتار تا پیرو نیکی تو گردد بدکار
با نیکی گفتار خود و گرمی خوی مردم همه را براه نیکی باز آر

أَطِعْ أَخَاكَ وَإِنْ عَصَاكَ وَصَلِّهِ وَإِنْ جَفَاكَ .

فرمان برادرت را بپا اگر چه نافرمانی تو کند و با او بیوند اگر چه با تو جور ورزد.

Be obedient to your brother even if he disobeys you ;
and contact with him even if he is unkind to you .

فرمان برادر خود ایدوست بپا
هر چند ز فرمان تو او پیچد سر
گراو ز تو بکسلد تو از او مکسل
وراو ز تو بگذرد تو از او مگذر



إِعْدِلْ تَحْكُمَ، إِسْمَحْ تَكْرَمَ .

در عدل بکوش تا فرمان بدهی و بخشش کن تا گرامی باشی .

Do justice and command ; be generous and dignified.

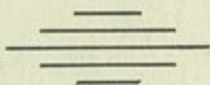
گراو بکوش تا که فرمان بدهی
پیش همه سر فراز و نامی باشی
در بخشش کوش تا گرامی باشی
کر چاره گر عارف و عامی باشی

أَعْظَمُ الْمَصَائِبِ الْجَهْلُ .

بدترین مصیبت جهل است .

The worst calamity is ignorance .

آن مرد که هم با خرد و هم اهل است
جاهل نرهد ز سختی و دشواری
بکشودن هر گره برایش سهل است
ز آن روی که بدترین مصیبت جهل است



أَعْقَلُ النَّاسِ مَنْ أَطَاعَ الْعُقَلَاءَ .

خردمندترین مردم کسی است که از خردمندان پیروی کند .

The wisest person is the one who follows the wise .

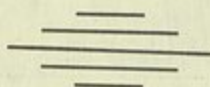
آن راه که عقل بر حذر از آن است
از جمله خردمند تر و زیرک تر
هر کس که رود گمراه و سرگردان است
آنست که پیرو خردمندان است

اعقلکم اطوعکم .

خردمند ترین شما کسی است که بیش از همه شما فرمان خدا را میبرد .

The wisest among you is the one who is most obedient to God .

آنکس که به هر حال خدا را نگیرد آن جنس که ابلیس فروشد نخرد
آن پیش تراست از همه در عقل و خرد کاو از همه فرمان خدا . بیش برد



اغتنموا الشکر فادنی نفعه الزیادة .

شکر خدای را بجای آرید چون کمترین حاصل آن افزونی نعمت است .

Be thankful to God; for it, at least, results in the increase of affluence .

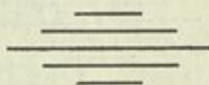
بر آنچه خدای قسمت کرده کنون شو راضی و بگذر از چرا و چه و چون
کن شکر خدا که کمترین حاصل شکر آنست که نعمت تو سازد افزون

اغلبوا الجزع بالصبر فان الجزع يحبط الاجر و يعظم الفجیعة .

بر یتابی غلبه کنید چون یتابی باداش را بر باد میدهد و دشواری را بزرگتر میسازد.

Overcome your impatience for it spoils the result of your effort and intensifies your difficulty .

کن صبر بروز سختی و ناچاری
بر باد رود حاصل هر کوشش و سعی
بیتاب مباش و زار، چون از زاری
آید بنظر بزرگ هر دشواری



اغناکم اقنعکم ، اشقاکم احرصکم .

بیچیزترین شما قانع ترین و بدبخت ترین شما حرصی ترین شماست .

The richest man is the one who is most content ; and the most unfortunate, the one who is most greedy .

درکنج قناعت ز فراغت اثر است
خوشبخت تراست هر که قانع تر شد
در دامگه حرص بسی دردسراست
بدبخت تراست هر که طماع تر است

افعلوا الخير ما استطعتم فخير من الخير فاعله. اجتنبوا الشر فان شر من الشر فاعله

تا میتوانید نیکی کنید زیرا بهتر از نیکوئی، خود نیکو کار است و از بدی حذر کنید زیرا بدتر از بدی هم خود بد کردار است .

Do good as much as you can, for better than a good deed is the man who performs it; avoid all evils, for worse than a bad deed is the man who commits it .

در نیکی کوش تا که بخت یار است چون به زنگوئی، خود نیکو کار است
و ز طی ره بدی حذر کن زیرا بدتر ز بدی هم خود بد کردار است



افکر تستنصر .

اندیشه کن تا پیروز شوی .

Be thoughtful if you want to be triumphant .

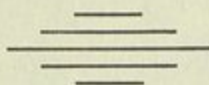
با فکر درست باش و با عزم قوی تا آنکه به هر راه کنی پیشروی
اندیشه کنی درست گر در همه کار اندر همه کار نیز پیروز شوی

اقبح القبائح الكذب ، اشرف المحاسن الوفاء .

دروغ از هر بدی بدتر و وفا از هر خوبی خوبتر است .

Falsehood is worst of all bad deeds; and loyalty , best of all good ones .

دوری کن از آنچه نا کسی را نراست رو درپی آنچه مردمی را ثمر است
از هر چه بدی بود دروغ است بتر و ز هر چه که خوبی است وفا خوبتر است



اقصر همك على ما يلزمك ولا تخض فيما لا يعينك .

در پی کاری رو که بایسته تست و از کاری که سودت نبخشد حذر کن .

Try to do whatever is necessary and do not do what does not benefit you .

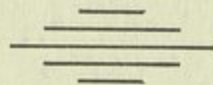
هر جا بکنار آتشی خواهی بود میکوش که گرمی شودت بهره نه دود
رو در پی آن کار که بایسته تست ز آن کار حذر کن که نبخشد بتو سود

اَكْذِبْ شَيْءَ الْاَهْلِ .

دروغ ترین چیزها آرزوست .

Nothing is more fallacious than desires .

عاقل ز فریب آرزو بر حذر است کز هر چیزی دروغ آن بیشتر است
چون تا نرسیده ای بدان، یک چیز است دستت چو بدان رسید چیزی دگر است



اَكْذِبُوا اَمْالِكُمْ وَ اغْتَنِمُوا اِحْصَاءَكُمْ بِاِحْسَانِ اَعْمَالِكُمْ .

آرزوهای خود را تکذیب کنید و فرصت ها را برای نیکوکاری غنیمت شمارید .

Deny your desires and, by doing good , take the best advantage of your opportunity.

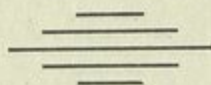
سر رشته حرص و آرزو را کوتاه دار بر نقش و نگار آرزو دل مسپار
این فرصت ده روزه غنیمت بشمار با کار صواب خود ثوابی بکف آ

اَكْرَمُ وُدِّكَ ، وَاحْفَظْ عَهْدَكَ .

دوست خود را گرامی شمار و عهد خود را نگاهدار .

Respect your friends and keep your promise .

چون یار بدست تو نیاید بسیار مگذار که از دست رود دامن یار
هر دوست که یافتی عزیزش بشمار هر عهد که بسته‌ای نگاهش میدار



اَكْبَسُ الْكَيْسِ التَّقْوَى ، اَهْلَكَ شَيْءُ الْهَوَى .

پرهیز بهترین زیرکی و هوسرانی کشنده ترین چیز است .

Chastity is the best form of smartness; and sensulity ,
the most harmful thing .

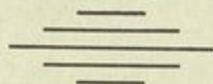
چون آز و هوس مایه هر تقصیر است پرهیز از آن نکوترین تدبیر است
شمشیر هوس کشنده تر از تیر است بس کشته که افتاده این شمشیر است

أَحْسَانٌ مَجْبِيَةٌ ، الشَّحُّ مُسْبِيَةٌ .

بخشش مایه دوستی و بخل باعث دشمنی است .

Generosity leads to friendship; avarice causes enmity.

احسان در شادی به رخت بگشاید خست به لال و محنتت افزاید
از بخشش و بذل، دوستی میآید وز خست و بخل دشمنی میزاید



التَّيْبِيرُ بِالرَّأْيِ ، الرَّأْيُ بِالْفِكْرِ .

تدبیر نکوبسته به رأی نکوورأی نکوبسته به اندیشه درست است .

Good planning depends on good judgement; good judgement, on good thinking .

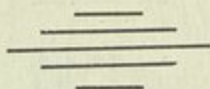
رهرو که مدد ز عقل و تدبیر نجست گر دید دچار لغزش از کام نخست
تدبیر نکو بسته به آراء نکوست آراء نکو بسته به افکار درست

الحرمان خذلان ، القنیه احزان ، الامل خوان .

در محرومیت خواری و در جمع مال غم و غصه است . آرزو نیز خیانتکار میباشد .

Deprivation of wealth debases you ; and , also ,
accumulation of it distresses. Desire is treacherous .

در فقر اگر کسی بگیتی خوار است در جستن مال هم غم بسیار است
ز نهار فریب آرزو را نخوری ز آن روی که آرزو خیانتکار است



الحسد یضنی ، الحقد یدوی .

رشک مایه لاغری و کینه باعث بیماری است .

Jealousy weakens the body and hatred sickens it .

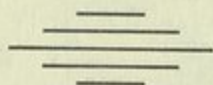
از کینه و رشک بر حذر باش ای یار وز این دو همیشه جسم و جان عاری دار
کز آتش رشک جسم کرده لاغر وز آفت کینه روح کرده بیمار

الدنيا تغوي ، الشهوة تغري .

دنیاطلبی گمراهی و شهوترانی آزمندی میآورد .

Mammonism misleads; and sensuality causes avidity.

مگذار که شیطان لعین ره زندت با دست هوس زجای خود بر کندت
دنیا لمبی به گمراهی انجامد شهوترانی به حرص و آز افکندت



الدین رقی ، القضاء عتیق .

قرض داری بندگی و ادای قرض آزادگی است :

Indepthedness is slavery and repaying it is freedom .

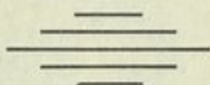
ویرانه اگر خانه ز بنیاد شود به زآنکه به قرض کردن آباد شود
چون بنده بود کسی که قرضی دارد کز بعد ادای قرض آزاد شود

الرِّزْقُ مَقْسُومٌ ، الْحَرِيصُ مَحْرُومٌ .

روزی قسمت شده و حریص محروم است .

Livelihood is allotted; and the greedy man who tries to get more than his lot will be disappointed .

ز آنجای که رزق هر کسی مقسوم است ،
و آنکس که حریص است و فزون تر خواهد
از سفرهٔ رزق قسمتش معلوم است
هر چند بخود رنج دهد محروم است



الشَّهَوَاتُ آفَاتٌ ، الْمَذَاتُ مَفْسَدَاتٌ .

شهوترانی گزندها و لذت طلبی تباهی ازی میآورد .

Sensuality is harmful and pleasure-seeking leads to corruptions .

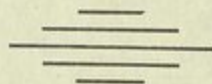
آنکوره شهوت و هوس بسپارد
شهو ترانی گزند در پی دارد
زین ره تن و جان خویش میآزارد
لذت طلبی نیز تباهی آرد

الطاعة تنجي ، المعصية تودي .

فرمان خدا بر دن مایه نجات و نافرمانی او باعث هلاکت است .

Obeisance to God is the way of salvation and disobedience leads to destruction .

آن مرد که از قهر خدا دارد باک باید دل خویش از گنه سازد پاک
فرمانبری اوست بهین راه نجات نا فرمانی است بدترین دام هلاک



العقل قربة ، الحمق غربة .

خرد آدمی را بمقصد نزدیک و بیخردی دور میکند .

Wisdom helps you to reach your goal but foolishness keeps you away from it .

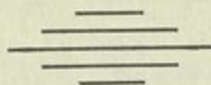
گرجاهل و خشک مغز و مغرور افتی محروم زهر مراد و منظور افتی
از راه خرد، شوی به مقصد نزدیک وز بیخردی ز مقصدت دور افتی

العلم بالفهم ، الفهم بالفطنة ؛ الفطنة بالبصيرة .

تحصیل دانائی بسته بفهم ، فهم نتیجه هوشیاری و هوشیاری حاصل بینائی است .

Acquiring knowledge depends on understanding ,
understanding is the result of intelligence and intelligence
is produced by perceptability .

تحصیل کمال و هنر و دانائی بسته است به فیض فهم و روشن رایی
و آن فهم بود نتیجه هوشیاری و آن هوشیاری است حاصل بینائی



الفقر ينسى .

بیخردی فراموشی میآورد .

Poverty brings forgetfulness.

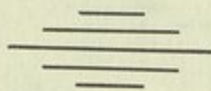
با مرد تهیدست دعامم مستیز کاو بهرچه از بدی ندارد پرهیز
مسکین زبد و خوب نمیآرد یاد چون بیچیزی برد ز خاطر همه چیز

الفکر رشد ، الغفلة فقد .

اندیشه سبب راه بردن وغفلت مایه کم کردن است .

By thinking you can find the way and by negligence you lose it .

ز آن صید که در کمند تو سر بنهد
غافل چو شوی زبندت آخر بجهد
اندیشه چه راه ها که روشن سازد
غفلت چه امید ها که برباد دهد



الفکر یهدی .

اندیشه راهنماست .

Thinking leads the mind .

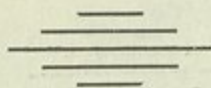
اندیشه مرد ، سازد او را آگاه
از اینکه کجا راه و کجا باشد چاه
فکر تو همیشه راهنمای تو بود
بی فکر مرو پیش که گردی گمراه

اليقظة نور؛ الغفلة غرور

بیداری روشنی و غفلت گمراهی است.

Vigilance clarifies the mind and negligence misleads .

در سایه تیز بینی و هشیاری روشن سازد ره ترا بیداری
هر کار زعیب و نقص ماند عاری گمراه کندت غفلت و سهل انگاری



اهجر والشهوات فانها تقودكم الى ركوب الذنوب والنهجم الى السيئات.

از شهوت رانی بگریزید که شما را بگناهکاری و بدکرداری میکشاند.

Avoid sensuality which leads you to committing the sins and doing evil .

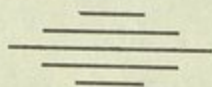
بگریز ز شهوت که ترا خوار کند هم آنکه گناهان تو سنگین سازد
و ندر دو جهان کار ترا زار کند هم آنکه بدی های تو بسیار کند

۱۰۰۰۰۰
الامن اغترار .

ایمن شدن فریب خوردن است .

Feeling safe is a cause for being deceived .

ای بس که دچار کید رهزن باشد رهرو که ز راه خویش ایمن باشد
غافل شدن و فریب خوردن باشد از فتنه روزگار ایمن ماندن



الایشار فضیلة؛ الاحتکار رذیلة .

بخشش مایه برتری و احتکار ارزاق پستی است .

Generosity brings superiority . Hoarding of food stuff means baseness .

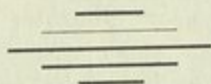
بر او همه کس مایل و مشتاق بود آنکس که به بخشش و کرم طاق بود
رذل است و بری ز حسن اخلاق بود و آن کز پی احتکار ارزاق بود

الإيمان نجات؛ التوبة ممحاة .

ایمان مایه رستگاری و توبه پاک کننده گناه است .

Faith is the way to salvation and repentance absolves you from the sins .

مؤمن شو و جز رضای حق هیچ نخواه
رفتی چوره خلاف بر کرد از راه
ایمان ره رستگاری و پیروزی است
توبه است یگانه مایه محو گناه



التقلل ولا التذلل .

اندک یافتن بهتر از خوار شدن است .

To get little is better than to be debased for more .

تا پای بدامن قناعت داری ،
از عزت و احترام برخورداری
اندک یابی نکوتر است از خواری
اندر طمع فزونی و بسیاری

التواضع رأس العقل ، التكبر رأس الجهل .

فروتنی آغاز خرد و کبر و غرور اول بیخردی است .

Humbleness in the beginning of wisdom; proudness the beginning of foolishness.

چون دم ز کمال و خرد و عقل زدی پرهیز کن از هر چه که عیب است و بدی
اظهار فروتنی است آغاز خرد کبر است و غرور اول بیخردی



التوفيق رحمة .

توفیق رحمت خداوند است .

Success is God's mercy .

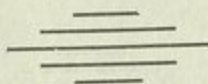
هر چند دلت به سعی خرسند بود بی یاری حق پای تو در بند بود
کن شکر چو توفیق بیایی زیرا توفیق چو رحمت خداوند بود

الْجَوَادُ فِي الدُّنْيَا مَحْمُودٌ وَفِي الْآخِرَةِ مَسْعُودٌ .

بخشنده در دنیا ستوده و در آخرت خوشبخت است .

A generous person is praised in this world and happy in the other .

هر جا که جوانمرد کریم آرد رخت
هرگز نفتد به کار او عقده سخت
بخشنده، رسد بکام در هر دو جهان
کاینجای ستوده است و آنجا خوشبخت



الْحِسَابُ قَبْلَ الْعِقَابِ ، الثَّوَابُ بَعْدَ الْحِسَابِ .

حساب پیش از عذاب و ثواب بعد از حساب است .

Judgement comes before punishment and reward after judgement .

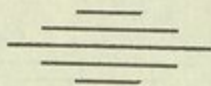
تا کار بد کسی نیاید به حساب
تا کار نکو نیز نگردد معلوم
بهر گنه او ننویسند عذاب
هرگز به نکو کار نبخشند ثواب

الحمد شر الامراض .

حسد بدترین مرض است .

Jealousy is the worst illness .

تا چشم به جاه و مال مردم داری
از رشك حذر كن ای برادر زیرا
از رشك روان خویش میآزاری
رشك و حسد است بدترین بیماری



الحلم زين الخلق .

بردباری زیور اخلاق است .

Patience is adornment of character .

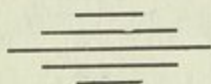
هر چند که مرد خلق و خویش دلجوست
کن خوی به حلم و بردباری ایدوست
گر زود غضبناک شود کاهش اوست
ز آن روی که حلم، زیور خوی نکوست

الْخَوْفُ مِنَ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا يُؤْمِنُ الْخَوْفَ فِي الْآخِرَةِ .

ترس از خدا در دنیا آدمی را از ترس از او در آخرت ایمن میدارد .

Fearing God in this world saves one from fearing in the other .

آنکس که دلش می تپد از بیم عقاب دوری ز گناه جوید از بهر ثواب
آن مرد که ترسد از خدا در دنیا در آخرت است ایمن از ترس عذاب



الدُّنْيَا سَوْقٌ الْخُسْرَانِ .

کیتی بازار زیانکاری است .

The world is like a market out of which you get nothing but loss .

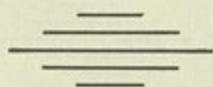
کیتی که در آن کس رخمة صود ندید، وز آتش آن هیچ بجز دود ندید،
بازار خرابی است که سوداگر آن بسیار زیان دید ولی سود ندید

الرِّفْقُ مِفْتَاحُ النِّجَاحِ .

مدارا کلید پیروزی است .

Moderateness is a key to victory .

گر آتش خشم دمبدم افروزی جان خود و جان دیگران را سوزی
کن خوی بنرمی و مدارا زیرا نرمی است کلید نصرت و پیروزی



الصِّدْقُ خَيْرُ الْقَوْلِ ، الْإِخْلَاصُ خَيْرُ الْعَمَلِ .

سخن راست بهترین گفتار و کاری که از روی پاکدلی است بهترین کردار است .

To speak out the truth is the best talk and an honest work is the best deed .

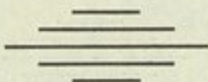
گفتار تو گر ز صدق برخوردار است در منطق اخلاق بهین گفتار است
کردار تو گر که از سر پاکدلی است در دیدهٔ عقل بهترین کردار است

الصِّدْقُ لِسَانُ الْحَقِّ .

راستی زبان خداوند است .

Truthfulness is God's language .

هر قول که از خدای منان باشد ز آن راستی و صدق نمایان باشد
از بهر خدا براستگوئی خو کن چون راستی از صفات یزدان باشد



الطَّمَعُ مَذِلٌّ ، الْوَرَعُ مَجْلِبٌ .

طمع مایه خواری و پرهیز باعث بزرگی است .

Greed debases and abstinence ennobles you .

چون مایه خواری است طمع ز آن بگریز در پیش کسان آبروی خویش مریز
آن به که ز حرص و آرزوئی پرهیز تا آنکه بلند قدر باشی و عزیز

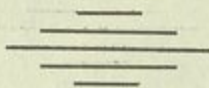
العَاقِلُ عَدُوٌّ لِدَتِهِ ، الجَاهِلُ عَبْدٌ شَهْوَتِهِ .

دانا دشمن لذت خود و نادان بنده شهوت خود است .

A learned man is opposed to the pleasures and an ignorant man is enslaved by passions .

جمال بی عیش باشد و عشرت خویش
نادان همه جاست بنده شهوت خویش

فرزانه کند پیروی از حکمت خویش
داناست همیشه دشمن لذت خویش



العَاقِلُ لَا يَنْخَدِعُ .

العَاقِلُ لَا يَنْخَدِعُ .

بصیرت دانا را خدایند .

خردمند از هیچکس فریب نمی خورد .

A wise man will not be deceived by any body .

شاید که خورد فریب هر خاز و خسی
هر گز نخورد فریب از هیچکسی

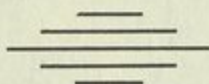
آنکس که بود بیخرد و بلهوسی
و آن مرد که بهره از خرد برده بسی

١٠٠٠٠٠
العفو احسن الاحسان .

عفو بهترین احسان است .

The best form of generosity is to pardon .

چون تکیه ترا بمسند فرمان است،
از جرم کسی که خواست پوزش بگذر
شمشیر نفوذ و قدرتت بران است،
ز آن روی که عفو بهترین احسان است



١٠٠٠٠٠
العقل رسول الحق .

خرد پیک خداوند است .

Wisdom is God's messenger .

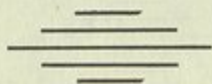
آن مرد که عاقل و خردمند بود
ز آنجا که خرد همچو خدا را هنماست
از فیض خرد رها ز هر بند بود
گوئی که خرد پیک خداوند بود

العلم شفاء الجهل شقاء

دانش درمان درد و نادانی بدبختی است .

Knowledge is remedy and ignorance is misfortune .

علم است مددکار تو پیوسته چو دوست جهل از بی آزار تو مانند عدوست
دانائی مرد درد اوراست دوا نادانی او مایه بدبختی اوست



العمر تفتیه اللحظات

عمر را گذشت لحظات پایان می‌رساند .

Passing of moments finishes our life .

بالای ترا زمانه خم خواهد کرد و آنکاه روانه عدم خواهد کرد
هر لحظه که از عمر تو در میگذرد یک لحظه هم از عمر تو کم خواهد کرد

العین برید القلب .

چشم بیک دل است .

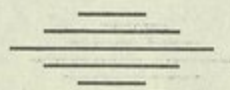
The eye is the messenger of the heart .

چون چشم ببیند دل ما خواهد خواست

کوئی که دو چشم ما چوپیک دل ماست

هر چیز که پیش دیده ما زیباست

ز آنجای که دل میرود اندر پی چشم



الفرص خالص ، الفوت غصص .

فرصت مجال رهائی از سختی است و از دست رفتنش مایه غم و افسوس است .

Opportunity is a good chance to get rid of difficulty ;
and to lose it, is a cause of sorrow .

بگشاگرهی را که فتاده است بکار

از دست چو رفت ، آرد افسوس بیار

از فرصت خود بهره کافی بردار

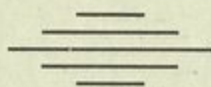
فرصت که بود وقت نجات از هر بند

الفِطْنَةُ هِدَايَةٌ ، الْغِبَاوَةُ غَوَايَةٌ .

هشیاری مایه رهبری و بیهوشی باعث گمراهی است .

Intelligence leads and bluntness misleads .

هرگز نکند ز کار خود کوتاهی	آنرا که بود زیرکی و آگاهی
بیهوشی اوست مایه گمراهی	هشیاری مرد مایه رهبری است



القَنَاعَةُ عِفَافٌ .

قناعت پاکدامنی است .

Contentment leads to chastity .

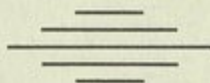
از حرص بهر جنایتی روی آرد	آنکو به ره حرص قدم بگذارند،
دامان ترا پاک نکه میدارد	خوکن به قناعت که زهر آرایش

الكریم عندالله محبوبمشاب وعندالناس محبوب مهاب .

مرد بخشنده پیش خداوند پاداش دارد و نزد مردم عزیز و بزرگ است .

A generous man is rewarded by God and respected by people .

آن مرد که اهل بخشش و وجود و سخاست
خوشبخت و سپید روی در هر دو سر است
فردا ببر خدا نصیبش پاداش
امروز بپیش خلق قدرش والاست



المال عاریة ، الدنيا فانیة .

مال دنیا عاریه است و دنیا فانی است .

Wealth is given on loan and the world is transitory .

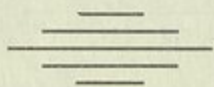
ای آنکه ترا ملک جهان ارزانی است
و ندر پی حفظ مال جان افشانی است
مالی که بدان فخر کنی عاریتی است
دنیا که بدان سپرده ای دل، فانی است

المحترس ملقى .

کسیکه خویشتن دارست به مقصود میرسد .

One who can control himself reaches his aim .

از راستروی مرد بمقصود رسد زین گنج به هر کسی بسی سود رسد
از کج روشی هر آنکه خودداری کرد بر مقصد خویشتن بسی زود رسد



المرض حبس البدن .

بیماری زندان تن است .

Sickness is the prison of the body .

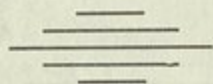
آنقدر مکن کجروی و پر خواری تا جسم تو گردد از سلامت عاری
غافل مشو از سلامت خود زیرا چون زندان است بهر تن بیماری

المكور شيطان .

فريبكارمانند شيطان است .

A deceitful man is like a devil .

آنجا که فریب و حيله و دستان است بر قول کسی ترا چه اطمینان است
از اهل فریب و حيله پرهیز کنید زیرا که فريبکار چون شيطان است



الموت ولا الدنية ، الموت ولا ابتذال الحرية .

مړك بهتر از پست شدن و جان دادن بهتر از خوار کردن آزادی است .

Death is better than baseness, and perdition is better than corruption of freedom .

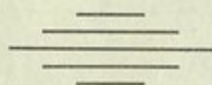
آن مرد که در تنش رگ غیرت هست میمیرد و خویش را نمیسازد پست
مردان سر و جان زدست دادند ولی آزادی خویش را ندادند از دست

المؤمن من تحمل اذى الناس ولا يتاذى احد منه .

دیندار کسی است که از دست همه آزار کشد اما کسی از او آزار نیند .

A pious man is the one who does not hurt anybody even if he is hurt by all .

دانی چه کسی است در حقیقت دیندار ؟
يك عمر گر آزار كشد از همه كس
آنکس که شکیبیا بود و خوش رفتار
يکدم نکشد کسی زدستش آزار



الوقار حلية العقل .

سنگینی زیور خرد است .

Gravity is the decoration of wisdom .

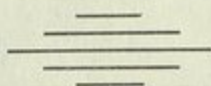
آن مرد که یکسان بپوش نیک و بد است
از دست منه وقار و سنگینی را
انسان نبود که بدتر از دیو و دد است
چون سنگینی زیور عقل و خرد است

الهدية تجلب المودة .

هدیه دادن دوستی می آورد .

To present gifts brings friendship .

از هر چه بنای دوستی بگذارد عاقل باید که بهره ای بردارد
با دادن تحفه میتوان دوست گرفت چون دادن تحفه دوستی میآورد



اقبلوا النصيحة ممن اهداها اليكم واعقلوها على انفسكم .

هر بند که کسی بشمامیدهد بپذیرید و خود را به پیروی از آن پابند کنید .

Accept the advice from whoever gives it and be determined to practise it.

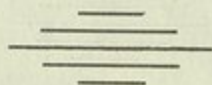
میکوش که بهره ور شوی از هر پند کاین است طریق مردم دانشمند
هر پند که میدهد ترا کس، بپذیر و آنگاه به پیروی از آن شو پابند

أَلَا إِنَّهُ لَيْسَ لِنَفْسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِعُوهَا إِلَّا بِهَا .

بدانید که برای شما جز بهشت چیز دیگری نیست پس هر گز خود را جز بهشت نفرروشید.

Be aware that your price is nothing but paradise ; so, never sell yourself except for it .

آنست بهشتی که نرفت از ره زشت جز در ره احسان و کرم پای نهشت
چون باغ بهشت است بهای تو و بس هر گز مفروش خویش را جر بهبهشت



الَاتَّائِبِ مِنَ خَطِيئَةٍ قَبْلَ حُضُورِ مَمِيَّتِهِ؟

آیا کسی نیست که پیش از مرگ از گناه خود توبه کند ؟

Isn't there anyone who may repent from his sins before his death

تا عمر بجاست مرد فرصت دارد تا روی بدر گاه خداوند آرد
آیا کس نیست گز گنه توبه کند زآن پیش که مرگ فرصتی نگذارد؟

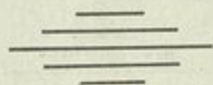
الاستشارة عين الهداية .

رای جوئی راه یابی است .

To consult means to find a way .

کار تر شود خراب و حال تو تباه
از بهر علاج کار خود جوید راه

در کار ز مشورت چو داری اکراه
آنکس که ز آزمودگان خواهد رأی



الاعمال لنفسه قبل يوم يؤسه ؟

آیا کسی نیست که قبل از آنکه روز سختش فرارسد برای خود عمل خیری انجام دهد؟

Isn't there anybody who can do a good deed for his salvation , before his hard days in which he will not be able to do anything

کاندر عمل خیر کند جهد بسی
و آنکه بعمل نباشدش دسترسی؟

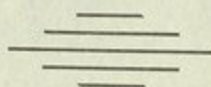
آیا نبود درین زمان هیچ کسی
ز آن پیش که روز سختش از پی برسد

الامتزود لآخرته قبل ازوف رحلته ؟

آیا کسی نیست که قبل از نزدیک شدن زمان رحلت برای سفر آخرت توشه ای بردارد؟

Isn't there anyone who , before his departure from this world , may prepare provisions for the other

آیا نبود کس آنقدر دور اندیش کاو تا که نیامده است رحلت در پیش
از بهر دیار آخرت بردارد از حسن عمل توشه راهی با خویش؟



الامستيقظ من غفلته قبل نفاذ مدته ؟

آیا کسی نیست که قبل از پایان رسیدن فرصتش از غفلت خود بیدار گردد؟

Isn't there anybody who can put an end to his negligence before his opportunity comes to an end

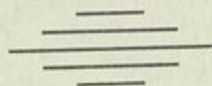
ز آن پیش که ناگاه بلب جان برسد باید ثمر از عمر به انسان برسد
آیا نشود کسی ز غفلت بیدار ز آن پیش که فرصتش بپایان برسد؟

الَا مُنْتَبِهٌ مِّن رَّقَدَتِهِ قَبْلَ حِينِ مَنِيَّتِهِ ؟

آیا کسی نیست که پیش از فرارسیدن مرگ، از خواب غفلت بیدار شود ؟

Isn't there anybody who can wake up from his negligence before his death

چون دورهٔ عمر هر کسی گردد طی
آیا نشود خفتهٔ غفلت بیدار
افسوس خورد که از چهره رفت از کفوی
زان پیش که خواب مرگ آید از پی؟



الَا وَاِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ لِّمَن يَسْلَمُ مِنْهَا الْاَبَالِزْهَدِ فِيهَا وَلَا يَنْجِي مِنْهَا بَشِيءٌ كَانَتْ
لَهَا الْاِحْرَادُ هَذِهِ الْمَاظَةُ لِاهْلِهَا .

جهان خانه ای است که کسی در آن ایمنی نیابد مگر به کناره گیری از آن و هیچکس به آنچه درد نیاست دستگارانمیشود مگر آزاده ای که این ته مانده را به اهل آن واگذارد.

The world is like a house in which nobody is safe but one who retires from its affairs ; and no one will be saved except the freeman who can leave the world to its worldly people .

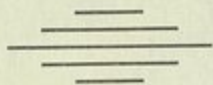
کس ایمنی از جهان غدار نداشت
وز فتنه رها نشد جز آن آزاده
جز آنکه به مهر این جهان دل نکماشت
کاو دنیا را باهل دنیا بگذاشت

الاولان الدنيا قد تصرفمت واذنت بانقضائها وتنكر معروفها وصار حديد هارثا
 واثمينها غثا .

آگاه باش که دنیا بندها را گسسته و ما را از فنای نعمتش آگاه ساخته است .
 معروفش منکر، نوش کهنه و چاقش لاغر شده است .

Be aware that the world has cut all the ties and warned
 us of its transience ; its good is bad , its new is old and its
 thick is thin.

دنيا که گسسته بندها را یکسر ما را ز فنای نعمتش داده خبر
 هم معروفش شده است اکنون منکر هم گشته نوش کهنه و چاقش لاغر



الاولان القناعة وغلبة الشهوة من اكبر العفاف .

بدان که قناعت و غلبه بر شهوت بهترین راه پاکدامنی است .

Be aware that contentment and overcoming passions is
 the best way which leads to chastity .

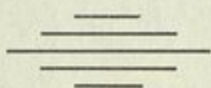
تا پاک ز آرایش و لغزش مانی راهی به ازین نیست که تا بتوانی
 با قسمت خویشتن قناعت بکنی وز شهوت نفس نیز روگردانی

الْبَطْنَةُ تَمْنَعُ الْفِطْنَةَ .

شکمخواری آفت هوشیاری است .

Gluttony is the bane of intelligence .

سازد تن و جانش ز سلامت عاری پرخواری آدمی است چون بیماری
چون پر خواری است آفت هشیاری پرهیز کن ای عزیز از پر خواری



التَّكْبُرُ فِي الْوَلَايَةِ ذُلٌّ فِي الْعَزْلِ .

تکبر در هنگام فرمانروایی مایه خواری در وقت بر کناری از کارست .

Arrogance during governorship results in being despised during retirement .

گر کبر و غرور و خودسری پیش آری امروز که بر خلق حکومت داری
از چشم کسان افقی و بینی خواری فردا که ز کار بر کنارت کردند

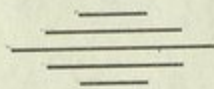
الْحِرْصُ عِلَامَةُ الْفَقْرِ .

حرص نشانه بی چیزی است .

Greed is a sign of poverty.

هر چند برویش در تروت شده باز
چون حرص و طمع نشان فقر است و نیاز

مرد است نیازمند تا دارد آز
آنکس که حرص است، فقیر است فقیر



الْحَقُّوْدُ لِارَاحَةِ لَه

کینه و آسودگی ندارد .

A vindictive person can not enjoy the peace of mind.

روشندل و صاف باش چون آئینه
آسوده نباشد آنکه دارد کینه

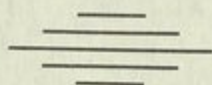
از کینه و بغض پاک کردن سینه
چون آنکه فتاده خار در پیرهنش

الْحَيَاءُ مِفْتَاحُ الْخَيْرِ؛ الْفَحْشَةُ عِنْوَانُ الشَّرِّ.

حیا کلید نیکی و بیشرمنی آغاز بدی است.

Modesty is the key to goodness and impudence is the commencement of evil-doing.

کژخوئی و بدرهی است از بیخردی
شرم است و حیا کلید نیکی منشی
تندی و خشونت است دیوی و ددی
کستاخی و خیرگی است آغاز بدی



الزَّمِ الصَّمْتَ فَادْنِي نَفْعُهُ السَّلَامَةُ.

خاموشی پیش گیر که کمترین منفعتش مصون ماندن از خطاست.

Keep silent for being safe from error is the least benefit of it.

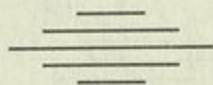
آنکو همه جا زبان بگفتار گشود
خاموش نشین که کمترین منفعتش
اندر سخنش بسی خطا روی نمود
آنست که از خطا مصون خواهی بود

الزُّمُوالْجَمَاعَةَ وَاجْتَنِبُواالْفِرْقَةَ .

همراه جماعت باشید و از پراکندگی بپرهیزید .

Keep close with the folks and avoid dispersion.

باید که بجا چو کوه پاینده شوید
چون کاه چرا ز جای خود کنده شوید
مانند قوی چو با جماعت باشید
کردید ضعیف چون پراکنده شوید



الصَّبْرُ جَنَّةٌ الْفَاقَةُ .

شکیبایی سپر تنگدستی است .

Patience is like a shield against poverty .

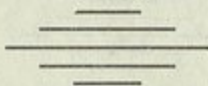
گر چهره دیوتیره بختی است مهیب
کن صبر که پیش تیر بدبختی و فقر
ور راه نجات از آن ترا نیست نصیب
کس را سپری نیست به از صبر و شکیب

العقل مصلح كل أمر

عقل همه کارها را اصلاح میکند .

wisdom corrects everything .

عقل است چراغ، هر شب تاری را بیرون کشد از پای تو هر خاری را
کی دیده کسی چنین مدد گاری را چون عقل کند درست هر کاری را



الفکر ينير القلب

فکر عقل را روشن میکند .

Thinking clarifies the mind .

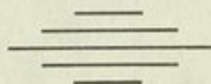
هر راه که بی فکر معین گردد هر کس که رود دچار رهن گردد
از فکر مدد گیر اگر داری عقل کز پرتو فکر عقل روشن گردد

المال نهب الحوادث ، المال سلوة الوارث .

مال را حوادث غارت میکند . مال مایه آسایش وارث است .

Wealth will be plundered by events and will only secure the comfort of the heirs .

در عرصه روزگار بس مکنت و مال گردیده ز تاراج حوادث پامال
مال است برای صاحبش رنج و مالال لیکن ز برای وارثان عشرت و حال



المعروف لا يتم الا بالثلث : بتصغيره و تعجيله و ستره ، فانك اذا صغرته
فقد عظمته و اذا عجلته فقد هنأته و اذا سترته فقد تممته .

احسان تمام نشود مگر به سه چیز: به کوچک انگاشتن آن ، تعجیل در آن و پنهان داشتن آن . چون کوچکش انگاری ، بزرگش کنی . چون در آن تعجیل کنی ، شیرینش سازی و چون پنهانش داری کاملش نمائی .

Beneficence will not be perfected but by three things: considering it little , hurry in doing it and concealing it ; when you consider it small you make it great , when you hurry to do it you make it sweet and when you conceal it you make it perfect.

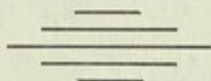
احسان چو کنی بمستحقان ایدل نا قابلش انکار که کرده قابل
تعجیل در آن کن که شود شیرین تر پنهانش دار تا که کرده کامل

النَّاسُ مِنَ خَوْفِ الذَّلِيلِ مَتَمَجِّلُو الذَّلِيلَ .

مردم از ترس ذلت بسوی مذلت میشتابند .

People will often be abjected just for fear of the very abjectness .

ما تا که بدفع زهر غم پردازیم بازهر شراب جان تبه میسازیم
کوشیم که تا زیک مذلت برهیم خود را بمذلتی دگر اندازیم



النَّاسُ مَنْقُوصُونَ مَدْخُلُونَ إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ .

همه کس دارای عیب و نقص است مگر آنکسی که خداوند نگاهش داشته است .

All people are defective and deficient except those whom God saves .

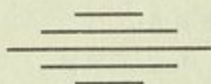
خود را بخدا اگر کسی نسپارد بس دام که شیطان برهش بگذارد
از لکه عیب و نقص کس نیست بری جز آنکه خداوند نگاهش دارد

ان احمد الامور عاقبة الصبر .

پایان شکیبائی خوش ترین پایان است .

Patience has the happiest ending .

از رنج، ترا اگر چه بر لب جان است	گر صبر کنی، تحملش آسان است
بس درد که صبر بهر آن درمان است	پایان شکیب خوش ترین پایان است



ان اسرع الخیر ثواباً الیر .

پاداش نیکوکاری از هر جاری زود تر میرسد .

The quickest reward is that of beneficence .

آن مرد که نیکدوی و خوش رفتار است	از لطف خدا و خلق بر خوردار است
آن اجر که زودتر زهر اجر رسد	پاداش نیکوکاری نیکوکار است

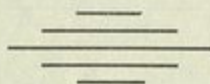
إِنَّ أَعْجَلَ الْعُقُوبَةِ ، عِقُوبَةُ الْبَغِيِّ .

کیفر بیدادگری از هر کیفری زود تر میرسد .

The quickest punishment is that of cruelty.

هم خصم خدا وهم عدوی بشر است
چون از همه کس کیفر او زودتر است

آن کز ره بیدادگری رهسپر است
بدبخت هر آنکسی که بیدادگر است



إِنَّ أَفْضَلَ أَخْلَاقِ الرِّجَالِ الْحِلْمُ .

بردباری بهترین صفت مردان است .

Patience is man's best character .

آرامش و صبر و پایداری بهتر
کز هر صفتی است بردباری بهتر

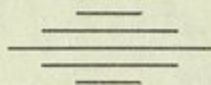
پرهیز ز خشم و بیقراری بهتر
ایدوست بحلم و بردباری خو کن

إِنَّ النِّسَاءَ هَمَّهْنَ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْفِسَادَ فِيهَا .

همت زنان مصروف آراستن زندگی دنیائی و فساد کردن در آن است .

Women endeavour to make up the worldly life and lead the world to corruption .

ای آنکه به مهر زن نهادی کردن دانی بچه مصروف شود همت زن ؟
آراستن زندگی دنیائی و ندر همه جا فساد بر پا کردن



إِنَّ أَمْسَاكَ الْجَافِظِ أَجْمَلٌ مِنْ بَذْلِ الْمَضِيْعِ .

امساک بجا از بخشش بیجائی که اثر بد داشته باشد بهتر است .

A timely parsimony is better than an untimely generosity which has bad result .

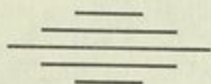
که صلح نکوتر و گهی دعوا به که قهر ز مهر و زشت از زیبا به
بخشش هم اگر بجان باشد خوش نیست امساک بجا ز بخشش بیجا به

إِنَّ النُّفُوسَ إِذَا تَنَاسَبَتْ اِبْتَلَفَتْ .

آنان که میانشان هماهنگی است زود بیکدیگر خومیگیرند .

Those who have concordance will soon become intimate to one another .

بس خلق که باهمند و از هم سیرند چون نا سازند مهر هم نپذیرند
آنان که میانشان هماهنگی هست بس زود به مهر یکدیگر خو گیرند



إِنَّ طَبَاعَكَ تَدْعُوكَ مَا الْفِتْنَةُ .

طبع تو ترا بسوی چیزی میخواند که به آن الفتش داده ای .

Your nature attracts you to whatever it is acquainted with .

گر طبع به بند عادتی در ماند شاید که دگر نجات از آن نتواند
چون طبع به هر چه عادتش دادی تو پیوسته ترا بسوی آن میخواند

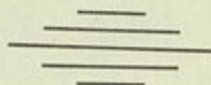
إِنَّ فِي الْخُمُولِ لَرَأْحَةً .

در گمنامی آسایش است .

In obscurity you can find tranquility.

این شوق و هوس در سر او از خامی است
آسایش اگر که هست در گمنامی است

آن کز پی نام و شهرت و محمود کامی است
شهرت ز برای آدمی درد سر است



إِنَّ كَفْرَ النِّعْمَةِ لَوَمٌّ .

کفران نعمت سرزنش و ندامت آورد .

Ingratitude deserves blame and brings repentance.

زان دور شود چو شکر آن نگذارد
چون سرزنش و ندامت از پی دارد

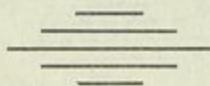
هر کس که بخوان نعمتی ره دارد
کفران نکنید نعمت یزدان را

إِنَّ لِسَانَكَ يَقْتَضِيكَ مَا عَوَّدْتَهُ .

زبان تو همان را اقتضا میکند که بدان عادتش داده ای .

Your tongue demands whatever it is accustomed to .

آن حرف که ناپسند باشد ای مرد هرگز بزبان خود نباید آورد
زیرا تو بهر سخن که عادت داری آن نیز زبانت اقتضا خواهد کرد



إِنَّ مِنَ النِّعْمَةِ تَعَذُّرُ الْمَعَاصِي .

عاجز بودن از ارتکاب گناه از جمله نعمت هاست .

It is one of blessings not to be able to commit a sin .

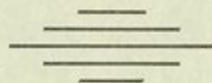
کردن ستم نیست به کاری که خطاست این نیز نشانه ای ز الطاف خداست
گر عاجزی از اینکه گناهی بکنی کن شکر که این عجز هم از نعمت هاست

الحاسد يظهر وده في اقواله ويخفي بغضه في افعاله فله اسم الصديق
و صفة العدو .

حسود مهربانی خود را در گفتار ظاهر میکند و کین توزی خود را در کردار خود پنهان میدارد . او اسم دوست و صفت دشمن را دارد .

A jealous man shows kindness in his words and conceals hatred in his deeds . He is nominally a friend and actually an enemy .

مهری که حسود راست در گفتار است کین توزی او نهفته در کردار است
منگر که با اسم دوست باشد با تو زیرا ب صفت چو دشمنی خونخوار است



الناس ابناء الدنيا ولا يلام الرجل على حب امه .

مردم فرزندان گیتی هستند و کسی را نمیتوان بخاطر دوستی مادر سرزنش کرد .

People are in fact the children of the world; and no one can be blamed for love of one's mother .

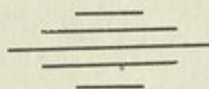
نبود عجب از خلق چه خوار و چه عزیز باشد دلشان ز مهر دنیا لبریز
فرزندانند مادر گیتی را نتوان بکسی گفت ز مادر بگریز

أَنَا دَاعِيكُمْ عَلَى طَاعَةِ رَبِّكُمْ وَمُرْشِدِكُمْ إِلَى فَرَائِضِ دِينِكُمْ وَدَلِيلِكُمْ إِلَى مَا يَنْجِيكُمْ

من شمارا به پرستش خدا میخوانم و شمارا بسوی واجبات دین ارشاد میکنم و بسوی آنچه شمارا رستگار میسازد رهبری مینمایم .

I call you to worship God , guid you to perform religious duties and lead you to the path of salvation .

من اهل جهان را سوی حق میخوانم
من رهبر خلقم و سخن میرانم
من مرشد مردم به ره ایمانم
ز آن راه که راه رستگاری دانم



أَنْ أَرَدْتَ قَطِيعَةَ أَخِيكَ فَاسْتَبِقْ لَهُ مِنْ نَفْسِكَ بَقِيَّةً يَرْجِعُ إِلَيْهَا أَنْ بَدَأَهُ
ذَلِكَ يَوْمَ مَا .

اگرخواستی از برادرت بگسلی چیزی از مهر خود در قلب او باقی گذار که اگر روزی لازم شد به آن رجوع کند .

If you want to break with your brother , do it in such a way that some affection towards you may be left in his heart and he may refer to it one day if necessary.

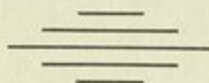
افتاد ترا چو با برادر پیکار
تا خواست اگر سوی تو آید روزی
جائی ز برای صلح باقی بگذار
این کار برای او نباشد دشوار

ان استتمت علی ودود فاحرز معه من امرک واستبق له من سرک مالکک
ان تدم علیه وقتاً ما .

اگر خواستی دوستی را بعد اعلان رسانی همه کارهای خود را بادوستت در میان مگذار
و همه اسرار خود را با او مگو که اگر زمانی از او بازگشتی پشیمان نشوی .

When you want to be most intimate with your friend ,
do not tell him all of your affairs, nor your secrets; or else ,
you will be sorry for it one day when you have turned away
from him .

با دوست اگر زیاد گشتی یکر و هر راز که داشتی با او باز مگو
کز دشمنی اش تران باشد با کسی روزی که دلت خواست ببری از او



ان الامور اذا تشابهت اعتبر اخرها باولها .

وقتی که کارها شبیه یکدیگرند از روی اولین آنها میتوان به وضع آخرین آنها پی برد .

When the affairs are similar to one another you can
judge the state of the last of them by considering the state
of the first .

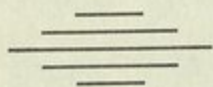
آنجای که کارهاست بر یک منوال هر يك بحقیقت دگری راست مثال
چون نیک به اولین آنها نگرند دانند که باشد آخرینش بچه حال

إِنَّ النَّفْسَ أَسْفَلَ شَيْءٍ مِّنْزَعًا وَإِنهَا لَتَنزَالُ تَنزِعًا إِلَىٰ مَعْصِيَةٍ فِي هَوَىٰ .

نفس بسوی خدا از همه کند ترمیرود و همیشه بسوی گناه روان است .

Man's nature is slowest in going to God and fastest in committing sins .

نفس است چو ابلیس که سازد همه جا دست همه را زدامن خیر جدا
نفس تو که بس کند رود سوی خدا آوخ که عجب تند رود سوی خطا



إِنَّ ذَهَابَ الذَّاهِبِينَ لَعِبْرَةٌ لِّلْقَوْمِ الْمُتَخَلِّفِينَ .

رفتن روندگان عبرتی است برای بازماندگان .

Departure of those who pass away is the best warning for those who are left yet .

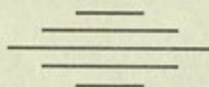
باید چو گذشت زین جهان گذران بار سبک است بهتر از بار گران
خود رفتن آنکسان که رفتند این راه آئینه عبرتی است بهر دگران

ان صبرت جبرى عليك اللهم وانت مأجور؛ ان جزعت جبرى عليك القدر
و انت مازور .

اگر صبر کنی قضای خدا بر تو میگذرد و تو نیز اجر می‌یابی و اگر بیتابی کنی از آنچه مقدر است رهائی نیابی و گناهکار هم میشوی .

If you be patient your fate will pass over and you will be rewarded for your patience ; but by impatience , you can not get rid of whatever is God's decree and you will be guilty of impatience too .

ماند بتو اجر و بگذرد بر تو قضا	گر صبر کنی پیشه بهنگام بلا
وز چنگ قدر هم نشوی هیچ رها	ور بیتابى کنی رود اجر بباد



ان عمرک مهر سعادتک ان انفذته في طاعة ربك .

عمر تو کابین سعادت تست اگر آنرا صرف پرستش خدای خود کرده باشی .

Your life is endowed to you for your happiness if you spend it in God-worshipping .

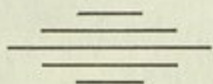
از فیض عبادت و دعای تو شود	گر خوب و نکو هر دو سرای تو شود
گر صرف پرستش خدای تو شود	کابین سعادت تو کرده عمرت

أَنَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَعِبْرَةً لِّذَوِي الْأَلْبَابِ وَالْإِعْتِبَارِ .

برای کسانی که خردمند و بصیرند در هر چیزی پند و عبرتی است .

There are advices and examples enough in everything for those who are wise and clear-sighted

از دفتر عبرت ورقی چند بود	احوال کنه‌کار که در بند بود
بهرش همه چیز عبرت و پند بود	آنکس که بصیر است و خردمند بود



أَنَّ كَانٌ فِي الْغَضَبِ الْإِنْتِصَارُ فَبِالْحِلْمِ ثَوَابُ الْأَبْرَارِ .

اگر در خشم پیروزی است در بردباری مزد نیکوکاران است .

If anger may result in victory forbearance has the reward of goodness .

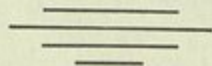
در حلم و قار خود نگه میداری	در خشم روان خویش می‌آزاری
در حلم بود ثواب نیکو کاری	در خشم اگر کمان نصرت داری

إِنْ كَانَ فِي الْكَلَامِ الْبَلَاغَةُ فَفِي الصَّمْتِ السَّلَامَةُ مِنَ الْعَثَارِ .

اگر در سخن گفتن شیوایی و رسائی است در خاموشی نیز ایمنی از لغزش است .

If there may be an art of eloquence in speech ; there is a chance of safeness from error in silence .

از بهر سخننگوی گر این فخر بجاست کاو را سخنی روان و شیوا و رساست
از بهر خموش نیز این بهره بس است کاو قالب خویش بسته ایمن ز خطاست



إِنَّكَ إِنْ سَأَلْتَ اللَّهَ سَلِمْتَ وَفُزْتَ .

اگر تسلیم خدا شوی سالم مانی و رهائی یابی .

If you submit to God you will be safe and secured .

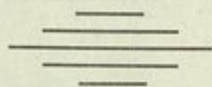
آسان ندهی چو تن بفرمان خدا کار تو شود سخت تر از چون و چرا
کردن چو نهی به بند تسلیم و رضا کردهی بسلامت از دو صد بند رها

انَّكَ فِي سَبِيلٍ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ فَاجْعَلْ جَدَّكَ لِآخِرَتِكَ وَلَا تَكْثُرْ بِعَمَلِ الدُّنْيَا.

تو در آن راهی هستی که دیگری پیش از تو بود. پس در پی کار آخرت کوشش کن و بسیار بکار دنیا دل مسپار .

You are in the path that some one else has gone trough it before you ; so , try to achieve succes for the other world and do not be attached to this world so much .

زین ره که در آن تراست امروز گذار
پیش از تو گذشته اند خلقی بسیار
پس در پی کار آن جهان کوشش کن
بسیار به کار این جهان دل مسپار



انَّكُمْ إِلَىٰ أَعْرَابِ الْأَعْمَالِ أَحْوَجُ مِنْكُمْ إِلَىٰ أَعْرَابِ الْأَقْوَالِ .

شما به نشان دادن کردار درست نیازمندترید تا بگفتار درست .

Right action is more necessary for you than right words

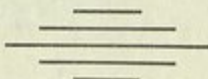
چون زیور آدمی است رفتار درست
مردم به نشان دادن کردار درست
باید همه باشند پی کار درست
محتاج ترند تا بگفتار درست

انکم باعمالکم مجازون و بها مرتنون .

شما جزای کردار خود را میگیرید و در گرو کار خود هستید .

You are credited by your deeds; you will be rewarded or punished for them .

آنانکه پی خوبی رفتار خودند در فکر سبک ساختن بار خودند
مردم همه اندر گرو کار خودند چون بهره و راز جزای کردار خودند



انک مدرک قسمک و مضمون رزقک و مستوف ماکتبک فارج نفسك
من شقاء الحرص و مذلة الطلب و ثق بالله و خفف في المكتسب .

تو بهره خود را می بایی و روزی تو بتو میرسد و آنچه بتو نوشته شده است خواهی گرفت . پس خود را از بد بختی آزمندی و خواری آسوده کن و بخدا متکی باش و در کار و کسب آرامش داشته باش .

You will get your lot, your livelihood and whatever is decreed to you ; so , try to get rid of the baseness of greed and asking , trust in God and do your work calmly .

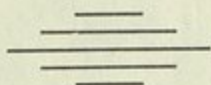
چون میرسد ایدوست زبهر تو درست آن رزق که از خوان قضا بهره تست
گیر ی زچه از حرص و طمع بر خود سخت؟ باشی زچه در تو کل و ایمان سست؟

إِنَّمَا الْحَزْمُ طَاعَةُ اللَّهِ وَمَعْصِيَةُ النَّفْسِ .

دوران‌دیشی بردن فرمان خدا و سرپیچی از هوای نفس است .

Prudence is to obey God and turn away from passions .

گر راه زروی حزم و بینش، پیوستی
دل را بخدای خویش نزدیک کنی
حزم آن باشد که ترک شهوت گوئی
وز دام هـوای نفس دوری - وئی



إِنَّمَا سَادَةُ أَهْلِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ جَوَادُ .

بزرگی دنیا و آخرت نصیب کسی است که بخشنده باشد .

Dignified in the two world is the one who is generous.

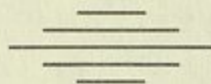
آن دست که همچو ابر گوه‌ر بار است
اندر دو جهان بزرگ و نایمقدار است
خاک از اثر بخشش او گلزار است
آن مرد که بخشنده و نیکوکار است

انَّ لِلْقُلُوبِ خَوَاطِرَ سَوِيَّةٍ وَالْعُقُولُ تَرْجُرُ عَنْهَا .

در دلها خیالات بدی است و عقلها از آنها جلو گیری میکنند .

There are harmful intentions in the heart and the mind prevents them from being practised .

هرگز نشوند عقل و شهوت دمساز
دل در پی ارتکاب اعمال بد است
چون عقل بود مخالف شهوت و آز
عقل است که از بدی ترا دارد باز



انِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ عَلِيمٍ اللِّسَانِ وَمُنَافِقِ الْجَنَانِ يَقُولُ مَا تَعْلَمُونَ
وَيَفْعَلُ مَا تَنْكُرُونَ .

میترسم بشما آزار رساند هر کسی که به زبان دانا و به دل دوروست سخنی میگوید
که میدانید اما عملی میکند که از آن بیزارید .

I fear that you may be hurt by those who are wise by tongue and hypocrite by heart; they say something which you know and do what you resent .

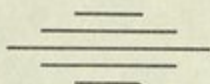
ترسم بتو ای دوست رساند آزار
گوید بتو آنچه را که باشد نیکو
هر کس که بود بد دل و نیکو گفتار
اما کند آن کار که از آن بیزار

أَفْضَلُ الْإِخْلَاصِ الْيَأْسُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ .

بالاترین پایهٔ اخلاص دل بر کندن است از آنچه در دست مردم است .

The highest degree of being sincere with God is abandonment of everything which is in the people's hand .

آن قوم که خود را بخدا بسپارند
دل بسر کند از آنچه که مردم دارند
بر خلق خدا چرادر روی آرند؟
براستی دلش رو بخداست



إِيَّاكَ أَنْ تَخْرِجَ صَدِيقَكَ إِخْرَاجًا تَخْرِجُهُ عَنْ مَوَدَّتِكَ وَاسْتَبِقَ لَهُ أَنْ يَكُونَ
مَوْضِعًا تَثِقَ بِالرَّجُوعِ إِلَيْهِ .

دوستت را چنان دور مکن که از دایرهٔ دوستی خود بیرونش کرده باشی و چیزی از
مهر خود در قلب او باقی نگذار که باعث آید آن بتواند بار دیگر پیش او بازگردد .

Do not drive away your friend in such a way that he leaves you for ever ; and let him feel still some affection towards you so that you can refer to him again .

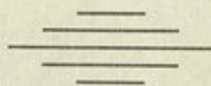
زنهار که از دوست چه و گردانی رو
بگذار که مهر تو بماند بدش
کاری نکنی که او شود با تو عدا
تا بتوانی ز نو کنی روی بدو

اِيَّاكَ اَنْ تَعْتَمِدَ عَلٰى اللّٰثِيْمِ فَانَّهُ يَخْذَلُ مِنْ اِعْتَمَدَ عَلَيْهِ .

هرگز به فرومایه تکیه مکن چون هر کس که به او تکیه کند خوار شود .

Never trust a mean man ; for any one who does this , will be despised .

آن مرد که بس دنی است در طینت و خو بیهوده ازو مناعت طبع مجو
ز نهار که تکیه بر فرومایه مکن چون خوار شود هر که کند تکیه بدو



اِيَّاكَ اَنْ تَكُوْنَ عَلٰى النَّاسِ طَاعِنًا وَّ لِنَفْسِكَ مَدَاهِنًا فَتَعْظِمَ لَكَ الْحَوْبَةَ
وَّ تَحْرِمَ الْمَثُوْبَةَ .

پرهیز از اینکه عیب مردم را ببینی و آنان را سرزنش کنی و از عیب خود چشم پوشی .
چون این کار گناه ترا بزرگ میکند و از ثواب محروم میسازد .

Avoid blaming people for their defects and disregarding your own ones ; because this will magnify your sins and deprive you from rewards .

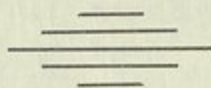
دوری کن از اینکه عیب مردم نگری وز دیدن عیب خویشان در گذری
چون کرده از این راه گناه تو بزرگ وز کار نکوی نیز اجری نبیری

اِيَّاكَ اَنْ تَوْحِشَ مَوَادِكَ وَحَشَةَ تَفْضِي بِهٖ اِلَى اِخْتِيَارِهِ الْبَعْدَ عَنْكَ وَاِيْثَارِ الْفِرْقَةِ .

دوست خود را چنان رمیده مکن که از تو دوری جوید و جدائی ترا ترجیح دهد .

Do not scare your friend in such a way that he should prefer to separate from you .

هشدار که حق دوست باشد منظور
کاو سخت رمد از تو و باشد مجبور
آنگونه میازار دلش را ز غرور
کز پیش تو در گریزد و کرده دور



اِيَّاكَ اَنْ يَفْقِدَكَ رَبُّكَ عِنْدَ طَاعَتِهِ وَاِيَّاكَ عِنْدَ مَعْصِيَتِهِ فَيَهْمَتَكَ .

ببرهیز از اینکه خداوند ترا از فرمانبری خرد دور و بگناه سرگرم بیند و ترا دشمن شمارد .

Do not let God see you away from His obedience and occupied with sins ; and, consequently , hates you .

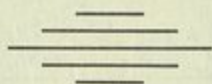
مگذار دلت دور ز یزدان ماند
و آنگاه خدا دشمن خویشت داند
ابلیس به ورطه گناحت راند
وز دوستی تو بر گسرداند

اِيَّاكَ وَالْاِعْجَابَ وَحُبَّ الْاِطْرَاءِ فَاِنَّ ذٰلِكَ مِنْ اَرْثُقِ فَرَصِ الشَّيْطٰنِ .

بیرهیز از خود پسندی و دوست داشتن تملق چون برای فریب دادن تو بشیطان
بهترین فرصت را میدهد .

Avoid to be proud and flattered ; for in this way you
give the devil the best chance to deceive you .

خود را ز بلای خود پسندی برهان مگذار تملق تو گویند کسان
زیرا که ازین دو راه فرصت یابد از بهر فریب دادن ما شیطان



اِيَّاكَ وَالتَّغَايِرَ فِيْ غَيْرِ مَوْضِعِهِ فَاِنَّ ذٰلِكَ يَدْعُو الصَّحِيْحَةَ اِلَى السَّقَمِ وَالبَرِيْئَةَ
اِلَى الرِّيْبِ .

از غیرت بیجا بیرهیز که سالم را بسوی بیماری میکشد و بیگناه را متهم میسازد.

Avoid unduly zeal ; for it drags a healthy person
towards sickness and accuses an innocent one .

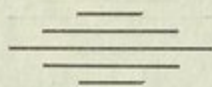
از غیرت بیجا حدت می باید کاین روح و روان خلاق می فرساید
هر سالم را برسد سوی بیماری هر بیگنهی را بسگنه آلاید

اِيَّاكَ وَالْحِرْصَ فَإِنَّهُ شَيْنٌ الدِّينِ وَبِئْسَ الْقَرِينُ .

از حرص بهره‌یز که عیب دین است و قرین بدی است.

Avoid greediness ; for it is a bad companion and a damage to your religion.

از حرص که همچو دشمنی خونین است بگریز که ریشه حسد یا کین است
چون لکهٔ بد بدامن آئین است زنهار که بدترین قرینت اینست



اِيَّاكَ وَالخَرْقَ فَإِنَّهُ شَيْنٌ الاخْلَاقِ .

از تندی و درشتی بهره‌یز کن که نشانهٔ زشتی اخلاق است .

Avoid roughness ; for it is a defect to your character .

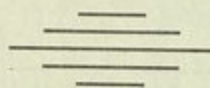
چون مایهٔ عزت و شرف خوی نکوست محبوب بود هر آنکه خویش دلجوست
زنهار ز تندی و درشتی بگریز ز آنروی که این نشانهٔ زشتی خوشت

اِيَّاكَ وَالظُّلْمَ فَمَنْ ظَلَمَ كَرِهَتْ اِيَّامَهُ .

از بیداد بیرهیز که هر که بیداد کند روز کارش سیاه گردد .

Avoid oppression ; for every oppressor will have unhappy days behind him .

آنکس که بیداد گری پردازد با خلق خدای دشمنی آغازد
بیداد مکن که هر که بیداد کند پیش از همه، روز خود سیه میسازد



اِيَّاكَ وَالْعَجَلَ فَاِنَّهُ عَنَّا نَفْوَتِ وَالنِّدَمِ .

از شتاب بیرهیز که آغاز خرابی کار و پشیمانی است .

Avoid hastiness which is the beginning of the spoilage of your work and a cause of disappointment.

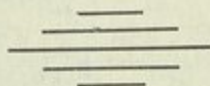
گر در همه کار میروی راه صواب پرهیز کن از شتاب. زیرا که شتاب
هم کارکننده را پشیمان سازد هم کارش را کند بیکباره خراب

اِيَّاكَ وَالْغَدْرَ فَإِنَّهُ أَقْبَحُ الْخِيَانَةِ وَإِنَّ الْغَدْرَ لَمُهَانَ عِنْدَ اللَّهِ بِغَدْرِهِ .

از بیوفائی بهره‌یز که زشت‌ترین خیانت بشمار می‌آید و بی‌وفا بعلت بیوفائی خود در نزد خداوند خوارست .

Avoid infidelity; because it is the most hideous treason and the unfaithful person is despised before God for lack of loyalty .

زنهار که راه بیوفائی مسپار کاین زشت‌ترین خیانت آید بشمار
آنکس که کند به بیوفائی عادت در پیش خدا سیاه رو باشد و خوار



اِيَّاكَ وَالْغَيْبَةَ فَإِنَّهَا تَمَقَّتْكَ إِلَى اللَّهِ وَالنَّاسِ وَتَحْبِطُ أَجْرَكَ .

از غیبت دوری کن که در نزد خدا و خلق ترا منفور سازد و اجرت را از میان ببرد .

Avoid back-biting for which you will be hated by both God and people and your reward will be lost in the day of judgement .

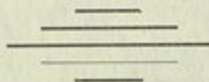
از غیبت خلق، تا بود مقدورت، شو دور، که می‌کند ز عزت دورت
در پیش خدا و در بر خلق خدا هم بی اجرت سازد و هم منفورت

اِيَّاكَ وَ الْفِرْقَةَ فَانِ الشَّاذِّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ .

از جدائی پرهیز زیرا کسی که از مردم دوری کند در دام شیطان افتد .

Avoid separation from people ; for a secluded person is a prey of devil .

خوش نیست که کس دور زیاران افتد تنها و مجرد و پریشان افتد
آن مرد که دوری بکند از مردم در دامگه فریب شیطان افتد



اِيَّاكَ وَ اِنْتِهَاكَ الْمَحَارِمِ فَانِهَا شِمَّةُ الْفَسَاقِ وَ اَوْلِيَ الْفُجُورِ وَ الْغَوَايَةِ .

از پرده دری پرهیز که شیوه بدکاران و گمراهان است .

Avoid betraying people's secret ; for this is the way of evil-doers and misled persons .

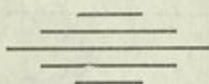
آن مرد که خود ز آبرو داران است پایند به حفظ حرمت یاران است
زنهار که پرهیز کن از پرده دری کاین شیوه گمراهان و بدکاران است

اِيَاكَ وَصَحْبَةَ مَنْ اِهْتَكَ وَ اَغْرَاكَ فَاِنَّهُ يَخْذَلُكَ وَ يُوْبِقُكَ .

از هم‌نشینی کسی که ترا غافل و خودبین کند بگریز زیرا خوارت سازد و در مهلکه‌ات اندازد .

Beware of a companion who makes you proud and negligent; for in this way he despises and destroys you.

بگریز از آنکه ره چو شیطان زنت	غافل سازد ز کار و خودبین کندت
کز مسند عز و آبرو بر کندت	در مهلکه ذلت و رنج افکندت



اِيَاكَ وَ فِعْلَ الْقَبِيْحِ فَاِنَّهُ يَقْبِحُ ذِكْرَكَ وَ يَكْثُرُ وِزْرَكَ .

از کاربرد دوری‌گزین که نام ترا تنگین و گناهان ترا زیاد کند .

Avoid evil-doing which disgraces your name and increases your sins.

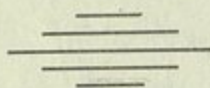
از کاربرد ای رفیق دوری بگزین	زیرا عمل تو گر که باشد تنگین
هم نام نسکوی تو بننگ آلاید	هم بار گناهان تو سازد سنگین

اِيَاكَ وَ مَصَاحِبَةَ الْفَسَاقِ وَالْفَجَارِ فَاِنَّ الشَّرَّ بِالْاَشْرِ مَلْحَقٌ

از هم نشینی بدکاران پرهیز زیرا بدکار به سوی بدی می رود .

Avoid association of malfessant persons; for an evil-doer goes always towards evil.

از آنکه به خلق و خوست چون دیو و ددی
بگریز ز هم نشینی بد کاران
پرهیز کن ای که اهل عقل و خردی
ز آن روی که بدکار رود سوی بدی



اِنَّ الْجَبَابِرَةَ وَ اَبْنَاءَ الْجَبَابِرَةِ ؟

کجا هستند فرماندهان بزرگ و فرزندان آنان .

Where are the great commanders and their offsprings now ?

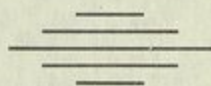
آن قوم که حشمت و جلالی دارند
آنانکه امیرزاده بودند و امیر
افسوس که عاقبت زوالی دارند
اکنون بکجایند و چه حالی دارند؟

اَيْنَ الَّذِيْنَ عَسَّكَرُوا الْعَسَاكِرَ وَ مَدَّنَ الْمَدَائِنَ ؟

کجا هستند کسانی که لشکرها مهیا کردند و شهرها بنا نمودند .

Where are those who prepared army and constructed cities ?

آنانکه بهر شهر بناها کردند
اکنون بکجایند و برای چه زحصر
لشکر ز پی جنگ مهیا کردند
دهروزه عمر اینهمه غوغا کردند؟



اَيْنَ الَّذِيْنَ قَالُوا: < مِنْ اَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً وَاَعْظَمُ جَمْعًا ؟ >

کجا هستند کسانی که میگفتند کیست که زورش از زور ما افزون و یارانش از یاران ما بیشتر باشد ؟

Where are those who used to say proudly : " who is stronger than us and has more men than we have ? " ?

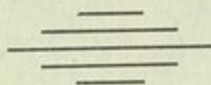
کوانکه زروی کبر میگفت بخویش
آن کیست که از منست زورش افزون
امروز منم بمال و جاه از همه پیش
و آن کیست که از منست یارانش بیش؟

اَيْنَ الَّذِينَ كَانُوا احْسَنَ اَثَارًا وَاَعْدَلَ اَفْعَالًا وَاكْثَرَ مَلِكًا ؟

کجا هستند کسانی که نکوترین آثار بر جا نهادند، عادلانه‌ترین کارها را کردند و بزرگترین مملکت را داشتند .

Where are those who left the best relics , did the most justified deeds and ruled the greatest kingdom ?

آنکو پی کار قد بر افراشت کجاست ؟ و آثار نکوز خویش بگذاشت کجاست ؟
آن کز همه بیش معدلت کرد چه شد ؟ و آن کز همه بیش مملکت داشت کجاست ؟



اَيْنَ الَّذِينَ هَزَمُوا الصُّوفِ وَاَسَارُوا بِالْاَلُوفِ ؟

کجا هستند کسانی که صف‌های سپاه را میدریدند و در هر راهی هزاران همراه داشتند ؟

Where are those who defeated the military forces and had thousands of men with them in every pathway ?

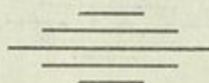
اکنون بگجاست؟ یا کجا جسته پناه آنکس که زهم درید صف‌های سپاه ؟
اکنون بگجاست؟ وز چه تنهامان دست آنکس که بره داشت هزاران همراه ؟

این تذهب بکم المذاهب ؟ این تتيه بکم الغياهب و تختدعکم الکواذب ؟

تاکی روش های باطل شما را از راه برد، تاریکیها سرگردانتان کند و دروغگویان شما را فریب دهند ؟

For how long the wrong courses lead you astray ,
obscurities bewilder you and liars deceive you ?

تا چند ز روی جهل چون رهروخام در هر ره نا صواب برداری گام ؟
در تیرگی هوس شوی سرگردان ، وز هر سخن دروغ افتی در دام ؟



این من ادخر واعتقد و جمع المال فاکثر .

کجاست آنکه ذخیره کرد و گرد آورد و مال جمع کرد و زیاد کرد ؟

Where is the man who gathered money , treasured and
increased it ?

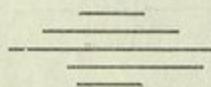
ا کنون بکجاست آنکه تا عمری داشت اندر پی جمع مال همت بگماشت ؟
آورد و زیاد کرد و یکسو انباشت باخود ز چه بر نداشت آنها که گذاشت ؟

این من جمع فاکثر و اعتقب و اعتقد و نظر بزعمه للواد؟

کجاست آنکه مال جمع کرد و زیاد کرد و یکسو نهاد و بگمان خود برای
فرزندان نگهداری کرد؟

Where is the person who gathered wealth, increased
it, saved it and thought he would keep it for his children?

کو آنکه بحرص مال بودش تشویش اندوخت ز روبه سعی کرد آنرا بیش
زان هیچ نخورد و بود دلخوش که نهد آنرا ز برای پسر و دختر خویش



این من حصن و اکد و زخرف و نجد.

کجاست آنکه حصار بنا کرد و آنرا محکم و رفیع و زیبا ساخت.

Where is the man who constructd a fortress, strengthened,
beautified and made it as high as he could ?

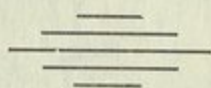
آنکس که حصار مرتفع بر پا کرد پی محکم و دیوار و درش زیبا کرد
اکنون بسکجاست؟ و ز چه ز آن طرفه حصار در تنگ حصار گور آخر جا کرد

این من سعی و اجتهاد و اعدو احتشد ؟

کجاست آنکه کوشید و جهد کرد و مال آماده کرد و اندوخت ؟

Where is the person who endeavoured and prepared wealth and saved it ?

آن کز پی جمع مال جان را آزد
کوشید و بسی فراهم آورد و نخورد
اکنون بکجارفته و آن مال کجاست
بهر چه بجا نهاد و با خویش نبرد ؟



این یغرم سراب الامال ؟ این تخدعکم غرور الاعمال ؟

تاکی سراب آرزو گمراهتان میکند و غرور کردار فریبتان میدهد .

For how long the mirage of your desires misleads you
the pride of your deeds deceives you ?

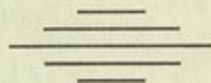
تاکی دل آزمند و نسا آگامت
سازد به سراب آرزو گمراهت
تاکی به غرور کارهائی که کنی
در دام فتد طبیعت خود خواست ؟

الاحتمال انصر لي من شجعان الابطال .

نیروی بردباری بیشتر از زور دلیران مرا یاری میدهد .

The force of tolerance is more helpful to me than the strength of brave men .

در سایه پایداری و ستواری آسان شودت تحمل دشواری
نیروی شکیب و بردباری ، مارا افزون دهد از زور دلیران یاری



بادر الخیر ترشد .

نکوکاری پیشه کن تا بمنزل مقصود راهبری .

Be benevolent if you want to proceed towards your aim.

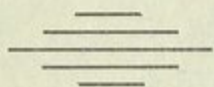
گر دست بسوی بخشش و جزدبری بس فیض کزین شیوه محمودبری
کن پیشه خویشتم نکوکاری را تاراه بسر منزل مقصودبری

بَادِرِ شَبَابِكَ قَبْلَ هَرَمِكَ وَ صِحَّتِكَ قَبْلَ سَقَمِكَ .

پیش از پیری جوانی و قبل از بیماری تندرستی را دریاب .

Take advantage of youth before oldage , and of health before sickness .

ز آن پیش که پیری زنت تاب برسد مگذار جوانیت بغفلت گذرد
ز آن پیش که با تو رو کند بیماری مگذار بتندرستی ات لطمه خورد



بِئْسَ الْجَارُ جَارُ السُّوءِ .

همسایه بد چه بد است !

How bad it is to have a troublesome neighbour!

آن مرد که دور از ره عقل است و خرد نزدیک تو تا هست ضرر خواهد زد
همسایه بد مباد کس را قسمت چون درد سر بدی است همسایه بد

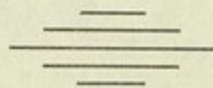
بِئْسَ الدَّاءُ الْحَمَقُ !

حماقت چه درد بدی است !

What a bad illness is tupidity !

از اونه شکفتا گر که چون دیو و ددی است
دردی است حماقت و عجب درد بدی است

آن مرد که خام احمق بیخردی است
احمق چو یکی مریض باشد زیرا



بِئْسَ الرَّفِيقُ الْحَسُودُ .

حسود بدترین یاران است .

The worst companion is the one who is jealous .

ور دم زند از مهر، مکن باور ازو
بگریز که نیست دشمنی بد تر ازو

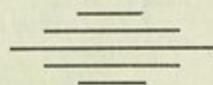
آنها که حسود یافتی بگذر ازو
ز آن دوست که میبرد به جاه تو حسد

بِسَّ الشَّيْمَةِ النَّمِيمَةِ .

سخن چینی چه بدکاری است !

What a bad deed is tale-bearing !

خوش نیست اساس فتنه و کین بودن
بدخواه و بد اختر و بد آئین بودن
دوری ز سخن چینی و نمامی کن
چون بد صفتی بود سخن چین بودن



بِسَّ الْوَجْهِ الْوَقَاحِ .

روی بی شرم زشت ترین چهره است .

The ugliest face is the one that is shameless .

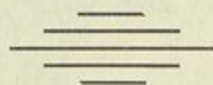
گر مرد، یگانه کمال و هنر است
رخسار هر آنکسی که بی شرم بود
تا بی ادب است خوار اندر نظر است
کوئی که ز روی همه کس زشت تراست

بِئْسَ الْوِزْرَ أَكَلُ مَالِ الْيَتَامِ .

بدترین گناه خوردن مال یتیمان است .

The worst sin is to take possession of the orphan's property .

بخشنده اگر نیستی و راد و کریم
خونریز و ستمکار مشو چون دژخیم
جرمی است عظیم خوردن مال یتیم
زنهار بپرهیز ازین جرم عظیم



بِالْإِطْمَاعِ تَذِلُّ رِقَابُ الرِّجَالِ .

از طمعکاری است که مردان کردن بذلت و خواری نهند .

Covetousness debases men .

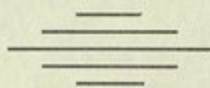
بار است طمع ، مجو گرانباری را
مخر گرفتاری را
آنکس که فروهشت طمع کاری را
کردن ننهاده ذلت و خواری را

بِالْفَضَالِ تَعْظِمُ الْأَقْدَارُ .

فضائل، مردم را بلند پایه میکند .

Virtues dignify people .

گر فضل و کمال گشت پیرایه تو محبوب شود ذات کبر انمایه تو
در کسب فضائل و کمالات بکوش کز فضل بلند میشود پایه تو



بِالْبِرِّ يَسْتَعْبِدُ الْحُرُّ .

بنيکی آزاده را میتوان بنده خود ساخت .

By kindness a freeman can be enslaved.

با خوی نکو جهان بکام تو شود هر کس که رمد از همه ، رام تو شود
احسان و کرم اگر مرام تو شود آزاده بجان و دل غلام تو شود

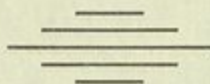
بِالْجُودِ يَسُودُ الرِّجَالُ .

مردان ببخشش بزرگ شوند .

Men are dignified by their generosity.

راه کرم و مروت و احسان است
بخشش سبب بزرگی مردان است

آن راه که سوی در گه یزدان است
بخشنده، بدیده کسان است بزرگ



بِالشُّكْرِ تَدُمُ النِّعْمَةُ .

نعمت از سپاسگذاری دوام یابد .

Affluence lasts long by thanking God for it .

کن شکر خدا و حق نعمت بشناس
چون نعمت حق دوام یابد بسپاس

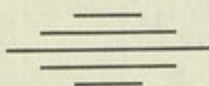
چون یافته کاخ امن و عیش تو اساس
زنهار مشو ز پاس نعمت غافل

بِالصَّمْتِ يَكْثُرُ الْوَقَارُ .

خاموشی به وقار مرد میافزاید .

Silence increases one's dignity .

دانا چو دهن بهر سخن بگشاید
گر با خردی ، ترا خاموشی باید
آنکس که شود در بر دانا خاموش
بر عز و وقار خویش می افزاید



بِالْعَافِيَةِ تَوْجَدُ لَذَّةَ الْحَيَاةِ .

در سایه تندرستی میتوان به لذت زندگی پی برد .

Only by healthy living we can seek the pleasure of life.

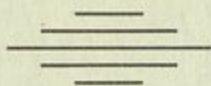
بیماری و رنج بردن و غم خوردن
در سایه تندرستی و دلشادی
این زیستن است سخت تر از مردن
بر لذت زندگی توان پی بردن

بِالْعَقُولِ يَنَالُ ذُرُوءَ الْأُمُورِ .

بدستیاری خرد میتوان به کارهای بلند رسید .

Through sagacity great things can easily be achieved .

کاری که فتاد در کف جاهل خام هرگز بمراد دل نگرديد تمام
جز با مدد پختگی و عقل و خرد کی کار بزرگ میتوان داد انجام ؟



بِالْفِكْرِ تَنْجَلِي غِيَاهِبِ الْأُمُورِ .

از بر تو اندیشه تیرگی های امور روشن شود .

Thinking clears obscurities of affairs .

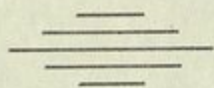
تدبیر ، به قفل مشکلات است کلید اندیشه، دهد بحل هر عقده نوید
فکر است چراغی که چور روشن باشد زو شام سیاه تو شود صبح سپید

بِالْكَذِبِ يَتَّزِينُ أَهْلُ النِّفَاقِ .

دو رویان خود را بدروغ میآرایند .

Hypocrites adorn themselves by falsehood .

آنانکه پی نفاق برخاسته اند در راه کژی ز راستی کاسته اند
بگریز ز صحبت دو رویان کاین قوم خود را بدروغگوئی آراسته اند



بِالنَّظَرِ إِلَى الْعَوَاقِبِ تَوْ مِّنَ الْمَعَاظِ .

دورانندی ترا از سختی‌ها در امان دارد .

Foresightedness protects you from afflictions.

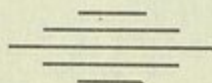
گر چشم‌خورد باز کنی در ره خویش در چاه نیفتی چو نهی پای بمیش
از کمرهی و سختی و نا فرجامی کس دور نمانده است بجز دورانندیش

بِرِ الْوَالِدَيْنِ اَكْبَرُ فَرِيضَةٍ .

نیکوکاری در باره پدر و مادر از هر بایسته ای بزرگتر است .

Beneficence towards your parents is your greatest duty.

باید که به مادر و پدر پیوسته	خدمت بکنیم و خدمتی شایسته
در بارهٔ باب و امام نیکی کردن	کاری است بزرگتر از هر بایسته



بِرِ كُوبِ الْاَهْوَالِ تَكْسِبُ الْاَمْوَالَ؛ بِالْصِّدْقِ يَتَزَيَّنُ الْاَقْوَالَ .

مال و منال با رنج بدست آید و گفتار با راستی زیور یابد .

Hardship brings riches ; truthfulness beautifies speeches .

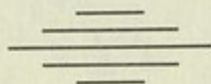
در وقت عمل ز کاهلی جوی حذر	هنگام سخن ز راستگوئی مگذر
بی رنج نصیب کس نمیگردد زر	بی صدق کلام کس نیابد زیور

بَسَطِ الْوَجْهَ يَحْمَنُ مَوْقِعَ الْبَدَلِ .

در هنگام بخشش گشاده روئی خوش است .

It is nice to be cheerful when giving charity .

از هر چه خوش است نیک خوئی خوشتر آری بود این ز هر چه گوئی خوشتر
در جود و کرم گشاده روئی کسردن خوش باشد و با گشاده روئی خوشتر



بَطْنُ الْمَرْءِ عَدُوهُ .

شکم مرد دشمن اوست .

A man's belly is his enemy .

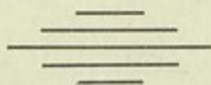
بدبخت شکمخوار، که دائم تن او رنجور و مریض است ز پر خوردن او
پابند شکم مباحش ز اندازه فزون زیرا شکم مرده بود دشمن او

بِقَدْرِ الْهَمِّ تَكُونُ الْهَمُومُ .

هم وغم باندازه همت است .

Worries pile up as much as ambitions .

هر کس که به عزم و همت است از همه پیش
چون غصه باندازه همت باشد
بیش از همه نیز باشد او را تشویش
غم بیش رسد هر آنچه همت شد بیش



بِأَلْسِنَةِ الْإِنْسَانِ فِي لِسَانِهِ .

بلا آدمی در زبان اوست .

A man's affliction lies in his tongue .

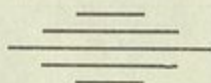
بس کس که نسنجیده گشود دست دهان
هر گز سخنی مکن نسنجیده بیان
وز تیغ زبان خویشتن دیده زیان
زیرا که بالای تست در زیر زبان

بَلَاءُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ إِيمَانِهِ وَدِينِهِ .

امتحان مرد بقدر ایمان و دین اوست .

Every man's trial is to the extent of his faith and religion .

ای بس که یکی زاهد و الا کهری است
چون هر چه که مرد باشد ایمانش بیش
هر لحظه گرفتار بلای دگری است
در معرض امتحان دشوار تری است



بَلِينِ الْجَانِبِ تَأْنِسُ النَّفْسُ .

ب نرمی مردم رام شوند .

Mildness softens people.

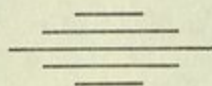
دشمن که خورد خون تو با پیشرمی
نیش از دهن مار بر آید بنمدم
چون دوست شود گر از تو بیند گرمی
یعنی همه کس رام شود با نرمی

تَاجِرِ اللّٰهِ تَرِيحٌ .

با خدا سودا کن تا سود بری .

Deal fairly with God and profit .

رو پشت دو تا بدر گه یکتا کن
چون هر چه دهی فزون عوض بستانی
تا منزل مقصود ره می پیدا کن
گر خواهی سود با خدا سودا کن



تَدَارِكُ فِي آخِرِ عَمْرِكَ مَا أَضَعْتَهُ فِي أَوَّلِهِ .

آنچه در اول عمر از دست داده ای در آخر عمر بدست آر .

Try to gain in your old age whatever you have lost in your youth .

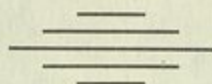
شاد آنکه دوباره در سر پیری، بست
و آنها که زدست داده بود اول عمر
آن عهد خدا که در جوانی بشکست
آورد بجهد آخر عمر بدست

تَدَبَّرْ قَبْلَ أَنْ تَهْجُمَ .

پیش از آنکه بر دشمن خود هجوم بری اندیشه کن .

Think before you attack your enemy .

در هیچ رهی، آنکه بود دور اندیش
با دیده بسته پای نگذارد پیش
اندیشه کن از نخست درباره جنگ
و آنگاه بمر هجوم بر دشمن خویش



تَرِكَ جَوَابِ السَّفِيهِ ابْلَغَ جَوَابِهِ .

رساترین پاسخ مرد تهی مغز، ندادن پاسخ اوست .

The most eloquent answer to a fool is silence .

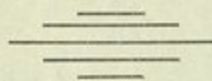
با آن مردی که بیخورد یا بدخواست
هر چند که همزبان نگردی نیکوست
پاسخ به تهی مغز ندادن ایدوست
نیک ارنگری رساترین پاسخ اوست

تَزْكِيَةُ الْاَشْرَارِ مِنْ اَعْظَمِ الْاَوْزَارِ .

ستایش بدکاران از بزرگترین گناهان است .

To praise a villain is one of the greatest sins .

تحسین ممکن آنرا که بود از اشرار و آن رسم و روش را که بود ناهنجار
زیرا که ستایش گـروهی بد کار جرم و گنهی بزرگ آید بشمار



تَصْفِيَةُ الْعَمَلِ اَشَدُّ مِنْ الْعَمَلِ .

بی عیب ساختن کار از خود کار سخت تر است .

Correction of a work is more difficult than the work itself .

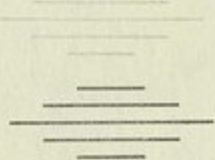
شاد آنکه زعیب در عمل بر حذر است یا عیبی اگر هست از آن با خبر است
بی عیب نگه داشتن هر کاری از کردن آن کار بسی سخت تر است

تعرف حماقة الرجل في ثلاث: كلامه في مالا يعنيه وجوابه عما لا يسئل عنه و تهوره في الامور .

نادانی مرد از سه چیز شناخته میشود: سخن کردن در آنچه ندانسته و پاسخ دادن بآنچه از وی نپرسیده اند و بی پروائی در کارها .

To discuss a matter of which one is ignorant , to talk when not asked for , and to be reckless are three instances which evince a man's stupidity .

نادانی مرد، میشود فاش سه جا: آنجا که سخن گفتن سفیدپوشه ادا ، و آنجا که پاسخی دهد بی پرسش ، و آنجا که کاری بکنند بی پرسوا



تكبرك بما لا يبقى لك ولا تبقى له جهل .

کبر و ناز تو چیزی که نه آن برای تو پایدار است و نه تو برای آن باقی مانده از جهالت است.

To be proud of something which will not remain for you , nor you will remain for it , is a sign of ignorance .

چیزی که ز بهر تو نماند جاوید یا آنکه تو بهر آن نخواهی پائید
گر فخر کنی بدان و بفروشی ناز عاقل بجهالت تو خواهد خندید

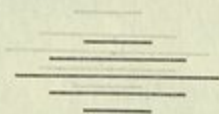
تَكَلَّمُوا تَعْرِفُوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ .

سخن بگوئید تا شناخته شوید زیرا مرد در زیر زبان خود پنهان است .

Speak that you may make yourselves known; for a man is hidden beneath his tongue .

مگذار که بر زبان بماند بنسبت
بر گوی سخن که خلق بشناسندت

گر نیست بعالم سخن ماندت
در زیر زبان دانش مرده است پنهان



تَمَامُ الْعِلْمِ اسْتِعْمَالُهُ .

تمام العلم استعماله .

از دانش هنگامی سود تمام میرسد که آنرا بکار بندند .

Knowledge is fully useful only when it is practised.

سودی بکسی نمی رسد مگر آنکه بسیار
کآنرا چوبیاموخت کسی ، بست بکار

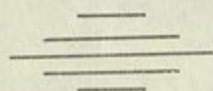
علمی که نباشد از عمل برخوردار
آنکه از دانشی رسد سود تمام

تَوَاضَعُوا لِمَنْ تَعَلَّمُونَ مِنْهُ الْعِلْمَ وَ لِمَنْ تَعَلَّمُونَهُ .

در حق کسی که از او علم آموزید و کسی که از شما علم آموزد تکریم و فروتنی کنید .

Be humble to one who teaches you and one who learns from you .

ای کز ره علم یافتی پیروزی
تکریم و فروتنی کن و دلسوزی
هم بر آنکس که از تو آموزد علم
هم بر آنکس که علم از تو آموزی



ثَرَوَةُ الْمَالِ تُطَغِّي وَ تُرْدِي وَ تُفْنِي .

مال بسیار آدمی را سرکش میکند، نابود میسازد و آخر نابود میشود .

Too much wealth makes a man arrogant, finishes him and will itself be finished at last .

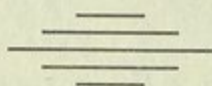
آنکس که به کم ساخت ز محنت آسود
بسیاری مال سرکشی آرد و کبر
و آنکس که حرص شد روان را فرسود
نابود کند ترا و کرده نابود

ثَلَاثَةٌ تَدُلُّ عَلَى عَقُولِ أَرْبَابِهَا : الرَّسُولِ وَالْكِتَابِ وَالْهَدِيَّةِ .

سه چیز نشان عقل صاحبش است: قاصد، نامه و هدیه .

Three things represent the mental state of their senders:
Messenger , letter and gift .

از دیدن هر گلی که در باغی رست
چیزی که بود نشان عقل تو درست
میزان کمال باغبان بتوان جست
مکتوب تو و پیک تو و تحفه تست



ثَلَاثَةٌ مَهْلِكَةٌ : الْجُرْئَةُ عَلَى السُّلْطَانِ وَائْتِمَانُ الْخَوَانِ وَشُرْبُ السَّمِّ لِلتَّجْرِبَةِ .

سه کار خطر هلاک دربر دارد : بی پروایی در حضور پادشاه و امین شمردن خائنین
و خوردن زهر برای آزمایش .

Three things are fatal : To make bold with a king , to
trust a traitor and to drink poison for examination.

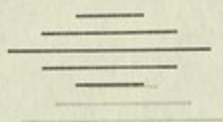
مرد اربسه کارتن دهد جان نبرد :
گر در بر شه بخود سری پا فشرده ،
ور خائین را امین و محرم شمرد ،
ور زهررز بهر آزمایش به خورد

ثَلَاثَةٌ لَا تَهْنَأُ لِصَاحِبِيهَا الْعَيْشُ : الْحَقْدُ وَالْحَسَدُ وَسُوءُ الْخَلْقِ .

سه چیز است که زندگی را بصاحبش ناگوار سازد : کینه و رشک و بد خوئی .

Three things make life miserable : Rancour , jealousy and ill-temper .

گرس شهره شود بنیکخوئی نامت
آهوی مراد افتد اندر دامت
پرهیز کن از کینه و بد خوئی و رشک
زیرا که ازین سه تلخ گردد کامت



ثَلَاثَةٌ لَا يَسْتَحْيِ مِنْهَا : خِدْمَةُ الرَّجُلِ ضَيْفَهُ وَ قِيَامَهُ عَنِ مَجْلِسِهِ لِأَبِيهِ وَ
مُعَلِّمِهِ وَ طَلْبُ الْحَقِّ وَإِنْ قَلَّ .

سه کار شرم بر نمیدارد : خدمت بمهمان ، برخاستن از جا در مقابل پدر و معلم و گرفتن حق خود اگر چه نا چیز باشد .

There are three things which one must not be ashamed of : To serve a guest , to bow before father and teacher and to claim a right even if it may be very little .

میکوش پی خدمت مهمان عزیز
پیش پدر و معلم از جا برخیز
حقت را خواه اگر چه باشد نا چیز
وز شرم درین سه کار هم کن پرهیز

ثلاثة من أعظم البلاء: كثرة العائلة وغلبة الدين ودوام المرض .

سه چیز از بزرگترین بلاهاست : زیادی عائله و بسیاری وام و دوام بیماری .

Three of the greatest calamities are : Numerous dependents , excessive debts and chronic sickness .

در زندگی از سه چیز دلهای خون است :
آن وام که مبلغش زحد بیرون است ،
آن عائله ای که از حساب افزون است ،



ثلاثة ليس عليهن مستزاد: حسن الادب وهجانة الرب والكف عن المحارم .

سه چیز است که از آنها برتر نیست: رفتار بسندیده، پرهیز از شک و دوری از حرام .

Nothing can be more important than these three: Good behaviour , avoiding doubts and refraining from illegals .

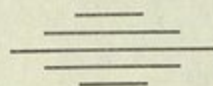
برتر نتوان یافتن از این سه مرام،
رفتار پسنده دیده گرفتار در پیش
کاندر دو جهان مرد بدان یابد کام :
پرهیز ز شک کردن و دوری ز حرام

ثَلَاثَةٌ مَهْلِكَاتٌ : طَاعَةُ النِّسَاءِ وَطَاعَةُ الْغَضَبِ وَطَاعَةُ الشَّهْوَةِ .

سه کار کشنده است: فرمانبری از زنان، پیروی از خشم، شهوترانی.

There are three things which are destructive: To obey women, to follow anger and to indulge in sensuality.

خواهی که زهر بر بلیه ایمن مانی
بگریز ز دیو نفس تا بتوانی
فرمانبری سه چیز مهلك باشد
و آن نیز زن است و خشم و شهوترانی



ثَلَاثٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ : الْعَامِلُ بِالظُّلْمِ وَالْمَعِينُ عَلَيْهِ وَالرَّاضِي بِهِ .

خداوند بسه کس چشم نیفکند: کسی که بپیداد و ستم کار کند، کسیکه بپدادگر را مدد نماید و کسیکه بپیداد رضا دهد.

There are three men on whom God will have no mercy: One who is an oppressor, one who helps him and one who agrees with him.

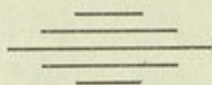
هر گز بسه کس نیفکند چشم خدا:
آن مرد که کار اوست بپداد و جفا،
آنکس که بپیداد گران کرد مدد،
و آنکس که بپیداد گری داد رضا

ثَلَاثٌ مِنْ كُنْ فِيهِ كَمَلِ الْإِيمَانِ: الْعَقْلُ وَالْحِلْمُ وَالْعِلْمُ .

سه صفت است که هر که داشته باشد ایمانش کامل است: خردمندی، بردباری و دانایی.

Perfection of faith depends on having these traits: Wisdom, tolerance and knowledge.

بها نیروی فرزاندگی و دانائی	بهتر به ره خدا پرستی آئی
ایمان تو کامل شود از این سه صفت:	دانائی و بردباری و بینائی



ثَمَرَةُ الْإِيمَانِ الْفَوْزُ عِنْدَ اللَّهِ .

حاصل ایمان بخدا رستگاری است .

The result of faith in God is salvation .

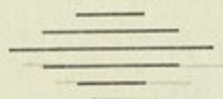
مردان خدا خوشند در هر دو سرا	آسوده درین جا و سرافراز آنجا
زیرا که به حاصل ایمان بخدا	خوشبختی و رستگاری روز جزا

ثَمْرَةُ الْخَوْفِ الْأَمْنُ ؛ ثَمْرَةُ الْحَزْمِ السَّلَامَةُ .

حاصل ترس ایمنی و ثمر دوراندیشی سلامت است .

The result of fear is to be safe and the fruit of prudence is to live well.

این حاصل ترس است که تا بتوانی
ور حزم کنی پیشه و دور اندیشی
دوری ز خطر کنی و ایمنی مانی
خود را بسلامت از بلا برهاننی



ثَمْرَةُ الْعِجَلَةِ الْعَثَارُ .

ثَمْرَةُ الْعِجَلَةِ الْعَثَارُ .

شتاب مایه لغزش است .

شتاب مایه لغزش است .

Hurry is a cause for slip.

کار تو اگر خطا بود یا که صواب
در هیچ راهی شتاب کردن خوش نیست
چون جفت شتاب شد، شود نقش بر آب
ز آن روی که لغزش است پایان شتاب

ثمرۃ العفة الصیانة .

ثمرۃ العفة الصیانة .

سود پاکدامنی نکهرداری خود است .

The benefit of chastity is self-protection.

در راه گناه هر که پا بگذارد

زین راه بیلاها بسر خود آرد

سودی که ز پاکدامنی خواهی بسرد

اینست گز آسب نگاهت دارد



ثمرۃ العلم معرفة الله .

ثمرۃ العلم معرفة الله .

ثمر دانش خداشناسی است .

The fruit of acquiring knowledge is to become a ble to know God

آن کز پی کفر و ناسپاسی باشد،

اورا بگناه بسی هراسی باشد،

از علم نبرده است نصیبی، زیرا

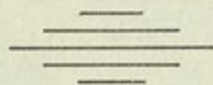
دانش ثمرش خداشناسی باشد

ثمرۃ الوعظِ الانتباه .

ثمر پند بیداری است .

The result of advice is vigilance .

آنکو دهدت پند، کند هشیارت تا دیده خود باز کنی در کارت
تسو خفته غفلتی و هر پندی را این است ثمر که میکند بیدارت



ثمرۃ طولِ الحیوة السقم والهرم .

میوه درازی عمر پیری و بیماری است .

The fruit of a long life is senility and decrepitude .

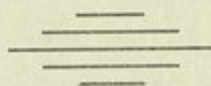
ای آنکه بزیر گنبد زنگاری عمر صد و بیست ساله خواهش دارش
این نکته بدان که شاخه عمر دراز برک و بر اوست پیری و بیماری

ثوبُ التَّقَى أَشْرَفُ الْمَلَابِسِ .

جامهٔ پاکدامنی برازنده ترین جامه هاست .

The most comely dress is the robe of chastity.

آن خواجه که مال و جاه را بنده بود دلدادۀ جامهٔ فریبنده بود
گو جامهٔ پاکدامنی خواه ، که آن بیش از همه بر تنت برارزنده بود



ثوبُ الْعِلْمِ يَخْلِدُكَ وَلَا يَبْلَى وَيَبْتِكُ وَلَا يَفْنَى .

جامهٔ علم، ترا پایدارسازد و خود فرسوده نگردد و برای تو ماند و نابودنشود .

Knowledge is like a dress which immortalises you and it won't be worn out; lasting for ever.

علم است لباسی که نخواهد فرسود این جامه بعزت تو خواهد افزود
هم نام تو پایدار خواهد کردن هم بهر تو ماند و نگردد نابود

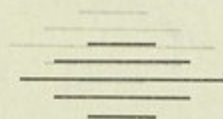
ثِيَابَكَ عَلَىٰ غَيْرِكَ أَبْقَىٰ لَكَ مِنْهَا عَلَيْهِكَ .

جامه‌ای که بر تن دیگری کنی برای تو بیشتر دوام یابد تا اینکه بر تن تو باشد .

Your dress , put on by someone else , lasts longer for you than when put on by yourself .

نیکمی است نگهدار تو چون جوشن تو
افزون کندت دوام تا بر تن تو

تا در پی نیکمی است دل روشن تو
آن جامه که از تو در تن مسکینی است



جَارُ السُّوءِ أَكْظَمُ الضَّرَّاءِ وَأَشَدُّ الْبَلَاءِ .

همسایه بد بزرگترین ضرر و سخت ترین بلاست .

A bad neighbour is the greatest loss and the hardest calamity .

همسایگی اش مایه خون جگر است
از هر ضرری تحملش سخت تر است

آن مرد که زشت سیرت و فتنه گر است
همسایه بد که بدترین درد سر است

جالس العلماء تزدد علماً؛ جالس الحكماء تزدد حِلماً.

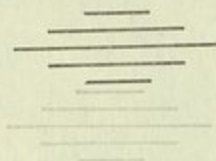
همنشین داناان باش تا دانائی خود را زیاد کنی و همدم حکیمان باش تا بحلم خود بیفزایی

Association with savants increases your knowledge and companionship with sagacious persons makes you more patient.

آنگاه که در صحبت دانا آئی
و آنگاه که همدم حکیمان باشی

از صحبت او فزون کنی دانائی
از صحبتشان به حلم خویش افزائی

بالتی: زود در صحبت دانا آئی
بالتی: زود در صحبت حکیمان باشی



جالس الفقراء تزدد شکر آ.

همنشین فقیران شو تا شکر نعمت بجای آری.

Associate with the poor in order to be more thankful to God for your wealth.

ای آنکه بود سیم و زرت از حد بیش
کز دیدن قافه وی و نعمت خویش

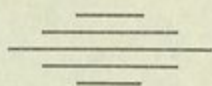
شو همدم آنکس که فقیر است و پریش
بر در که حق شکر کنی بیش از پیش

جَاهِدْ شَهْوَتَكَ وَغَالِبْ عَضْبِكَ وَخَالَفِ سَوْءَ عَادَتِكَ تَزْكُ نَفْسُكَ وَيَكْمَلُ
عَقْلُكَ وَتَسْتَكْمِلُ ثَوَابَ رَبِّكَ .

باشهوت خود بستیز وبه خشم خود چیره شو و از عادت بد روی بتاب تا نفس تو
پاك و عقل تو كامل شود و پاداش خود را نیز كامل کنی .

Fight with your passions, overcome your anger and turn away from your bad habits if you want to purify your soul and perfect your mind and, also, get a better reward in the next world .

بر شهوت و خشم چیره شو ازهر باب
تا عقل تو کامل شود و ذات تو پاک
وز پیروی عادت بد روی بتاب
پاداش تو هم فزون شود روز حساب



جود الفقير يجعله : بخل الغني يذله .

بخشش فقیر اورا سرافراز کند و بخل ثروتمند اورا پست نماید .

A poor man's generosity dignifies him ; a rich man's meanness degrades him .

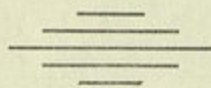
مسکین چو ببخشش و کرم پردازد
منعم چو بخمیل افتد و کوتاه نظر
آن بخشش و جود سرفرازش سازد
آن بخل ببنگ و پستی اش اندازد

حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تَحْسَبُوا .

بحساب خود برسید پیش از آنکه بحساب شما برسند .

Judge yourself before you are judged .

بنگر که رهت خطاست یا آنکه صواب گر راه خطاست زود از آن روی بتاب
آن به که حساب کار خود را بکنی ز آن پیش که از تو باز خواهند حساب



حَدَّ اللِّسَانِ أَمْضَى مِنْ حَدِّ السَّيْفِ .

تیغ زبان از نیزه برنده تر است .

The tongue is sharper and more harmful than a lance's point .

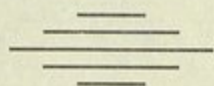
هر بار گران اگر توان برد آسان هر گفته زشت را تحمل نتوان
با تیغ زبان بر دل کس زخم مزن کز نیزه برنده تر بود تیغ زبان

حَسَنُ الْاَدَبِ يَسْتُرُ قَبِيْحَ النَّسَبِ .

نیکی رفتار بدی دودمان را پوشاند .

Good behaviour covers poor ancestry .

گر مرد؛ بود یگانه دانش و هوش
تا بی ادب است کم بود او ز وحوش
حسن ادب و بلندی همت مرد
بر پستی دودمان گذارد سرپوش



حَسَنُ التَّدْبِيرِ يَنْمِي قَلِيلَ الْمَالِ وَسَوْءُ التَّدْبِيرِ يَفْنِي كَثِيرَهُ .

حسن تدبیر اندکی از مال را افزایش دهد و سوء تدبیر زیادش را نابود سازد .

Prudence increases possession even if it is little ;
imprudence dissipates it even if it is much .

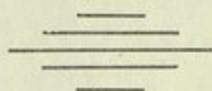
بیعقل ، شود ز سوء تدبیر ذلیل
با عقل ، شود ز حسن تدبیر جلیل
ز آن راه ، قلیل میشود مال کثیر
زین راه ، کثیر می شود مال قلیل

حَسَنُ السِّيَاسَةِ يَسْتَدِيمُ الرِّيَاسَةَ .

سیاست نیکوریاست را پایداری میبخشد .

Good policy will prolong superintendancy .

تا یاری خاص و عام خواهی کردن
گر لایق و کاردان و مردهمداری
خود را زین ره بنام خواهی کردن
بر مسند خود دوام خواهی کردن



حَسَنُ الصُّورَةِ أَوَّلُ السَّعَادَةِ .

زیبائی روی اول خوشبختی است .

A beautiful face is like the first stage of happiness .

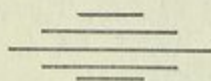
هر کس که بیك صورت زیبا نگر است
ز آنجای که محبوب بود زیبا روی
گر دل ندهد زدست، او را دل نیست
زیبائی روی، اول خوشبختی است

حسن الظن راحة القلب و سلامة البدن .

خوشبینی مایه سلامت تن و راحت دل است .

Optimism brings comfort to the heart and health to the body .

یکچندا گر کنی به خوش بینی زیست دانی که خوشی بغیر خوش بینی نیست
گر صحت جسم است و گر راحت دل هر دو بروبرك شاخه خوش بینی است



خالطوا الناس مخالطة جميلة ان متم بكوا عليكم وان غبتم حنوا اليكم

با مردم چنان دوستانه آمیزش کنید که اگر بمیرید برایتان گریه کنند و اگر از نظر غائب شوید ازدوری شما بقراری نمایند .

Associate with people so affectionately that they miss you when you are away and cry for you when you are dead .

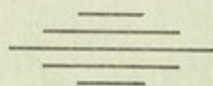
با خلق سلوک کن بنحوی دلخواه تا در دل هر کسی چنان یابی راه
کز مردن تو زچشم ها ریزد اشک وز دوری تو زسینه ها خیزد آه

خُذِ الْحِكْمَةَ مِمَّنْ آتَاكَ بِهَا وَانظُرْ إِلَى مَا قَالُوا وَلَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَهُ .

از هر کس که ترا بند میدهد بند گیر و بنگر که چه میگوید، منگر که چه کسی میگوید.

Accept the advice of anyone who advises you, paying attention to what is said and not who says it .

هشدار که ژنده پوش فرزانه بسی است کاندر باطن کلی به ظاهر چو خسی است
از هر که ترا بند دهد بند بگیر بنگر که چه میگوید و منگر چه کسی است



خُذِ الْقَصْدَ فِي الْأُمُورِ فَمَنْ أَخَذَ الْقَصْدَ خَفَّتْ عَلَيْهِ الْمَوْنُ .

میان روی پیش گیر که هر کس میانه رو باشد بار زندگی بر دوشش سبک میشود.

Live economically; for the economy lightens the burden of life .

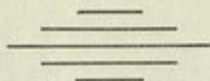
اسراف ز هیچ ثروت سرشاری برجا ننهاده عاقبت دیناری
باشی چو میانه رو تو در هر کاری بر دوش تو میشود سبک هر باری

خَذْ عَلِيَّ عَدُوَّكَ بِالْفَضْلِ فَإِنَّهُ أَحَدُ الظُّفْرِينِ .

دشمن خود را به احسان مغلوب کن چون این یکی از دوشیوه پیروزی است .

Overcome your enemy by being kind to him ; for this is one of the two ways of victory .

بنیاد خوشی نیکی و مهر آموزی است	فرجام غضب، ستیزه و کین توزی است
چون این یکی از دوشیوه پیروزی است	کن دشمن خویش را به احسان مغلوب



خَذْ مِمَّا لَا يَبْقَى لَكَ لِمَا يَبْقَى وَلَا يَفَارِقُكَ .

آنچه را که برای تو باقی نماند صرف چیزی کن که برای تو باقی میماند و از تو دور نمیشود

Spend whatever does not remain for you to acquire what will remain .

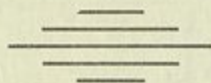
شاد آنکه زمال خویش تا بتواند	صرف ره احسان و کرم گرداند
با دادن چیزی که نماند باقی	آن چیز بدست آر که باقی ماند

خُذْ مِنْ كُلِّ عِلْمٍ أَحْسَنَهُ فَإِنَّ النَّحْلَ يَأْكُلُ مِنْ كُلِّ زَهْرٍ أَزْيَنَهُ .

از هر علمی بهتر بن قسمت آنرا بیاموز مانند زنبور عسل که از هر شکوفه بهترین قسمتش را میخورد.

Learn from every knowledge its best as a bee who sucks the best part of every flower .

از دانش و علمی که ترا در نظر است	آن قسمت را بخوان که بیشش ثمر است
میباش چو زنبور که بر گل چون نشست	آن قسمت را مکد که خوشبوی تر است



خَفِ تَأْمَنَ .

از هر گزندی اندیشه کن تا در امان باشی .

Beware of all harms if you want to be safe .

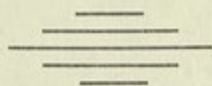
بی فکر اگر دست زنی در هر کار	ای بس که زیان ز کار بینی بسیار
باید که زهر گزند اندیشه کنی	تا آنکه زهر گزند مانی بکنار

خَابِلُ الْمَرْءِ دَلِيلُ عَمَلِهِ وَكَلَامُهُ بَرَهَانُ فَضْلِهِ .

دوست هر کسی نشان عقل و سخن او دلیل فضل اوست .

Every man reveals his wisdom by choosing his friends
and shows his learning by his speech.

ز آن دوست که بسته‌ای بدیدارش دل معلوم شود که تا چه حدی عاقل
وز آن سخنی که لب آید بیرون معلوم شود که تا چه حدی فاضل



خَوْفُ اللَّهِ يُوجِبُ الْأَمَانَ .

ترس از خداوند ایمنی آورد .

Fear of God is a cause of security.

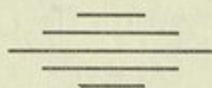
کربندگی خدا خصال تو شود کی وسوسه نفس و بال تو شود ؟
از قهر خدا بترس تا لطف خدا اندر همه جا شامل حال تو شود

خِيَارُ خِصَالِ النِّسَاءِ شَرُّهُ خِصَالِ الرِّجَالِ .

خصائل خوب زنان خصائل بد مردان است .

Good characters of women are bad ones for the men .

زن بهر کسی نیاورد جز غم و درد دنبال زنان فزون ز اندازه مگر
چون آنچه بود نکوترین خصلت زن باشد چو نکوهیده ترین خصلت مرد



خَيْرُ اِخْوَانِكَ مَنْ وَاَسَاكَ بِخَيْرِهِ وَخَيْرٌ مِنْهُ مَنْ اَغْنَاكَ عَنْ غَيْرِهِ .

بهترین برادر تو آنست که از خوبی خود بتو یکسان بهره رساند و بالا ترا از کسی
است که ترا از دیگری بی نیاز کند .

The best of your brethren is the one who shares his goodness equally with you; and he is surpassed only by the one who makes you independent of others .

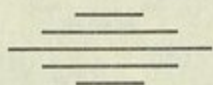
آنست برادر تو کز هر نظری یکسان بخود و تو میرساند ثمری
وز او بهتر کسی که با بودن او هرگز نشوی نیازمند دیگری

خَيْرِ إِخْوَانِكَ مَنْ عَنَّفَكَ فِي طَاعَةِ اللَّهِ سَبْحَانَهُ .

بهترین برادر تو آنست که بزور ترا بطاعت خداوند سبحان وا دارد .

Your best brother is the one who forces you to obey the praiseworthy God.

هر کس کندت منع ز کج رفتاری بهر تو براستی کند غمخواری
آنست زهر برادری به که بزور مجبور کند ترا به نیکوکاری



خَيْرِ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا .

بهترین کارها آنست که از روی میانه روی باشد .

The best action is the one which is based on moderation.

افراط بمرده عرصه را سازد تنگ تفریط ، کند کمیت عشرت را لنگ
پای از ره اعتدال بیرون مگذار نه رومی روم باش نه زنگ زنگ

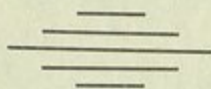
خَيْرُ الْعَطَاءِ مَا كَانَ عَنْ غَيْرِ طَلَبٍ .

بهترین بخشش آنست که طلب نکرده باشد .

The best donation is that which is given without being asked .

بخشش چو کنی، ارزش آن بذل کم است
ارزنده ترین بخشش اهل کرم است

تا کردن سائلی به پیش تو خم است
بر خلق طلب نکرده بخشش کردن



خَيْرُ الْعُلُومِ مَا أَصْلَحَكَ .

بهترین دانش آنست که ترا اصلاح کند .

The best knowledge is that which corrects you.

چون گنج گرانی ز برای تو شود
کاندر ره راست رهنمای تو شود

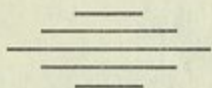
گر علم تو مایه صفای تو شود
آن علم بود نیک تر از هر علمی

خَيْرُ الْمُلُوكِ مَنْ أَمَاتَ الْجَوْرَ وَأَحْيَى الْعَدْلَ .

بهترین شاهان کسی است که ظلم و جور را مرک دهد و عدل و داد را زنده کند .

The best king is the one who does away with cruelty and administers justice .

آنست بهین شاه که چون تاج نهد از بند هوای نفس آسان بجهد
آئین صفا و عدل را زنده کند ارباب جفا و ظلم را مرک دهد



خَيْرُ عَمَلِكَ مَا أَصْلَحَتْ بِهِ يَوْمَكَ وَشَرُّهُ مَا أَفْسَدَتْ بِهِ قَوْمَكَ .

خوب ترین کار تو آنست که روزگار ترا خوب کند و بد ترین کار تو آنست که کسان
تورا فاسد سازد .

The best of your deeds is the one which makes your life better, and the worst of them is that which corrupts your folks .

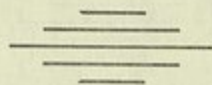
آن خوب ترین کار تو آید به حساب کان حال ترا خوب کنند از هر باب
و آن زشت ترین کار تو باشد که بدان سازی همه را منحرف از راه صواب

خیر کل شیء جدیده و خیر الاخوان اقدمهم .

هر چیزی تازه ترش بهتر است و دوست، دیرینه ترش.

Every thing is good when it is new, except friends who are good when they are old.

گر باتو هزارگان پرسیم و زر است بی دوست سراسرش هبا و هدر است
هر چیز بود تازه ترش نیکوتر جز دوست که دیرینه ترش خوبتر است



خیر ما ورث الاباء الابناء الادب .

بهترین ارثی که از پدران به پسران میرسد فرهنگ است .

The best heritage passed from fathers to their sons is knowledge .

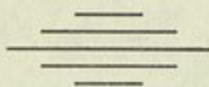
درباغ پدر پسر گلی خوشرنك است در تربیتش اكر نكوشد ننگ است
نیکوتر و پر بها ترین ارث پدر از بهر پسر فضیلت و فرهنگ است

دَارِ النَّاسِ تَسْتَمْتِعُ بِإِخَائِهِمْ وَالْقَهْمُ بِالْبِشْرِ تَمْتِ اضْغَانِهِمْ .

بامردم مدارا و سازگاری کن تا از دوستی آنان بهره مند شوی و باگشاده رومی
ازایشان دیدار کن تا کینه از دلهایشان بزدانی .

Be mild with the people in order to take advantage of their friendship ; and treat them cheerfully so that you can erase hatred from their hearts .

بر خلق دری ز سازگاری و اکن با روی گشاده جای در دل ها کن
هم از دل دشمنان خود کینه ببر هم دوست برای خویشتن پیدا کن



دَارِ بِالْبِلَاءِ مَحْفُوقَةٌ وَ بِالْفَدْرِ مَوْصُوقَةٌ لَا تَدُومُ أَحْوَالُهَا وَلَا يَسْلَمُ نَزَالُهَا

دنیا با مصیبت پیچیده و بنا بکاری معروف است احوالش نا پایدار است و
مردمش از سلامت و امن دورند .

The world is wrapped in calamity and known for treason ; its status inconstant and its people deprived of security .

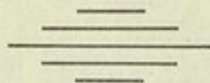
دنیاست چو خانه‌ای بمحنت محصور یا چون یاری به بیوفائی مشهور
هم شیوه‌اش از ثبات باشد بکنار هم مردمش از سلامت و امن بدور

دَارِ عَدُوِّكَ وَآخِلِصْ لِدُودِكَ تَحْفَظِ الْاِخْوَةَ وَتَجْرِزِ الْمَرُوَّةَ .

بادشمن خود نرمی کن و بادوست خود بکنک باش تا برادری و مردانگی را بجا آورده باشی .

Be lenient towards your enemy and sincere to your friend ; in this manner you will comply with fraternity and generosity .

بادشمن خود نرمی و خونسردی کن با دوست یکانگی و همدردی کن
 بادوست ، ره برادری پیش بگیر با دشمن خویشتن جوانمردی کن



دَارِ هَانَتِ عَلٰی رَبِّهَا فَخَلَطَ حَلَالُهَا بِحَرَامِهَا وَخَيْرُهَا بِشَرِّهَا وَحَلْوَاهَا بِمُرِّهَا

دنیا را خداوند ناچیز شمرد ازین رو حلال آنرا بحرام و نیکی آنرا به بدی و شیرینی آن را بتلخی آمیخت .

God overlooked the world and so mingled the legitimate with illegitimate, goodness with badness and sweetness with bitterness .

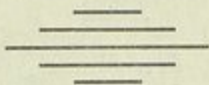
دادار ز دنیای دنی مهر گسیخت زین روی حلالش به حرامش آمیخت
 بانیکی آن ننگ بدی مقرون ساخت در شربت آن شرننگ ناکامی ریخت

دَاوُوا مَرَضَكُمْ بِالصَّدَقَةِ .

بیماران خود را با دستگیری بینوایان درمان کنید .

Giving alms to the poor is a remedy for your ill folks .

بیمار ترا اگر بلا در جان است	دست صدقه ازو بلا گردان است
تأثیر دعای دردمندی مسکین	درمان هزار درد بیدرمان است



دَلِيلُ دِينِ الرَّحْلِ وَرَعَهُ .

نشانه دینداری مرد پرهیزگاری اوست .

A sign of religiousness is chastity .

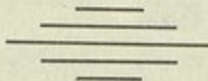
هر کس پی طاعت خدا برخیزد	با نیروی عصیان و هوس بستیزد
برجسته ترین نشان دینداری مرد	آنست که از گناه می پرهیزد

دَلِيلُ عَقْلِ الرَّجُلِ قَوْلُهُ ، دَلِيلُ أَصْلِ الْمَرْءِ فِعْلُهُ .

نشانه عقل مرد گفتار او و نشان اصل او کردار اوست

A man's speech reveals his mind; and his deed shows his origin.

گر خوب نباشد سختت یا کارت
کز عقل تو میدهد نشان گفتارت
در چشم کسان خوار کند چون خارت
وز اصل تو میکند بیان کردارت



دَوْلَةُ اللِّئَامِ مَذَلَّةٌ الْكِرَامِ .

کامکاری دونان خواری را دمردان است.

Prosperity of the mean is adversity for the generous.

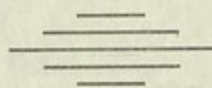
خوشبختی آن کسان که بد کرده‌اند
چون بحر اگر بری خسان را بالا
بدبختی جمعی است که نیکو کارند
روشن گهران روی بیائین آرند

ذِكْرُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ مَجَالِسُهُ .

کسی که خدای پاک را همیشه یاد آورد مانند همدم اوست

One who always remembers God is like His companion.

شاه آنکه به ذکر ایزد منان است روشن دل او ز پرتو ایمان است
آنکس که همیشه در دلش یاد خداست گوئی که همواره همدم یزدان است



ذُرِّ الْإِسْرَافِ مَقْتَصِدًا وَادْكُرْ فِي الْيَوْمِ غَدًا .

از اسراف دست بردار و به اقتصاد کوش و امروز سختی فردا را بیاد آور .

Leave extravagance, try to be economical and remember today the difficulties of tomorrow.

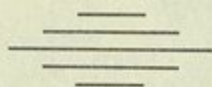
تبدیر مکن ، دست ز اسراف بردار پیوسته به اقتصاد کوش اندر کار
امروز که بخت یاورت گشته و یار از سختی و بدبختی فردا یاد آر

ذُرِّ الْمَسْرِفِ فَإِنَّ الْمَسْرِفَ لَا يُحْمَدُ جُودَهُ وَلَا يُرْحَمُ فَقْرَهُ .

از اسراف در گذر زیر اسراف وقتی که جود و عطا کند مدحش نگویند و هنگامی که
بتهی دستی افتد دستش نگیرند.

Give up prodigality; for a prodigal man is not
praised while he gives, nor pitied while he is in need.

پشت همه زیر بار اسراف شکست
آندم که عطا کند نگویندش مدح
ز آن روی که هر که راه اسراف نبست
و آندم که گدا شود نگیرندش دست



ذِلٌّ فِي نَفْسِكَ وَ عِزٌّ فِي دِينِكَ وَ صُنْ آخِرَتَكَ وَ ابْذُلْ دُنْيَاكَ .

در نفس خود خوار و در دین خود عزیز باش. آخرت خود نگهدار و از دنیا در گذر .

Be humble in your own self and great in your
religion. Turn away from this world and keep the next.

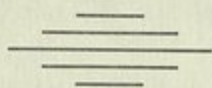
در نفس خود آن به که شوی کوچک و خوار
وزلذت و عیش این جهان شوئی دست
اما در دین عزیز آئی بشمار
کز نعمت آن جهان شوی برخوردار

ذو الشرف لا تبطره منزلة نالها وان عظمت كالجبل الذي لا ترعزه الرياح
والدنى يبطره ادنى منزلة كالكلأ الذي يحركه النسيم

آزاده راجاه و مقام، هر قدر بلند باشد، گمراه نسازد. او چون کوهی است که بادهای آنرا
نلرزاند و فرومایه را پست ترین مقام مغرور کند. او چون کاهی است که از یک نسیم بجنبش
درمی آید.

The magnanimous is not misled by status or wealth, no matter how great it may be, he is like a mountain that can not be shaken by the wind. The mean will lose his head by the slightest gain of prestige; he is like a blade of grass that shivers by the breeze.

آزاده بجاه و فرنگی گردد گمراه
آن مرد بهیچ رو نلرزد، چون کوه
دون طبع بفر و جاه افتد در چاه
وین سفله بیک نسیم لغزد، چون کاه



ذو العيوب يحبون اشاعة معائب الناس ليتسع لهم العذر في معائبهم.

آنانکه نادرست و بدکارند میخواهند عیوب دیگران را فاش کنند تا برای عیوب خود
بیشتر عذر آورند.

The wicked love to project the defects of others, in order to defend those of their own.

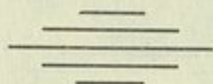
آن قوم که زشت خصلت و بد کارند
خواهند که عیب دیگران فاش کنند
و آن فرقه که نادرست و ناهنجارند
تا بیش از بهر عیب خود عذر آرند

ذَهَابُ الْبَصْرِ خَيْرٌ مِنْ عَمَى الْبَصِيرَةِ .

کوری چشم بهتر از کوری دل است .

Blindness of eyes is better than blindness of mind.

نزد همه، بی بصر، شود خوار و خجل
بگریز ز تیرگی و روشندل باش
وز کوردلی چو خر بماند در گل
چون کوری چشم بهتر از کوری دل



رَأْسُ التَّوْبَةِ مَخَالَفَةُ الْهَوَى .

بالا ترین مرتبه پرهیز گاری ستیزه با خواهش دل است

The highest degree of chastity is to combat with the passions.

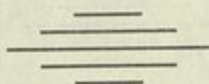
ای آنکه ترا جام هوس لبریز است
با خواهش دل ستیزه باید کردن
هشدار که این شراب شور انگیز است
کاین چنگ نکوترین ره پرهیز است

رَأْسُ السَّخَاءِ تَعْجِيلُ الْعَطَاءِ .

بالاترین سخاوت شتاب در بخشش است

The highest degree of generosity is to hurry for donation.

هر جا که فتاده‌ای است، اورا دریاب
آنکس که کند ببخشش وجود شتاب
اعمال روا مدار در کار صواب
او از همه بخشنده تر آید به حساب



رَاكِبُ الظُّلْمِ يَكْبُو بِهِ مَرْكَبَهُ .

سوار توسن بیداد را اسب او بخاک می اندازد.

He who rides the wild horse of cruelty, will soon be overthrown.

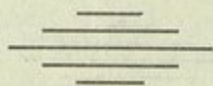
هر کس که براه جو رو بیداد بتاخت
هر کس که سوار توسن بیداد است
از پای در افتاد و سرو جان در باخت
این اسب اورا بخاک خواهد انداخت

رَأْسُ الْفَضَائِلِ الْعِلْمُ.

بالاترین فضیلت‌ها دانشمندی است

The highest virtue is knowledge.

سرمایهٔ عز و جاه دانا علم است در راه کمال رهبر ما علم است
اندر همه کار، کارفرما علم است برتر ز تمام برتری‌ها علم است



رَاكِبُ اللَّجَاجِ مُتَعَرِّضٌ بِالْبَلَاءِ.

کسی که بر مرکب لجاجت و خیره‌سری سوار شود در ورطهٔ بلا افتد.

One who rides obstinacy will be exposed to calamity.

از خیره‌سری مرد زپا می افتد زیرا زره راست جدا می افتد
هر کس که سوار مرکب خیره‌سری است در ورطهٔ محنت و بلا می افتد

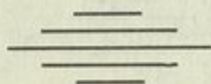
رَبِّ أَجَلٍ تَحْتَ أَمَلٍ .

بسامرگ که در زیر آرزو پنهان است

Often death is covered under a desire.

جان در ره این سراب، سرگردان است
بس مرگ که زیر آرزو پنهان است

تادل پی آرزوی بی پایان است
ز آنجای که آرزوست چون دام فریب



رَبِّ أَخٍ لَّمْ تَلِدْهُ أُمَّكَ .

بسا برادر که مادرت او را نزاده است

Many a brother who is not born by your mother

بہتر بود از خویش تو اندر بر تو
نه از پدر تست نه از مادر تو

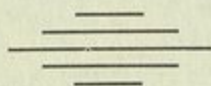
آن دوست که شد در همه جا یاور تو
ای بس که یکی برادر تست ولی

رَبِّ اَمْرِ جَوَابَهُ السُّكُوتُ .

بسا گفتار که پاسخش خاموشی است.

To many a question the answer is silence.

بس جام دهندت که ننوشی بهتر	بس روی که چشم از آن بپوشی بهتر
بس گفته که پاسخش خاموشی بهتر	بس کار که در سرش نکوشی بهتر



رَبِّ جَاهِلٍ نَجَابَهُ جَهْلُهُ .

بسانانان که نادانی او مایهٔ رهایی او شده است .

An ignorant man is often saved by his ignorance.

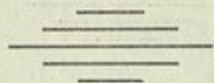
دانائی او کره ز کارش نگشاد	ای بس که کره بکار دانا افتاد
نادانی او ز بنسبش کردش آزاد	وی بس که چو او افتاد نادان در بند

رَبِّ جَهْلٍ اَنْفَعُ مِنْ عِلْمٍ .

بسان نادانی که سودمندتر از دانائی است

Many an ignorance which is more useful than knowledge.

آنجا که بسی زشتی و نازیبائی است نابینائی نکوتر از بینائی است
بس ناکامی که بهتر از کام دل است بس نادانی که بهتر از دانائی است



رَبِّ حَرْبٍ اَعُوذُ مِنْ سَلَامٍ .

بساچنگ که از صلح سودمندتر است

Many a war that can be more useful than peace.

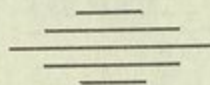
ای بس که ز مدح است ملامت بهتر وز شادی و خوشدلی ندامت بهتر
بس تندگی و پرخاش که از نرمی به بس جنگ که از صلح و سلامت بهتر

رُبَّ حَرْبٍ حَدَّثَ مِنْ لَفْظَةٍ ، رُبَّ صَبَابَةٍ غُرِسَتْ مِنْ لِحْظَةٍ .

بساجنگ که از سخنی در گیرد و بسا عشق که از نگاهی پیدا شود.

Many a word may lead to strife and many a look may lead to love.

دیدیم و شنیدیم بسی کنز شری
بس جنگ که در گرفته است از سخنی
برپای شده است آتش شعله وری
بس عشق که پیدا شده است از نظری



رُبَّ خَيْرٍ وَاوْفَاكَ مِنْ حَيْثُ لَا تَرْتَقِبُهُ .

بسا اوقات از جایی که انتظارش را نداری بتو سود میرسد .

You gain often from sources which you least expect.

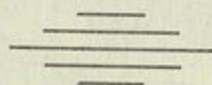
بس آتش امید که در قلب تو زود
و آنگاه رسید در پی هم بتو سود
خاموش شد و نماند بهرت جز دود
ز آنجا که ترا امید آن سود نبود

رَبِّ دَوَاءٍ جَلَبَ دَاءً ؛ رَبِّ دَاءٍ اِنْقَلَبَ شِفَاءً .

بسا دارو که درد بهمراه آورد و بسا درد که مایه شفا گردد .

How often a medicine causes sickness and an ailment leads to recovery.

ای بس که یکی سود فراوان دیده است	از آنچه دلش نخست نپسندیده است
ای بس دارو که درد آورده زپی	بس درد که مایه شفا گردیده است



رَبِّ صَدِيقٍ يُوْتِي مِنْ جَهْلِهِ لَامِنَ نِيَّتِهِ .

بسا دوست که نه بقصد بلکه از روی جهل زبان میرساند .

Often a friend harms you involuntarily rather than voluntarily.

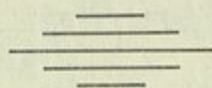
رهرو خود را دچار رهنز نکند	گر پیروی از رهبر کودن نکند .
بس دوست که پاک است دلش، و ز سر جهل	آن باتو کند که هیچ دشمن نکند

رَبِّ عَالِمٍ قَتَلَهُ عِلْمُهُ .

بسادانشمند که دانش او مایه نابودی او شد.

Many a savant who is destroyed by what he knows.

دانش همه جا باب سعادت نگشود ای بس که غم آورد و به محنت افزود
بس دانشمند در جهان زیست که کرد خود دانش او عاقبت او را نابود



رَبِّ عِلْمٍ أَدَىٰ إِلَيَّ مَضَلَّتِكَ .

بسادانش که ترا بگمراهی کشاند

Many a knowledge which misleads you.

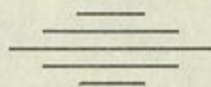
بس امر کز آن چو یافتی آگاهی غم میخوری و روان خود میکاهی
ای بس بینش که مایه درد سر است وی بس دانش که آورد گمراهی

رَبِّ فِتْنَةٍ اِنَارَهَا قَوْلٌ .

بسافتنه که از گفته‌ای برپا شود

Many a sedition which is caused by a talk.

بس زخم که بردست رسد از خاری
بس شعله که سر بر آورده از شوری
بس فتنه که برپا شود از گفتاری



رَبِّ قَرِيبٍ اَبْعَدُ مِنْ بَعِيدٍ .

بساخویش نزدیک که از بیگانه دورتر است .

Often a next of kin is more alien to you than a stranger.

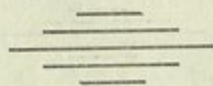
آن کز پی نان و خوان ترا هم‌خانه است
بس غیر که با تو خویش تر از خویش است
مرغی است که پای بند آب ودانه است
بس خویش که بیگانه تر از بیگانه است

رُبَّ كَلَامٍ أَنْفَذَ مِنَ السَّهَامِ ، رُبَّ كَلَامٍ كَالْحِجَامِ .

بسا گفتار که نافذتر از تیرهای خدنگ و بسا سخن که مانند شمشیر است.

Many a speech that penetrates deeper than arrows.
Many a word that is as sharp as a sword.

بسیار سخن که نیست تأثیرش کم
درنده ترافتد از دو صد تیر خدنگ
و آنگاه که بر لب گذرد یا بقلم
برنده ترافتد از دو صد تیغ دو دم



رُبَّ مَلُومٍ لَأَذْنِبَ لَهُ .

چه بسا که یکی دچار سرزنش است اما گناهی ندارد

How often a man is blamed for a sin which he has
not committed.

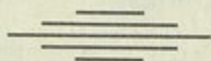
بس مرد که نیک پیش پادیده به راه
ای بس که یکی به سرزنش گشته دچار
با اینهمه باز باسر افتاده به چاه
وز او نه خطا سر زده است و نه گناه

رَبِّ مُوَاصِلَةٍ خَيْرٌ مِنْهَا الْقَطِيعَةُ .

بسا پیوستن که گسستن از آن بهتر است .

Often detachment is preferable to attachment.

با یار دور و عهد نبستن بهتر و ر بسته کسی عهد، شکستن بهتر
بس نزدیکی کزوست دوری اولی بس پیوستن کزو گسستن بهتر



رَبِّمَا أَدْرَكَ الْعَاجِزَ حَاجِتَهُ .

چه بسا که ناتوان زودتر از توانا بمقصود خود رسد

How often a weak person reaches his goal sooner than a strong man.

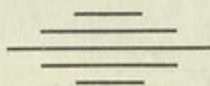
تنها نه ز کوشش بکسی سود رسد بس سود که از طالع مسعود رسد
ای بس که یکی است ناتوان تر ز همه لیک از همه زود تر بمقصود رسد

ربما خرس البليغ عن حجة .

چه بسا که سخنوری توانا در هنگام استدلال لال میشود.

How often an eloquent speaker becomes dumb in reasoning.

آنجای که مرد را نباشد اقبال
در عرض هنر نماندش نیز مجال
ای بس که سخنوری توانا گاهی
واماند و لال کرده از استدلال



ربما عمي اللبيب عن الصواب ، ربما ارتج علي الفصيح الجواب .

بسا خردمند بینا که راه صواب را ندیده و بسا سخنور شیوا که در پاسخی فرومانده است.

How often a clear-sighted man does not see the right way and an eloquent speaker can not answer a simple question.

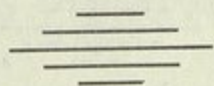
بس مرد خردمند که گاه از هر باب
ماندست نهان از نظرش راه صواب
بس مرد سخنور که زمانی سخنی
بشنید و فرو ماند زبانش ز جواب

رَبِّ مَتَنَسِكِ لَا دِينَ لَهُ .

بسازاهد که اورا دین نیست.

Many a clergyman who has no faith.

از اینک که یکی به سجده سوده است جبین
بس زاهد ذکر گوی سجاده نشین
او را نتوان گفت بود اهل یقین
کاورا نه ز ایمان خبرست و نه زدین



رَبِّ مَوْهَبَةٍ خَيْرٌ مِنْهَا الْفَجِيعَةُ .

بسا بخشش که مرک از آن خوبتر است .

Many a donation to which death is preferable.

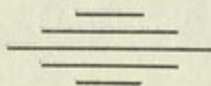
ز آن مال که بدنامی و فنکش تمر است
ای بس شربت که زهر از آن اولی تر
بگریز ، اگر چه گنج درو کهر است
وی بس بخشش که مرک از آن خوبتر است

رَبِّ نِعْمَةٍ لِّمَن لَّا يَشْكُرُهَا ،

بسانعت که نصیب کسی است که شکر آن نمیگذارد.

Many an affluence which is given to a person who is not thankful for it.

ای بس که یکی از آنچه نعمت دارد غافل شده است و دل بدان نسپارد
کیتی چه بسا عیش فراهم آورد از بهر کسی که شکر آن نگذارد



رَبِّ يَسِيرٍ اَنْمَى مِنْ كَثِيرٍ .

بساندک که ثمر بخش تر از بسیار است.

Many a little thing which can be more fruitful than the plenty.

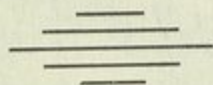
یک مرد که هوش و خردش در کارست بهتر ز هزار مرد ناهشیارست
بس خرد که پرهنر تر افتد ز بزرگ بس کم که ثمر بخش تر از بسیارست

رَحِمَ اللهُ امْرَأَ احْيَا حَقًّا وَاَمَاتَ باطلا وُدْحَضَ الْجَوْرَ وَاَقَامَ الْعَدْلَ .

خدا بیخشد کسی را که حق را زنده گرداند و باطل را بمیراند، بنیان ستم را براندازد و پایه داد را استوار سازد.

May God be merciful to him who restores righteousness, ends evil deeds , upholds justice and abolishes oppression.

آنکو دل هر غمزه را سازد شاد ، نیکی کند و بره بدی را از یاد ،
داد آرد و پرهیز کند از بیداد ، پیوسته خداوند مدد کارش باد



رَحِمَ اللهُ امْرَأَ عَرَفَ قَدْرَهُ وَلَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ .

خدا رحمت کند مردی را که قدر خود بشناسد و از راه خود تجاوز نکند.

May God have mercy upon a man who recognizes his worth and does not trespass his limits .

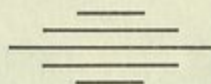
ای رحمت حق باد بر آن پاک نهاد ، کز دایره صواب بیرون نفتاد
هم قدر و مقام خویش را باز شناخت ، هم پای زحد خود فرا تر ننهاد

رَحِمَ اللهُ امْرَأً قَصَرَ الْأَمَلَ وَ بَادَرَ الْأَجَلَ وَ اغْتَنِمَ الْمَهْلَ وَ تَزَوَّدَ مِنَ الْعَمَلِ

رحمت خدا به کسی که رشته آرزو را کوتاه سازد، از مُرک غافل نشود، مهلت را غنیمت شمرد و از حسن عمل توشه ای فراهم آورد.

May God be merciful to the man who shortens his desires, does not neglect the death and makes the most of his chance to provide himself with good deeds.

رحمت به کسی که غفلت از مُرک نکرد کمتر به دل آرزوی دنیا پرورد
این مهلت ده روزه غنیمت دانست وز حسن عمل توشه فراهم آورد



رَحِمَ اللهُ مَنْ الْجَمَ نَفْسَهُ عَنِ مَعَاصِي اللهِ بِلِجَامِهَا .

خدا پیامرزد کسی را که خود را از نافرمانی خدا لگام کند.

May God bless one who controls himself from disobedience to Him.

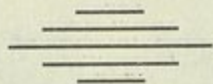
آنکس که زرفته است خدا از یادش و آنکس که نکننده معصیت بنیادش
در این دنیا خدا بدارد شادش در آن دنیا خدا بیا مرزادش

رِزَانَةُ الْعَقْلِ تَخْتَبِرُ فِي الْفَرْحِ وَالْحَزَنِ .

استواری عقل در شادی و غم امتحان میشود.

Strength of mind will be put to test in joy and in sorrow.

نادان چو غمش رسد، ز جان بیزار است
و آندم که خوش است با تکبیر یار است
فرصت پی امتحان استواری عقل
در شادی بسیار و غم بسیار است



رَضِيَ بِالذَّلِّ مَنْ كَشَفَ سِرَّهُ لِغَيْرِهِ .

آنکس که راز خود را با غیر بگوید، بذلت و رسوائی خود را ضی شده است.

One who confides his secret to another, acquiesces in his own disrepute .

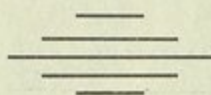
هر چند که حال تو شود زار و پریش
پیش همه پرده بر مدار از دل ریش
آنکس که بغیر، راز خود را گوید
بیهوده رضا دهد بر سوائی خویش

زَكْوَةُ الْجَمَالِ الْعِفَافِ.

زکوة زیبایی پاکدامنی است.

A thank for being beautiful is chastity.

باهر که نشان ز عفت و عصمت نیست
در دهر نصیب او بجز خفت نیست
ای خسرو حسن، عفت از دست مده
زیرا که زکوة حسن جز عفت نیست



زَكْوَةُ السُّلْطَانِ إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ.

زکوة فرمانروایی فریادرسی ستمدیدگان است.

A sign of gratitude for sovereignty is to provide justice to the oppressed.

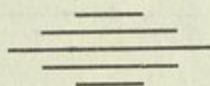
آنرا که بساط عیش رنگین باشد
غافل زچه روز حال مسکین باشد
باید که بفریاد ستمدیده رسید
زیرا که زکوة سروری این باشد

زَكْوَةُ الشَّجَاعَةِ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.

زکوة دلاوری جهاد در راه خداست .

The best way to thank for being brave is to fight for God .

چون شد علم خدا پرستی بر پا دیگر سپه کفر نماند بر جا
مردانگی و دلاوری راست زکوة و آن نیز بود جهاد در راه خدا



زَكْوَةُ الْقُدْرَةِ الْإِنصَافِ.

زکوة توانایی عدل و انصاف است .

A thank for deing powerful is doing justice.

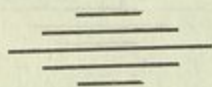
مرد است کسی که خصم را داشت معاف آن لحظه که گشت چیره بر او بمصاف
انصاف مده ز کف چو قدرت یابی زیرا که بود زکوة قدرت انصاف

زَلَّةُ الْعَالِمِ كَانْكَسَارِ السَّفِينَةِ تَفْرُقُ وَيَفْرُقُ مَعَهَا غَيْرَهَا.

لغزش دانشمند مانند شکستن کشتی است که هم خود غرق می شود و هم دیگران را غرقه میسازد.

An erudite's error is like a ship's wreckage; it sinks and also drowns the passengers.

دانشمندی که شد خطا پیشه و پست
هم خود شده است غرقه اندر دریا
چون آن کشتی بود که دیده است شکست
هم جان مسافران او رفته ز دست



زَلَّةُ الْقَدَمِ تَدْمِي ، زَلَّةُ اللِّسَانِ تَرْدِي.

لغزش پا خون می آورد و لغزش زبان سر را بر باد میدهد.

A slip of footing causes bleeding; but a slip of tongue causes loss of life.

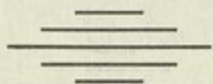
بیپهوده سخن مگوی و مکشای دهان
خون می رود از پای چو لغزید قدم
تا فکر نکرده ای ، مزندم زبیا
سر می رود از دست چون لغزید زبان

زَوَالُ الدَّوْلِ بِاصْطِنَاعِ السَّفَلِ .

بروی کار آوردن نااهلان و فرومایگان مایهٔ نیستی مملکت است.

To employ the villains destroys the state.

در خانه پلنگ بچه ای پروردن	یعنی که بمرک خود نهادن کردن
نااهلان را بروی کار آوردن	یعنی که امور ملک مختل کردن



زِيَادَةُ الْاَفْعَالِ عَلَى الْقَوْلِ اَحْسَنُ فَضِيْلَةٌ وَنَقْصُ الْفِعْلِ عَنِ الْقَوْلِ اَقْبَحُ رَذِيْلَةٌ

فزونى كردار به گفتار به‌ترين فضيلت و افزون بودن گفتار از كردار بدترين رذيلت است.

Doing more than saying is the best virtue; saying more than doing, the worst vice.

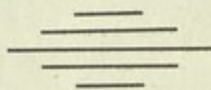
گر کردار فزون تر از گفتارست	در چشم کسان فضيلت بسيارست
ور گفتار فزون تر از کردارست	دارى صفتى که سخت بيمقدارست

سَاعَةٌ ذُلٌّ لَا تَقِي بِعِزَّةِ الدَّهْرِ .

يك ساعت ذلت بیک عمر عزت نیرزد.

One hour baseness is not worth a lifetime's honour.

آنکو خود را اهل شرف میدانند با پستی ننگ زندگی نتواند
تن در نهد به ذلت یک ساعت ور عزت یک عمر عوض بستاند



سَالِمِ النَّاسِ تَمَلِّمْ دُنْيَاكَ .

با اهل جهان صلح و صفا داشته باش تا دنیای سالمی داشته باشی.

Live in peace with people if you want to have a peaceful living .

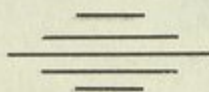
با خلق جهان تا سر دعوا داری پیوسته چه فتنه ها که بر پا داری
با اهل جهان صلح و صفا داشته باش تا آنکه جهان خود مصفا داری

سَامِعُ الْغِيْبَةِ اَحَدُ الْمَغْتَابِيْنَ .

گوش دهنده بغیبت مانند یکی از غیبت کنندگان است .

Whoever listens to a backbiter, is a backbiter himself.

چون از بد من عدو کند با تو سخن
زیرا کنه گوش بغیبت دادن
گر گوش دهی، تو هم عدوئی با من
خود نیست کم از گناه غیبت کردن



سَبَبُ الْفَقْرِ الْاِسْرَافُ .

اسراف مایه بی چیزی است .

Extravagance is a cause of poverty.

ای آنکه ز اسراف نمی پرهیزی،
آن زر که تو بیدریغ ریزی از دست
اسراف مصیبت آرد و بیچیزی
خاکی است که خود بر سر خود میریزی

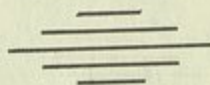
سَبَبُ الْكَمَدِ الْحَسَدُ.

رشك و حسد مایه آزار دل است.

Jealousy brings anxiety.

بیچاره و مضطر و زبون از حسد است
کآزار دل ورنج درون از حسد است

دایم بدل حسود خون از حسد است
پیوسته حسود در عذاب است و شکنج



سَبْعُ أَكُولٍ حَطُومٍ خَيْرٌ مِنْ وَاِلِ ظَلُومٍ غَشُومٍ.

حیوان خونخوار و درنده از امیر ستمکار و خشن بهتر است.

A savage and fierce beast is better than a wicked and tyrannical ruler.

بهتر ز امیری که ستمکار بود
و ز این همه گاه جان در آزار بود

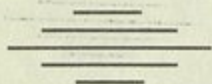
حیوان درنده ای که خونخوار بود
کز آن گاهی بجسم آسیب رسد

سِرِّكَ اسِيرِكَ فَاِنْ اَفْشَيْتَهُ صِرَّتْ اسِيرُهُ.

راز تو تا پنهان است اسیرتست و چون فاش شود تو اسیر آنی.

Your secret is your captive as long as it is hidden,
and when it is divulged you will then be the coaptive.

خود محرم خود شو و بیوش از همه راز
راز تو اسیرتست تا پنهان است
در گفتن راز لب مکن از هم به از
گردی تو اسیر او چو کردیش ابراز



سُكْرُ الْغَفْلَةِ وَالْغُرُورِ اَبَدُ اَفَاقَةٍ مِنْ سُكْرِ الْخَمُورِ.

مستی خود پسندی و غفلت پایدارتر از مستی شراب است.

Intoxication of pride and negligence is more constant
than that of wine.

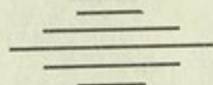
مدهوش چه زود بن سرهوش آید!
مستی که ز خود بینی و غفلت زاید
مغرور چه دیر چشم دل بگشاید!
از مستی باده دیر تر می پاید

سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَإِنِّي بِطَرِيقِ السَّمَاءِ أَخْبِرُكُمْ بِطَرِيقِ الْأَرْضِ.

تا مرا از دست نداده اید راه راست را از من بپرسید زیرا من براههای آسمانی آگاه ترم
تا شما براههای زمین.

Ask me about the right ways before you lose me; for I know the ways of heaven better than you know the ways of earth.

تاریخت نبسته ام ز دنیا ناگاه
زیرا که ز راه آسمان آگاهم
ره پرس زمن تا که نکردهی گمراه
بیش از تو که از راه زمینی آگاه



سَمِعَ الْأُذُنَ لَا يَنْفَعُ مَعَ غَفْلَةِ الْقَلْبِ.

اگر چشم دل بینا نباشد شنوایی گوش سودی ندهد.

When the heart does not see, hearing through the ears is of no use.

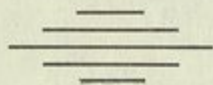
برشاهد معنی، دل اگر شیدا نیست
گیرم شنونده راست گوش شنوا
تأثیر در او از سخن شیوا نیست
سودش چه اگر چشم دلش بینا نیست

سنة الكرام ترادف الانعام.

شیوه جوانمردان بخشش واحسان وروش فرومایگان زخم زبان است.

Liberty is the way of generous men and reviling is the habit of mean men.

آن مرد که طبع و همت اوست بلند	بخشش کند و کمک بهر حاجتمند
و آن مرد که پست و بدنهادست چومار	دایم زپی زخم زبان است و گزند



سوء الظن بالمحسن شر الاثم و اقبح الظلم.

بدگمان شدن در باره کسی که نیکو کار است بدترین گناه و زشت ترین بیداد شمرده میشود.

To suspect the goodness of a benevolent person is the greatest sin and most hideous cruelty.

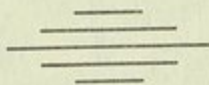
گرنیکی را کنند مردم انکار	نیکان همه گردند ز نیکمی بیزار
جرمی است بزرگ بدگمان گردیدن	در باره آنکس که بود نیکوکار

شَافِعُ الْمَذْنِبِ اِقْرَارُهُ وَتُوبَةُ اعْتِزَارِهِ .

شفیع گنہگار، اقرار او؛ و توبہ او، پوزش اوست.

A sinner's intercessor is his confession and a sinner's apology is his repentance.

اقرار بجرم اگر کند مجرم زار
و زکار خطای خود چو پوزش خواهد
گوئی که شفیع او شود آن اقرار
گوئی که دگر توبه کند از آن کار



شَاوِرِ ذَوِي الْعُقُولِ تَأْمِنِ اللُّومَ وَالنَّدَمَ .

با اهل خرد مشورت کن تا از ملامت و ندامت در امان باشی .

Consult wise men to avoid blame and repentance .

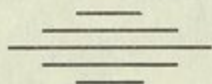
بی فکر، کسی دست بکاری چو برد
باشی ز ملامت و ندامت به امان
ای بس که زیان که بیند و افسوس خورد
گر شور کنی به کار با اهل خرد

شاور قبل ان تعزم و فكر قبل ان تقدم .

قبل از آنکه در راهی گام نهی بمشورت پردازد و پیش از اقدام بکاری فکر کن.

Before treading on a way you better consult and before doing some thing you better think.

در راه، از آن پیش که برداری گام کن شور که از چه ره رسی زود بگام
ز آن پیش که آغاز بکاری بکنی، کن فکر که آن چگونه یابد انجام



شأن مایین عملین : عمل تذهب لذته و تبقی تبعته و عمل تذهب مؤنثه
و یبقی اجره .

بین دو کار فرق بسیار است: کاری که خوشی آن بگذرد ورنج و زحمتش بماند و کاری که رنج آن بگذرد و اجر و مزدش باقی ماند.

There is much difference between an affair that its pleasure soon goes but its pain remains and one that its reward remains but its pain soon goes

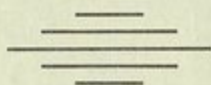
آن کار مکن که یکدمت خوش دارد لیکن پس از آن دوصد غمت پیش آرد
کاری بگزین که رنج دارد لیکن آن بگذرد و گنج بجای بگذارد

شِدَّةُ الْحَقْدِ مِنْ شِدَّةِ الْحَسَدِ .

بسیاری کینه از بسیاری رشک است .

Intense rancour comes from intense jealousy.

آنکس که حسد بر تو برد، رهزن تست زنهار بترس از و که اهریمن تست
بسیاری کینه است ز بسیاری رشک گردوست برد رشک بتو، دشمن تست



شَرُّ إِخْوَانِكَ مَنْ أَرْضَاكَ بِالْبَاطِلِ .

بدترین دوست تو آنست که ترا بکار بد خرسند بدارد .

Your worst friend is the one who satisfies you with absurdities .

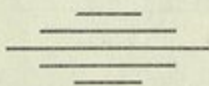
ز آن کس که به خوی، بدتر از دیو و دد است، پرهیز کند هر آنکه اهل خرد است
آن از همه یاران تو بد تر باشد کوشاد بداردت بکاری که بد است

شَرُّ إِخْوَانِكَ مَنْ دَاهَنَكَ فِي نَفْسِكَ وَسَاتَرَكَ عَيْبِكَ .

بدترین یار تو کسی است که مدح ترا گوید و عیب ترا از تو پنهان دارد .

The worst of your friends is the one who flatters you and does not let you know your defects.

هر گاه که عیب در تو میبیند دوست
گر با خبرت کند از آن عیب، نکوست
گر مدح تو گفت و عیب تو از تو نهفت
بگریز از او که بدترین یار تو اوست



شَرُّ الْإِخْوَانِ الْمَوَاصِلِ عِنْدَ الرِّخَاءِ وَالْمَنَاصِلِ عِنْدَ الْبَلَاءِ .

بدترین دوستان تو آنست که هنگام آسایش با تو پیوسته و روز سختی از تو گسسته باشد .

The worst friend is one who is attached to you in prosperity ; but , deserts you in adversity.

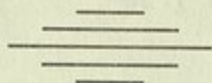
آنکس که بدوستی ترا تکیه بدوست
گر با تو پی مال تو یار است، عدوست
دشمن به از آن دوست که نیک ارنگری
در سوک چو دشمن است و در سور چو دوست

شَرُّ الْاَوْطَانِ مَا لَا يَأْمَنُ فِيهِ الْقَطَّانُ .

بدترین وطنها جائی است که مردم آن در امان نباشند

The worst country is where there is no security for the citizens.

آنجا ای که ایمن از بلا نتوان زیست آن مرد که پای بند آن باشد کیست ؟
از هر وطنی و هر دیاری بدتر آنجا است که هیچکس در آن ایمن نیست



شَرُّ الْبِلَادِ بَلَدٌ لَا أَمْنَ فِيهِ وَلَا خَصْبَ .

بدترین شهرها شهری است که در آن امن و ارزانی نیست .

The worst city is the one in which there is neither security nor low price goods .

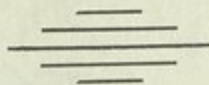
جایی که در آن امن و فراوانی نیست شایسته زندگی انسانی نیست
در عرصه خاک، بدترین شهر آنست کآنجا اثری ز امن و ارزانی نیست

شَرُّ النَّاسِ مَنْ كَافَى عَلَى الْجَمِيلِ بِالْقَبِيحِ وَ خَيْرُ النَّاسِ مَنْ كَافَى عَلَى
الْقَبِيحِ بِالْجَمِيلِ .

بدترین مردم کسی است که در برابر نیکی بدی کند و بهترین مردم کسی است که چون بدی ببیند نیکی نماید .

The worst of all people is one who repays a good deed with misdeed ; and, the best of them is one who does good in return for misdeed.

شاد آنکه فشانند از رخ نیکی گرد
دو ن طبع بدی کرد چو نیکوئی دید
بیچاره کسی که رو بزشتی آورد
خوشخوی بدی چو دید، نیکوئی کرد



شَرُّ النَّاسِ مَنْ كَانَ مُتَّبِعًا لِعُيُوبِ النَّاسِ وَعَمِيًّا عَنْ مَعَائِبِهِ .
بدترین مردم کسی است که بعیوب خود کور و بعیوب دیگران بینا باشد .

The worst man is he who sees the defects of others and does not see those of his own.

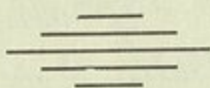
بیشترم آنکو بعیب خود پرده کشید
چون مردم چشم کو بدان تیره دلی
و آنگاه زعیب دیگران پرده درید
عیب همه دید و عیب خود هیچ ندید

شَرَّ النَّاسِ مَنْ لَا يَبَالِي أَنْ يَرَاهُ النَّاسُ مُسِيئًا .

بدترین مردم کسی است که پروا نکند از اینکه او را سرگرم بدکاری ببینند .

The worst of all people is the one whose evil acts when observed , remains disconcerned .

آنکو زگناه فاش ناید شرمش مانا که نه آبروست نه آزرمش
رسوا تر از آن نیست که پروا نکند بینند اگر به کار بد سرگرمش



شَرَّ النَّاسِ مَنْ لَا يَقْبَلُ الْعُذْرَ وَلَا يَغْفِرُ الذَّنْبَ .

بدترین مردم کسی است که عذر نمی پذیرد و گناه نمی بخشد .

The worst of all people is the person who does not accept anyone's excuse and does not forgive.

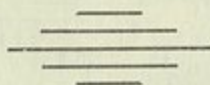
حیوان درنده بهتر از دلسیپی کاندردل اورحم نجسته است رهی
آن از همه پست تر بود کاوهرگز عذری نپذیرد و نبخشد گنهی

شَرُّ النَّاسِ مَنْ يَخْشَى النَّاسَ فِي رَبِّهِ وَلَا يَخْشَى رَبَّهُ فِي النَّاسِ .

بدترین مردم کسی است که در پرستش خداوند از خلق بترسد اما در گرایش به خلق از خدا بترسد

The worst of all men is the one who avoids worshipping God for fear of people but does not avoid people for fear of God .

آن از همه بدتر است کاندر همه جا از ترس خالایق نرود سوی خدا
اما بهره هوس رود از پی خلق وز قهر خدا نباشدش هیچ ابا



شَرُّ النَّاسِ مَنْ يَرَى أَنَّهُ خَيْرٌ مِنْهُ .

بدترین مردم کسی است که خود را بهترین آنان بیند

The worst man is the one who deems himself the best .

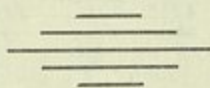
آنکس که بدام خود ستائی مانده است از خوبی خویشتن سخن ها رانده است
در دیده عقل بدتر است از همه کس آن کز همه خویش رانکو تر خوانده است

شُرَّ الوَلَاةِ مِنْ يَخَافُهُ الْبَرِيءُ

بدترین امیر کسی است که بیگناه از و ترسان باشد.

The worst ruler is the one that an innocent person is afraid of.

مردی که بنای عدل را بنیان است
منفورترین امیر برمسند حکم
گوئی که تن جامعه را چون جان است
آنست که بیگناه از و ترسان است



شَيْئَانِ لَا يَبْلُغُ غَايَتَهُمَا : الْعِلْمُ وَالْعَقْلُ .

دانش و خرد دو چیز است که بیایان آن نتوان رسید .

There are two things to which there are no limits :
Knowledge and wisdom .

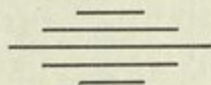
از علم کدام درد را درمان نیست ؟
در هر چه شوی دقیق پایان دارد
وز عقل کدام مشکلی آسان نیست ؟
جز علم و خرد که این دورا پایان نیست

شَيْثَانٌ لَا يَعْرِفُ مَحَلَّهُمَا إِلَّا مِنْ فَقْدِهِمَا ، الشَّبَابُ وَالْعَافِيَةُ .

دو چیز است که قدر و جاه آن شناخته نشود مگر هنگامی که از دست رفته باشد یکی جوانی و دیگری تندرستی .

There are two things which are not appreciated until they are lost ; youth and health .

در دهر بود دو نعمت بی مانند کش خلق سلامت و جوانی خوانند
تاهست بدست قدر آن مجهول است چون رفت زدست قدر آن میدانند



صَمْتُ الْجَاهِلِ سِتْرَةٌ .

خاموشی نادان پرده پوش نادانی اوست .

Reticence on the part of an ignorant man hides his ignorance.

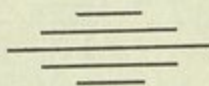
هر نکته که در ثبوت آن درمانی از دل بزبان میار اگر بتوانی
خاموش نشین در آنچه نادان هستی چون خاموشی است پرده نادانی

صمتك حتى تستنطق خير من نطقك حتى تسكت .

اگر خاموش نشینی تا از تو سخن طلب کنند بهتر از آنست که سخن بگویی تا از تو بخواهند که خاموش شوی

You better choose silence until you are asked to speak than to keep talking until you are made silent.

تا خود همه کس سخن کند از تو طلب
آنقدر که خواهند فرو بندی لب،
ز آن به که دهن پی سخن بگشائی
اگر نشینی از روی ادب



صَوَابُ الْجَاهِلِ كَأَثَرِ لَبِّ مِنَ الْعَاقِلِ .

کار صوابی که از دست جاهل بر آید همانقدر عجیب است که کار خطائی از عاقلی سرزند.

A right action from an ignorant man is as much astonishing as a wrong one from a wise .

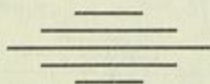
تا عقل کسی به سر نباشد کامل
بسیار عجیب است صواب از جاهل
حق را ندهد نیک تمیز از باطل
آنسان که عجیب است خطا از عاقل

ضادوا القسوة بالرفقة .

از راه نرمی و مدارا با سخت دلی بستیزید .

Challenge hard-heartedness with your mildness.

باخلق درشتی مکن و تند مگویی پر خاش مکن، خشن مشو، جنک مجوی
خواهی که بیارند خلائق بتوروی ؟ نرمی کن و از سخت دلی دست بشوی



ضادوا الهوى بالعقل .

بنیروی خرد با خواهش نفس بستیزید .

Overcome your desires by force of wisdom.

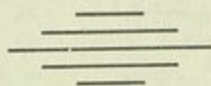
از هر چه که پستی آورد کن پرهیز وز هر چه خلاف عقل باشد بگریز
در عرصه زندگی به نیروی خرد با خواهش نفس تا توانی بستیز

ضُرُورَاتُ الْأَحْوَالِ تُذِلُّ رِقَابَ الرِّجَالِ .

ضرورت و ناچاری کردن مردان را بخواری خم میکند

Necessity forces men to be humble.

بدبختی و بیچارگی و دشواری دردی است کشنده ترزتیغی کاری
چون کردن مرد خم شود با خواری آنجا که بود ضرورت و نا چاری



ضِيَاعُ الْعُقُولِ فِي طَلَبِ الْفُضُولِ .

تباهی عقلها در افزون طلبی است

Avidity corrupts the mind.

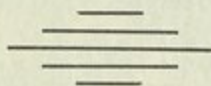
آنکس که اسیر آرزو افزون خواهی است پیوسته دوان پی خیالی واهی است
بس عاقل و دانا که زافزون طلبی در ورطه نابخردی و گمراهی است

طَاعَةُ الْجَهْلِ تَدُلُّ عَلَى الْجَهْلِ .

فرمانبری از نادان نشانه نادانی است

Obedience to the ignorants is a sign of ignorance.

آن مرد که پیرو ره یزدانی است	بگریزد از آنکه رسم اوشیطانی است
فرمانبری از مردم نادان کردن	نیک ارنگری نشانه نادانی است



طَالِبُ الْخَيْرِ مِنَ اللَّئَامِ مَحْرُومٌ .

کسی که از بدمنشان نیکی خواهد نمود نمیشود.

One who expects goodness from bad people will be disappointed .

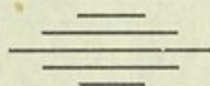
نیکی نکند با تو بد اندیش آخر	کزمار کسی ندید جز نیش آخر
از بد منشان هر آنکه نیکی خواهد	نومید شود ز خواهش خویش آخر

طوبى لمن اطاع ناصحاً يهديه و اتجنب غاويّاً يرديه .

خوشا کسی که اطاعت کند از کسی که پندش دهد و رهبری اش نماید. و دوری جوید از صحبت کسی که گمراهش کند و هلاکش سازد .

Happy is he who obeys one who advises and leads;
but avoids one who misleads and destroys.

شاد آنکه نهد سر اطاعت در پیش پندش چو دهد راهبری خیر اندیش
دوری کند از صحبت آنکس کاو را گمراه کننده یابد و رهن خویش



ظلم الحق من نصر الباطل .

آنکس که باطل را مدد کند در باره حق ظلم کرده است

One who supports wrong deeds suppresses rightfulness.

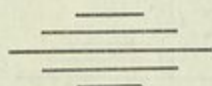
آنکس که ز کجروی کند استقبال با راستروان فتاده کوئی بجدا
آنکس که مددگار شود باطل را کرده است بپای ظلم حق را پامال

ظَنُّ الْإِنْسَانِ مِيزَانَ عَقْلِهِ وَفِعْلُهُ شَاهِدٌ عَلَى أَصْلِهِ .

اندیشه هر کسی نشان سنجش خرد او و کردارش نیز گواه گوهر اوست

Every man's thinking shows his mind ; every one's action testifies his nature.

فکر تو شود را هیرت در هر راه کارت همه را کند ز حالت آگاه
اندیشه هر کس خردش راست نشان کردارش نیز گوهرش راست گواه



ظَنُّ الْعَاقِلِ أَصْحَابِ مِنَ الْيَقِينِ الْجَاهِلِ .

شک و گمان خردمندار یقین نادان بهتر است.

The doubt of a wiseman is better than the certainty of a fool .

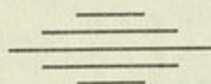
پیش خرد آن سخن که بی برهان است همچون سربی مغزو تن بی جان است
آن ظن و گمان که مردم دانا راست بهتر از یقین مردم نادان است

عَجِبْتُ لِغَافِلٍ وَالْمَوْتُ حَثِيثٌ فِي طَلْبِهِ .

عجب دارم از کسی که غافل مانده است با اینکه مرگ به جستجویش میشتابد

I am surprised of he who is neglectful of death though it is in search of him hurriedly .

آن پیر کهن که مانده بی تاب و توان غرق هوس از چه روست چون تازه جوان؟
دارم عجب از کسی که غافل ماندست با اینکه فتاده از پی اش مرگ دوان



عَجِبْتُ لِلْبَخِيلِ يَسْتَعْجِلُ بِالْفَقْرِ الَّذِي مِنْهُ هَرُوبٌ وَيَفُوتُهُ الْغِنَى الَّذِي آيَاهُ
طَلَبٌ فِيهِ عَيْشٌ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَيَحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ الْأَغْنِيَاءِ

در شگفتم از بخیل که با دارایی خود به سوی فقری که از آن گریزان است میشتابد و آن دارایی را که خواهان است از دست میدهد. در دنیا زندگی فقرا را دارد و در آخرت حساب اغنیا را از او میخواهند.

I am amazed of an avaricious man who , despite his wealth , lives in poverty of which he is afraid and loses a luxurious life for which he is eager . He is like a poor man in this world and will be judged as a rich man in the other.

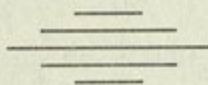
دارم عجب از لثیم بدبخت که خواست دارا باشد و لیک ماند گداست
در حشر حساب اغنیا زو خواهند هر چند که اندرین جهان چون فقر است

عَجِبْتُ لِمَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ كَيْفَ يَأْتِي بِدَارِ الْفَنَاءِ . عَجِبْتُ لِمَنْ عَرَفَ رَبَّهُ
كَيْفَ لَا يَسْعَى بِدَارِ الْبَقَاءِ .

در شگفتم که هر که خود را شناخته چگونه با عالم فانی انس میگیرد و هر که خدا را
شناخته چرا خود را برای عالم باقی آماده نمیکند؟

I am amazed how can a man who has recognized himself
be attached to the transient world ; and why does a man who
has known God fail to prepare himself for the eternal world?

بس در عجبم که آنکه خود را بشناخت بهر چه بدین عالم فانی دل باخت ؟
و آنکس که خدا شناخت، خود را از چه روی از بهر سرای باقی آماده نساخت ؟



عَجِبْتُ لِمَنْ نَسِيَ الْمَوْتَ وَهُوَ يَرَى مَنْ يَمُوتُ .

عجب دارم از کسی که مرگ را از یاد میبرد با اینکه بمرگ دیگری مینگرد.

I am amazed to see men who forget death while
witnessing others die .

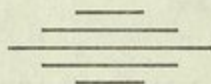
آن زنده که روز مرگ از یاد برد کوئی که بسرنه عقل دارد نه خرد
مردن عجب! چرا زیادش رفته است آنکس که بمرگ دیگری مینگرد؟

عَجِبْتُ لِمَنْ يَتَكَلَّمُ فِي مَا إِنْ حَكِي عَنْهُ ضَرُّهُ وَإِنْ لَمْ يَحِكْ عَنْهُ لَمْ يَنْفَعَهُ

تعجب میکنم از کسی که سخن کند از آنچه اگر باز گفته شود زیان بیند و اگر گفته نشود او را سودی نبخشد.

I am amazed of one who talks of something which, when retold, will be harmful to him; and, if concealed, will have no benefit for him.

دارم عجب از آنکه بود اهل خرد و آنکه سخنی بردهن او گذرد،
کان فاش اگر گشت زیانی بیند و همانند نهفته نیز سودی نبرد



عَجِبْتُ لِمَنْ يَقْنَطُ وَمَعَهُ النِّجَاةُ وَهُوَ الْاِسْتِغْفَارُ .

عجب دارم از گنهکاری که از رحمت خدا ناامید است با اینکه راه نجاتی در پیش دارد و آن استغفار است

I am surprised of a sinner who has no hope of God's mercy while he has a way to salvation and that is to ask His forgiveness.

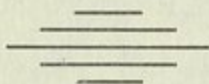
دارم عجب از اینکه گنهکار فکار و امید شود ز رحمت حق یکبار
با آنکه ره نجات دارد در پیش و آن اینکه زجرم خود کند استغفار

عَدَاوَةُ الْإِقَارِبِ أَمْضُ مِنْ لَسَعِ الْعَقَابِ .

دشمنی خویشاوندان از نیش کژدم هادردنا کتر است

Kinsmen's enmity it more painful than the sting of scorpion .

هر جای که سیل رافزون تر گذر است از قتنه سیل، جان فزون در خطر است
خویشاوندی که با تو دشمن باشد زخمی که زند ز نیش کژدم بتر است



عُقُولُ الْفُضَلَاءِ فِي أَطْرَافِ أَقْلَامِهِمْ .

خرد دانشمندان در اطراف قلم آنان است

A literary man's mind appears around his pen .

از رهرو و راه های پر پیچ و خمش بر خاک نهد نشانه نقش قدمش
از عقل و کمال مرد دانشور نیز بسیار اثر بجا گذارد قلمش

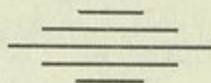
عِلْمٌ لَا يَصْلِحُكَ ضَلَالٌ .

دانشی که تو را اصلاح نکند گمراهی است

Knowledge which does not correct you is misleading .

باید برهی زنجوت و خود خواهی
نیک ار نگری، نیست بجز گمراهی

در سایه فضل و دانش و آگاهی
علمی که ترا نیاورد در ره راست



عَلَى قَدْرِ الْحَيَاءِ تَكُونُ الْعِفَّةُ .

عفت و پاکی باندازه شرم است

One's chastity is as much as one's modesty .

این نیست عجب گریه کنه بی پرواست
فریاد از آنکسی که بی شرم و حیاست

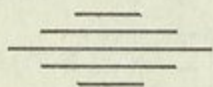
آنرا که نه از خلق حیا، نه ز خداست؛
چون عفت و پاکی است باندازه شرم

عَلَى قَدْرِ الْحَمِيَّةِ تَكُونُ الشَّجَاعَةُ .

شجاعت بقدر غیرت است

One's bravery is as much as one's zeal .

بی غیرت اگر خورده به هر دم صد نیش
شاید نکند بلند هرگز سرخویش
هر چند که غیرت کسی باشد بیش
خود بیش نهد پای شجاعت در پیش



عَلَى قَدْرِ الْمَوْنَةِ تَكُونُ مِنَ اللَّهِ الْمَعُونَةُ

باندازه احتیاج از خداوند یاری میرسد .

God helps us to the extent of our needs .

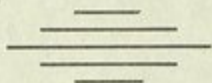
گر طبع تو دور از طمع باشد و آرز
مقدار مدد ، بود بمقدار نیاز
کردد برخ تو باب آسایش باز
باشد همه را خدا مدد کار و لیک

علی قدر المروءة تكون السخاوة .

بخشندگی بقدر مردانگی است

Generosity is according to manliness .

آن مرد، که راد و پاک گوهر باشد، کی بسته قید سیم یا زر باشد ؟
احسان و کرم بقدر مردانگی است آن مرد تر است کوسخی تر باشد



عليك بالصبر في الضيق والبلاء .

بر تست که در تنگدستی و مصیبت صبر پیشه کنی .

You have to be patient in indigence and calamity .

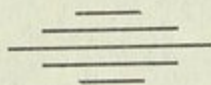
ای آنکه زغم کار تو گریه است چو ابر وزرنج چو بره ای بچنگال هر بر
هشدار که در هر کسی را در مان صبر آمد و صبر آمد و صبر آمد و صبر

عليكم بالتواصل والموافقة وإياكم المقاطعة والمهاجرة .

باید باهم بییوندید و سازگار باشید و از گسستگی و جدائی پرهیزید.

Be united and agreeable to one another ; and avoid disconnection and separation .

پرهیز ز جور و بیوفائی باید یکرنگی و مهر و بیریائی باید
بیوند و فاق و آشنائی باید دوری ز گسستن و جدائی باید



عليكم بالتقصد في الطعام فإنه أبعَد من السرفِ و اصح للبدن و اعون على العبادة .

باید در خوراک میانه روی پیش گیرید چون این شیوه از اسراف دور تر و برای سلامت بدن درست تر و برای عبادت کمک بیشتری است.

You have to be moderate in eating; for it is far from extravagance , better for your health and more helpful in God-worshipping .

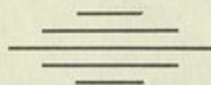
پرهیز کن از زیاد خوردن ای یار تا آنکه ز اسراف بمانی بکنار
باشی ز سلامت بدن بر خور دار نیروی عبادت تو گردد بسیار

عِنْدَ الْاِمْتِحَانِ يَكْرَمُ الرَّجُلَ اَوْ يِهَانُ .

مرد در امتحان، عزیز یا خوار میشود .

In the course of examination a man is either endeared or humiliated

چون لاف زند مدعی از عقل و تمیز
بر جای خموش باش و بیجا مستیز
زیرا که چوپای امتحان پیش آید
یا خوار شود پیش کسان یا که عزیز



عِنْدَ اِنْسَادِ الْفَرَجِ تَبْدُوْا مَطَالِعَ الْفَرَجِ .

هنگامیکه راه ها بسته میشود گشایش هائی نیز پدیدار میگردد .

When all the ways are closed some openings appear.

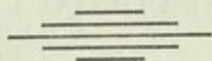
آنکاه که روز تو چو شب تار شود
دست زچه روی سست در کار شود ؟
هر در چو فرو بسته بیکبار شود
نا گاه گشایشی پدیدار شود

عند زوالِ القدرةِ يتبين الصديق من العدو .

هنگامیکه توانائی و قدرت از دست رفت دوست از دشمن تمیز داده میشود.

You can realize your friends from our foes when
your power is lost .

بر مسند اقتدار تا خواهی زیست در ظاهر امر با تو کس دشمن نیست
چون رفت توانائی و قدرت از دست معلوم شود دوست که و دشمن کیست



عند زوالِ النعمِ يعرف الصديق من العدو .

وقتیکه دارائی از دست میرود دوست از دشمن شناخته میشود .

It is in adversity that one can recognize his friends from
his foes .

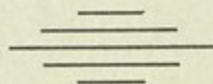
آن دوست که با تست چویک جان بدو تن ای بس که شود بدوستی عهد شکن
تا کس نشد از فقر گرفتار محن هرگز نشناخت دوست را از دشمن

عِنْدَ تَزْدُلِ الشَّدَائِدِ تَظْهَرُ فَضَائِلُ الْإِنْسَانِ .

در هنگام سختی برتری مرد آشکار میشود.

Man's superiority will be realized in hard days .

افتد چو بدست گنج باد آوردی سهل است اگر خوشی کند هر فردی
از دیدن هر مصیبت و هر دردی معلوم شود تحمل هر مردی



عُودَ الْفُرْصَةِ بَعِيدَ مَرَامِهَا .

فرصت از دست رفته ، دیر بدست میآید.

Opportunity , when lost , cannot be found again
very soon .

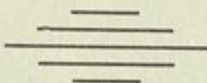
فرصت اگر ت هست غنیمت بشمار کز دست اگر بدر رود فرصت کار
یا آنکه بسی دیر بدستت آید یا هیچ بدست نایدت دیگر بار

عَوْدَ لِسَانِكَ لِيَنَّ الْكَلَامَ وَ بَذَلَ السَّلَامَ يَكْثُرُ مَحِبُّوكَ وَيَقِلُّ مَبْغُضُوكَ .

زبان خود را به خوشگوئی و سلام عادت ده چون این شیوه دشمنت را کم و دوستت را زیاد می کند.

Get your tongue used to speak decently ; for in this way you can increase your friends and decrease your enemies .

بس دل که بشیرین ذهنی دارد شاد	آنکس که شکر بیان و خوشخوی افتاد
تا دشمن تو کم شود و دوست زیاد	با خوشگوئی زبان خود عادت ده



عَيْبِكَ مَسْتُورًا أَسْهَدُكَ جَدُّكَ .

تا بخت یار تست عیب تو در پرده میماند.

Your defects are hidden as long as you enjoy prosperity.

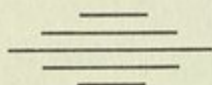
عیش همه آشکار خواهد بودن	بدبخت همیشه خوار خواهد بودن
بر عیب تو پرده دار خواهد بودن	تا بخت تو با تو یار خواهد بودن

غَارِسُ شَجَرَةٍ الْخَيْرِ يَجْتَنِيهَا أَحْلَى ثَمَرَةٍ .

آنکس که درخت نیکی میکارد شیرین ترین میوه اش را خود می چیند.

He who cultivates goodness will benefit by its sweetest fruit .

هر کس که جهان زار کند کارش را
چون صبح کن از لطف شب تارش را
آنکس که درخت خیر و نیکی کارد
خود می چیند خوب ترین بارش را



غَاظَ الصِّدْقِ فِي النَّاسِ وَ فَاضَ الْكِذْبِ وَ اسْتَعْمَلَتِ الْمَوَدَّةَ بِاللِّسَانِ وَ
تَشَاحَنُوا بِالْقُلُوبِ .

در میان مردم راستی کم و دروغ گویی بسیار شد. دوستی هابز بان شد و دلها پر از کینه گردید

Among the people , truthfulness has increased and falsehood decreased , friendship is only in words and the hearts are full of hatred .

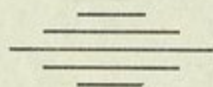
دیگر همه کس ز راستی بگریزد
و زمکر و دروغ کس نمی پرهیزد
گریاری و دوستی است باشد بزبان
گر کینه و دشمنی است از دل خیزد

غَافِضِ الْفُرْصَةَ عِنْدَ امْكَانِهَا فَإِنَّكَ غَيْرُ مَدْرِكِهَا عِنْدَ فَوْتِهَا .

همیشه فرصتی بدست افتاد آنرا غنیمت بشمار که اگر از دست رفت دیگر آنرا بدست نمیآوری.

When you seize an opportunity , take advantage of it; for , you will never find it again if you let it slip .

در رفته و آینده نشاید دل بست دل بندد بفرصتی که در دستت هست
فرصت مده از دست که فرصت ایدوست از دست چو شد دیگر نیاید در دست



غَايَةُ الْجُودِ بَذْلُ الْمَوْجُودِ .

نهایت بخشش، بختیدن چیزی است که موجود است.

The highest point of generosity is to give whatever you have .

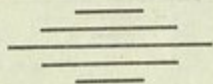
چون یافت توانگری دوصد کنج گهر ز آن هر چه کند بذل ، نیاید بنظر
بخشنده تر از توانگر آن مسکینی است کاو آنچه که یافته است بخشد یکسر

غَايَةُ الْحَيَاءِ أَنْ يَسْتَحْيِيَ الْمَرْءُ مِنْ نَفْسِهِ .

منتهای حیا آنست که مرد از خود نیز شرم داشته باشد.

The highest degree of modesty is to be ashamed even of one's own self .

آنجا که ترا ز دیگران است آزرم
مجبوری اگر که با ادب باشی و نرم
نیك ارنگیری نهایت شرم و حیا
آنست که کس ز خویش هم دارد شرم



غَايَةُ الْعَقْلِ الْإِعْتِرَافُ بِالْجَهْلِ .

نهایت خردمندی اقرار به نادانی است.

The highest degree of wisdom is confession of ignorance

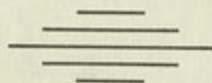
نادان که فتاده است در گمراهی
خود را دانا شمارد از خود خواهی
آگاه ز نادانی خود گردیدن
خود غایت عقل باشد و آگاهی

غَنَا الْعَاقِلِ بِعِلْمِهِ ؛ غَنَا الْجَاهِلِ بِمَالِهِ .

دارائی خردمنا، بدانش اوست و دارائی نادان به مال او

An intelligent man is rich because of his knowledge, an ignorant, because of his properties .

سرمایهٔ دانا همه علم است و کمال
دارائی نادان همه زر باشد و مال
یعنی که ثبات دارد اندر هر حال
یعنی که بود دستخوش وزر و وبال



فَازِمَنْ أَصْلَحَ عَمَلِ يَوْمِهِ وَاسْتَدْرَكَ فَوَارِطَ امْسِهِ .

کسی رستگار شد که کار امروز خود را درست کرد و هرچه دیروز تلف کرده بود بدست آورد.

A man is saved if he arranges his affairs just today and regains whatever he has lost yesterday .

آن مرد بر افراشت سر فخر و شرف،
کامروز بکوشید و بیاورد بکف
وز رنج نجات یافت و ز آه و اسف،
هر چیز که کرده بود دیروز تلف

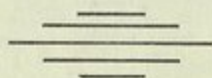
فَخِرَّ الْمَرْءُ بِفَضْلِهِ لِأَبَاصلِهِ .

مایه فخر مرد فضل و ادب اوست نه اصل و نسبش

Honour lies in virtues not in family origine .

کاو جدش کیست یاچه بوده لقبش
فضل و ادب اوست نه اصل و نسبش

بیمایه به لاف گشته آلوده لبش
آن چیز که مرد را بود مایه فخر



فَرِّوْا كَلَّ الْفِرَارِ مِنَ الْفَاجِرِ الْفَاسِقِ .

با کمال شدت از مردم فاسق و فاجر بگریزید.

Flee with all your power from those who are libertine
and debauchee .

از آنکه چومیوه ایست نارس بگریز
از فاسق و زشتخوی و ناکس بگریز

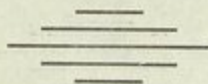
در باغ جهان زدست هر خس بگریز
تا آنکه به ورطه فسادت نکشند ،

فَضْلُ الرَّجُلِ يَعْرِفُ مِنْ قَوْلِهِ .

از گفتار مرد، فضل و کمال او شناخته میشود.

Man's virtues are revealed by his speech .

تا مرد ز معرفت نباشد محروم	بی مغز سخن نگوید و نسا مفهوم
از طرز سخن گوئی هر کس، گردد	میزان کمال و دانش او معلوم



فِكْرُ الْمَرْءِ مِرْآةٌ تُرِيهِ حَسَنَ عَمَلِهِ مِنْ قَبِيحِهِ .

اندیشهٔ مرد آئینه است که خوب و بد اعمال او را مینماید.

Man's thought is a mirror which reflects his right and wrong deeds .

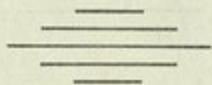
اندیشهٔ هر کسی ترا از حالش	آگاہ کند که چون بود افعالش
اندیشهٔ مرد چون یکی آینه است	پیداست در آن خوب و بد اعمالش

فَكَرُّ ثُمَّ تَكَلُّمٌ تَسْلِمٌ مِنَ الزَّلَلِ .

اندیشه کن آنگاه سخن گوی تا از لغزش زبان دور باشی.

Think and then speak ; so that you may be guarded against the slips of tongue .

در پیش کسی که اهل فهم است و فطن
خواهی که ز لغزش زبان باشی دور
تا فکر نکرده ای، مکن باز دهن
اندیشه نکرده و امکان لب بستن



فِي تَصَارِيفِ الْأَحْوَالِ يَعْرِفُ جَوَاهِرَ الرِّجَالِ .

از گردش روزگار گوهر مردان آشکار میشود.

In vicissitude the true nature of men will be revealed .

پولاد بپنجۀ قضا موم شود
نامردی و مردانگی اهل جهان
موجود بیک حادثه معدوم شود
از گردش روزگار معلوم شود

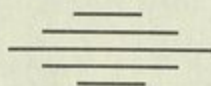
فِي سَعَةِ الْأَخْلَاقِ كُنُوزُ الْأَرْزَاقِ .

کنج‌های روزی در گشاده‌روئی است.

The treasures of livelihood lie behind smiling face .

شاد آنکه بسود خویش ازین راه افزود
بر رخ در کنج‌های روزی بگشود

از خوشخوئی بسی توان بردن سود
باروی گشاده میتوان درهمه جا



قَدْرَتِكَ عَلَى نَفْسِكَ أَفْضَلُ الْقُدْرَةِ وَأَمْرُكَ عَلَيْهَا خَيْرُ الْأَمْرِ .

توانائی تو بر نفس خود بالاترین توانائی و فرماندهی تو بر آن بهترین فرماندهی است.

You can have the highest power and the best command upon your own self.

کردن نگری نیک، تو خود باشی و بس
زیرا بتو فرمان ندهد بهزتو کس

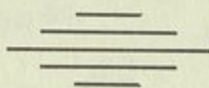
آنکس که دل تو باز دارد زهوس
خود خیز و برهنمائی خویش برس

قَدْ كَانَ صَاحِبِكُمْ هَذَا يَسَافِرُ فَإِنْ قَدِمَ عَلَيْكُمْ فَعُدُّوهُ فِي بَعْضِ سَفَرَاتِهِ وَ
 إِلَّا فَقَدْتُمْ إِلَيْهِ .

این دوست شما بود که از جهان سفر کرد. اگر بسوی شما باز گشت این سفر را نیز مانند
 سفرهای دیگرش بشمارید و گرنه شما بسوی او میروید.

It was your friend who journeyed to the other world ;
 if he ever returns to you , you may consider it as one of
 his ordinary travels; and , if he does not, surely you will go
 to him .

برگشت گر آنکه زین جهان کرده سفر این را سفری شمر چو اسفار دگر
 و ز آنکه دگر باز نیامد سویت یکروز تو می روی بسویش آخر



قَدْ يَزِلُّ الْحَكِيمُ ، قَدْ يَزْهَقُ الْحَلِيمُ .

دانشمند نیز گاهی دچار لغزش میشود و بردبار نیز گاهی صبر و قناعت را از دست میدهد.

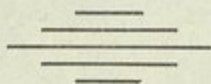
Even a learned man may make an error and a tolerant
 person may lose patience .

آنهم که ز فضل است و خورد بر خوردار گاهی گردد به لغزشی سخت دچار
 و آنهم که صبور و بردبار است به کار گاهی ز کفش برون رود صبر و قرار

اسب تیزروچه بسا که بسردرغلطد.

A running horse may stumble .

پرهیزکن ازشتاب زیرا ناگاه
ای بس که بناگاه بسردرغلطد
رهر و زشتاب می نهند پا درچاه
آن اسب که بس تیزروان است براه



قُلُوبُ الرِّعِيَّةِ خَزَائِنُ مَلِكِهِمَا أَوْعِيَهَا مِنْ عَدْلٍ أَوْ جَوْرِ وَجَدَّهُ .

دل‌های مردم خزانهٔ سلطان است و از عدل و ظلم هر چه در آن بگذارد همان را باز یابد.

People's hearts are the king's treasures; he receives whatever he has deposited in them of justice or injustice.

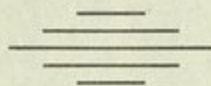
دل‌های کسان کآینه‌ای رخشان است
از عدل و ستم هر چه در آن بگذارد،
نیک ارنگری، خزانهٔ سلطان است
در عاقبت کار نصیبش آن است

قَلِيلُ الْحَقِّ يَدْفَعُ كَثِيرَ الْبَاطِلِ كَمَا أَنَّ الْقَلِيلَ مِنَ النَّارِ يَجْرِقُ كَثِيرَ الْحَطَبِ .

اندکی حق نیروی کثیر باطل را درهم می شکند چنانکه اندکی آتش توده بزرگی از هیزم را می سوزاند .

A little truth overcomes a lot of falsehood as a flame of fire burns a pile of wood .

حق گرچه قلیل است، بیاطل چو زند
چونانکه بتوده ای بزرگ از هیزم
نیروی کثیر او بهم در شکند
یک شعله خرد، آتش اندر فکند



كثْرَةُ الدِّينِ يَصِيرُ الصَّادِقَ كَاذِبًا .

بسیاری وام راستگورا دروغگومی کند .

Heavy indebtedness converts a truthful man to a liar.

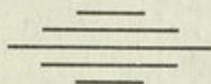
قرض است مصیبتی که چون یافت دوام
بس مردم راستگو که در آخر کار
هم مایه ننگ گشت وهم آفت نام
گشتند دروغگو ز بسیاری وام

كثرة المال تفسد القلوب وتنشيء الذنوب .

بسیاری مال، دلها را تباه سازد و گناه بیار آورد.

Opulence vitiates hearts and produces sins .

او را پی این دو نیست پروا ز گناه	آنکس که زیاد مال میخواهد و جاه
دل می شود اندر طلب جاه سیاه	جان می شود اندر هوس مال تباه



كثرة الهذر تمل الجليس .

پر گوئی، حریف را فسرده خاطر می کند.

Prolixity upsets your companion .

هر چند تراست بهره از خوشروئی،	اخلاق تو آیتی است از خوشخوئی،
هنگام سخن حذر ز پر گوئی کن	کافسرده کند حریف را پر گوئی

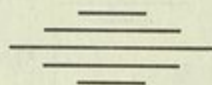
كثرة ضحك الرجل تذهب وقاره .

خنده زیاد مرد، وقار او را از بین میبرد.

Too much laughter destroys man's dignity .

درد بده خلق، کوچکت خواهد کرد
از بین رود وقار و سنگینی مرد

آن کار ممکن که ننگ خواهد آورد
از خنده بیحد که نشان سبکی است



كفى بالمرء كيمًا ان يعرف معائبه .

همینقدر که مرد زیرک باشد کافی است که عیب خود را بشناسد.

Sagacity suffices a man to recognize his defects .

شاید که نه منصف است نه اهل خرد
تا خود همه کس بعیب خود درنگرد

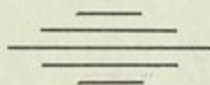
آنکس که بعیب خویشتن پی نبرد
زیرا که دو چشم عقل و انصاف بس است

كُلُّ شَيْءٍ يَحْتَاجُ إِلَى الْعَقْلِ وَالْعَقْلُ يَحْتَاجُ إِلَى الْإِدْبِ .

هر کسی نیازمند عقل و عقل محتاج دانش است.

Every man needs mind and mind needs knowledge .

چون علم ، کمال آدمی را سبب است
مخلوق نیازمند عقل و خردمند
آنست خردمند که دانش طلب است
خود عقل نیازمند علم و ادب است



كُلُّ شَيْءٍ يَعْزِزُّ حَيْثُ يَنْزُرُ إِلَّا الْعِلْمَ فَإِنَّهُ يَعْزِزُّ حَيْثُ يَغْزُرُ .

هر چیز هنگامی که کم است قدر و بها دارد جز علم که وقتی بسیار می شود قدر و قیمت می یابد.

Everything becomes dear when it is scarce ; except knowledge which becomes valuable when it is in abundance

فرخنده کسی که علم را دارد دوست
هر چیز چو کم شود، شود قدرش بیش
و نداری علم روز و شب در تک و پوست
جز علم که قدر او بسیاری اوست

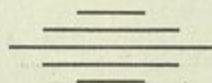
كُلِّ عَاقِلٍ مَغْمُومٌ ، كَلِّ عَارِفٍ مَهْمُومٌ .

هر خردمندی غمناک و هر عارفی اندوهگین است.

Every wise person grieves and every mystic man feels sad .

رنج دل و تشویش درویش کم نیست
و آن مرد که عارف است بی ماتم نیست

آنکو غافل ز گردش عالم نیست
آنکس که خردمند بود بی غم نیست



كُلِّ مَاضٍ فَكَانَ لَمْ يَكُنْ ، كَلِّ آتٍ فَكَانَ قَدْ كَانَ .

انگار کن که گذشته هرگز نبوده و آینده هم آمده است.

Think of your past as if it has not existed and of your future as if it has come .

تا کی باید بفکر آینده نشست
پندار که آینده کنون آمده است

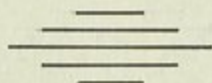
تا کی کوئی گذشته رفته است ز دست
انگار گذشته ای نبوده است ترا

كَلِمَاتُ قَرَبَاتِ اَجَلًا فَاحْسِنِ عَمَلًا .

هرچند بمرگ نزدیک تر می شوی عمل خود را نکوتر کن.

As you get nearer to your death make better your conduct .

باید که دگر بفکر محشر باشد	آن کز پیری خمیده پیکر باشد
باید عملت نیز نکوتر باشد	چندانکه بمرگ خویش نزدیک تری



كَلِمَاتُ كَثْرَةِ خَزَانِ الْاَسْرَارِ كَثْرَ ضِيَاعِهَا .

هرچه داندگان رازی افزون شوند آن راز زودتر از برده بیرون می افتد.

As much as a secret is known to more people there will be more chances for its being divulged .

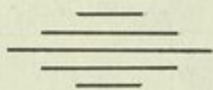
راز از همه کس پنهان کن و باش مصون	چون خلق ببستن زبانند زبـون
آن رازفتد زود تر از برده بیرون	داننده راز هر چه کرده افزون

کَلِمَا لَا يَنْفَعُ يَضُرُّ وَالْدُنْيَا مَعَ حَلَاوَتِهَا تَمُرٌ .

هرچه سودی ندارد زیان می بخشد و دنیا با همه شیرینی اش تلخی می آورد.

Whatever is not profitable brings loss . The world .
though sweet , makes life bitter .

هر چیز در این جهان فانی، ای یار،
این ساقی عمر را همه شیرینی
کس سود نیاورد، زیان آرد بار
بس جام دهد که تلخی آرد بسیار



كُلُّ يَحْصُدُ مَا زَرَعَ وَيَجْزِي بِمَا صَنَعَ .

هر کس می درود آنچه را که میکارد و جزا می بیند بآنچه عمل میکند.

One reaps according to what one sows; and is rewarded
according to how one behaves .

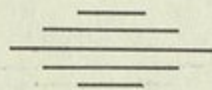
زشتی بینی اگر بزشتی گروی
در مزرعه عمل تو چون بر زگری
نیکی بینی چو راه نیکی بسروی
هر تخم که کشته ای، همان میدروی

كما ان الصدايا ياكل الحديد حتى يفنيه كذلك الجسد يكمد الجسد.

همان گونه که زنگ آهن را می خورد تا او را از میان میبرد حسد نیز تن را شکسته و نحیف میسازد .

Jealousy weakens the body as rust corrodes the iron .

چون تیره کند حسد دل روشن را	گوئی چو بلاست جان مرد و زن را
نیروی حسد شکسته سازد تن را	آنگونه که زنگ میخورد آهن را



كما تدین تदान ، كما تعین تعان .

آنگونه که جز امیدهی جزا داده میشوی و آن گونه که مدد کاری میکنی با تو مدد میکنند.

You will be rewarded as you reward and helped as you help .

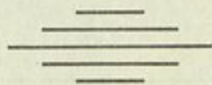
باخلق بدی مکن که بد با تو کنند	صدره چو بدی کنی، دو صد با تو کنند
آنسان که جزا دهی جزا داده شوی	و آنسان که مدد کنی مدد با تو کنند

كَمْ مِنْ اِنْسَانٍ اَهْلَكَ لِسَانٌ .

چه بسیار آدمی که زبان او سرش را بر باد داده است.

How often a man is slain by his tongue .

بیباک هر آنکه در سخن پسر دازد
ای بس که بخیره جان و سر در بازد
ماهی چو دهان باز کند بی پروا
سر را بکمند مَرَك می اندازه



كَمْ مِنْ ذَلِيلٍ اَعَزَّهُ عَقْلُهُ ، كَمْ مِنْ عَزِيزٍ اَذَلَّهُ جَهْلُهُ .

بسا ذلیل و خوار که عقل و خردش او را عزیز کرده و بسا عزیز که نادانیش او را ذلیل ساخته است.

How often an honourable man is debased by his ignorance ; and a baseman is honoured by his intelligence !

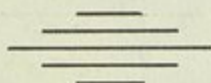
بس خوار و سرفرازی که عقل و خردش
آخر سوی افتخار و عزت برودش
بس مرد سرفراز که خود بیخردی
در ورطه سر فکندگی آوردش

كَمْ مِنْ عَقْلِ اسِيرٍ عِنْدَ هَوَى امِيرٍ .

بسا عقل که در بند هوس اسیر مانده زیر اوهوس بر او فرمانرواست.

Many minds are captivated by a capricious desire which command them .

خاری است هوس که چون شود دامنگیر
بس عقل که در بند هوس مانده اسیر
در زخم زدن سخت تر است از هر تیر
چون گشته بر او هوس از آغاز امیر



كَمْ مِنْ غَنِيٍّ يَسْتَعْنِي عَنْهُ ، كَمْ مِنْ فَقِيرٍ يَفْتَقِرُ إِلَيْهِ .

بسا توانگر که باو نیازی نیست و بسا تهیدست که بر او نیاز مندند.

Many a rich man upon whom no one depends; many a poor man upon whom every one depends .

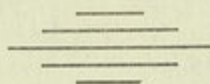
بس مرد توانگر که نبودش چون سود
بس مرد تهیدست که شد سود رسان
کس روی نیاز بر در او ننمود
زین روی نیاز مند او نباید بود

كَمْ مِنْ وَضِيْعٍ رَفَعَهُ حَسَنُ خَلْقِهِ ، كَمْ مِنْ رَفِيْعٍ وَضَعَهُ قَبِيْحُ خِرْقَتِهِ .

بسا مردی که پایه اش پست است و با نیک خوئی بلندی میرسد و بسا مرد بلند پایه که از بد خوئی پست میشود.

Many a low-graded man whose good behaviour promotes him to a high rank; and many a man of high position whose ill-temper degrades him .

بس عاقل پست پایه کنز نیکی خو کم کم به بلندی مقام آرد رو
بس مرد بلند پایه کنز بد خوئی بیند ضرر و پست شود پایه او



كُنْ بِالْمَعْرُوفِ اَمْرًا وَعَنِ الْمُنْكَرِ نَاهِيًا .

مردم را به نیکی و خوش رفتاری امر و از بد کاری نهی کن .

Urge people to do good and prohibit them from doing evil .

میکوش دلا در اینکه تا هشیاری مستان را باز بر سر هوش آری
تشویق به نیکی کن و خوش رفتاری تقبیح ز ناکسی کن و بد کاری

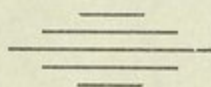
— ❦ —

كُنْ جَوَاداً مُؤْتِراً أَوْ مُقْتَصِداً مُقَدِّراً وَإِيَّاكَ أَنْ تَكُونَ الثَّالِثَ .

یا بخشنده مؤثر باش یا میانه روی بیش گیر ولی باندازه، اما راه سوم در پیش مگیر.

Be generous but efficient or be economical but within limits; and never choose a third way .

بخشنده شو آنجا که اثر دارد بیش یا باش میانه رو باندازه خویش
آن به که ازین راه روی یا که از آن لیکن ره سومین نگیری در پیش



كُنْ حَلْوَالصَّبْرِ عِنْدَ مَرِّ الْأَمْرِ .

با شیرینی صبر و بردباری، تلخی کار را چاره کن .

Overcome the bitterness of your difficulty by sweetness of tolerance .

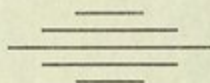
بیتاب مشو چو گشت کارت دشوار کز بیتابی تو بیش بینی آزار
شیرینی صبر و بردباری پیش آر تا آنکه بدان بکاهی از تلخی کار

كُنْ زَاهِدًا فِيمَا يَرْغَبُ فِيهِ الْجَاهِلُ .

از آنچه که نادان بدان دل بسته است دوری کن .

Avoid whatever an ignorant man is fond of.

ای بس که به هر چه جاهلی پیوندد
عاقل چو نظر بدان کند میخندد
گر هست ترا بسر خرد، دل بردار
از آنچه بدان بیخردی دل بندد



كُنْ سَمِيحًا وَلَا تَكُنْ مَبْدِرًا .

بخشنده باش لیکن زیاده روی مکن .

Be charitable but not extravagant .

دوری ز طریق عدل و انصاف مکن
هم با خود وهم بخلق اجحاف مکن
اندازه بهیچ کار از دست مده
بخشش کن وهیچگاه اسراف مکن

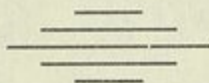
— ❁ ❁ ❁ —

كُنْ فِي الشَّدَائِدِ صَبُورًا وَفِي الزَّلَازِلِ وَقُورًا .

در سختیها بصبر کوش و در حوادث بزرگ سنگین باش .

Be patient in hard days and grave in calamities.

آنجا که ترا سخت شود کار معاش در صبر بکوش و سینه خود مخراش
و آنجای که طوفان حوادث خیزد چون کوه بجای خویشتم سنگین باش



كُنْ كَالنَّحْلِ اِنْ اَكَلَتْ طَيِّبًا وَاِنْ وَضَعَتْ وَضَعَتْ طَيِّبًا وَاِنْ وَقَعَتْ
عَلَى عُوْدٍ لَمْ تَكْسِرْهُ .

مانند زنبور عسل باش که هر چه خورد پاک است و هر چه بر جای نهد شیرین است
و هر شاخی را که برویش بنشیند نشکند .

Be like a bee ; anything he eats is clean , anything he leaves is sweet and any branch he sits upon does not break.

میباش چو زنبور عسل کاو تا هست بر لقمه ناپاک نخواهد دل بست
هر بار که بگذاشت بجای شیرین بود هر شاخ که بنشست برویش، نشکست

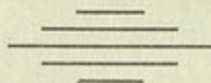
—*—*—

كُنْ لِدُنْيَاكَ كَانِكَ تَعِيشُ اَبْدًا وَكُنْ لِآخِرَتِكَ كَانِكَ تَمُوتُ غَدًا .

در کار دنیا چنان باش که گوئی جاودان خواهی زیست و کار آخرت چنان کن که گوئی فردا خواهی مرد .

Arrange the affairs of this world in such a way as if you will live eternally ; and work for the next world in such a way as if you will die tomorrow.

کن کار جهان چنانکه هر کس نگر نیست گوید که مگر تو جاودان خواهی زیست
و آنسان پی آخرت بروکز عمرت گوئی یکروز بیشتر باقی نیست



كُنْ لِيَنَّا مِنْ غَيْرِ ضَعْفٍ ، شَدِيدًا مِنْ غَيْرِ عَنَفٍ .

نرم باش ولی سست و زبون مباش ؛ سخت باش ولی درشتی مکن .

Be mild but not weak ; be firm but not harsh .

با خلق به لطف و مهرهانی پرداز لیکن خود را زبون و افتاده مساز
شو نرم ولی مباش سست اندر کار شو سخت ولی مکن درشتی آغاز

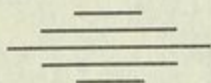
— ❁ ❁ ❁ —

كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ وَافْعَلْ فِي مَالِكَ مَا تَحِبُّ أَنْ يَفْعَلَهُ فِيهِ غَيْرُكَ .

وصی نفس خود باش و با مال چنان کن که دوست داری دیگری با آن کند .

Be self-executor of your will and spend your wealth for salvation as you wish your heirs do .

خود باش وصی خویش از هر نظری .
بخشش کن از آن، چنانکه خواهی فردا
ورد در گفت امروز بود سیم و زری،
بخشد پی آمرزش روح دگری



كَيْفَ تَبْقَى فِي حَالَتِكَ وَالذَّهْرُ مَسْرِعٌ فِي أَحْوَالِكَ ؟

تو بحال خود چگونه مانی در حالیکه گیتی میکوشد تا دیگر گونت کند ؟

How can you remain in the same position while the world tries to change you ?

روزی رود این جوانی از دست برون
تو کی مانی بحال خود چون گردون
وین تن که تواناست شود پیروز بون
کوشد که بتندی کندت دیگر گون؟

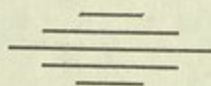
—۱۵۴*

كَيْفَ تَفْرَحُ بِعَمْرِ تَنْقُصُهُ السَّاعَاتُ ؟

چگونه دلشاد هستی بعمری که هر ساعت بگذرد از آن کم میشود .

How can you be happy in this life that grows shorter with the passage of every hour ?

چند از پی عیش خورد کنی جو روستم؟
جاوید تو چون نمایی اندر عالم
هر ساعت از آن، بقدر یک ساعت کم؟
دلشاد چگونه ای بعمری که شود



كَيْفَ يَأْتِسُ بِاللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَوْحِشُ مِنَ الْخَلْقِ ؟

کسی که از صحبت خلق رمیده نیست چگونه با دوستی خدا خوی گیرد ؟

How can a man become attached to God while he is not detached from people ?

آنکو پی دنیاست دوان از همه سوی
بر در که دادار کجا آرد روی ؟
آنکس که رمیده نیست از صحبت خلق
با دوستی خدا چسان گیرد خوی ؟

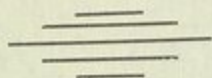
كَيْفَ يَعْرِفُ غَيْرَهُ مَنْ يَجْهَلُ نَفْسَهُ ؟

کسی که خود را نمی شناسد دیگری را چگونه بشناسد؟

One who does not know himself how can he know others ?

از آنکه بحال خود نپرداخته است
خوی و گری چگونه بشناسد نیک

آگاهی حل غیر کی ساخته است؟
آنکو خود را هنوز نشناخته است



كَيْفَ يَهْتَدِي الضَّالُّ مَعَ غَفَلَةِ الدَّلِيلِ ؟

آنجا که راهنما غافل باشد گمراه چگونه راه راست را باز یابد .

How can a lost man find the right way when his leader is neglectful ?

بیداد کند چو پیشوا از آغاز
آنجای که رهبر است غافل از راه

دست همه پیروان شود نیز دراز
گمراه چگونه راه خود یابد باز؟

❦

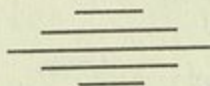
کیف یهدی غیره من یضل نفسه ؟

کسی که خود گمراه است چگونه دیگری را رهبری کند ؟

How can he who is misled himself lead others ?

گر دم ز صواب میزند، روی ریاست
کی راهبری تواند اندر ره راست ؟

آن مرد که خود روانه در راه خطاست
آن کج روشی که خود ز گمراهان است



لا أشجع من بريء

هیچکس از بیگناه دلیر تر نیست

No one is more brave than an innocent person.

هرگز به دل او نبرد ترس رهی
ز آنکس که نکرده هیچ جرم و گنهی

آن کش ز گناه نیست لوح سیهی
گستاخ تر و دلیر تر نتوان یافت

—۴۴۰—

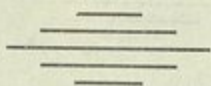
—۴۴۱—

لَا تَأْسَ عَلٰى مَافَاتٍ وَلَا تَفْرَحْ بِمَا هَوَاتٍ .

برای چیزی که گذشته افسوس نخور و بخاطر چیزی که نیامده دلشاد مباش.

Do not grieve for anything which is gone; and, do not be glad for anything which has not come yet .

پابند جهان سست بنیاد مباش	وز بهر کم و بیش به فریاد مباش
بر هر چه گذشته است افسوس مخور	وز هر چه نیامده است دلشاد مباش



لَا تَأْمَنُ مَجَالِسَ الْأَشْرَارِ غَوَايِلَ الْبَلَاءِ .

مجالس بدکاران از گزند بلاها ایمن نیست.

Gatherings of the debauchees are not safe from mishaps .

هر جای که آتشی و مشتی حار است	افروختن و سوختن در کار است
ز آن خانه که جای مرده می بدکار است	بگریز که اندر آن بلا بسیار است

— ۴۴۸ —

— ۴۴۲ —

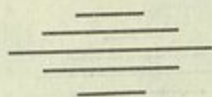
لَا تَتَّخِذْ عَدُوَّ صَدِيقًا

دوست مگیر آنرا که بادوستت دشمن است .

Do not consider your friend's enemy as your friend .

کو با تو و با یار تو دارد یاری
حق است اگرش رفیق خود نشماری

آنراست سزا که یار خود پنداری
و آن مرد که در حق رفیق تو عدوست



لَا تَتَكَلَّمَنَّ إِذَا لَمْ تَجِدْ لِلْكَلامِ مَوْقِعًا

هر جا که سخن گفتن نشاید، سخن گفتن نباید.

Do not speak when you find it untimely .

لب در پی گفتار مکن از هم باز
جان و تن اوست دور از سوز و گداز

هر جا که نشایدت سخن کرد آغاز
خاموش نشین که شمع تا خاموش است

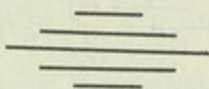
لَا تَتَّقِنَ بَعْدَ مَنْ لَا دِينَ لَهُ؛ لَا تَمْنَحَنَّ وَدَكَ مِنْ لَأَوْفَاءَ لَهُ

به پیمان کسی که دین ندارد اعتماد مکن و کسی را که وفاندارد دوست مشمار.

Do not rely on the promise of anyone who has no faith;
and, do not make friendship with anyone who is not loyal.

هرگز مکن اعتماد بر پیمانش
از حلقهٔ دوستان برون گردانش

آن مرد که دین نباشد و ایمانش
و آنکس که برون ز حلقهٔ مهر و وفاست



لَا تَجِدْ بِمَا تَخَافُ تَكْذِيبَهُ

چیزی مگو که میترسی آنرا دروغ انکارند.

Do not say what you fear that it may be regarded as a
falsehood.

خواهی که ترا دروغگو نشمارند،
هرگز سخنی مگو که خود میترسی

آن گوی که خلق راستش پندارند
آنها چو شنیدند دروغ انکارند

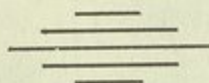
— ❁ —

لا تخافوا ظلم ربكم ولكن تخافوا ظلم انفسكم

از ظلم خداوند نترسید بلکه از ظلم خود بترسید

Do not fear God's cruelty but be afraid of your own's .

از وسوسه نفس بد اندیش بترس زین گریه درنده خوی چون میش بترس
آنکس که ستم با تو کند در خود تست از فخر خدا مترس، از خویش بترس



لا تخف الاذنبك ولا ترح الاربع

بیم مدار مگر از گناه خود و امیدوار مباش مگر بخدای خود.

Do not be afraid of anything but of your sin ; and ,
hopeful of anyone but God .

اندر ره شیطان لعین پا مگذار جز بر در یزدان مبین روی مبار
الا ز گناه خویشتن بیم مکن الا به خدای خویش امید مدار

— ❁ —

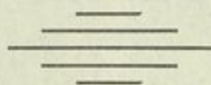
لَا تَسْتَحْيِي مِنَ اعْطَاءِ الْقَلِيلِ فَإِنَّ الْحَرِمَانَ أَقْلٌ مِنْهُ

از بخشش کم شرم مدار چون نومیدی از آن کمتر باشد.

Do not be ashamed of giving a little ; because disappointment is less than that .

هر گونه که ممکن است باشی باور
کم دادنت از هیچ ندادن بهتر

میگوش که بهر هر که باشد مضطر
از بخشش کم شرم مکن ز آنکه بود



لَا تَمْتَصِرَنَّ عَدُوَّكَ وَأَنْ ضَعْفٌ

دشمن را کوچک م شمار گرچه ناتوان باشد

Do not despise your enemy even if he is weak

خوارش منگر بچشم و خوردش م شمار
روز تو سیاه سازد و حال تو زار

هر چند که دشمن تو خورد افتد و خوار
خار است بسی خورد و بچشمت چورود

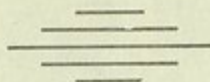
لَا تَسْتَكْثِرَنَّ مِنْ إِخْوَانِ الدُّنْيَا فَإِنَّكَ إِذَا عَجَزْتَ عَنْهُمْ أَتَوَلَّوْا الْعِدَاءَ وَإِنْ مَثَلَهُمْ
كَمَثَلِ النَّارِ كَثِيرٌ هِيَ إِجْرَاقٌ وَقَلِيلٌ هِيَ نَيْفٌ

بسیار دوست مگیر زیرا اگر نتوانی همه را خرسند سازی با تو دشمن شوند و در حقیقت
به آتش مانند که زیادش میسوزاند و کمش سود میرساند .

Do not try to win too many of earthly friends; for if you can not keep them satisfied they will turn against you .

Friends are like fire which is useful when it is little and incendiary when too much .

هر چند که دوست بهتر از گنج زرست چون گشت زیاد، مایه دردسر است
آری، مثل دوست به آتش ماند بهر تو کمش نفع و زیادش ضرر است



لَا تُسْرِعَنَّ إِلَى أَرْفَعِ مَوْضِعٍ فِي الْمَجْلِسِ

در نشستن به صدر مجلس شتاب مکن

Do not hurry to take the best place in a party .

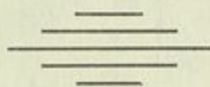
گر دورشوی تا که فرا خوانندت ز آن به که روی پیش و به پس رانندت
مشتاب که جا بصدر مجلس گیری جائی بنشین که بر نخیزانندت

لَا تُسْرِعَنَّ إِلَى الْغَضَبِ فَيَتَسَلَطَ عَلَيْكَ بِالْعَادَةِ

زود خشمناك مشو زیرا به خشم خوی خواهی گرفت

Do not get angry too soon ; for you will be habituated to it .

هر کس بتو بهر دوستی آرد رو رخ برتابد چو تند باشی با او
گر زود به هر چیز کسی گیرد خشم بس زود به خشم، طبع او گیرد خنو



لَا تَسِيءَ بِاللِّغْظِ وَإِنْ ضَاقَ عَلَيْكَ الْجَوَابُ

سخن زشت بزبان میاور اگر چه بیاسخ کسی درمانی

Do not use an indecent language even when you are helpless in answering somebody .

تندی مکن و میپوی تا بتوانی آن ره که خلاف ادبش میدانی
هر گز سخن زشت میاور بزبان هر چند بیاسخ کسی درمانی

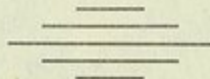
— ❦ —

لَا تَسِيْءَ اِلَى مَنْ اَحْسَنَ اِلَيْكَ فَهَنْ اَسَاءَ اِلَى مَنْ اَحْسَنَ اِلَيْهِ فَقَدْ مَنَعَ الْاِحْسَانَ

در حق کسی که با تو نیکی کرده بد رفتاری مکن زیرا کسی که چون نیکی بیند بدی کند در راه نیکوکاری سدی میشود .

Do not mistreat a man who has behaved you well ; for he who answers a good deed with a bad one obstructs benevolence .

زندهار چو از کسی ببینی یاری
با او نکنی ز جهل بد رفتاری
آنکس که بدی کند چون نیکی بیند
سدی شود اندر ره نیکو کاری



لَا تُشْرِكَنَّ فِي رَأْيِكَ جِبَانًا يَضْعِفُكَ عَنِ الْأَمْرِ وَيَعْظِمُ عَلَيْكَ مَا لَيْسَ بِعَظِيمٍ

ترسنده دل را در رأی خود شریک مکن. زیرا ترادر کار سست میکند و آنچه را که بزرگ نیست در نظرت بزرگ جلوه میدهد.

Do not let a coward participate in making a decision for you ; since he weakens your will and magnifies what is not really big .

ترسنده دلان که ترس را یار کنند
در شور چو رأی خویش اظهار کنند،
اندر نظر تو مور را مار کنند
تصمیم ترا سست به هر کار کنند

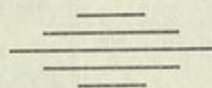


لا تَشْعُرْ قَلْبِكَ اَلْهَمَّ عَلٰى مَافَاتِ فَيَشْغَلُكَ عَنِ الْاِسْتِعْدَادِ لِمَا هُوَ آتٍ

برای آنچه از دست رفته هم و غم بدل ز راهمده زیرا افسوس بر گذشته از اندیشه برای آینده ترا باز میدارد.

Do not fill your heart with past sorrows ; for this prevents you from making preparation for the future .

اندر پی آنچه رفته از دست، متناز
منشین بغم گذشته، کاین سوز و گداز
وز داغ گذشته، سینه پرسوز مساز
ز اندیشه آینده ترا دارد باز



لا تَصْحَبْ مَنْ يَحْفَظُ سَاءَ يَوْمِكَ وَيُنْسِيْ فَيَضَائِكَ .

با کسی که عیوب ترا به خاطر می سپارد و حسن های ترا فراموش میکند دمساز مشو .

Do not associate with one who remembers your defects and forgets your good points .

دمساز مباش، ای خداوند خرد،
هر عیب که داری تو بخاطر سپرد
با آنکه فقط عیب ترا مینگرد
هر حسن که داری تو ز خاطر ببرد

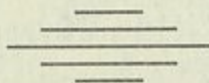


لا تَتَّضِمَنَّ مَا لَا تَقْدِرُ عَلَى الْقِيَامِ بِهِ .

کاری را که از عهده انجامش بر نمی آیی بر عهده مگیر

Do not undertake anything which you can not do .

گر در نظرم ضعیف باشی و زبون
بهز آنکه بسی دروغگو باشی و دون
بر عهده مگیر هیچگه کاری را
کز عهده انجام نیائی بیرون



لا تَضِيعَنَّ حَقَّ أَخِيكَ إِتِّكَالَ عَلِيٍّ مَا يَمِينِكَ وَيَمِينَهُ فَلَيسَ هُوَ لَكَ بِأَخٍ مَا أَضَعْتَ
حَقَّهُ .

حق دوستت را با تکیاء دوستی که میان تو و او است ضایع مکن زیرا وقتی چنین کردی دیگر
دوست تو نخواهد بود .

Do not trample upon the rights of your friend under the pretext of intimacy existing between you and him ; for as long as you disregard his rights he is not your friend .

بر دوست زنی طعنه و داری امید
کو از تو بدوستی نخواهد رنجید
غافل که چو کاخ دوستی بی پی شد
کم کم بسرت خراب خواهد گردید

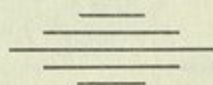


لا تعاجل الذنب بالعقوبة واجعل بينهما للعفو موضعاً

در دادن کیفر گناه شتاب مکن و میان این دو جائی را برای بخشش بگذار .

Do not haste to requite an offence ; but leave room for pardon .

در دادن کیفر گناهان زندهار
مابین گناه و کیفر آن ای یار
تعجیل مکن که آرد افسوس ببار
جائی ز برای عفو باقی بگذار



لا تعادوا في ما لا تعرفون فان اكثر العلم فيما لا تعرفون

با چیزی که نمیدانید دشمنی نوزید چون دانش بیشتر در چیزی است که نمیدانید.

Do not fight against what you do not know because knowledge mostly lies in what you are not aware of.

شایسته آن نیست که رو گردانید
چون بیشتر آنچه را که دانش خوانید
از هر چیزی که درک آن نتوانید
بسته است آنچه اندر آن نادانید

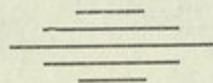
— ❦ —

لَا تَعْدِمَا تَعْجِزُ عَنِ الْوَفَاءِ بِهِ

وعدہ ای مدہ کہ بدان وفا نتوانی کرد .

Make no promise that you can not fulfil .

در قول تو کر نباشد از فضل اثر
آن کار که از عہدہ تو ساخته نیست
دیگر سخن تو کس ندارد باور
بر عہدہ خویش اگر نگیری بہتر



لَا تَعْدُنْ غَنِيًّا مَنْ لَمْ يَرْزُقْ مِنْ مَالِهِ

دارا نباید شمرد کسی را کہ از دارائی خود بہرہ ای نرساند .

One whose wealth is not profitable to others, must not
be reckoned as rich .

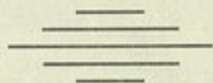
آن مرد کہ اہل بخشش وجود و سخاست
و آن منعم را کہ تنگ چشم است و بخیل
ور هیچ ندارد، بنظر چون داراست
دارا نتوان شمرد، زیرا چو گداست

لَا تَعْنِ قَوِيًّا عَلَىٰ ضَعِيفٍ؛ لَا تُوَثِّرْ دُنْيَا عَلَىٰ شَرِيفٍ

توانارا بر ضد ناتوان کمک مکن و فرومایه را ببرد بزرگوار اختیار مده.

Do not help a strong person against a weak one; and do not give a mean man authority over a generous one .

هرگز به توانا مکن امدادای یار
هرگز به فرومایه مددگار مشو
تا اینکه به ناتوان رساند آزار
تا اینکه کند بزرگواری را خوار



لَا تَغَالِبْ مَنْ لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ رَفْعَهُ

با کسی که قدرت از میان بردنش رانداری ستیزه مکن.

Do not fight against one whom you are unable to defeat .

کاری چون سنجیده گرفتی در پیش
با هر که بود بزور بازو ز تو بیش
کار تو شود خراب و حال تو پریش
گر پنجه زنی، رنجه کنی پنجه خویش

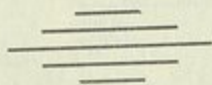
لا تغبرن بمجاملة العدو فإنه كالماء وإن أطبل أسخانه بالنار لم ينفع من

اطنائها .

به چرب زبانی دشمن فریفته مشوزیرا او مانند آب است که هر چند از آتش گرمی بینداز
فرو نشاندن آتش باز نماند .

Do not let your enemy deceive you by his flattery for
he is like the water which does not stop extinguishing the
fire despite its heat.

مشنو چو کند خصم تملق آغاز
آب از آتش هر آن چه گرمی بیند
زیرا که بآب ماند آن افسونساز
از کشتن آتش او نمیماند باز



لا تغتم بالفقر والبلاء فإن الذهب يجرب بالنار والمؤمن يجرب بالبلاء

از بیچیزی و سختی غمگین مباش زیرا اطلا را به آتش آزمایشند و مؤمن را برنج و بلا .

Do not grieve in affliction ; for the gold is tried by fire
and a God-worshipper by misfortune .

کردور جهان داشت ستم بر تو روا
آرام و صبور باش و کن شکر خدا
انسان که بآتش آزمایشند طلا
مؤمن شود آزموده بارنج و بلا

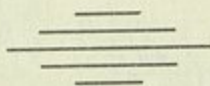
لَا تَغْلِقْ بَابًا يَعْجِزُكَ افْتِتَاحُهُ

مبند دری که نتوانی گشود .

Do not close a door that you are unable to open .

و آن ساز که سوزد دل و جان، ساز مکن
دست از پی بستمش زهم باز مکن

آن کار که آرد ضرر آغاز مکن
آن در که دگر گشودنش نتوانی



لَا تَفْرَحَنَّ بِسَقْطَةِ غَيْرِكَ فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا يَحْدُثُ بِكَ الزَّمَانُ

از افتادن دیگری دل خود را شاد مکن زیرا نمیدانی زمانه برای تو چه پیش میآورد .

Do not rejoice at another's downfall , for you do not know what will happen to yourself .

در شب سرر تاج هر دو را داد بباد
کز هسند خود تو نیز خواهی افتاد

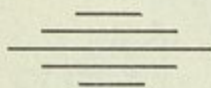
گیتی که سحر بر سر گل تاج نهاد
ز افتادن دیگری مکن دل را شاد

لا تقولن ما تسؤك جوابه .

هرگز سخنی مگوی که پاسخش تورا ناگوار باشد.

Never say anything which has an unpleasant answer .

آن کز پی ناسزا لب از هم بگشاد
باهیچکسی مگوی هرگز سخنی
هر کس که شنید، ناسزا پاسخ داد
کز پاسخ آن دل تو گردد ناشاد



لا تقوم حلاوة اللذة بمرارة الآفات .

شیرینی لذت به تلخی محنت‌هایی که از آن بیارمی آید نمی‌آرد .

Sweetness of pleasure is not worth the bitterness of its consequent pains .

شب تاسحر آنکه باده می پیماید
شیرینی لذات نمی‌آرد هیچ
چون روز شد از خمار دررنج آید
بر تلخی محنتی کز آنها زاید

— ❦ —

لَا تَلْتَمِسُ بِالْسلْطَانِ فِي وَقْتِ اضْطِرَابِ الْأُمُورِ عَلَيْهِ فَإِنَّ الْبَحْرَ لَا يَكَادُ يَسْلَمُ

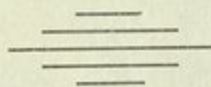
را کبہ مع سکونہ فکیف لایہلک مع اختلاف ریاحہ و اضطراب امواجہ؟

وقتی کہ کارامیر آشفته و حالش دیگرگون است باید ازو بر حذر بود زیرا دریا کہ هنگام آرامش و سکون برای کشتی نشینان خطر دارد چگونہ باوزش بادهای ناموافق و تلاطم امواج خطرناک نباشد؟

Beware of the sovereign at the time of civil convulsion.
If the voyager is not always safe even on a calm sea; how will he escape death when sea is agitated with unfavourable winds and raging waves ?

هر کس کہ نیندیشد از او مجنون است
پیداست کہ هنگام تلاطم چون است

احوال امیراگر کہ دیگرگون است
دریا کہ سکون او خطرها دارد



لَا تَأْتِي الصَّحَّةُ إِلَّا بِالْحَمِيَّةِ .

تندرستی جز با پرهیز حاصل نمیشود .

Health cannot be obtained except by abstinence .

گر بر نکند ز هر سیه کاری دل
هرگز نشود بتندرستی نائل

کس را نشود سپید بختی حاصل
بیمار به پرهیز اگر تن ندهد

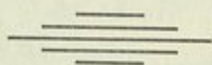
لَا تَنْظُرِ إِلَى مَنْ قَالَ وَانظُرِ إِلَى مَا قَالَ

منگر که گوینده کیست ، بنگر که گفتارش چیست .

Do not mind who the speaker is , mind what he is saying .

بر ظاهر خلق هیچکس خنده مکن
گفتار ببین ، نظر بگوینده مکن

تحقیر کسی به جامه زنده مکن
هر جا که کسی لب بسخن باز کند



لَا تَوْتِي الْبُيُوتِ الْأَمْنِ أَبْوَابِهَا وَمَنْ آتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا كَانُ سَارِقًا .

بدرون خانه جز از در آن راه نمیتوان یافت و هر که جز از راه در وارد شود دزد است .

A house can not be entered into except by its door ;
and anyone who tries to enter into it by any other way is
a thief .

نتوان کردید وارد اندر خانه
راه دیگری نیست مگر دزدانه

از هیچ راهی، جز از درکاشانه،
زیرا بدرون خانه جز از در آن

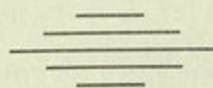
لَا تَقْخِرْ أُنَالَهَ الْمَحْتَاَجِ إِلَى غَدٍ فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا يَعْصُرُ لَكَ وَوَلَهُ فِي غَدٍ

دلجوئی محتاج را بفردا میفکن زیرا معلوم نیست که فردا برای تو و او چه پیش آید.

Do not postpone helping a needy man ; for you do not know what will happen to him and you tomorrow .

ور دور کنی غمی زدلها چه شود؟
چون نیست ترا عیان که فردا چه شود

در راه کرم اگر نهی پا، چه شود؟
دلجوئی محتاج بفردا میفکن



لَا حِلَّ كَالْأَدَابِ

هیچ زیوری بهتر از ادب نیست.

No ornament is better than politeness .

این است گواه پاکسی گوهر مرد
زیرا ادب است بهترین زیور مرد

اخلاق پسندیده ، بود یاور مرد
باید که بحسن ادب آراسته شد

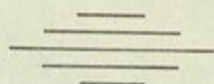
***-

لَا خَيْرَ فِي السَّكُوتِ عَنِ الْحَقِّ كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْبَاطِلِ .

خاموش ماندن از حق گوئی خوب نیست همچنانکه باطل گوئی خوب نیست

To keep silent from speaking the truth is as bad as to talk falsely .

اندر پی حق باش و حقیقت جوئی
دوری کن از اینکه راه باطل پوئی
خوش نیست خوش ماندن از گفتن حق
آنگونه که خوب نیست باطل گوئی



لَا خَيْرَ فِي قَوْمٍ يُسَوِّبُونَ النَّاصِحِينَ وَلَا يَجِبُونَ النَّاصِحِينَ .

از کسانی که نه خیر خواهند و نه خیر خواهند را درست دارند خیری نصیب نمیشود

You cannot expect anything good from those who neither are well-wishers nor like the persons who wish well .

آنکو، نه اثر زخیر خواهی در اوست،
نه مردم خیر خواه را دارد دوست،
ز آنجا که به هیچ رو ندارد خیری
مانند گلیست کش نه رنگ است و نه بوست

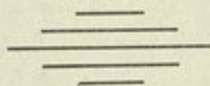
لَا دَوَاءَ لِمَشْعُوفٍ بِدَائِهِ، لِشِفَاءِ لِمَنْ كَتَمَ طَبِيبَهُ دَائِهِ .

برای کسی که بدرد خود خوش است دوائی نیست و کسی که درد خود را از طبیب پنهان کند
شفا نخواهد یافت .

There is no remedy for a man who is happy with his diseases ; and , no recovery for one who hides his disease from the doctore.

هر درد که هست بی دوا خواهد بود
کی بهر وی امید شفا خواهد بود؟

آنرا که بدرد خود رضا خواهد بود
و آنکو ز طبیب درد خود میپوشد



لَا ذُخْرَ كَالْعِلْمِ

کنجی مانند دانش نیست

There is no treasure like knowledge .

پیوسته ز حال و روز خود خرسند است
دولتمند است هر که دانشمند است

از شهید ادب هر که بکامش قند است
کنجی بگرا نیهائی دانش نیست

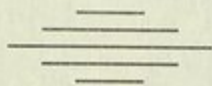
— ۴۶۳ —

لاشيء احسن من عقل مع علم وعلم مع حلم وحلم مع قدرة .

چیزی بهتر از خردمندی با دانائی و دانائی با شکیبائی و شکیبائی با توانائی نیست

There is nothing better than wisdom with knowledge, knowledge with tolerance and tolerance with power .

آن مرد خردمند که دانا باشد	بهتر ز همه مردم دنیا باشد
هر چند به هر کار توانا باشد	در خشم نیاید و شکیبا باشد



لا عقل مع شهوة

عقل با شهوترانی سازگاری ندارد .

Wisdom does not accord with pleasure seeking .

باید که هوای میگساری نکند	آن مرد که ترك هوشیاری نکند
شهوت با عقل سازگاری نکند	عقل نرود در پی شهوت، زیرا

— ❁ —

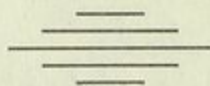
لا عيش لسيبيء الخلق

بدخوا از زندگی خوش محروم است

An ill-tempered man cannot enjoy happy life .

پیش از همه کس کنی تو خود را مغموم
کز زندگی خوش است بدخو و محروم

آنکاه که بر تو آورد خشم هجوم
میکوش که خوی خویش را خوب کنی



لا غناء كالقنوع .

هیچ دارائی بهتر از قناعت نیست

No wealth is better than contentment .

پابند به دیو خوئی و اهر منی است
کان مرد که قانع است پیوسته غنی است

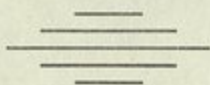
آنکس که حرص و آزمند است دنی است
باروزی کم بساز و محتاج مباش

لَا فُقْرَ لِعَاقِلٍ، لَا غِنَاءَ لِبَاجِلٍ .

هر که داناست مسکین نیست اگر چه تنگدست باشد و هر که نادان است منعم نیست اگر چه ظاهر ادا را باشد

A savant man is not poor even if he lives in poverty ;
and, an ignorant one is not rich even if he lives a wealthy
life .

مسکین نبود هر آنکسی که داناست
هر چند که تنگدست و بی برکت و نواست
هر چند که در نظر بظاهر داراست



لَا يَتْرُكُ النَّاسُ شَيْئًا مِنْ دُنْيَاهُمْ لِإِصْلَاحِ آخِرَتِهِمْ إِلَّا عَوَّضَهُمُ اللَّهُ سُبْحَانَ
خَيْرَ أَمْنَةٍ .

مردم از مال جهان چیزی برای دنیای دیگر خود نمی‌دهند مگر اینکه خدا او ندانند بالاتر از آن
راهه آنان عوض دهد.

People may never give up anything of this world for
the next , unless God gives them back something better
than that .

از مال جهان کسی زانپناه بشر
چیزی ندهد برای دنیای دیگر
بخشد بعوض چیزی از آن بالاتر

لا يترك الناس شيئاً من دينهم لأصلاح دنياهم إلا فتح الله عليهم ما هو

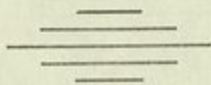
أضر منه .

مردم چیزی از دین خود برای آبادی دنیای خود نمیدهند مگر آن که خداوند در عوض چیزی زیان آورتر از آن را برایشان روا دارد.

People may not lose anything of their faith to obtain worldly things unless God allots to them something more detrimental than that .

چیزی ندهد برای دنیا بهیچ
چیزی ندهدش از آن زیان آورتر

از دین خود آن بنده دنیا پرور
چیزی اینک خداوند مبین روزدگر



لا يحمدهم حامداً إلا به؛ لا يلمهم لائم إلا نفسه .

کسی اگر میستاید باید خدای را بستاید و اگر سرزنش میکند باید نفس خود را سرزنش کند .

One must not praise anyone but God ; and must not blame anyone but himself .

بیهوده زبان بمدح و ذم نگشاید
ور بستاید، خدای را بستاید

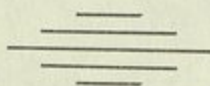
آن مرد که عاقل است و دانا، نباید
گر عیب کند، ز نفس خود گیرد عیب

لَا يَحُولُ الصَّدِيقُ الصَّدُوقَ عَنِ الْمَوَدَّةِ وَإِنْ جَفَى .

دوست صادق از دوستی روی بر نمی تابد هر چند که جفا بیند

A sincere friend will not turn away from your friendship even when you hurt him .

آن دوست که صادق است و با مهر و وفا
از دوستی تو بر نمی تابد روی
با تست همیشه بر سر صلح و صفا
هر چند که بیند از تو او - جور و جفا



لَا يَخْلُو النَّفْسَ مِنْ أَمَلٍ حَتَّى تَدْخُلَ فِي الْأَجْلِ .

جان آدمی تا دم مرگ از آرزو خالی نمیشود

Man's soul is not cleared from desires, until he is dead.

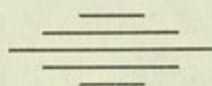
تا جان داری شیفته آمالی
تا مرگ نگردد جام عمرت را پر
دل بسته اکتساب جاه و مالی
جان تو ز آرزو نگردد خالی

لا يدرك الله جل جلاله العيون بمشاهدة العيان لكن يدركه القلوب بحقائق
الإيمان .

چشم‌های ما بامشاهده ظاهر خدا را نمیتوانند دید بلکه دل‌ها از راه حقایق ایمان بخدا
میرسند

Our eyes cannot see God by manifest observation but
our hearts can perceive Him through faith.

هرچند خدا بهر مکانی است پدید
تنها دل ما از ره ایمان و یقین
بادیده سر، نمیتوان او را دید
شاید که تواند بخداوند رسید



لا يستحيين احدكم ان اسئل عما لا يعلم ان يقول لا اعلم .

هیچیک از شما وقتی چیزی را که نمیدانند ازو پرسند نباید شرم داشته باشد از اینکه
بگوید نمیدانم

No one of you must feel ashamed to admit his ignorance
when he is asked about what he does not know .

گر بر بندی دهان خویش از گفتار
چیزی که ندانی، چو پرسند از تو
بهزآنکه بگوئی سخنی ناهنجار
بر گو که نمیدانم و زین شرم مدار

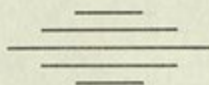
لا يَشبعُ المؤمنُ وَاخاهُ جاعٌ

مرد خدا تا برادرش گرسنه است خود را سیر نمی‌سازد

A true believer will not eat fully as long as his brother is hungry .

خیرد گر آن ز خیر خود خواهد بیش
بر خوان ننشیند از پی سیری خویش

آن مرد خداست که بود خیر اندیش
خود تا شکم برادرش گرسنه است



لا يَصغرن عندك الرأى الخطير إذا أتاك به الرجل الحقير

فکر بزرگی را که از معز مرد کوچکی تراوش کند نباید کوچک شماری .

Do not underestimate a useful advice just because it is given by an unimportant person .

هر کس که بود، نصیحتش را بپذیر
کوچک م شمارش و از آن بهره بگیر

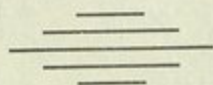
گر مرد، خرد و راست و صاحب تدبیر
گر پند بزرگی دهدت مرد حقیر

لَا يُعَابُ الرَّجُلُ بِأَخْذِ حَقِّهِ وَانْمَاعَابِ بِأَخْذِ مَا لَيْسَ لَهُ

خواستن حق برای کسی عیب نیست خواستن چیزی که حق او نیست عیب است

A man cannot be blamed for demanding his right
but he should be blamed for asking what is not his right

کردن پی حق خویش مردی برخواست
ز آن مرد اگر که عیب گیرند رواست
بر او نتوان عیب گرفتن که خطاست
کاو آنچه که نیست حق وی خواهد خواست



لَا يَكُنِ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِيءُ إِلَيْكَ سَوَاءً فَإِنَّ ذَلِكَ يَهْدِي الْمُحْسِنَ فِي الْإِحْسَانِ وَ
يَتَّبِعِ الْمُسِيءُ إِلَى الْإِسَاءَةِ

مبادا بدکار و نیکوکار در نظرت یکسان باشند زیرا در این صورت نیکوکار از نیکوئی
کناره گیرد و بدکار در کار زشت اصرار ورزد .

You must not regard a good man and a bad man equally
for the former gives up good behaviour and the latter
follows evil doing .

در جامعه گر بدکهر و نیکوکار
این سخت زکار خیر گردد نام
و آن نیک بکار زشت ورزد اصرار
یکسان آیند خلق را در انتظار

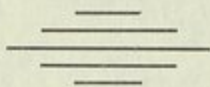


لَا يَكُونُ الصَّدِيقُ صَدِيقًا حَتَّى يَحْفَظَ إِخَاهَ فِي غَيْبَتِهِ وَنَكْبَتِهِ وَوَفَاتِهِ .

دوست دوست نمیشود مگر بشرط آن که دوست خود را در غیبت او، و بدبختی و وفات او حفظ کند.

A friend is not a good friend unless he respects his friend's rights in his absence , in his misfortune and after his death .

آنست بعهده دوستی ثابت و سخت
عیبت نکند بیان چو گشتی غایب
کاو باتو مدد کند چو گشتی بدبخت
مالت نخورد چو بستی از دنیا رخت



لَا يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَتَّقِيَ عَلَى الْخَوْفِ إِذَا وَجَدَ إِلَى الْأَمْنِ سَبِيلًا .

شایسته عاقل نیست که باترس زندگی کند در حالی که بسوی ایمنی راهی دارد.

It is not suitable for a wise man to live in fear when he has some way to security .

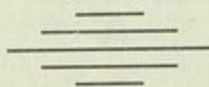
بینا که ز راه و چاه باشد آگاه
باترس نشاید که کند عاقل زیست
از او عجب است اگر که افتد در چاه
آنجا که بسوی ایمنی دارد راه

لا ینجع تدبیر من لایطاع

تدبیر کسی که فرمانش را نمیبرند سودی نمیدهد

Planning by one who is not obeyed is of no use.

شاگرد به پیروی چو تقصیر کند
اندریشه استاد چه تأثیر کند؟
مردی که نمیبرد کسی فرمانش
سودی ندهد هر آنچه تدبیر کند



لا ینصح اللئیم احداً الا عن رغبةٍ او رهبةٍ

فرومایه از کسی بندنمی پذیرد مگر از روی طمع یا ترس

A mean person does not accept advice , except for fear or in the hope of something.

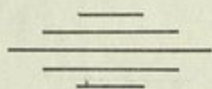
آنکس که بطبع بود ناپاک و پلید
خود از سرشوق راه پاکان نگزید
ناکس نشنید پند کس، و ر بشنید
یا از ره بیم بود یا روی امید

لَا يَنْفَعُ الْإِيمَانَ بِغَيْرِ التَّقْوَىٰ

ایمانی که با پاک‌ی و پرهیز همراه نباشد سودی ندارد .

Faith without chastity is of no use .

دین از پی آن است که کوشی تو بسی
گر پاک‌ی و پرهیز نباشد در کار
تا دست کشی زهر هوی و هوس
سودی نرسد ز دین و ایمان بکسی



لَا يُؤَادُ الْأَشْرَارَ إِلَّا الْأَشْبَاهُهُمْ، لَا يَصْطَنِعُ النَّامُ إِلَّا مِثْلَهُمْ

اشرار جز کسانی را که همانند خودشانند دوست نمیگیرند و مردم بست جز بست نهادان را نمی پرورند .

Wicked men do not make friendship except with those who are wicked like themselves ; and , mean men do not bring up except those who are mean .

آن مرد که بدخوست نمیگیرد دوست
و آن مرد که بست است نخواهد پرورد
جز بد منشی را که همانند بدوست
جز بست نهاد را که با او همخوست

— ❦ —

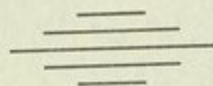
لَذَّةُ الْكِرَامِ فِي الْإِطْعَامِ ؛ لَذَّةُ النَّامِ فِي الطَّعَامِ

لذت جوانمردان بمهمانی دادن و خوشی دوانان بمهمان شدن است.

A generous man is pleased to invite , and an avaricious person is pleased to be invited .

با مرد بلند طبع فرق است بسی
و آن شادشود چو گشت مهمان کسی

آنرا که فرومایه بود هم چو خسی
این شاد شود چو شد کسی مهمانش



لِسَانُ الْجَاهِلِ مِفْتَاحُ حَتْفِهِ .

زبان نادان کلید مرگ اوست

An ignorant man's tongue is a key to his destruction.

بارند بر او تیر ملامت چو تگرگ
گردید زبان او کلید درمرگ

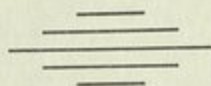
جاهل چو درختی است تهی از پرو برگ
ای بس که چون نادان بسخن لب بگشود

لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ ، قَلْبُ الْإِحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ

زبان عاقل در پس دل اوست یعنی دلش راضی نمیشود که هر باطلی را بر زبان آورد .
و دل بیعقل در پس زبان اوست یعنی هر چه بزبانش آمد بدون مانع اظهار میکنند .

A wiseman's tongue is behind his heart ; he does not mention whatever he feels wrong . A fool man's heart is behind his tongue ; he says every thing without any reserve .

راضی نشود دلش که گوید باطل	عاقل، باشد زبانش اندر پس دل
کز معنی حرف خویش باشد غافل	بیعقل و خرد، دلش بود پشت زبان



لِسَانُ الْمُرَائِي جَمِيلٌ وَفِي قَلْبِهِ الدَّاءُ الدَّخِيلُ

ریاکار زبانی زیبا ولی قلبی بیمار دارد .

A hypocrite has a nice tongue and an ill heart .

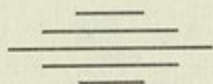
هر جا که نهد پای، پی تقمین است	آنرا که دورویی روش دیرین است
بنگر که چقدر قلب او پر کین است	منگر که زبان او چنین شیرین است

لِكُلِّ امْرِءٍ فِي مَالِهِ شَرِيكَانِ: الْوَارِثُ وَالْحَوَادِثُ

در مال هر مردی دو شریک هست یکی وارث دیگری حوادث.

There are two participants in wealth of each man: One is his heir and the other, mishaps.

چون مرد رسد به مکنّت و جاه و جلال
خواهد دو شریک یافت در مال و منال
آن وارث او که میشود صاحب مال
و آن حادثه‌ای که بهر مال است و وبال



لِكُلِّ حَيٍّ مَوْتٌ: لِكُلِّ شَيْءٍ فَوْتٌ.

برای هر زنده مرگ و برای هر چیزی نابودی است.

There is a death for every creature; and an end for everything.

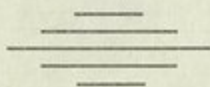
اندر پی هر خوشی مالالی و غمی است
در کردن هر زنده طناب اجل است
در صورت هر نشاط، چین المی است
بردامن هر وجود گردد عدمی است

لِكُلِّ شَيْءٍ آفَةٌ وَآفَةُ الْخَيْرِ قَرِينُ السُّوءِ .

هر چیز آفتی دارد و آفت نیکوکاری همصحبت بد نهاد است

Everything has its bane; and the bane of benefaction is a malicious companion .

دردار جهان که عاقبت هر چیزی دارد ز پی آفت ممالل انگیزی،
دانی چه بود آفت نیکوکاری؟ همصحبت بد نهاد نا پسرهیزی



لِكُلِّ عَقْدَةٍ تَنْكٌ آخِرٌ كَشَايَشُ يَابِدُ وَدَرَبِيٌّ هَر بَسْتَكِي آخِر رَاهِي بَاز مِي شُود .

هر عقده تنك آخر گشایش یابد و دربی هر بستگی آخر راهی باز میشود.

Every hard knot will be untied and every closed way will open at last .

دور خوشی تو کرده آغاز آخر دمساز شود طالع ناساز آخر
هر راه که بسته است شود باز آخر هر عقده که تنك است گشایش یابد

— — — — —

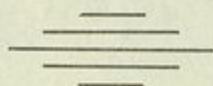
لَا حَقَّ مَعَ كُلِّ قَوْلٍ يَمِينٍ

احمق با هر سخنی قسم میخورد.

A fool is he who swears in every sentence .

مردم به قسم دگر چه حاجت دارند؟
تا خلق او را دروغگو نشمارند

بهر سخنی که راستش پندارند،
احمق قسمی خورد پی هر سخنی



لِلْإِنْسَانِ فَضِيلَتَانِ : عَقْلٌ وَمَنْطِقٌ ، فَبِالْعَقْلِ يَسْتَفِيدُ وَبِالْمَنْطِقِ يَفِيدُ

دو چیز مایه فضیلت آدمی است : عقل و منطق ، که با عقل و خرد سود برد و بانطق
و بیان سود رساند .

A man's superiority resides in two virtues: Intelligence and speech; by the means of the former he acquires benefits and by the latter he imparts them.

زیرا بود این دو، مایه فضل بشر
باعقل و خرد ز زندگی سود ببر

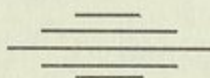
آیدوست ز فیض عقل و منطق مگذر
بانطق و بیان بزندان سود رسان

لِحَاظِمِ فِي كُلِّ فَعْلٍ فَضْلٌ

دورانندیش در انجام هر کار بر دیگران برتری دارد.

In doing everything a prudent man is superior to others

آن کز دگران بصیرتش باشد بیش	بہتر کند آن کار که آید در پیش
اندر همه کار برتری دارد و فضل	آن مرد که بینا بود و دور اندیش



لِلشَّادَةِ تَدخِرُ الرِّجَالَ .

مردان بلندهمت برای زمان سختی اندوخته شده اند

Courageous men are saved for hard days .

روشن گهران چو شمع افروخته اند	خود را ز برای دیگران سوخته اند
مردان بلند طبع با همت را	از بهر زمان سختی اندوخته اند

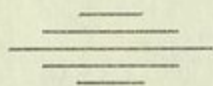
لِلظَّالِمِ تَبِعَاتٌ مُّوَبَّقَاتٌ

ظلم عواقب مَلَک کننده دارد.

Cruelty has destructive consequences .

بسیار کمر شکن بود بار ستم
بر روی سر کسی که شدید ستم

نابود کننده است آثار ستم
آخر کرده خراب دیوار ستم



لَمْ يَذْهَبْ مِنْ مَالِكَ مَا وَقَى عِرْضَكَ

از مال تو آنچه که آبروی تو را حفظ کرده از دست نرفته است

What you have spend to secure your reputation is not lost .

گر خوار شود بر آه زر، پست بود
هر چند ز دست رفته، در دست بود

آنکس که ز شوق سیم وزر مست بود
آن سیم و زری که آبرو را بخرد

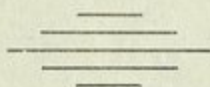
لَمْ يَسِدْمَنْ اِفْتَرَّ اِخْوَانَهُ اِلَى غَيْرِهِ

کسی که برادرانش به دیگران نیازمند باشند بزرگ نمیشود.

A man who is not useful to his brethren will not be dignified.

عز و شرفی نیابد از نعمت و ناز
با غیر کند برادرش عرض نیاز

دولتمندی که نیست درویش نواز
هرگز نشود بزرگ آنکس که مدام



لَمْ يَضِعْ مِنْ مَالِكَ مَا قَضَىٰ فَرَضًا

مالی که خرج واجبات خود کرده ای، از دست نرفته است

Whatever you have spent for your necessities is not lost.

زرده که در کیسه نمی باید پست
هر چند فزون بوده، نرفته است زدست

گر بازرو سیم از غمی خواهی رست،
آنمال که خرج واجبات تو شدست،

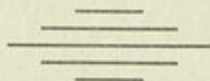
لم يضق شيء عن حسن الخلق .

از خوشخوئی به هیچ چیزی لطمه ای نرسیده است.

Good_temper harms nothing .

بیند همه کس عذاب در هر نفسی
نه لطمه بچیزی رسد و نه بکسی

از تندی خوی و زشتی خلق ، بسی
اما ز گشاده روئی و خوشخوئی



لم ينل احد من الدنيا حيرة الا اعقبته عبرة

کسی از این دنیا به خوشی و خنده ای نمیرسد جز اینکه گریه و ماتمی در دنبال داشته باشد .

No one in the world can enjoy happiness , without shedding tears .

کس را بزمانه شادی بی غم نیست
ز آن صاف که با دردمجن درهم نیست

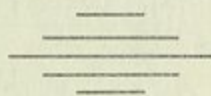
در دار جهان سرور بی ماتم نیست
در جام کسی ساقی ایام نریخت

لِنِ لِمَنْ غَالِظَتْ فَاِنَّهُ يُوْشِكُ اَنْ يَلِيْنَ لَكَ .

در حق کسی که با تو درشتی کند نرمی کن شاید از این راه با تو نرم شود.

Be mild to anyone who is rough to you; for in this way he may grow mild .

بیشرم و حیا چو از تو بیند آزرم
خود نیزه گیر بر سر حجب آید و شرم
با هر که درشتی بکند نرمی کن
شاید که از این راه شود کم کم نرم



لَنْ يَتَّصِلَ الْمَرْءُ بِالْخَالِقِ حَتَّى يَنْقَطِعَ عَنِ الْخَلْقِ .

تا کسی از خلق نگسلد به خالق نخواهد پیوست.

A man can not be attached to God unless he is detached from people .

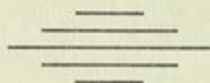
بر دوست اگر عاشق صادق دل بست،
از هر چه که غیر دوست شد، شویدی دست
کس تا که ز مهر خلق عالم نگسست
بر خالق عالم نتواند پیوست

لَوَانِ الْمَوْتِ يَشْتَرِيهِ الْاَغْنِيَاءُ

اگر مرگ، خریدنی بود توانگران آنرا میخریدند .

If death could be bought , wealthy men would buy it .

بیچیز اگر همین غم رزق خورد،
گر مرگ خریدنی شود در عالم
منعم پی صد چیز دیگر رنج برد
آنکس که غنی تر است ز آن بیش خرد



لَوْ تَمَيَّزَتِ الْاَشْيَاءُ لَكَانَ الصِّدْقُ مَعَ الشَّجَاعَةِ وَكَانَ الْجَبْنُ مَعَ الْكِبْرِ

هر گاه صفات از هم متمایز شوند راستگوئی با دلیری و دروغگوئی با ترس همراه خواهد بود.

If things are to be distinguished , truthfulness will be coupled with bravery and falsehood with cowardice .

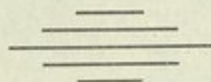
آنجا که شود صفات از هم ممتاز
باشیر دلی است راستگوئی همدم
هر يك بمقام خویش بنشیند باز
با ترس بود دروغگوئی همساز

لَوْ جَرَّتِ الْأَرْزَاقُ بِالْأَلْبَابِ وَالْعُقُولُ لِمَ تَعِشُ بِهَاتِمٍ وَالْأَحْمَقُ .

اگر روزی به عقل و هوش بسته بودند دودام زنده میماند نه بیخرد.

If livelihood were according to wisdom and understanding
neither beasts nor fools could ever live .

ای بس که یکی را نبود بخت بدی	باینکه بعقل است کم از دام و ددی
گر بسته بعقل و هوش باشد روزی	نه دام و ددی ماند و نه بیخردی



لَوْ صَبَّتِ الدُّنْيَا عَلَى الْمُنَافِقِ بِجَمَلَتِهَا حَتَّى أَنْ يَحْبِنِي مَا أَحْبَبَنِي .

به آنکس که دوروست اگر سراسر جهان را ببخشم تا مرا دوست دارد شرط دوستی
بجای نیآورد .

A hypocrite will not bestow his affection upon me ,
even if I give him the entire world .

آنرا که دورنگی و دورویی شده خو	گر دنیا را دهی، نگردد یکرو
چون لاله که ابراز دورنگی نسترد	هر چند که درو گوهر افشاند براو

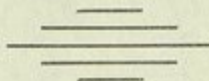
لو عقل اهل الدنيا لخرت الدنيا .

اگر مردم گیتی عقل داشتند گیتی ویران میشد.

If all people were wise the world would be ruined .

بیزار ازین جهان بی بنیان بود
این گیتی غدار کنون ویران بود

آن مرد که اهل خرد و عرفان بود
گر عقل به مغز مردم دوران بود



ليس بلد احق بك من بلد ، خير البلاد ما جملك .

هیچ شهری شایسته تر از شهر دیگر نیست و هر شهری که برای تو نیکو باشد خوب ترین شهر است.

No city is more suitable than another one ; any city which is enjoyed by you is the best to you.

به باشد و خوبتر ز شهر دیگری
آن نیز بود شهر پسندیده تری

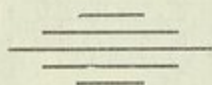
شهری نتوان یافت که از هر نظری
هر شهر که از بهر تو نیکو باشد

لَيْسَ ثَوَابٌ عِنْدَ اللَّهِ سَبَّحَانَهُ اَعْظَمُ مِنْ ثَوَابِ السُّلْطَانِ الْعَادِلِ وَالرَّجُلِ الْمُتَحَسِّنِ

هیچ پاداشی، در نزد خداوند پاك، بزرگتر از پاداش پادشاه دادگستر و مرد نیکوکار نیست .

God has no greater reward than that which will be given to a just king and a benefactor man .

از جمله بندگان ، دو تن را دادار	پاداش عمل فزون دهد روز شمار
آن شاه که داد گستری پیشه کند	و آن مرد که پاك باشد و نیکو کار



لَيْسَ لَكَ بَاخٍ مِنْ اِحْوَجِكَ اِلَى حَاكِمٍ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ

کسی که میان تو و او برداوری دیگری نیازی باشد دوست تو نیست.

He is not your friend if you need somebody else to judge between you and him .

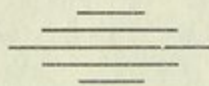
خوبست که دوست، چاره سازی باشد	هم یکدل و هم مجرم رازی باشد
آن دوست نباشد که میان تو و او	بر داوری کسی نیازی باشد

لَيْسَ لِهَذَا الْجِلْدِ الرَّقِيقِ صَبْرٌ عَلَى النَّارِ .

این پوست نازک طاقت آتش جهنم را ندارد.

This delicate skin cannot resist the infernal fire .

کسی تاب شکنجهٔ دمام دارد؟	آنکس که زینش پشهای غم دارد
کسی طاقت آتش جهنم دارد؟	آن کز خورشید چهره در هم دارد



مَا أَحَقَّ الْعَاقِلَ أَنْ يَكُونَ لَهُ سَاعَةٌ لَا يَشْغُلُهُ عَنْهَا شَاغِلٌ يَحْسِبُ فِيهَا نَفْسَهُ فَيَنْظُرُ

فِي مَا أَكْتَبَ لَهَا وَعَلَيْهَا فِي لَيَالِهَا وَنَهَارِهَا

خردمند را سزد که ساعتی آسوده از کار بگزیند و بحساب خود برسد و بدقت بنگرد که در شبانه روز چه بدست آورده و چه از دست داده است.

A wise man must think over his deeds every day at his liesure to find out what he has gained or lost during day and night.

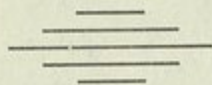
آسوده خیال کنج خلوت بنشست	آنست خردمند که از کار چو رست
کز دست چه داده و چه آورده بدست	در دفتر اعمال بدقت نگریست

مَا اخْتَلَفَ دَعْوَانِ الْاِكَانَتِ اِحْدِيهِمَا ضَالَّةٌ

دو آواز مخالف بر نخیزد مگر آنکه یکی از آن دو برای گمراهی باشد.

One of two different calls is always misleading.

تا مردم يك رعند با هم يكدل	در راه كم اختلاف گردد حاصل
هر جا كه دو آواز مخالف خيزد	البته يكى از آن دو باشد باطل



مَا اخذ الله على اهل الجهل ان يتعلموا حتى اخذ على اهل العلم ان يعلموا.

خداوند به نادانان تحصیل علم را واجب نکرد مگر وقتی که تعلیم دادن را به دانایان واجب کرد.

God has not required the ignorant people to learn ,
except when ordained the learned men to teach .

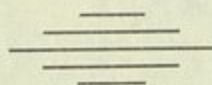
تا دست به بخشش نرند مرد کریم	در دست نیازمند نباید زر و سیم
دانا باید نخست تعلیم دهد	تا نادان هم از او بگیرد تعلیم

ما سرع الساعات في الايام واسرع الايام في الشهور واسرع الشهور في -
 السنة واسرع السنة في هدم العمر !

چه تند ساعت ها بدل به روزها و روزها بدل به ماهها و ماهها بدل به سالها میشوند و سالها
 بسرعت میگذرند که عمر را تباه سازند !

How fast hours relaps to be transformed into days , days
 into months , months into years which run out to ruin
 our life .

ساعات شود بدل به روزی کوتاه و آنکاه چه زود روزها کرده ماه،
 و آنکاه چه تند ماه ها کرده سال، وز رفتن سالها شود عمر تباه !



ما اعظم اللهم مانرى من خلقك وما اصغر عظيمه في جنب ما غاب عنا من
 قدرتك !

پرورد گارا! از آفرینش تو چه بزرگ است آنچه که ما میبینیم و این بزرگی چه کوچک است
 در برابر آنچه از قدرت تو که از چشم ما پنهان است.

O mighty God ! how great is what we can see of your
 creation and how small is that greatness in comparison
 with your powers hidden from our eyes .

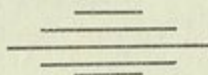
ز آنها که بیافریده خلاق جهان باشد چه بزرگ آنچه به چشم است عیان
 و آنست چه خرد گر که سنجیده شود با آنچه ز قدرت وی از ماست نهان

مَا أَفْقَرُ مِنْ مَلِكٍ فَهَمًّا

کسی که هوش و خرد دارد فقیر و محتاج نمیشود.

One who has intelligence never faces indigence .

ز آنجای که عقل است بهین بار و نصیر،
آنکس که به گنج خرد و هوش غنی است
عافل نشود بقید هر فتنه اسیر
محتاج نگردد و پریشان و فقیر



مَا أَقْبَحَ بِالْإِنْسَانِ أَنْ يَكُونَ ذَا وَجْهَيْنِ !

چه زشت است که آدمی دو روی باشد!

How hideous it is for a man to be two-faced!

پشت سر خلق، یاوه گوئی چه بد است!
یک رنگی و یکدلی چه نیکو باشد!
افساد و فریب و فتنه جوئی چه بد است!
اما دو زبانی و دو روئی چه بد است!

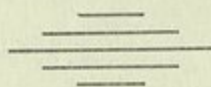
ما اکثر العبر وما اقل الاستعبار!

عبرت چه زیادست و عبرت گیرنده چه کم!

There are so many examples and so few people who take example .

يك يك همه درس عبرت از بهر همنند
آن قوم كه عبرتی بگیرند كمند

تا راهروان اسیر صد پیچ و خمند
بسیار توان گرفت عبرت لیکن



ما الإنسان لو لا اللسان الاصورة، ممثلة او بهيمة مهملة؟

آدمی اگر زبان نداشت جز پیکری بیجان یا حیوانی بی سود چه بود؟

If the man had no tongue, what he could be but a lifeless body or a useless beast ?

حالش به چه سان بود؟ کجا اینسان برود؟
یا آنکه همانند یکی حیوان بود.

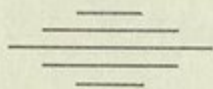
محروم گر از نطق و بیان انسان بود،
یا آنکه بسان پیکری بی جان بود،

ما انكرت الله منذ عرفته .

از آندم که خدای خود را شناختم دیگر منکر او نشدم.

I have never denied God since I know Him .

من بنده کردگارم و شاکر او او ناظر من باشد و من ناظر او
ز آندم که خدای خویش بشناخته ام دیگر نفسی نگشته ام منکر او



ما حصن الدول مثل العدل .

کشور را بهتر از عدل نگهبانی نیست .

The best protector of a country is justice .

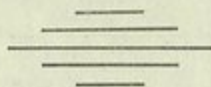
آسایش روح و راحت جان عدل است چیزی که هد به رنج پایان عدل است
سرمایه آبادی و عمران عدل است هر کشور را بهین نگهبان عدل است

مَادِحِ الرَّجُلِ بِمَا لَيْسَ فِيهِ مَسْتَهْزِئًا بِهِ .

هر کس مردی را بچیزی که در او نیست مدح کند ، ریشخندش کرده است .

Praising one for a merit he does not possess is
ridiculous .

کن باز دو دیده حقیقت جو را
هر کس بدروغ از کسی مدح کند
مشنو سخن مردم باطل گو را
شک نیست که ریشخند کرده است او را



مَاضِلٌ مِّنْ اسْتِشَارٍ .

هر که راه را بپرسد گمراه نمیشود .

One who asks the way will not be lost .

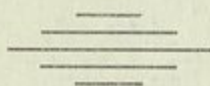
آنکس ز ره ترقی آگاہ نشد
هر کس که ره صواب پرسید نخست ،
دارای مقام و حشمت و جاه نشد
از راه خطا نرفت و گمراه نشد

مَا قَسَمَ اللَّهُ بِسِ عِبَادِهِ شَيْئًا أَفْضَلَ مِنْ الْعَقْلِ .

خداوند در میان خلق چیزی بهتر از نعمت عقل تقسیم نکرده است.

God has given men nothing better than wisdom .

هر کار که پیر عقل تعلیم نکرد،	گمراه شود کسی کز آن بیم نکرد
در روز الست ، بهتر از نعمت عقل	خالق بمیان خلق تقسیم نکرد



مَا كَلَّ رَامٌ يَصِيبُ .

هر تیر اندازی تیرش به هدف نمی نشیند.

Every archer cannot shoot his target.

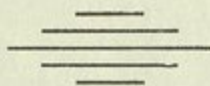
ذر صید قویست گرچه هر شهبازی	مرغی نکند صید به هر پروازی
پیوسته درست بر هدف ننشیند	هر تیر که انداخته تیر اندازی

مَا لِبْنِ آدَمَ وَالْفَخْرِ وَأَوَّلِهِ نَطْفَةٌ وَآخِرُهُ حَيْفَةٌ لَا يَرْزُقُ نَفْسَهُ وَلَا يَدْفَعُ حَتْفَهُ؟

برای به به خود میبالد بشری که در اول نطفه و در آخر مردار است. نه روزی خود تواند بدست آورد و نه از چنگال مرگ تواند گریخت ؟

Why are people proud of themselves when they are sperms in the beginnig and dead corpses in the end , neither can secure their livelihood nor can evercome their death ?

بهر چه بشر بخویش بالد بسیار؟ کاول بود او نطفه و آخر مردار
نه روزی خود تواند آورد بدست نز دام اجل تواند او کرد فرار



مَثَلُ الدُّنْيَا كَظِلِّكَ إِذَا وَقَفْتَ وَقَفَ وَإِنْ طَلَبْتَهُ بَعُدَ.

دنیا در مثل چون سایه تست. اگر بر جای خود بایستی با تو بایستد و اگر در پی اش افتی دور گردد.

The world is like your shadow ; when you stop it stops too and when you follow it , it goes away .

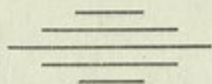
چون سایه تست در مثل این دنیا هم با تو قرین باشد و هم از تو جدا
رو گرداند از تو گر افتی ز پی اش باز ایستد ار بایستی باز بجای

مُذِيعُ الْفَاحِشَةِ كَفَاعِلِهَا ، مُسْتَمِعُ الْغَيْبَةِ كَقَاتِلِهَا .

فاش کننده کار بد مانند کسی است که آن کار را کرده و گوش دهنده بغیبت مانند کسی است که آن بغیبت را میکند.

One who spreads the news of a bad deed is like the one who has committed it ; and one who listens to a backbiting is like the backbiter himself .

ماند بهمان کسی که کرد دست آنگار	آنکس که ز کار زشت گوید بسیار
ماند بهمان کس که کند بغیبت یار	و آنکس که دهد بغیبت یاری گوش



مَرَارَةُ الصَّبْرِ يَشْمُرُ الظَّفِرَ .

تلخی صبر، میوه ظفر بار آورد .

Bitterness of patience brings forth the fruit of triumph.

آرام ترا گیرد و آزار دهد،	هر چند که صبر، رنج بسیار دهد،
شیرینی نصرت و ظفر بار دهد	نومید مشو، که شاخه صبر و شکیب

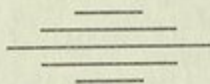
مَسْكِينِ ابْنِ آدَمَ مَكْتُومِ الْاَجْلِ مَكْنُونِ الْعِلْلِ تَوَلَمَ الْبَقَّةَ وَتَنَتَنَهُ الْعَرَقَةَ وَ
تَقْتَلُهُ الشَّرْقَةَ .

آدمیزاد چه بیچاره است که روزمرك خود را نمی داند و بدرد و بیماری خویش بی نمیبرد .
نیش شه ای رنجش رساند . عرق تنش را بدبو سازد و سرفه ای بورطه هلاکش اندازد .

How poor is the human-being who does not know the end of his life and can not recognize his diseases; a mosquito's sting hurts him, perspiration makes him smelly and a cough may take away his life .

حالش گاهی شود بیک سرفه پریش
در رنج فتداگر خورد از پشه نیش

مرگ و مرض است آدمی را در پیش
بد بو شود از عرق کند از حد بیش



مُصَاحِبِ الدُّنْيَا هَدَفٌ لِلنَّوَابِ وَالْغَيْرِ .

دوستدار جهان آماج دشواری هاودگر گونی هاست .

A worldly man becomes the target of difficulties and vicissitudes .

خود را ز صفات زشت پیراستن است
بر حرص فزودن از خوشی کاستن است

آرایش مرد باطن آراستن است
خواهان جهان شدن الاخواستن است

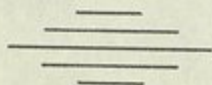
مُصَاحِبَةُ الْجَاهِلِ شُومٌ

همصحبتی نادان شوم است

Association with ignorants brings bad omen .

کج طبیعی و گمراهی او معلوم است
همصحبتی مردم نادان شوم است

آنکس که ز دانش و خرد محروم است
ز آنجا که ضرر زنند از نادانی



مَنْ آمَنَ خَائِفًا آمَنَهُ اللَّهُ مِنْ عِقَابِهِ

کسی که هراسنده ای را پناه دهد ایزد او را از عذاب خود امان خواهد داد

God has mercy upon a man who gives refuge to a frightened person .

نومید و مکدرش مران از درگاه
آنها که دهد بیک هراسنده پناه

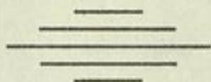
جوید چه مدد خواه بدرگاه تو راه،
ایزد ز عذاب خود امان خواهد داد

من ابان عيبك فهو ودودك ؛ من سائر عيبك فهو عدوك

کسی که عیب تو را بر تو نشان دهد دوست تست و کسی که عیب تو را از تو پنهان کند دشمن تست.

One who shows you your defect is your friend; and one who hides it from you is your foe .

میکوش در امتحان یارت ز نخست	گریار صدیق و راستگو خواهی جست
عیب ز تو گر نهان کند دشمن تست	عیب بتو گریان کند باشد دوست



من ابصر زلته صغرت عنده زلة غيره .

کسی که بر افزش خود بینا گردد لغزش دیگران را کوچک شمارد .

One who is able to see his own defect , can easily overlook the defect of others.

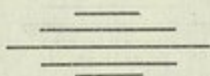
خود را مگر از عیوب عاری پنداشت؟	نادان که حساب عیب مردم را داشت
عیب گران بهیچ خواهد انگاشت	هر کس که بعیب خویش بینا کرده

مَنْ أَخَذَ الْحَقَّ لِجَمَاعَةٍ أَخَذَهُ النَّاسُ إِمَامًا.

هر کس که از روی حق زمامداری کند مردم او را پیشوای خود سازند.

One who rules rightly will be considered by the people as a leader .

کس دل ندهد مزه ستمکاری را در گلشن جان نپرورد خاری را
هر کس که بحق زمامداری بکند بخشند بدو زمام هر کاری را



مَنْ أَتَعِبَ نَفْسَهُ فِي مَا لَا يَنْفَعُهُ وَقَعَ فِيهَا يَضْرِبُ.

کسیکه بکاری ثمری پردازد ، خود را در زیان اندازد .

One who carries out a useless work will be losing .

آن مرد که بیپوده به راهی تازد ، خود را بعیث خسته و نالان سازد
آنکس که به کار بی ثمر پردازد خود را به زیان و رنج می اندازد

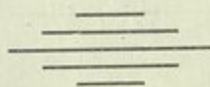
۱۰۰-۰۰-۰۰-۰۰-۰۰-۰۰-۰۰-۰۰-۰۰-۰۰
من اتقی قلبه لم یدخله الحسد .

کسیکه پاک دل است حسد در دلش راه نیابد .

Jealousy cannot enter the heart of a pure - hearted person.

مردم همه را رفیق خود پنداره
از بهر حسد جای در آن نگذاره

با خلق هر آنکه دل مصفا دارد
آنکس که سرای دل خود دارد پاک



مِنْ اجْتَرَى عَلَى السُّلْطَانِ فَقَدْ تَعَرَّضَ لِلْهَوَانِ

کسی که بر پادشاه گستاخ شود به خواری افتد .

One who is rude to the king will be debased .

ای بس که دهد جان و سر خویش بنیاد
در ورطه خواری و مذلت افتاد

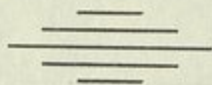
هر کس که برده شرط ادب را از یاد
کرهس که بنیاد شاه گستاخی کرد

مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا لَهَجَ بِذِكْرِهِ.

کسی که چیزی را دوست دارد آن را بر زبان آورد.

One who likes something mentions it .

هر کس که هوای آرزوئی دارد	سرپوش - روی آرزو نگذارد
گر چیزی را دل کسی دارد دوست	نامش همه جای بر زبان می آرد



مَنْ أَحَبَّكَ نَهَاكَ.

کسی که دوست داشته باشد از کار زشت بازت دارد.

One who is fond of you does not let you do evil.

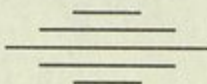
عاقل آن را ز دوستان پندارد،	کز دست، مقام دوستی نگذارد
با هر که ز کار زشت بازت دارد	شد دوست. که دوستی بجای می آرد

۱۰۰۰ ۶ ۶۰۰ ۶ ۶۰۰ ۶ ۶۰۰ ۶ ۶۰۰ ۶
من اخطاه سهم المنية قیده الهرم .

هر کس که از تیر مرگ جان بدر برد گرفتاری کردد .

One who is missed by the arrow of death will be a victim of old age.

بیری تعب آورد چو گردید پدید
هر کس که ز تیر مرگ جان برد بدر،
روز سیه است در پی موی سپید
بد بخت دچار درد پیری گردید



۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰
من استدام قرع الباب واج واج

کسی که بیای دری را بزند و بکوشد، در برویش بگشایند .

One who continues to knock at a door persistently, will see it opened

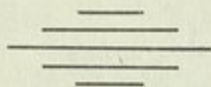
در راه وصال، چیدو جهدی باید
تا ره نروی بمقصد خود نرسی
تا شاهد آرزو در آغوش آید
تا در نرنی کس بتو در نکشاید

مَنْ اسْتَرْشَدَ غَوِيًّا ضَلَّ ، مَنْ اسْتَنْجَدَ ذَلِيلًا ضَلَّ .

کسی که از گمراه رهبری جوید گمراه شود و کسیکه از بیچاره ای کمک خواهد بیچاره گردد .

One who asks guidance from a lost man will be lost ;
and one who expects to be helped by a helpless person will be helpless .

گمراه شد و نرفت از راه درست	آن مرد که رهبری زهر گمره جست
بیچاره شد و دست از آن کار بشست	و آنکس که ز بیچاره مدد خواست بکار



مَنْ اسْتَعَانَ بِاللَّهِ اعَانَهُ

هر کس که از خدا مدد خواهد خدا نیز او را مدد کند .

God helps anyone who asks His help .

خود یاد خدای بخشد او را نیرو	ز آنجا که زحق نمانده غافل حتم جو ،
هر چند مدد خواست مدد یافت از او	هر کس که نهاده بر در یزدان رو

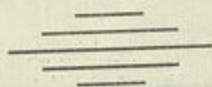
مَنْ اسْتَعْمَلَ الرِّفْقَ لَانَ لَهُ الشَّدَائِدُ

کسیکه مهربانی بکاربرد دشواری ها بر او آسان گردد.

One who shows kindness towards people can easily overcome his difficulties .

اورا همه کس یاورو غمخوار بود
آسان کند آنچهرا که دشوار بود

مردی که خلیق و نیک رفتار بود
آنکس که برد مروت و مهر به کار



مَنْ اسْتَفْنَى عَنِ النَّاسِ اغْنَاهُ اللَّهُ .

کسی که خود را از مردم مستغنی گرداند خداوند او را غنی سازد.

God keeps free from want the man who is not dependent on others .

خود را زمقام و جاه خواهد انداخت
اورا کرم خدا غنی خواهد ساخت

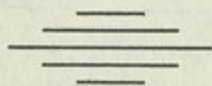
آن کز پی زر به هر دری خواهد ساخت،
از خلق خدا هر که شود مستغنی

مَنْ اسْتَقْبَلَ الْاَهْوَابِ بَصْرًا ، مِنْ اسْتَدْبَرَ الْاُمُورَ تَحْيِيرًا .

کسی که بکارها روی کند بینا گردد و کسی که از همه کار روی گرداند سرگردان ماند .

One who faces the events will be clear sighted ; one who does not , will be lost in amazement .

نه تجربتی تواند او یافت نه کام	گر مرد بهیچ راه نگذارد کام
ور پشت کند بکارها ماند خام	گر روی کند بکارها پخته شود



مَنْ اسْتَقْبَلَ وَجُوهَ الْاِرَاءِ عَرَفَ مَوَاقِعَ الْخَطَا .

کسی که آراء بزرگان را استقبال کند از راه‌های خطا آگاه گردد .

One who welcomes the wisemen's consultations becomes aware of wrong ways .

از خود سری و غرور گردد کمراه	از مشورت آنکسی که دارد اکراه
بشناخت درست راه خود را از چاه	آنکس که ز رأی رهبران شد آگاه

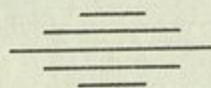
مَنْ اسْتَنْصَحَكَ فَلَاتَغْشَهُ ، مَنْ وَعَظَكَ فَلَاتُوحِشَهُ .

کسی را که از تو راهنمایی خواهد گمراه مکن و کسی را که میخواهد راهنمای تو شود
رمیده مساز .

Do not mislead the one who asks your guidance ; and
do not scare the one who wants to lead you .

کسی را که از تو راهنمایی جوید
ورخواست کسی را که راهنمای تو شود

کاری نکنی که راه باطل پیوی
کاری نکنی که پاک ترکت گوید



مَنْ اشْتَغَلَ بِالْفُضُولِ فَاتَهُ مِنَ مَهْمَةِ الْمَأْمُولِ .

کسی که به کارهای غیر لازم پردازد کار لازم هرآنرا نیز از دست میدهد .

One who performs the unnecessary may miss the
necessary tasks .

آن کز پی صید کوچکی سر بنهاد
آن کز پی کار غیر لازم کوشید

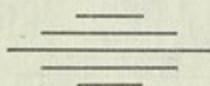
از صید بزرگ عاقبت دور افتاد
آن کار که بود لازم از دست بداد

مِنْ أَشْرَفِ أَعْمَالِ الْكَرِيمِ تَغَافُلُهُ عَمَّا يَعْلَمُ

از شایسته ترین کارهای جوانمرد تغافل اوست از آنچه در باره دیگری میداند.

A most admirable deed of a generous man is his negligence of what he knows of someone else .

هر جا که رسد از آن کند قصه کسی	گر پی ببرد به راز من بلهوسی
کو پوشد چشم از آنچه داند ز بسی	شایسته ترین کار جوانمرد آنست



مَنْ أَشْفَقَ عَلَى نَفْسِهِ لَمْ يَظْلِمْ غَيْرَهُ .

کسی که خود را دوست دارد بدیگری ستم نمیکند.

One who likes himself does not treat cruelly with others .

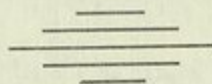
پیوسته ز انتقام او داشت غمی	هر کسی که بدیگری ستم کرد می
بسر جان کسی روا ندارد ستمی	آن مرد که جان خویش را دارد دوست

مَنْ اطَاعَ التَّوَانِي أَحَاطَتْ بِهِ الذَّرَامَةُ .

آنکس که مستی را پیشه خود سازد دچار پشیمانی گردد.

One who acts sluggishly will be disappointed .

کار همه ز آن بیسرو سامان گردد	مستی سبب زیان و خسران گردد
از مستی خود زود پشیمان گردد	آن مرد که تمبل و تن آسان گردد



مَنْ اطَاعَ رَبَّهُ مَلَكَ ، مَنْ اطَاعَ هَوَاهُ هَلَكَ .

هر که خدا را فرمانبری کند سروری یابد و هر که دیو نفس را فرمان برد دچار هلاک گردد .

One who obeys God will obtain supremacy and one who follows his own passion will be destroyed .

گردید بلند پایه و شد سرور	آن مرد که شد خدای را فرمانبر
در راه هوی داد سرو جان به هدر	و آن مرد که دیو نفس را فرمان برد

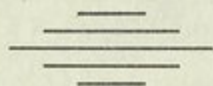
من اطرح الحقد استراح قلبه وابه

کسی که کینه را از خود براند دل و مغز آسوده ماند .

To extinguish hatred is a comfort to both heart and mind .

آن کز پی دشمنی رود، حاصل او
هر کس که ز خویش کینه را دور کند

آنست که افزوده شود مشکل او
هم مغز وی آسوده شود هم دل او



من اظهر فقره اذل قدره .

کسی که فقر خود را ظاهر کند از قدر خود می‌کاهد.

One who reveals his poverty devaluates himself.

پیش همه گر کنی غم خویش بیان
آنکس که کند فقیری خویش عیان

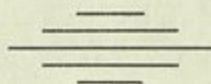
ای بس که بجای سود بینی توزیان
بیپوده برد عزت خود را ز میان

مَنْ اعْتَزَلَ سَلِيمًا .

هر کس که کنج عزلت گزیند از کنج سلامت بهره برد.

One who lives in seclusion remains safe .

آنکس که ز کنج انزوای بیرون است
گر در طلب کنج سلامت هستی
بیچاره زرنج‌های روز افزون است
این کنج به کنج انزوای مدفون است



مَنْ اعْجَبْتَهُ ارَائِهِ غَلَبَتْهُ اَعْدَائُهُ .

هر کس که به رأی خود مغرور گردد، دشمنانش بر او چیره میشوند.

One who is too proud of his ideas will be conquered by his enemies .

آنکس که ز راه مشورت دور شود
آنکس که به رأی خویش مغرور شود،
چشم خرد و بصیرتش کور شود
در پنجهٔ خصم خویش متهور شود

مِنْ أَعْظَمِ الْفَجَائِعِ إِضَاعَةُ الصَّنَائِعِ

از بزرگترین اعمال دردناک، تباه ساختن کارهای هنری است.

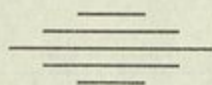
The most sorrowful deed is to spoil artworks .

مرد هنری به آه و زاری باشد

مگذار هنر قرین خواری باشد

مذموم ترین تباهکاری باشد

زیرا که تباه کردن کار هنر



مِنْ أَعْظَمِ الْمَكْرِ تَحْسِينُ الشَّرِّ

بزرگترین حيله، تحسین بدیهاست .

The greatest artifice is to praise bad deeds .

او را تونه دوست بلکه دشمن پندار

کس عیب تو گر چو حسن آرد بشمار

در حق تو برده بدترین حيله بکار

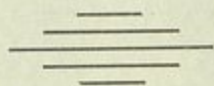
آنکس که بدیهای تو را تحسین کرد

مِنْ أَعْظَمِ مَصَائِبِ الْأَخْيَارِ حَاجَتُهُمْ إِلَى مَدَارَاةِ الْأَشْرَارِ .

دشوارترین رنج نیکوکاران حاجت آنها بمدارا بابدکاران است.

The greatest difficulty of benevolent people is their need to be moderate towards malfeasants .

دمسازشدن به آنکه چون حیوان است، سخت است برای آنکه خود انسانست
بام-ردم ببدکار مدارا کردن دشوارترین رنج نیکوکاران است



مِنْ أَفْحَشِ الْخِيَانَةِ خِيَانَةُ الْوَدَائِعِ .

برترین خیانت، خیانت در چیزی است که بتوامانت سپرده اند.

The most hideous betrayal is the breach of trust.

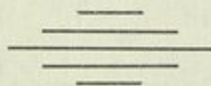
ز آن کار که دور از امانت باشد بگریز اگر ترا دیانت باشد
بر آنچه سپارند ترا، دست طمع مگذار، که بدترین خیانت باشد

مَنْ افشى سِرِّكَ ضَيِّعَ امْرُوكَ .

کسی که اسرار تو را فاش میسازد کارت را تباه میکند.

One who discloses your secret may ruin your project .

آن دوست که سنگین بکند بار تو را زو دست بشو که جوید آزار تو را
آن یار که فاش سازد اسرار تو را یکباره تباه میکند کار تو را



مِنْ اَفْضَلِ الْمَكَارِمِ تَحْمِلُ الْمَغَارِمِ وَاِقْرَاءُ الضُّيُوفِ

از بالاترین مکارم زیر بار قرض رفتن و پذیرفتن مهمان است.

It is of highest virtue to entertain a guest even if it obliges you to undergo borrowing .

از جمله صفات رادمرد آن باشد؛ کو منبع خیر و لطف و احسان باشد
در بند پذیرائی مهمان باشد هر چند که با قرض فراوان باشد

مِنْ أَفْضَلِ النَّصِيحِ الْإِشَارَةُ بِالصَّالِحِ .

بالاترین خیر خواهی راهنمایی بصلح است.

The highest degree of benevolence is to lead people to peace .

از آن همه کس به دوستی بر حذر است
کاندر ره صلح و آشتی راهبر است

چون جنگ نهال دشمنی را ثمر است
بیش از همه خیر خواه مخلوق کسیست



مِنْ أَفْضَلِ الْوَرَعِ أَنْ لَا تَعْتَمِدَ فِي خَلْوَتِكَ مَا تَسْتَحْيِي مِنْ إِظْهَارِهِ فِي عِلَانِيَتِكَ .

نشانهٔ پرهیز گاری آنست که در نهان کاری نکنی که آشکارا نتوانی کرد.

Chastity is that you do not do in privacy what you are ashamed to do publicly .

کز هیچ جهت راه بدی نسپاری
شرمت ناید که پرده ز آن برداری

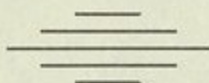
آنست بهین نشان نیکو کاری
یعنی که چو در پرده کنی کاری را

مِنْ أَقْبَحِ الْمَذَامِ مَدْحُ اللِّئَامِ .

بدترین کار نکوهیده ستایش ناکسان است.

The most hideous deed is to praise the villains.

آنرا که بطبع است چودویوی و ددی
مدحی که کسی ز نا کسی میگوید
نیکو نشمارد آنکه دارد خردی
کاری است قبیح تر زهر کار بدی



مِنْ أَقَلِّ الْإِسْتِرْسَالِ سَلِيمٌ ، مِمَّنْ أَكْثَرَ الْإِسْتِرْسَالِ نَدِيمٌ

هر که با خلق کم آمیزش کند سالم، همانند و هر که زیاد آمیزد پشیمان میشود.

One who associates little with people lives safely ;
and one who associates too much will be disappointed.

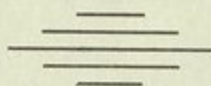
با خلق جهان چو کمتر آمیخت کسی
و آنکس که بسی زیاد با خلق آمیخت
سالم جهد از فتنه هر خار و خسی
یک روز پشیمان شد از این کار بسی

مَنْ اَكْتَفَى بِالْتَلْوِيحِ اسْتَفْنَى عَنِ التَّصْرِيحِ .

کسی که سر بسته سخن تواند کرد از بی برده گفتن بی نیاز ماند.

One who can say something ambiguously does not need to say it openly .

ای بس که چو شد سخن برون از ذهنی، شد مایه رنج بهر جانی و تنی
سر بسته اگر سخن توانی کردن بی برده مگو به هر کسی هر سخنی



مَنْ اَكْتَفَى بِالْيَسِيرِ اسْتَفْنَى عَنِ الْكَثِيرِ .

کسیکه باند کمی میسازد، از بسیار خواستن بی نیاز است.

One who is content with little , needs not much.

تانیست ترا ز عیب حرص آگاهی از مال جهان به اندکی قانع باش
افتی پی جمع مال در گمراهی کآسوده شوی ز رنج افزونخواهی

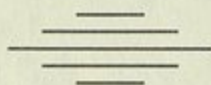
من اكرم نفسه اهانته.

كسيكه خودرا بزرگ شمارد، كوچك ميشود.

He who glorifies his selfhood will degrade it .

مغرور مشو تا بدر از ره نـروى
مـشمار بزرگ، تا كه كوچك نشوى

گرفكر تو پخته است و روح توقوى
از روى تكبر و منيت، خود را



من التواني يتولد الكسل.

از سستی، تنبلی زاید .

Inactivity causes laziness .

بى رنج ز پيش برد هر كار كه جست
تنبل شد و عاقبت از آن دست بـشست

آنكس كه نشد سست بكارش ز نخست
و آنكس كه شد از نخست در كارش سست

مِنَ الْحِكْمَةِ طَاعَتِكَ لِمَنْ فَوْقَكَ وَاجْلَالِكَ مَنْ فِي عِبَابَتِكَ وَانصَافِكَ مَنْ

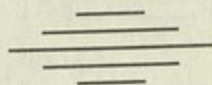
دو نك .

آئین خرد فرمانبرداری از مہتران و گرامی داشتن همگنان و رحم آوردن به کہتران
است .

It is a lesson of wisdom to you , obey your superiors ,
respect your equals and be fair to your inferiors .

کز راه خرد رود چه فاش و چه نہان
اجلال ز همگنان و رحمت بہ کہان

آن با خرد است در بر اہل جہان ،
آئین خرد چیست ؟ اطاعت ز مہان



مِنَ السَّعَادَةِ التَّوْفِيقُ لِصَالِحِ الْأَعْمَالِ

توفیق در کار خیر و اعمال نکو از نیکبختی است .

Success in beneficence is happiness .

خود این دو صفت موجب آسایش اوست
توفیق بکار خیر و اعمال نکوست

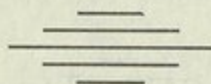
آن مرد کہ ہم پا کدل و ہم خوشخوست
سرچشمہ فیض و نیکبختی ، ایدوست ،

مِنَ الْمَرُوءَةِ اَنْ يَبْذُلَ الرَّجُلُ بِمَالِهِ وَيَصُونَ عِرْضَهُ.

از جوانمردی است که کسی مال خود را ببخشد تا آبروی خود را حفظ کند.

It is a sign of generosity to give out the wealth in order to keep good reputation.

آنسِت جوانمرد که باعزت خویش	کوشد بنگاهداری حرمت خویش
در نگذرد از شرافت و عزت خویش	ورد در گذرد در این ره از ثروت خویش



مِنَ اِمَاتٍ شَهْوَتُهُ اَحْيَىٰ مَرُوتُهُ ، مَن كَثُرَتْ شَهْوَتُهُ ثَقَلَتْ مَوْتُهُ

کسیکه شهوت خود را میکشد مردانگی خود را زنده میکند و کسی که شهوتش زیاد شود باز زندگی اش سنگین میگردد

One who kills his passion will revive his courage ; and one whose passion is increased will have a heavier life.

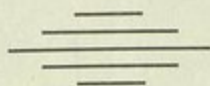
آنکس که ز قید شهوت نفس برست	مردانگی خویش بیاورد بدست
و آن مرد که بسیار به شهوت دل بست	از بار گران خرج پشتمش بشکست

مِنْ أَمَارَاتِ الْإِحْمَقِ كَثْرَةُ تَلَوْنِهِ.

یکی از نشانه‌های سبک‌مغزی بیخرد، تلون است.

A sign of a foolman's bluntness is his versatility .

آن‌مرد که هر دم به‌رهی رهسپر است،
از جمله نشان‌های سبک‌مغزی مرد
نیک‌انگاری از همه گمراه‌تراست
آنست که هر زمان به‌رنگی گمراه‌تراست



مَنْ بَخِلَ بِمَالِهِ عَلَى نَفْسِهِ خَازَنَهُ عَلَى بَعْلِ عَرْسِهِ .

کسیکه از مال خود بهره‌نبرد آنرا برای شوهر دوم زنش ذخیره مینماید .

A man who does not take the benefit of his riches saves them for the next husband of his wife .

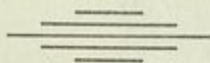
درخت و بخل‌هر کسی پای‌افشرد،
ای بس که یکی ز مال خود بهره‌نبرد
از ثروت خود نبرد سودی تا مرد
پس شوهر دوم زنش آنرا خورد

مَنْ بَدَّلَ مَالَهُ جِلًّا ، مِنْ بَدَّلَ عَرَضَهُ ذَلًّا .

هر کس از مال خود بگذرد بزرگ میشود و هر کس که از آبروی خود چشم ببوشد خوار میگردد.

One who gives his wealth will be dignified and one who loses his honour will be despised .

آنکس که زمال خویش تن در گذرد
و آنکس که ز آبروی خود پوشد چشم
او را همه کس بچشم عزت نگرند
جز خواری از اینکار نصیبی نبرد



مَنْ بَصَرَكَ عَيْبًا فَقَدْ نَصَحَكَ ؛ مَنْ مَدَحَكَ فَقَدْ ذَبَحَكَ .

کسیکه ترا بعیب خود بینا سازد نصیحت میکند و کسیکه بیجا ترا ستایش میکند به هلاکت میاندازد.

One who shows you your defect advises you ; and one who praises you unduly destroys you .

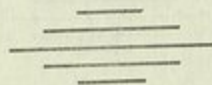
آنکس که ترا بعیب خود بینا کرد
و آن کز تو بسی ستایش بیجا کرد
گوئی زین ره ترا نصیحت ها کرد
فرمان هلاکت تو را امضا کرد

من بلغ غاية ما يحب فليتوقع غاية ما يكره

کسیکه به مشتهای آرزوی خود رسیده، باید نهایت آنچه را هم که از آن اگراه: ارد متوقع باشد.

One who has acquired what he likes best must expect to see what he dislikes most :

هر کسکه پی گل اندرین گلزار است	ناچار خوره زخم به هر جا خار است
هر کسکه رسد به آنچه خواهد دل او	بروی رسد آنچه هم کز آن بیزار است



من تاب فتنه اناب

کسیکه از گناه توبه کند بسوی خدا روی می آورد.

One who repents from sins turns to God .

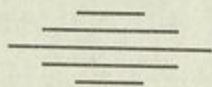
بیمار چو کرده ز تنش درد جدا	این نیست عجب که یابد او زود شفا
چون روی بتابد کسی از راه خطا	روی آورد او باز بدر گاه خدا

من تاجرک بالنصح فقد اجزلک الربح .

هر کس به پندواند رز با تو سودا کند بتو سود بسیار میرساند.

One whose business with you is to give advice, brings you a considerable profit .

چون از پی جنس زر ببازار بری، آن جنس بخر که نفع سرشار بری
هر کس که متاع پند دارد بیدگان شومشتری اش که سود بسیار بری



من تتبع خفیات العیوب حرم مودات القلوب .

کسیکه عیوب مردم را بجوید ازدوستی مردم محروم میشود.

One who seeks faults with people will be deprived of their friendship .

ای بس که گراز کسی فروریزی خون ز آن به که بریزی آبرویش به نسون
آنکس که کند عیب خلایق را فاش کم کم رود از دل خلایق بیرون

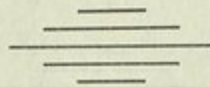
مَنْ تَرَقَّبَ الْمَوْتَ سَارَعَ إِلَى الْخَيْرَاتِ

کسیکه روزمړه رادرنظر دارد بسوی نیکی وپاکی شتاب میآورد.

One who is expecting death expedites doing good deeds .

هرگز نکمنی درنگ در راه سواب
اورا زهی نیکی وپاکی است شتاب

گر نیست دل تو غافل از روز حساب
آنکس که نرفته روزمړه از نظرش



مَنْ تَمَامَ الْمَرْوَةِ أَنْ تَنْسِيَ الْحَقَّ الَّذِي لَكَ وَتَذَكَّرَ الْحَقَّ الَّذِي عَلَيْكَ

از کمال مردانگی است که اگر حقی بر دیگران داری بیاد نیاوری و حقی را که دیگران بر تو دارند از یاد نبری .

It is the highest degree of generosity to forget the obligations of other people towards you and remember your obligations towards them .

پابند بخیر باش و بیزار ز شر
ور حق کسی است بر تو از یاد مبر

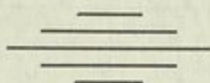
خواهی که بری نصیب از خیر بشر
زان حق که تراست بر کسی یاد میار

مِنْ تَوْفِيقِ الرَّجُلِ اِكْتِسَابَهُ الْمَالِ مِنْ حَلَالٍ.

کامیابی مرد در آنست که دارائی خود را از راه حلال بدست آورد.

A man's success is to acquire riches in a legitimate way.

هم قدرت اگر یافتی و هم اقبال	زنهار مکن حق کسیرا پا مال
خوشبخت کسیست که بدست آرد مال	نزارا حرام بلکه از راه حلال



مَنْ تَوَقَّرَ وَقَرَّ، مَنْ تَكَبَّرَ حَقَّرَ .

هر کس وقار دارد بزرگ میگردد و هر کس که متکبر است کوچک میشود

Gravity dignifies a man; arrogance abases him .

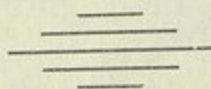
آنکس که وقار خویش را سازد بیش	دردیده بزرگ میشود بیش از پیش
و آنکو متکبر است و مغرور بخویش	کوچک شود اندر بر بیگانه و خویش

مَنْ تَوَقَّى سَلَامًا ؛ مَنْ تَهَوَّرَ نَدِمَ

هر که خودداری کنی ایمن میماند و هر که بیباکی نماید دچار پشیمانی میشود

One who controls himself will be safe and one who show boldness will be disappointed .

از کارِ خطا هر آنکه خودداری کرد ،
و آن مرد که بود بی محابا ، خود را
خود را ایمن ز هر گرفتاری کرد
دمساز پشیمانی و دشواری کرد



مَنْ جَارَفِي مَلِكَةٍ تَمَنَّى الْمَوْتَ هَلَكَهُ

کسی که در کشور خویش بیداد کند مردم از خدا هلاک او را میخواهند.

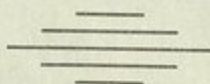
People wish the death of a ruler who is cruel to them.

بیداد گران کور دل و گمراهند
در کشور خویش هر که بیداد کند
با ظلم ز عمر خویشتن میکنند
مردم ز خدا هلاک او را خواهند

هر که بیداد میورزد عمر خود را کوتاه میسازد.

One who rules with cruelty shortens his life .

بیداد گری که ظلم جانکاه کند با خویش کند هر چه درین راه کند
هر چند کند رشته بیداد دراز از رشته عمر خویش کوتاه کند



من جانب الاخوان عافی کل ذنب قل اصدقاه

کسیکه برای هر خطائی از دوستان آزاره گیری کند یارانش کم میشوند .

One who for every fault breaks with his friends will soon be friendless .

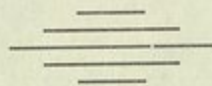
بدخوی، همیشه خوار خواهد ماندن بی همدم و غمگسار خواهد ماندن
آنکس که به هر خطا زیاران ببرد بی یاور و دوستدار خواهد ماندن

مَنْ جَهَلَ مَوْضِعَ قَدَمِهِ زَلَّ .

کسیکه نداند بکجا پاهایگذاورد دچار لغزش میگردد .

A man who does not know where to put down his feet,
will slip.

با چشم خرد هر که نبیند در راه
هر کس که نداند بکجا پای نهد
چون کور رود بپیش وافتد در چاه
هر جا که نهد پای بلغزد ناگاه



مَنْ حَسَنَتِ سُرِيرَتَهُ لَمْ يَخَفْ أَحَدًا : مَنْ سَاءَتِ سُرِيرَتُهُ لَمْ يَأْمَنْ أَحَدًا .

کسی که نیک نهاد است از هیچکس باک ندارد و کسی که بد گوهر است هیچگاه ایمن
نیست .

One who has a good nature will fear nobody ; and , one
whose nature is bad will never be safe .

آنکسکه نهاد نیک و پاکی دارد
و آنکسکه بود بد کپرو زشت نهاد
از طعنۀ این و آن چه باکی دارد؟
دایم دل و جان بیمناکی دارد .

من حسن ظنه بالناس حاز منهم المحبة .

هر کس که در حق اهل زمانه خوشبین باشد دوستی آنان را بدست میآورد.

One who has good opinion about the people wins their friendship .

بدبین که بچشمش همه کس همچو عدوست
گر بیکس و تمهاست، ز بدبینی اوست
با اهل زمانه هر که خوشبین تر شد
از اهل زمانه بیشتر گیرد دوست



من حفر بئر الاخيه وقع فيه .

کسیکه در راه برادرش چاه بکند، خود در آن میافتد.

One who digs a well for his brother, falls in it himself.

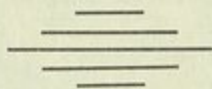
گمراه که خواهد ره کس را بزند
خود پیش تر از او افتد اندر ته چاه
این دام چو عنکبوت بر خویش تند
هر کس به ره برادرش چاه کند

مِنْ حِقَاقَةِ الدُّنْيَا عِنْدَ اللّٰهِ اَنْ لَا يَنْتَالِ مَا لِدِيهِ الْاَبْتَرُ كِهَا .

از نشانه‌های خواری دنیا در نزد خداوند آنست که دسترسی به آنچه پیش خداست میسر نمیشود مگر با دست کشیدن از دنیا .

A sign of abjectness of this world before God is that one has no access to whatever is with Him without leaving the world .

در پیش خدا از بسکه خوار این دنیاست
تو دست کسی ز مهر دنیا نکشد
شد خوار بنزدش آنکه دنیا را خواست
دستش نرسد به آنچه در پیش خداست



مِنْ حَقِّ الرَّاعِي اَنْ يَخْتَارَ لِلرَّعِيَّةِ مَا يَخْتَارُهُ لِنَفْسِهِ

شایسته حاکم است که آنچه برای خویش میخواهد، برای مردم خود نیز همان را برگزیند.

A ruler must choose for his subordinates what he can choose for himself .

حاکم باید که ترک نخوت گوید
هر چیز که از برای خود خواسته است
پیوسته ره عدل و مروت پیوید
ببهد گران نیز همان را جوید

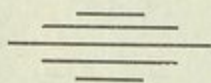
١٠٠ - - - - - ١٠٠
من خاف سو طك تمنى موتك .

هر که از تازیانه ات میترسد آرزوی مرگت را دارد.

One who fears your whip prays for your death .

بیچارگی ات را ز خدا خواهند است
پیوسته به آرزوی مرگت زنده است

آنکسکه ز ترس در برت چون بنده است
آنکسکه ز تازیانه ات میترسد



١٠٠ - - - - - ١٠٠
من خالط السفهاء حقر

کسی که با بیخردان در آمیزد، خوار میشود .

One who associates with the fools will be abased.

پیش همه بی ارزش و مقدار شوی
گر همدم هر خسی شوی، خوار شوی

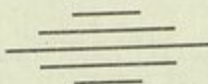
گر مردم سفله خوی را یار شوی
در گلشن روزگار هم چون خس و خار

۱۰۰ - - - - -
من خان ساطانه بطل امانه .

هر که بیادشاه خیانت کند امن و سلامتش بر باد میرود .

One who betrays the king, loses his own security.

از بند گناه ، مرد ، سالم نجهسد
در خدمت شاه هر کسی دل بنهد
چون معصیتی کند، ز کیفر نرهد
سر بازد اگر تن بخیانت بدهد



۱۰۰ - - - - -
من خان وزیره فسد تدبیره .

هر کس که خیانت ببیند نقشه هایش خراب میشود .

A man who is betrayed his plans will be spoiled.

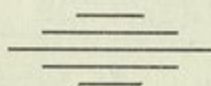
چون کار، کسی به یار سالوس دهد،
هر کس که زهمکار خیانت ببیند
تخمی کارد که بار افسوس دهد
فکری که کند، نتیجه معکوس دهد

مَنْ دَخَلَ مَدَاخِلَ السُّوءِ أَتَاهُمْ

کسیکه بجاہای بدبرود، بدنام میشود .

One who visits ignoble places will be suspected.

آن کارمکن که سخره عام شوی و آن دانه مخور که بسته دام شوی
کام از گذری مجو که ناکام شوی در جای بدی مرو که بد نام شوی



مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ ذَكَرَهُ .

هر که خدا را یاد داشته باشد خدا نیز او را یاد میکند.

God remembers anyone who remembers Him .

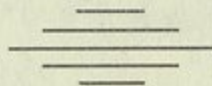
هر کسکه بدر گاه خدا روی نهاد حق، هر گرهی بود بکارش، بگشاد
پیوسته کسی گر از خدا یاد کند، همواره خدا نیز کند او را یاد

مَنْ رَاعَى الْإِيْتَامَ رَوَّعَى فِي بَنِيهِ .

کسی که با اطفال یتیم مهربان باشد در حق فرزندان او مهربانی میکنند.

One who cares for orphans, his offsprings will be cared for .

آن مرد که خیر باشد و احسانش هر کس که گرفت دست فرزند یتیم
خود نیکی اوست یار و پشتیبانش گیرند کسان دست ز فرزندان او



مَنْ رَجَاكَ فَلَا تَخِيبِ أَمَلَهُ .

کسی را که چشم امید بتو دوخته، از خود ناامید مکن.

Do not disappoint the one who counts on you .

با زخم زبان دل کسی ریش مکن آن را که بسوی تو بود چشم امید
شادش چو نمیکنی، غمش بیش مکن نومید ز لطف و کرم خویش مکن

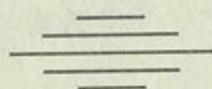
من خبث عنصره ساءم حضرت ه .

هر کس که طبع ناپاک دارد زیدارش ناخوشآیند است.

It is unpleasant to see a person who is ill-natured .

هرگز نشوند نیکمردان یارش
آزده شود جان و دل از دیدارش

آنکس که نکون نیست رهو رفتارش
آن سفله که هست طبع ناهنجارش



من خذل جنده نصر اضداده

فرماندهی که لشکر خود را بی مدد میگذارد، دشمنان خود را یاری میدهد.

A commander who leaves his army helps his enemy.

بیند ستم از کربان خونخواری
گوئی که همد دشمن خود را یاری

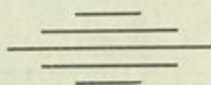
چوپان که بسک درنگرد با خواری
آنکس که مدد بلشکر خود نکند

مَنْ رَضِيَ بِقَسَمِ اللَّهِ لَمْ يَحْزَنْ عَلَى مَا فَاتَهُ .

هر کس که بداده خداوند رضا دهد، برای چیزی که از دست داده محزون نمیشود.

One who is content with what God has given him ,
does not grieve over what he has lost .

در کنج فناعت آنکه آسوده نشست
بر خاطر خود راه غم و غصه ببست
آنکس که رضا بداده حق داده است
محزون نشود از آنچه رفته است زدست



مَنْ رَغِبَ فَيْكَ عِنْدَ اقْبَالِكَ زَهَدَمِنْكَ عِنْدَ اِدْبَارِكَ .

کسی که در خوشبختی تو بتو روی میآورد، چون بدبخت شدی از تو روی گردان میشود.

One who welcomes you when you are prosperous turns
his back to you when you are impoverished .

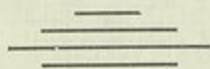
گر در پی دوستان محتال شوی
در پای فریب و حیلله پا مال شوی
هر کس بتو روی بهر مال تو کند
رو گرداند چو بی‌زرو مال شوی

مَنْ رَغِبَ فِي نَيْلِ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى فَلْيَغْلِبِ الْهَوَى .

کسی که دوستدار برتری و زبردستی باشد، باید هوای نفس را زبردست خود سازد.

He who is interested in high positions must overcome his passions .

این نخوت و خودنمائی از مستی تست وین نفس پرستی، اثر پستی تست
آن روز که نفس زیر دست توشود خوشباش که اول ز بردستی تست



مَنْ رَقِيَ الدَّرَجَاتِ الْعِظَمَاءِ فَالْهَمُّ عِظَمَةُ الْأَمَمِ .

کسی که همت خود را بلند سازد، مردم او را بزرگ می شمارند.

The one who has his high ideal will be esteemed by people .

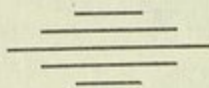
شو باور آن کسان که یارند ترا تا آنکه همیشه دوست دارند ترا
هر چند بلند تر شود همت تو مخلوق بزرگتر شمارند ترا

من ركب الباطل اذله مر كبه .

هر که بر اسب باطل سوار شود مر کبش او را بزمین میاندازد .

One who rides the horse of falsehood will be thrown down .

از راه صواب آنکه بیرون میگردد
هر کس که سوار مر کب باطل شد
در راه خطا، خوارو زبون میگردد
یکچند نرفته سر نگون میگردد



من زرع خیراً حصداً اجرأ

کسی که دانه نیکی بپاشاند پاداش آنرا درو میکند.

One who sows the seeds of goodness will harvest its rewards .

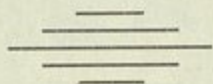
بدبخت کسی که در ره ظلم دوید
آن مرد که دانه نکوئی افشاند
خوشبخت کسی که شیوه عدل گزید
جز حاصل نیک از آن نخواهد دروید

من ساعت سیرت منیتته .

هر که خوی بد دارد مرگش مایه شادی است.

One who has a bad temper will gladden people by his death .

گر مرد دچار نامرادی باشد، از بد منشی و دج نهادی باشد
آن کز بدی خوی شو، مایه رنج مرگش همه را مایه شادی باشد



من ساء خلقه ضاق رزقه ، من گرم خلقه اتسع رزقه

هر که بدخوی باشد تنگ روزی و هر که خوشخوی باشد فراخ روزی می شود.

Who ever is ill - tempered will be impoverished ;
whoever is good humoured will be well off .

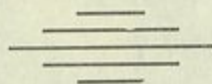
با خلق خدای، از غنی تا درویش، با خلق نکوی، به رود کار از پیش
آنکس که بد است خلق او، رزقش کم و آنکسکه خوش است خوی او سودش بیش

من سالِ علم .

کسی که می پرسد، می آموزد .

One who asks questions learns .

تا از در علم روی میگردانی از جهل نمیرهی باین آسانی
آنکس که هر آنچه را نداند پرسد دانا شود و وارهد از نادانی



من سال فوق قدره استحق الحرمان .

کسی که بیش از حد خویش طلب کند درخور نومیی باشد .

One who desires more than what he deserves is liable to beisappointment .

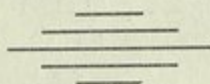
هر کس ز کلیم خود نهد پای برون از تیر ملامت کسان نیست مصون
اندر خور آنست که نومید شود آنکسکه زحق خویش جوید افزون

مَنْ سَعَى فِي طَلْبِ السَّرَابِ طَالَ تَعْبُهُ وَكَثُرَ عَطْشُهُ

هر که بدنبال سراب برود، خستگی و تشنگی اش بیشتر میشود.

He who runs to a mirage in search of water, adds his weariness and thirst.

آن را که همان بنقش ظاهر نظر است ای بس که در آن چه نفع بیند ضرر است
آنکسکه پی آب، رود سوی سراب چون باز آید، خسته تر و تشنه تر است



مَنْ صَاحَبَ الْعُقَلَاءَ وَقِرَّ

کسی که همدم خردمندان شود وقار و بزرگی می یابد

One who associates with wisemen will be dignified.

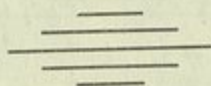
از صحبت جاهلان زیانی زاید وز خدمت اهل علم، سودی آید
آن مرد که همدم خردمندان است بر عزو وقار خویش میافزاید

من صبر هانت مصیبتہ .

کسی که صبر کند سختی اش سست و مشکلش آسان میگردد .

One who has patience lightens his burdens .

هر کسکه بخوب و زشت دوران سازد
شکر است که رزق را فراوان سازد
آسایش خویش را دو چندان سازد
صبر است که مشکل تو آسان سازد



من صدقت لهجتہ قویت حجتہ .

کسی که راستگوست دلیلش قوی است .

One who tells the truth reasons firm .

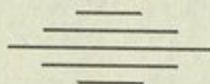
آنکسکه برای حق کند جنک و جدال
آنکسکه بر راستی سخن میگوید
بی باک نهد پای بمیدان قتال
با قوت بسیار کند استدلال

مَنْ صَدَقَ مَقَالَهُ زَادَ اجْلَالَهُ

کسی که گفتارش راست باشد بزرگی او فزونی می گیرد.

One who is truthful in his words increases his dignity .

آنکو بصدافت است بی پروا تر در راه حقیقت است پا بر جاتر
چون سرو کسی که راستی پیشه کند، هر لحظه رود مقام او با لاقر



مِنْ صَفْرِ الْهَمَّةِ حَسَدُ الصَّدِيقِ عَلَى النِّعْمَةِ

رشک بردن به کامیابی دوست از کوتاهی همت است .

To be jealous of a prosperous friend is a sign of narrow-mindedness .

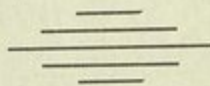
آنرا که بود همت و انصاف و خرد بر خود پی راحت کسان رنج خرد
و آنکس که بود حسود و خود خواه و زبون از دیدن راحت کسان رنج برد

مَنْ ضَعْفَ جِدَّهُ قَوِيَ ضِدَّهُ .

کسی که بختش بر گردد دشمنش قوی میشود.

When a man becomes unlucky his enemy becomes strong .

کس را مدد بخت چو یاور گردد در جمله کارها مظفر گردد
اما ز کسی بخت اگر بر گردد هر لحظه عدوی او قوی تر گردد



مَنْ ضَعْفَ عَنْ حَمَلِ سِرِّهِ كَانِ عَنِ سِرِّ غَيْرِهِ اَضْعَفَ .

کسیکه در نگهداشتن راز خود ناتوان باشد در نگهداشتن راز دیگری ناتوان تر است .

He who is unable to keep his own secrets , will never be able to keep the secrets of others .

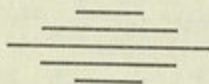
گر یار تو عاجز است از بستن لب زو راز بیوش و راز داری مطلب
آنکو نکند راز خود از خلق نهان گر راز تو نیز فاش سازد چه عجب

من طال عمره فجع باحبابه .

کسی که عمر طولانی میکند داغ عزیزان هم بسیار می بیند .

One who lives long will often mourn for the death of friends .

هر کس که فزون زیست درین دار عجیب
بسیار دلش داغ عزیزان بیند
بیش از همه کرد روز گارش تعذیب
آنکس که ز طول عمر برده است نصیب



من طلب صدیقاً صادقاً و اوفياً طلب من لا یجدہ .

کسی که دوست با وفا و راستگو می خواهد در جستجوی کسی است که نایاب است .

One who wants a loyal and truthful friend , seeks something rare .

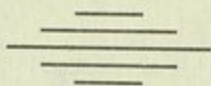
بر هر که نظر کنی، پی کذب و ریاست
یاری که درست و با وفا باشد و راست
آنچیز که نیست در کسی، صدق و صفاست
آنست که کسی نیافت هر چند که خواست

مَنْ طَلَبَ عَيْبًا وَجَدَهُ .

هر که عیبی را بجوید آن را می یابد.

One who seeks a shortcoming will find it .

پیش از همه شیطان سوی آن مرد ستافت
از عیب خود آگه شو و اصلاحش کن
کز رفع عیوب خویشتن روی بتافت
کان مرد که جست عیب خویش آنرا یافت



مَنْ ظَلَمَ ظَلِمَ .

هر کس که ستم کند ستم می بیند.

One who oppresses will be oppressed .

آنکو غم کس فزود غم می بیند
هر کس که کرم کند کرم می بیند
ور رنج دهد، رنج و السم می بیند
هر کس که ستم کند ستم می بیند

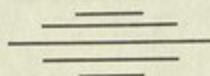
من عادی الناس استثمر الندامة .

کسی که با مردم دشمنی کند جز پشیمانی بهره ای نمی برد.

One who exerts enmity towards people, will gain nothing but repentance .

غم پرور و یار او فراوان گردد
بس زود ز کار خود پشیمان گردد

آنکسکه براه خیر و احسان گردد
و آن گز بی دشمنی است با خلق خدای



من عاش مات .

کسیکه زندگی میکند، میمیرد

Anyone who lives will die .

يك روز تولد است و يك روز وفات
فرد است که میشود گرفتار ممات

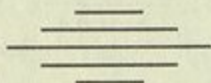
دوران حیات خلق را نیست ثبات
امروز هر آنکه هست در قید حیات

مَنْ عَامَلَ بِالرَّفِيقِ غَنِمَ ؛ مَنْ عَامَلَ بِالْعَنَفِ نَدِمَ .

هر که بامدارا سودا کند سود میبرد و هر که درشتی ورزد پشیمان میشود.

One who deals with people reservedly will gain profit;
and one who treats them roughly will be disappointed.

آنکس که ره نرمی و مدارا پیمود کردید نصیب او زهر سودا سود
و آنکس که درشتی و خشونت ورزید زین شیوه نصیب او پشیمانی بود



مَنْ عَجَلَ زَلَّ .

هر که شتاب کند میلغزد

He who is hasty , slips .

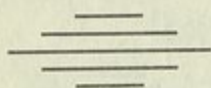
اسبی که ز اندازه فزون تند دوید، از پای در آمد و بسر در غلطید
در هر راهی بسی است نا همواری و آنکس که شتاب کرد پایش لغزید

مَنْ عَدَلَ عَنِ الْمَحْجَّةِ غَرِقَ فِي الْمَلْجَةِ .

هر که از راه راست منحرف شود، به تیه گمراهی میافتد .

One who deviates from a straight path will be misled.

آن مرد که دور از دلالت گسردد کمره شود و غرق دلالت گسردد
هر کس ز ره راست کند سر پیچی سر کشته وادی ضلالت گسردد



مَنْ عَدَلَ فِي سُلْطَانِهِ اسْتَغْنَى عَنِ إِخْوَانِهِ .

کسیکه در قدرت بعدل کوشد از کمک دیگران بی نیاز میشود .

One who acts justly while in power, will need no help later on .

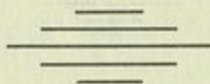
ای حامی عدل و داد، حق یار تو بس عدل تو و داد تو نگهدار تو بس
در قدرت اگر بعدل کوشی همه وقت در عجز، همان عدل، مدد کار تو بس

مَنْ عَذِبَ لِسَانَهُ كَثُرَ آخِوَانُهُ .

کسی که زبانش شیرین است برادرانش هم بسیارند

A man whose tongue is quite sweet his brethren are quite many .

آنرا که بود محبت و مهر بکار
هر کسکه مالیم است و شیرین گفتار
بیش از همه خود شود از آن بر خوردار
باشند برادران او هم بسیار



مَنْ عَرَفَ الْاَيَّامَ لَمْ يَغْفُلْ عَنِ الْاِسْتِعْدَادِ .

کسیکه این دنیا را میشناسد از آمادگی برای دنیای دیگر غافل نمیشود.

One who knows this world well, do not neglect preparation for the other.

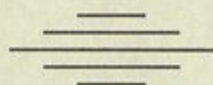
هر دم رسدت بگوش آوای دگر
آنکسکه شناخته است این دنیا را
تارخت از این جای بری جای دگر
غافل نشود ز فکر دنیای دگر

من عرف الدنيا تزهد .

کسیکه دنیارانیك بشناسد از کار دنیا کناره گیری میکند.

One who knows the world lives in solitude .

آن قوم که دعوی دلیری کردند
چون نیک بدو نیک جهان را دیدند
در بیشه روزگار شیری کردند،
از کار جهان کناره گیری کردند



من عرف الناس تفرد

کسیکه مردم را شناخته، تنهایی میگزیند.

One who knows people well will choose to live a solitary life .

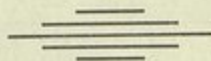
آنکو بزبان سر دلارائی داشت
آن مرد که جا بکنج تنهائی داشت
در دل همه قصد زحمت افزائی داشت
در حق جهانیان شناسائی داشت

مَنْ عَرَفَ النَّاسَ لَمْ يَعْثَمِدْ عَلَيْهِمْ

کسیکه خلق زمانه را میشناسد برایشان اعتماد نمیکند.

He who knows men does not trust them .

تا چند بمردم جهان پیوستن پیمان و داد بستن و بگسستن
هر کسکه درست خلق را بشناسد داند که به خلق دل نشاید بستن



مَنْ عَرَفَ بِالْكَذِبِ قَلَّتِ الثَّقَةُ بِهِ .

کسیکه بدروغگوئی شناخته شد اعتماد مردم به گفته او کم میشود.

People do not believe in a person who is known as a liar .

آن قوم که جز بر راستی سر نکنند همراهی کجرو و فسونگر نکنند
آن را که دروغگو شناسند کسان زو گفته راست نیز باور نکنند

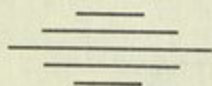
من عرف نفسه، فقد عرف ربه .

کسیکه خویشتر را بشناسد خدای خویش را میشناسد.

He who knows himself well , knows his Lord .

ای شیفته بندگی و شکر و سپاس
خواهی که خدای خویش را بشناسی

وی حد عبادت تو بیرون ز قیاس
پیش از همه، ذات خویشتر را بشناس



من عصی الدنيا اطاعته .

کسیکه رام گیتی نشود گیتی رام او خواهد شد.

The world will favour a person who turns his back to it .

شاد آنکه اسیر دام گیتی نشود
گیتی است چو اسبی که نمیگردد رام

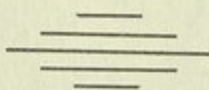
مغرور به جاه و کام گیتی نشود
جز بهر کسی که رام گیتی نشود

من عصی الدنيا اطاعته ؛ من اعرض عن الدنيا اتته .

هر که از فرمان جهان سر بیچند جهان فرمانبر او میشود هر که از جهان رو بگرداند جهان بدو روی میآورد.

The world obeys anyone who disobeys it ; and turns to anyone who turns away from it .

هر کس که ز فرمان جهان پیچد سر ،
هر کس که از این جهان بگرداند روی
خود زال جهان شود ازو فرمانبر
خود دور جهان شود بدو روی آور



من عظم صغارا المصائب ابتلی بکبارها .

کسیکه هر سختی کوچکی را بزرگ سازد سختی بزرگ هم گرفتار میشود.

A man who magnifies every small trouble will meet real big troubles .

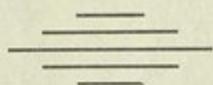
از بهر کسی که ترسد از سختی کار
آن مرد که رنج خرد را ساخت بزرگ
هر عقده سهل نیز گردد دشوار
در رنج بزرگ نیز گردید دچار

مِنْ عِلَامَاتِ الْاَدْبَارِ مَقَارَنَةُ الْاَرْذَالِ .

از نشانه‌های سیاه‌روزی، همنشینی با ناکسان است.

A sign of misfortune is association with malevolent persons .

با مردم نا پخته نشستن خامی است	آلوده هر ننگ شدن بد نامی است
با ناکس و دلسیاه دمساز شدن	آغاز سیه روزی و نا فرجامی است



مِنْ عِلَامَاتِ الشَّقَاءِ الْاِسَاءَةُ اِلَى الْاٰخِيَارِ .

یکی از نشانه‌های بدمنشی، بدرفتاری با نیکان است.

A sign of malevolence is to ill-treat the good people.

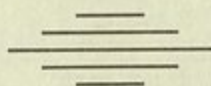
آن کز پی عیب جوئی و پرده دری است	بدخواه کسی شود که از عیب ببری است
با نیک نهاد بد سلوکی کردن	خود نیک ترین نشانه بد گهبری است

مَنْ عَمِلَ بِالْحَقِّ مَالَ إِلَيْهِ الْخَلْقُ.

هر کس که از روی حق کار بکند مردم با او مایل میشوند.

One who acts justly will be liked by people .

آن مرد که راه باطلی بسپارد بیش از همه قدر خویش پائین آرد
و آنکس که براه حق قدم بگذارد دایم دل خلق میل با او دارد



مَنْ غَالِبَ مَنْ فَوْقَهُ قَهْرٌ.

کسی که با برتر از خود بجنگد بر خیزد مغلوب میشود.

One who fights with his superior will be defeated.

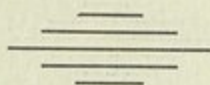
با هر که فزون تر از تو دارد نیرو، پیوسته مدارا کن و پیکار مـجو
مغلوب شود کسی که خیزد پی جنگ با هر که بقدرت است بالاتر از او

من غلب هوا علی عقله ظهرت علیه الفضائح .

کسی که هوای نفس بعقلش چیره شود بر ایش رسوائی میآورد.

He whose passions overcome his reason , faces with disgrace .

میکوش اگر خورد و رو بینائی
کز قید هوای نفس بیرون آئی
نفس تو بعقل تو اگر چیره شود ،
بهر تو نیارود بجز رسوائی



من قال ما لا ینبغی سمع ما لا یشتهی .

آنکه ناروا گوید ناگوار میشنود.

He who says what is not pertinent, hears what is not pleasant .

تیغی است زبان، که هر که بیهوده کشید،
زین تیغ بسی بجان او زخم رسید
آنانکه به ناروا سخن می گویند
هم پاسخ ناگوار خواهند شنید

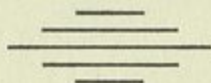
مَنْ قَامَ بِشَرَائِطِ الْعِبُودِيَّةِ أَهْلًا لِلْعَتَقِ ، مَنْ قَصَرَ عَنِ احْتِكَامِ الْحَرِيَّةِ أَعِيدَ إِلَى

الرَّقِّ .

کسی که بندگی خدا را بجا آورد شایسته آزادی است و کسیکه شرایط آزادی بجای نیاورد به بندگی برمیگردد.

The one who performs servitude to God will deserve liberty; and, the one who does not comply with requirements of liberty will return to servitude .

در بندگی خدا کسی گرفتن داد
آزادی را کسی چو وقتی ننهاد
آزاد شد و گشت ز هر بند آزاد
در حلقه بندگی گرفتار افتاد



مَنْ قَبِلَ عَطَاكَ فَقَدَ اعَانَكَ عَلَى الْكُرْمِ

کسیکه عطایت را می پذیرد، ترادد بخشش یاری میکند.

The man who accepts your grant helps you in your generosity .

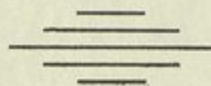
آنکس که نهاد سوی تو روی نیاز
و آنکس که پذیرفته عطائی از تو
باعث شده تا کنی تو بخشش آغاز
از بهر تو کرده راه بخشش را باز

من قصر عن السياسة صغر عن الرياسة .

کسی که در سیاستش قصوری باشد در ریاست بچیزی شمرده نمیشود .

He who fails in diplomacy, will fall short of leadership .

گر مرد عمل زرمز کار آگاه است
کاری که کند موافق دلخواه است
آنکس که سیاستش بسی بیراه است
دوران ریاستش بسی کوتاه است



من قعد به حسبه نهض به ادبه .

کسیکه دودمانش پست است بارفتار نکو بلند قدر میشود .

A man can be exalted by his good behaviour even if he is of a base origin .

هر کس که به رفتار نکو پردازد،
هر چند که دودمان کس باشد پست
او پرده بعیب خویش می اندازد
رفتار نکو بلند قدرش سازد

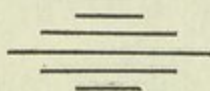
من قَلَّ أَكَلُهُ صَافَا فِكْرَهُ .

کسیکه کم بخورد فکرش مصفا میشود.

One who eats little purifies his mind .

جسم تو شود علیل و فکر تو پریش
مغز تو مصفا شود و فکر تو بیش

هر دم چو پر از غذا کنی معده خویش
کن خوی بکم خوری که از کم خوردن



من قَلَّتْ تَجْرِبَتُهُ خَدِيعٌ .

کسیکه تجربه اش کم است فریب میخورد.

One whose experience is little can be easily deceived .

و ندر ره زندگی دلیلی است عجیب
کم تجربه در کار، خوردن زود فریب

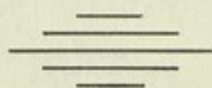
هر تجربه درسی است چنان درس ادیب
هر تجربه در راه، فتد دیر بچاه

من قنع غنی

کسیکه قناعت پشه کند بی نیاز میشود.

One who is content with a little will have no need for too much .

آنکسکه حریصست و طمعکار نیست
آن راه که میرود ، ره اهرمنی است
از حرص بترس و با قناعت خو کن
کان مرد که قانع است گوئیکه غنی است



من قوی هوای ضعیف عزمه

هر کس که هوای نفسش قوی شد اراده اش ضعیف میگردد .

One whose passions become strong his will becomes weak .

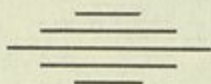
آن به که اسیر خواهش دل نشوی
پیوسته بدنبال هوس ها نروی
زیرا که شود اراده و عزم ضعیف
چندانکه هوای نفس گردید قوی

من کانت له فکرة فله فی کل شیء عبرة .

سیکه فکر و تدبیر دارد از هر چیز که ببیند پند بگیرد

An intelligent person learns from everything .

آن جمع همیشه خرد را شیرند
و آن قوم که که اهل فکر و تدبیرند
در دشت معانی از پی ذنخجیر سنی
بر هر چه که بنگرند پندی گیرند



من کتم الاطباء مرضه فقد خان بدنه .

کسیکه درد خود را از پزشکان بپوشد با بدن خود خیانت میورزد .

He who hides his disease from the doctors, is treacherous to his body.

تا چند دچار کمرهی گردیدن؟
دردی که نهفته است از چشم طبیب
وز رهبر علم و عقل سر پیچیدن
هر گز رخ عافیت نخواهد دیدن

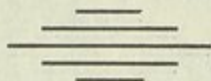
مَنْ كَتَمَ عِلْمًا فَكَانَ جَاهِلًا .

کسیکه دانش خود را پنهان کند بنادان میماند.

He who hides what he knows is the same as an ignorant.

از دانش خود چو شمع نور افشاند
در دیده مردمان بنادان ماند

دانا، بود آنکسی که تا بتواند
آنکس که کند دانش خود را پنهان



مَنْ كَثُرَتْ نِعْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ كَثُرَتْ حَوَائِجُ النَّاسِ إِلَيْهِ فَإِنْ قَامَ فِيهَا بِمَا أَوْجَبَ اللَّهُ
فَقَدَّعَرَضَهَا لِلدَّوَامِ وَإِنْ مَنَعَ مَا أَوْجَبَ اللَّهُ فِيهَا فَقَدَّعَرَضَهَا لِلزَّوَالِ .

کسی را که خداوند نعمت دهد حوائج مردم نسبت باو زیاد میگردد . اگر آنچه را که
خداوند واجب کرده بجای آورد نعمتش دوام می یابد وگرنه زوال می بندد .

When God gives affluence to a person the needy people expect him to help them . If he fulfils his duty to God his wealth will last long ; otherwise, it will be lost.

محتاج و فقیر بردش روی نهاد
ورز آنکه نکرده، از بزرگی افتاد

آن را که خدا ثروت و دارائی داد
گرا حسان کرده، دولتش یافت دوام

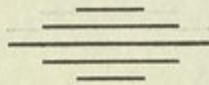
من کثر لهو و قل عقله .

کسیکه عیش و نوش زیاد شود عقل و هوش کم میگردد.

He whose revelry is increased, his understanding is decreased .

وین شهید بکام روح سم خواهد شد
کز عیش زیاد، عقل کم خواهد شد

شادی چو ز حد گذشت، غم خواهد شد
بسیار بعیش و نوش پابند مباش



من کثر نفاقه لم يعرف وفاقه .

کسیکه دورویی اش بسیار شود یکرنگی اش نیز شناخته نمیگردد.

One who is often double-faced will not be known by his real face .

بر دوستی اش دگر نشاید دل باخت
یکرنگی او را نتوان باز شناخت

کس در پی هم بدشمنی چون پرداخت
آنکس که نشان دهد دورویی بسیار

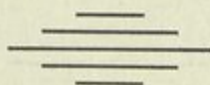
من کثرهزله بطل جدہ .

کسیکه شوخی اوزیادشود گفتار جدی او نیز بی تاثیر می گردد.

Too much jokes decreases the effect of one's serious talk.

گراست بگوید او، کسی کی شنود؟
گفتار متین او هم از بین رود

آن مرد که در دروغ مشهور شود
و آنکس که کند مزاح افزون از حد



من لادین له لامرؤة له .

کسیکه دین ندارد مردانگی ندارد.

One who has no religion lacks manliness .

عیش و خوشی از خاطر غمگین مطلب
مردانگی از مردم بیدین مطلب

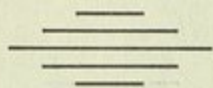
مهر و کرم از درون پر کین مطلب
بیدینی و مردانگی از هم دورند

مَنْ لَبَسَ الْكِبْرَ وَالسَّرْفَ خُلِعَ الْفَضْلَ وَالشَّرْفَ .

کسیکه خودخواهی و اسراف پیشه کند از برتری و بزرگواری میافتد.

One who is engaged in extravagance and selfishness will lose his privilege and grandeur .

خودخواه چو شد مرد، به خواری افتد	اسراف چو ورزد، به نداری افتد
آن کز پی خودخواهی و اسراف رود	از برتری و بزرگواری افتد



مَنْ لَمْ يَتَّعِظْ بِالنَّاسِ وَعَظَّ اللَّهُ النَّاسَ بِهِ .

کسیکه از مردم عبرت نگیرد خداوند او را عبرت مردم میگرداند.

One who does not take an example of the people God will make him an example for the people .

آن مرد که بی بصر چنان کژدم شد	در وادی جهلو نامرادی گم شد
نگرفت اگر کسی ز مردم عبرت	خود آخر کار عبرت مردم شد

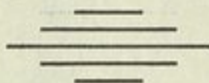
مَنْ لَمْ يَتَعَلَّمْ فِي الصِّغَرِ لَمْ يَتَقَدَّمْ فِي الْكِبَرِ .

هر که در کودکی دانش نیاموزد در بزرگی به سروری نمیرسد.

The one who does not learn in childhood will not reach a high rank when grown up .

یا عزت و جاه یافت یا مال و منال
نه مرتبه یافت در بزرگی و نه مال

آنکس که فتاد در پی کسب کمال
و آنکس که نیاموخت ز خردی دانش



مَنْ لَمْ يَتَعَلَّمْ لَمْ يَعْلَمْ .

هر که دانش نیاموزد دانانمیشود.

One who does not learn will not become learned .

بیچاره تنگدست، دارا نشود
هشیار و هنرپژوه و دانا نشود

تا کنج زر و سیم مهیا نشود،
آن کز پی کنج دانش و علم نرفت

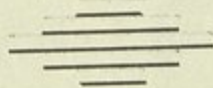
من لم يرحم لم يرحم .

کسیکه بر کسی رحم نمیکند از کسی رحم نمیبیند.

He who does not pity , will not be pitied .

از زشتی خوی خویش در آزارند
دوراست که مهتران بر او رحم آرند

آن قوم که زشتخوی و بد کردارند
آنکس که بکپهتران نمی آرد رحم



من لم يصبر على ماضِ التعليمِ بقي في ذل الجهل

کسیکه به رنج آموزش ندر ندهد در ذلت نادانی باقی میماند.

He who does not bear the difficulties of learning remains in baseness of ignorance.

در خانه چهل جاودان خواهد زیست
با خواری چهل معنای خواهد زیست

هر کسکه ز علم بر کران خواهد زیست
هر کس ندهد به رنج آموزش تن

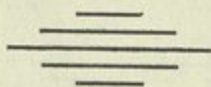
من لم يصبر على مَضِّ الحَمِيَّةِ طالَ سَقَمُهُ .

بیماری که برنج پرهیز تن در ندهد، بیماری او طولانی میشود.

An illman who does not bear the inconvenience of abstinence prolongs his sickness .

پیوسته فزون گشت گرفتاری او
گرددید دراز عمر بیماری او

هر کس که نکرد جهد او یاری او
بیمار چو تن به رنج پرهیز نداد



من لم يصلح نفسه لم يصلح غيره

کسی که خود را اصلاح نکند دیگری را نیز اصلاح نمیتواند کرد.

He who does not correct himself can not correct the others.

کس را نشوی راهبر راه نجات
آنکس که نکرده خویشتن را اصلاح

تا خود نشوی نمونه صلح وصلاح
اصلاح کسی دیگر از او ساخته نیست

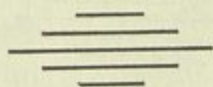
مَنْ لَمْ يَعْرِفِ الْخَيْرَ مِنَ الشَّرِّ فَهُوَ مِنَ الْبَهَائِمِ .

کسیکه نیک را از بد نشناسد حیوان است.

One who does not know the difference between good and evil is a beast .

داند که بزندگی چه نیک و چه بد است
مانا که نه آدمی است چون دام و نه داست

تابهره و رآدمی زهوش و خرد است،
و آنکو بدو نیک را زهم نشناسد



مَنْ لَمْ يَنْفَعَكَ حَيَوُ تَهْ فَعَدَهُ فِي الْمَوْتِ .

کسیکه زندگانی اش ترا سودی ندهد او را مرده شمار.

He whose life is not profitable , is to be considered as dead .

انسان نبود، پست تر از گاو و خر است
گر مرده شماری اش سزاوارتر است

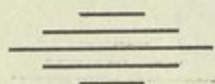
آنکس که بری ز عقل و علم و هنر است
هر زنده که زنده بودنش بی ثمر است

مَنْ مَدَحَكَ بِمَا لَيْسَ فِيكَ فَهُوَ خَلِيقٌ بَانَ يَذْمُكَ بِمَا لَيْسَ فِيكَ .

کسیکه ترا به چیزی که نداری مدح کند میتواند به آنچه هم که نداری ذم گوید.

He who praises you for a virtue that you do not possess,
may also blame you for a defect you lack .

آن دوست که در راه تملق پسویند
گر مدح به چیزی که نداری کنندت
صد خيله کند که در دلت ره جویند
هم ذم تو از آنچه نداری گویند



مَنْ مَدَحَكَ غَيْرَ صَنِيعَةٍ فَلَا تَأْمَنُ ذِمَّهُ مِنْ غَيْرِ قَطِيعَةٍ .

کسیکه مدح تو گوید بی اینکه از تو کرمی دیده باشد منتظر باش که ذم تو نیز بگوید
بی اینکه از او گسیخته باشی .

One who praises you without any reward may be
expected to disdain you without any conflict .

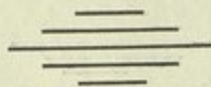
آن که سخن کزاف گوید هر ذم
کین مدح بگوید ز تو نادیده کرم
نه مدح به حق کند کسی را و نه ذم
ای بس که کند ذم تو نا دیده ستم

من ملك نفسه على امره ، من ملكته نفسه قل قدره .

هر کس که بنفس خود پیروزی جوید کارش بالا می گیرد و هر کس که نفس او بر او چیره شود ارزشش کم میگردد.

One who overcomes his passions will get higher position; but one whose passions overcome him loses his worthiness.

هر کسکه بنفس خویش پیروزی جست کارش بنهاد رو ببالا ز نخست
و آن مرد که نفس او بدو شد چیره هم قدرش پست گشت و هم کارش سست



من منع العطاء منع الثناء .

مردم کسی را که از بخشش دریغ میدارد ستایش نمیکند.

One who is not generous will not be praised .

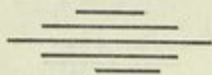
تا بخشش مرد آزمایش نکنند مخلوق به سوی او گرایش نکنند
آنرا که دریغ دارد از بخشش و بذل تحسین نمایند و ستایش نکنند

مِنْ مَهَانَةِ الْكُذَّابِ جُودَهُ بِالْيَمِينِ بغيرِ مُسْتَحْلِفٍ .

نشانه پستی دروغگو قسم خوردن اوست بی آنکه از او قسم خواسته باشند.

A sign of baseness of a liar is his swearing without being asked to swear .

نه محترم است پیش کس نه محرم	آن کز پی هم دروغ گوید هر دم
بی آنکه از او خواسته باشند قسم	پستی دروغگو قسم خوردن اوست



مَنْ نَظَرَ فِي الْعَوَاقِبِ سَلِمَ مِنَ النَّوَائِبِ

کسیکه بر عاقبت کار نظر داشته باشد از سختی های آن برکنار میماند.

He who foresees the consequence of his action , will be immune from hazards .

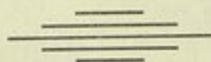
بر آتش سوزنده رطوبت نرسد	بر صائب و تیز بین صعوبت نرسد
در عاقبت کار عقوبت نرسد	بر طایفه ای که عاقبت اندیشند

مَنْ وَجَدَ مَوْرِدًا عَذْبًا يَرْتَوِي مِنْهُ فَلَا يَغْتَنِمُهُ يَوْشِكُ أَنْ يَظْمَأَ وَ يَطْلُبُهُ
فَلَا يَجِدُهُ .

هر کس که چشمه شیرینی دارد که از آن مینوشد و غنیمتش نمی‌شمارد دور نیست که يك روز تشنه شود و آنرا بجوید و نیابد.

A man who drinks sweet water from a spring and is not grateful for it , may one day seek it thirstily and not find it .

هر کس که یکی چشمه شیرین دارد،
يك روز، دگر نیابد آن را؛ هر چند
وز آن خورد و غنیمتش نشمارد،
با تشنه لبی به سوی آن روی آرد



مَنْ وَضَعْتَهُ دَنَاءَةً أَدْبَهُ لَمْ يَعْلُوهُ شَرَفٌ حَسْبُهُ .

کسی که بدی رفتارش کوچکش میکند از نیکی دودمان بزرگ نمیشود.

One who is debased by his ill treatment will not be exalted by his origin .

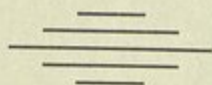
چیزی که عزیزت بکنند یا خوارت،
از نیکی دودمان نگردهی تو بزرگ
نیک‌ار نگری، نیست بجز کردارت
کوچک کندت گر بدی رفتارت

مَنْ يَصْبِرْ يَغْفِرْ .

کسیکه شکیبایی کند پیروز میشود.

. One who waits , triumphs .

ببویسته بنعمت خدا شاگرد باش
و ندر همه جا خدای را ناظر باش
چون بار درخت صبر فتح و ظفر است
خواهی که بمقصود رسی؟ صابر باش



مَنْ يُعْطِ بِالْيَدِ الْقَصِيرَةِ يُعْطِ بِالْيَدِ الطَّوِيلَةِ .

کسیکه بادیست کوتاه ببخشش کند بادیست دراز باومی ببخشند.

One who gives by a short hand will be given by a long one .

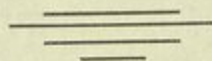
هر کس که کند ببخشش و احسان آغاز
خود بر رخ او شود در احسان باز
هر کس که ببخشید بادیستی کوتاه
ببخشند بدو دو باره با دست دراز

مَوْتُ الْوَلَدِ قَاصِمَةُ الظَّهْرِ .

داغِ مرگِ فرزندِ کمرِ شکنِ است .

Death of a child breaks the parent's back .

فرزندِ ودیعۀِ خداوندِ بود بر پایِ دلِ از محبتش بندِ بود
رنجی که بسی کمرِ شکنِ میباشد سنگینیِ بارِ داغِ فرزندِ بود



مَوْتُ وَجِي خَيْرٌ مِنْ عَيْشٍ شَقِي .

مرگِ ناگهانیِ بهتر از زندگیِ شقاوتِ آمیز است .

A sudden death is better than a spiteful life .

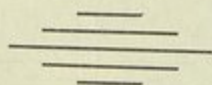
از صحبتِ نا بکار، پرهیزِ به است زیرا که از و ببردمان نیزِ به است
هر کی که سریعِ و ناگهانیِ باشد از زندگیِ شقاوتِ آمیزِ به است

نزول القدر یعنی البصر .

هنگام حدوث چیزی که مقدر است، چشم بصیرت بسته میشود.

When something which is predestined must happen
your eyes will be closed .

ای بس که به ره پای کسی بشکسته با اینکه نه تند رفته نه آهسته
آنجا که حوادثی مقدر باشد ناگه شود چشم بصیرت بسته



زَهْ نَفْسِكَ عَنْ كُلِّ دُنْيَا وَإِنْ سَأَلْتِكِ إِلَى الرِّغَابِ .

خود را از هر گونه پستی پاک دار هر چند ترا بدانچه میخواهی برساند .

Clean your self from ignobility, even if it leads you
to whatever you are fond of .

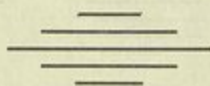
آن جامه که ننگ آورد ، اهل خرد گر اطلس و دیباست ، بهیچش نخرد
گر پست نئی ، بهیچ پستی مگرای هر چند ترا سوی بلندی ببرد

نصیحك بین الملاء تقریع .

پند دادن تو بکسی در پیش مردم، سرزنش و ملامت شمرده میشود.

An advice given in public is a blame .

در پیش کسان، به هر که عیبی دارد گر پند دهی، پند تو رنجش آرد
اندر نظر کسان بکس پند مده تا پند ترا ملامتی نشمارد



نعم الجاهل كروضة علي مزبلة .

نعمتی که نصیب جاهلان شده، مانند باغی است که در مزبله ای روئیده است.

The affluence which is given to the ignorants is like a garden planted on a dung-hill .

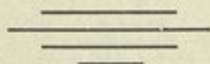
کنجی که کسی بهتر از آن کم دیده است، ای بس که بس فلک به ابلهی بخشیده است
نعمت که نصیب جاهلان گردیده است باغی است که در مزبله ای روئیده است

نفس المرء خطاه إلى أجله.

هر نفس که مرد از سینه بر می آورد، گامی بسوی مرگ بر میدارد.

A man by each breath takes a step towards death .

کاری بکن ای رفیق اگر هشیاری تا عمر عزیز را عبث نگذاری
کز سینه هر آن نفس که بر می آری گامی است که سوی مرگ بر میداری



واضع معروفه في غير مستحقه مضيع له .

هر که نیکی کند در حق کسی که مستحق آن نیست نیکی خود را ضایع مینماید.

Goodness done towards one who does not deserve it, is spoiled .

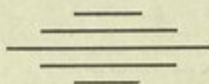
بخشش گرهی ز کار کس، گر نگشاد آنرا نتوان لطف و کرم نام نهاد
آن زر که به غیر مستحق خواهی داد بیهوده ز کیسه تورفته است بباد

وَالِدِ السُّوءِ يَهْرِ السُّلْفَ وَيُفْسِدُ الْخَلْفَ.

پدر بدمایهٔ ننگ گذشتگان و تباهی آیندگان است.

A bad father dishonours his predecessors and corrupts his successors .

ذات پدری که پست و نافرمان است ملعون ترو منفور تر از شیطان است
هم مایهٔ بد نامی و ننگ پدران هم باعث گمراهی فرزندان است



وَاللَّهِ لَئِنْ فَرَرْتُمْ مِنْ سَيْفِ الْعَاجِلَةِ لَا تَسْلَمُوا مِنْ سَيْوْفِ الْآخِرَةِ .

بخدا اگر امروز از دم شمشیرهای میدان جنگ بگریزید، از شمشیرهای روز رستاخیز امان نمی‌یابید .

By God if you run away from the swords of battlefield you won't be saved from the swords of punishment in the day of resurrection.

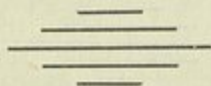
از اول اگر رو نتهی در پیکار، به ز آنکه کنی زعرصهٔ جنگ فرار
در جنگ ز تیغ خصم اگر بگریزی در حشر ز تیغ حق نیابی زنهار

وَجَدْتُ الْمَسَالِمَةَ مَالِمٌ يَكُنْ وَهَنْ فِي الْإِسْلَامِ أَنْجَعُ مِنَ الْقِتَالِ .

صلح راتا آنجا که اهانتی برای اسلام نباشد سودمندتر از جنگ باقم.

I found peace to be more useful than war, as long as it is not an insult to the Islam .

آنجاى که جنگ بهتر است از هر چیز عاقل نکند ز جنگ کردن پرهیز
لیک از نبود صلح اهانت آمیز آن صلح بسی خوب تر از جنگ و ستیز



وَحْدَةُ الْمَرْءِ خَيْرٌ لَهُ مِنْ قَرِينِ السُّوءِ .

تنهایی مرد، برای او بهتر از همنشین بد است.

Loneliness for a man is better than his association with a bad companion .

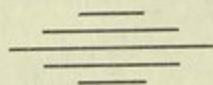
حیوان ز مصاحب جفا جو بهتر تیغ دو دم از زبان بدگو بهتر
بی یاری و گوشه گیری و تنهایی از صحبت همنشین بد خو بهتر

وَزُرَّاءِ السُّوءِ اَعْوَانِ الظَّالِمَةِ وَاِخْوَانِ الْاِثْمَةِ.

وزیران بدکار، یاران ستمگران و برادران گنہکارانند .

Bad ministers are assistants of tyrants and brothers of sinners .

حاکم که بدور است ز انصاف و کرم
و آن فتنه گران که دستیاران وی اند،
از جور کند پشت خلاق را خم
یاران ستمگرند و خواهان ستم



وَعْدُ الْكَرِيمِ نَقْدٌ.

وعدۀ جوانمرد نقداست.

A generous man's promise is like hard cash.

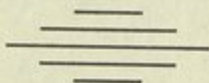
هر کس که به راستی علم گشت و سمر
آن و عدۀ که میدهد جوانمرد ترا
پا را نگذارد از ره راست بدر
نقد است اگر چه نسیمه آید بنظر

وقاحة الرجل تشينه

بیشرمی، مرد را زشت میکند.

Impudence defaces man .

گر سخت شوی، ز کس نیبونی نرمی
از شرم میوش چشم تا آنکه ترا
ور سرد شوی، ز کس نیابی گرمی
از چشم کسان نیفکنند بیشرمی



ولاة الجور شرار الامة واضداد الائمة .

حاکمان جورپیشه از بدان مردم بشمار میآیند و دشمن رهبران مردمند .

Tyrant governors are deemed as bad people and as enemies of social leaders.

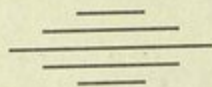
حاکم که پی جور و تحکم باشد،
هم خود زبدان مردم آید بشمار
وز او همه را داد تظلم باشد،
هم دشمن رهبران مردم باشد

وَلِدَالسُّوِّ يَهْدِمُ الشَّرْفَ وَيُشِينُ السَّلْفَ .

فرزند بد آبروی خاندان را بر باد میدهد و دودمان خود را ننگین میسازد .

A bad child disgraces the family and defames the ancestors .

فرزند بد افسانهٔ افساد شود وز شدت خون سری چو شداد شود
بازشتی نام، ننگ اجداد شود با پستی خوی، خصم اولاد شود



وَلَوْعُ النَّفْسِ بِاللَّذَاتِ يَغْوِي وَيُرْدِي .

شیفتگی به خوشگذرانی و شهوت رانی، آدمی را گمراه میسازد و به هلاکت میاندازد .

Greed for pleasures misleads and destroys you .

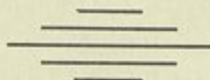
گر شیفتهٔ خوشگذرانی نشوی، افتادهٔ ضعف و ناتوانی نشوی
بسیار مرو در پی شهوت رانی تا پیر بهنگامی جوانی نشوی

هيهات لولا التقى لكنت أدهى العرب .

اگر برهیزگاری نبود، من از همه اعراب زرنکتر و حيله گرتتر بودم

If it were not for the sake of chastity, I would have been the smartest man of Arabs .

دور از ره داد و مردمی گر بودم، امروز به وضع و حال دیگر بودم
پرهیزگر از قهر خداوند نبودم من از همه خلق، حيله گرتتر بودم



يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يُقَرَّبُ فِيهِ إِلَّا الْأَمَاحِلُ وَلَا يَسْتَظَرُّ فِيهِ إِلَّا
الْفَاجِرُ وَلَا يَضَعُ فِيهِ إِلَّا الْمُنْصِفَ .

مردم را روزگاری فرا میرسد که در آن جز مکار مقرب نشود و جز بدکار ستوده
نگردد و جز دادگر ناتوان نیفتد .

There will come a time when no one will be favoured except the deceitful , when no one will be praised except the libertine and when no one will be weakened except the equitable .

آید پس ازین بهیش دوری که در آن محبوب نگردند بجز حيله وران
نیکو نکنند جلوه جز بدکاران بیداد نبینند بجز داد گران

يَا دُنْيَا! غُرِّيْ غَيْرِيْ . لِأَحَاجَةٍ لِيْ فِيكَ قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَأَرْجِعَ لِيْ فِيهَا .

ای دنیا، دیگری غیر از مرا فریب زیرا بتو نیازی ندارم. ترا سه طلاق گفته ام و برای من جای رجوع نمانده است.

O world! leave me alone and deceive someone else ;
for I have divorced you and I will have no reunion .

ای زال جهان بر تو مرا نیست نیاز از بهر فریب دیگری دام انداز
چون از تو چنان جدا شدم من که در گم بر گشت بجانب تو نتوانم باز



يَا عَبْدَ اللَّهِ لَا تَعْجَلْ فِي عَيْبِ عَبْدٍ بَدَنِيهِ فَلَعَلَّهُ مَغْفُورٌ لَهُ وَلَا تَأْمَنِ عَلَي
نَفْسِكَ صَغِيرٍ مَعْصِيَةٍ فَلَعَلَّكَ مَعَذَّبٌ عَلَيْهَا .

ای بنده خدا، هیچ بنده ای را برای گناهی زود عیب مکن زیرا شاید خداوند گناه
اورا ببخشد. و از گناه کوچک خود نیز ایمن مباش شاید خداوند بخاطر آن ترا عذاب کند.

O servant of God ! do not hurry to blame any man for
his sin because God may forgive him ; and, do not feel
safe from the consequence of your sin , however small ,
because God may punish you for it .

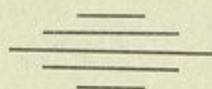
بهر گناه کسی مکن عیبش زود شاید که ببخشدش خداوند و دود
ایمن ز گناه کوچک خویش مباش شاید که خدا ترا نخواهد بخشود

يا عبید الدنیا و العالمین لها ، اذا کنتم فی النهار تبیعون و تشترون و فی
 اللیل علی فراشکم تتقلبون و تنامون و فیما بین ذلك عن الاخرة تغفلون و
 باعمل تسوفون . فمتی تفکرون فی الارشاد و تقدمون الزاد و متی تهتمون
 باہر المعاد ؟

ای بندگان دنیا که گرفتار کار جهان هستید، روز مشغول خرید و فروشید و شب در بستر خفته
 اید. درین بین از آخرت غافلید و اعمال آن را بتاخیر میاندازید پس کی بفکر این هستید که
 راه را بیابید و از کار نیک برای سفر آخرت زاد راهی فراهم آورید ؟

O men , who are involved in worldly affairs , you are
 busy to deal with one another in the daytime and asleep in
 the nights , neglectful of the next world and its duties , at
 what time will you think to find the right path and
 provide yourselves with good deeds for the day of judgement?

ای روز پی داد و ستد برده بسر، شب گرم به خواب راحت اندر بستر،
 کی در صددی که بهر دنیای دیگر آری بکف از کار نکو زاد سفر ؟



یبیخ الصادق بصدقہ ما یبلغه الکاذب باحتیاله .

راستگو با راستگوئی خود همان را بدست میآورد که دروغگو با حیلہ گری خود.

A truthful man can obtain by his truthfulness what a
 liar may gain by his deceitfulness .

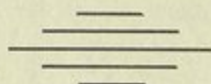
گر مرد دروغگو به حیلت برخاست، وزیر دروغ یافت هر چیز که خواست،
 آن مرد که راستگوست با گفتن راست آورد بدست آنچه را بی کم و کاست

يَحْتَاجُ ذَوِي النَّائِلِ إِلَى السَّائِلِ .

مردی که بخشنده است به سائل نیازمند می‌باشد.

A liberal man requires a needy man .

آنرا شرف و جلال حاصل باشد، کز جان به سخا و جود مایل باشد
آن مرد که بخشنده و دولتمند است پیوسته نیازمند سائل باشد



يَسْتَدِلُّ عَلَى الْإِدْبَارِ بِأَرْبَعٍ : سَوْءِ التَّدْبِيرِ وَقِلَّةِ التَّبَذِيرِ وَقِلَّةِ الْإِعْتِبَارِ وَ
كَثْرَةِ الْإِغْتِرَارِ .

چهار چیز بدبختی می‌آورد : نادرستی اندیشه ، اسراف ، کم پند گرفتن و زیاد فریب خوردن.

Four things lead to misfortune : wrong thinking ,
extravagance , taking little advice and being too often
deceived .

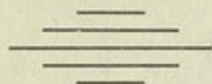
زین چهار رود کس سعادت بر باد : اندیشه نادرست و اسراف زیاد
کم پند گرفتن زود و نیک جهان بسیار فریب خوردن از هر شیاد

يستدل على زوال الدول بربع: تضییع الاصول والتمسك بالفروع و
تقدم الاراذل وتاخر الافاضل .

چهار چیز دلیل از دست رفتن کشور است: ضایع کردن اصول و پیوستن بفروع، پیش افتادن فرویگان و عقب ماندن ارباب فضیلت.

Four things lead to destruction of a country : to cut the roots and stick to the branches; to promote mean men and demote the virtuous

کشور به چهار علت افتد به فساد	پیوند به فرع و بردن اصل زیاد
پیش آمدن مردم بی مایه و پست	پس رفتن مردم گرانمایه و زاد



یسروا ولا تعسروا و خففوا ولا تثقلوا .

آسان کنید و سخت نگیرید سبک کنید و سنگین نکنید.

Take the affairs easy and do not make them difficult .
Lighten your burden and do not make it heavy .

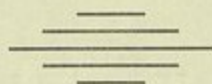
کم گیر همیشه رنج بسیاری را	تسا زود ز پا بر آوری خسارت را
دشوار مگیر و سهل کن کارت را	سنگین مکن و سبک بکن بارت را

يَسِيرَ الْأَمَلِ يُوجِبُ كَثِيرَ الْعَمَلِ .

اندکی آرزوکارهای بسیاری را موجب میشود .

A little desire causes too much labour .

چون در دلت آرزو پدیدار شود ای بس که ز غم دو دیده‌ات زار شود
هر چند که آرزوی باشد اندک خود موجب کایهای بسیار شود



يَسِيرَ الدُّنْيَا يَكْفِي وَ كَثِيرَهَا يَرْدِي .

مال جهان کمش کفایت میکند و بسیارش آدمی را بمهلکه میاندازد.

Property suffices you when it is little and destroys you when it is too much .

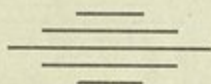
هر جای که سیم‌وزر و در و گهر است، جان بهر نگهداری آن در خطر است
از مال جهان کمی کفاف بشر است بسیار چو گشت مایه درد سر است

يسير يَكْفِي خَيْرٍ مِنْ كَثِيرٍ يُطْفِي .

مال قلیلی که آدمی را بس باشد بهتر از مال کثیری است که طغیان آورد.

A little possession which is enough is better than too much wealth which brings rebellion .

راهی که ترا بر در یزدان آرد به ز آنچه ترا به سوی شیطان آرد
آن مال قلیلی که ترا بس باشد بهتر از کثیری است که طغیان آرد



يَشْفِيكَ مِنْ حَاسِدِكَ اَنْهُ يَغْتَاطُ عِنْدَ سُرُورِكَ .

اینکه حسود تو از شادی تو غضبناک میشود مایه تشفی قلبتست.

You may be relieved to hear that one who is jealous of you gets angry when you are happy .

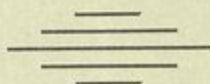
پیوسته حسود بیقرارست و غمین کز آتش رشک سوزد و شعله کین
آنرا که حسودست چه کیفر به ازین کز شادی تو شود غضبناک و حزین؟

يُبْحِ عَلَى الرَّجُلِ أَنْ يَنْكُرَ عَلَى النَّاسِ مَنكَرَاتٍ وَيَنْهِيَهُمْ عَنْ رِذَائِلِ وَسَائِلِهِ
وَإِذَا خَلَا بِنَفْسِهِ ارْتَكَبَهَا وَلَا يَسْتَكْفِي مِنْ فِعْلِهَا .

برای مرد زشت است که مردم را از کارهای بدباز دارد و خود در خلوت از انجام آن کارها خودداری نکند.

It is indecent for a man if he prevents people from doing evils ; and commits them himself privately.

زشت است اگر مرد شود ظاهر ساز ظاهر، همه را ز کار دارد باز
و ندر باطن چو رو بخلوت آرد انجام همان کار کند خود آغاز



يَكْتَسِبُ الصَّادِقُ بِصِدْقِهِ ثَلَاثًا : حُسْنَ الثَّقَةِ بِهِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُ وَالْمَهَابَةَ مِنْهُ .

راستگو با راستگویی خود سه چیز بدست میآورد: حسن اعتبار، محبت مردم نسبت باو و شکوه و بزرگی.

A truthful man obtains three things by his truthfulness: people's confidence in him , amiability and splendour .

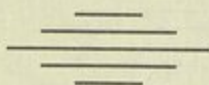
آنکو ره راستی بگیرد در پیش نزد همه اعتبار او کرده بیش
بیحد برد از محبت خلق نصیب افزون سازد بزرگی و عزت خویش

يَكْرَمُ السُّلْطَانُ لِسُلْطَانِهِ وَالْعَالِمُ لِعِلْمِهِ وَالْمَعْرُوفُ لِمَعْرُوفِهِ وَالْكَبِيرُ لِسِنِهِ .

سلطان را به سلطنتش گرامی شمارند. دانا را به علم و دانشش، نیکوکار را به نیکی اش و پیر کهن سال را به حرمت سن زیادش.

A sovereign is dignified for his kingdom, a wiseman for his wisdom, a benevolent for his goodness and an oldman for his age.

دانا بکمال و علم و هشیارى خویش	شاه است گرامی به جهاندارى خویش
هر نیک نهادى به نیکوکارى خویش	هر پیر کهن به حرمت سن زیاد



يَمْتَحِنُ الرَّجُلُ بِفِعْلِهِ لَا بِقَوْلِهِ .

مرد بکردارش آزموده میشود نه بگفتارش.

Every man is judged by his deeds not his words .

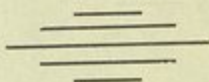
مغرور مشو به گفته بسیارش	بنگر که کسی چگونه باشد کارش
نه از ره خوب و زشتی گفتارش	هر کس شود آزموده از کردارش

يَنَامُ الرَّجُلُ عَلَى التَّكْلِ وَلَا يَنَامُ عَلَى الظُّلْمِ .

کسیکه عزای مرگ فرزند دارد خوابش میبرد اما کسی که ستم کشیده است خوابش نمیبرد .

One whose child has died can sleep but the person who is oppressed can not .

ای بس که یکی زجان خود درگذرد تا سینه بیداد گری را بدرد
شب گربروند چشم عزادار بخواب مردی که ستم کشیده خوابش نبرد



يُنْبِيءُ عَنْ قِيَمَةِ كُلِّ امْرِئٍ عِلْمُهُ وَعَقْلُهُ .

خردمندی ودانائی هر مردی از ارزش او خبر میدهد .

Every man's worthiness can be decided by his knowledge and his understanding .

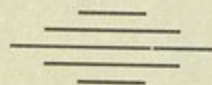
گر عقل و خرد هیچ نباشد بسرت سودش چه اگر بسی بودسیم وزرت؟
میزان خردمندی ودانائی مرد از ارزش و قدر او کند با خبرت

يَنْبَغِي أَنْ تَكُونَ أَعْمَالُ الرَّجُلِ أَحْسَنَ مِنْ أَقْوَالِهِ وَلَا تَكُونَ أَقْوَالُهُ أَحْسَنَ
مِنْ أَعْمَالِهِ .

شایستهٔ مرد است که کردارش بهتر از گفتارش باشد و گفتارش بهتر از کردارش نباشد.

It is deserving for a man's action to be better than his words ; and not vice versa .

شایستهٔ مرد است اگر کردارش بهتر شود و نکو تر از گفتارش باشد
شایستهٔ مرد نیست کاندرد همه جای سخنش درست تر از کارش



يَنْبَغِي أَنْ يَتَدَاوَى الْمَرءُ مِنْ أَدْوَاءِ الدُّنْيَا كَمَا يَتَدَاوَى ذُو الْعِلَّةِ وَ يَحْتَمِي
مِنْ شَهْوَاتِهَا كَمَا يَحْتَمِي الْمَرِيضُ .

مرد باید درد دنیا پرستی را چنان چاره کند که بیمار درد خود را مداوا میکند و از شهوت نفس چنان پرهیزد که بیمار پرهیز میکند .

A man must try to get rid of his mammonism as a sickman tries to cure his disease ; and must avoid passions as an ill person abstains from bad food .

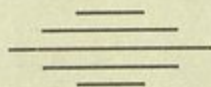
باید که بدفع حرص پردازد مرد چون بیماری که میکند چارهٔ درد
وز شهوت نفس نیز جوید پرهیز چون بیماری که رو پرهیز آورد

يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يُخَاطَبَ الْجَاهِلَ مُخَاطَبَةَ الطَّيِّبِ الْمَرِيضِ .

دانا باید با نادان مانند طیب با بیمار سخن بگوید.

A savant must talk to an ignorant man as a doctor talks to a patient .

باید فضلا به خلق، با صبر و شکیب، از گنج فضائل بر سانند نصیب
دانا باید سخن کند با نادان آنسان که سخن کند ببیمار طیب



يَنْبَغِي لِمَنْ رَضِيَ بِقَضَاءِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَنْ يَتَوَكَّلَ عَلَيْهِ .

کسی که به آنچه خدا روا داشته راضی است جا دارد که بخدا هم توکل کند .

For a man who has consented to whatever God has allotted to him , it is worth trusting in Him .

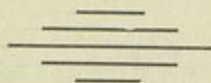
از آنچه که آورد قدر یا که قضا مردان خدا شناس را نیست ابا
آنکس که بداده خدا داده رضا جا دارد اگر کند توکل به خدا

يَنْبَغِي لِمَنْ عَرَفَ الزَّمَانَ أَنْ لَا يَأْمَنَ صُرُوفَهُ وَالْغَيْرَ .

کسی که زمانه را شناخته است شایسته است که از گردش و تغییر آن ایمن نشود .

For a man who has recognized the world well , it is not wise to feel safe from its vicissitudes .

آن مرد که باشد خیر از تقدیرش هرگز نشود غرور دامنگیرش
آنکس که شناخت دهر را، شایسته است کایمن نشود ز گردش و تغییرش



يَنْبَغِي لِمَنْ عَرَفَ الْفَجَارَانَ لَا يَعْمَلْ عَمَلَهُمْ .

کسی که بدکاران را شناخته، شایسته است کاری نکند که آنان میکنند .

For a man , who has known the debauchees well , it is not advisable to do anything that they do .

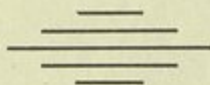
مؤمن خود را اسیر شیطان نکند دوری ز طریق دین و ایمان نکند
هر کس که شناخته است بد کاران را آن کار که میکنند ایشان نکند

يَنْبَغِي لِمَنْ عَرَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَرْغَبَ فِي مَا لَدَيْهِ .

کسی که خدا را شناخته چا دارد که به آنچه در نزد خداست دل ببندد.

For a man who has recognized God, it is worth to rely on whatever is found with Him .

ز آنجای که و عده خدا باشد راست، و آن وعده بجای آورد بی کم و کاست،
آنکس که خدای خویش بشناخت، سزا است کردل بندد به آنچه در نزد خداست



يَوْمَ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ .

روزی که ستم دیده به ستمکار پیروزی یا بدسخت تراست از روزی که ستمگر به ستمکش
بیداد میکند.

The day when an oppressed person overcomes the oppressor is harder than the day when the oppressor treats him cruelly .

روزی که ستم رسیده قد افرازد، تا سرز تن ستمگری اندازد،
خونبار تر و سخت تراست از روزی کان مرد ستمگر به ستمکش تازد

darkness of ignorance was so widespread that the eyes of minds could hardly see any truth, such a clear-sightedness is indeed miraculous and amazing; and the author of such a masterpiece rightly deserves to be reckoned as genius of his own time.

This book which is selected maxims from "Nahj - Ul - Balagheh" includes some of the most valuable rules of conduct. May it serve as a torch to those who wish to benefit by the teachings and experiences of the great men of the world.

A. HALAT

made him the symbol of a perfect character or an ideal man ; and this is a fact that enemies and friends equally acknowledge .

Ali was well informed of all branches of knowledge of his age and by all means encouraged people to learn .

On learned men's superiority , he has said : " The learned is alive even after his death ; the ignorant is dead even when he is alive . "

He was rhetoric and spoke well . His literary works which reveal his intelligence , wisdom and witticism , and all are of highest degree of eloquence represent his high ideals and introduce him as a personification of the truth .

Compilation of Arabic grammer is attributed to Ali . He knew the art of eloquence and expressed his ideas in desirable forms which became the best style of Arabic writing ; a style which was admired by all literary men and followed by most of them .

His pithy sayings are so simple that every one can easily understand them . He himself says : " The best speech is that which is decorated with regularity and understandable to both learned and common people .

The book "Nahj-Ul-Balagheh" which is known to be a collection of his speeches and a reflection of his thoughts , contains most eloquent aphorisms with excellent meanings and minute points which are clear indications of his high-mindedness and perfect integrity .

In an age and in an environment that the

is vengeance . " such was his opinion .

He forbade his army from chasing or killing the wounded and weakened enemies .

After his victory at the battle of Camel he despite some of his follower's objecion, tried to relieve the distresses of the vanquished by preventing the enslavement of their women and children ,and when the battle ended , he showed his grief, wept for the dead and even prayed for his enemies .

He did not take vengeance on the people of Basra when he dominated over them . On the contrary he orderd his men to be kind to them , though they had hurt him very much .

" Uproot malevolence from other's heart by expelling it from your own . " , He advised .

Before outbreak of a war he would try to prevent it through friendly negotiations with his opponents . It was impossible for him not to restore the peace , if he thought it might be achieved by leniency to his enemies . He never fought with an enemy unless he warned him of the consequence of his actions before . He would not take up sword as long as he could deal with his opponents through peaceful means .

His caliphate lasted for five years and three months . A man called "Ibn Muljam" struck him with a poisoned sword . He died of this fatal stroke about two days later , being then 62 or 63 years of age .

Ali's burial place is Najaf which is always visited by Shiites for seeing Ali's holy shrine .

His moral virtues , his chivalry , equity, chastity, kindness , patience , generosity, wisdom and insight

He was a truthful man and whenever he found a fault with some one, he never hesitated to tell him.

"One who shows you your defect advises you; and one who praises you unduly destroys you." he said.

He disliked complements and flattery.

"I am smaller than what you say; and greater than what you think.", such was his reply when some one flattered him.

From boyhood his self-confidence and his bravery was amazing. When all the chieftains of the Qoreish tribes refused to believe the Prophet and threatened him, only Ali, who was not more than ten years old then, stood up against them courageously and, without fearing their powers told Muhammad: "I will be with you."

This bravery and stout-heartedness was to such an extent that he slept in Muhammad's bed at the night that all tribal heads of Mecca had decided to raid the Propet's house and assassinate him.

"Bravery is an evident honour; cowardice, an actual dishonour.", it is one of Ali's maxims.

He feared no body in the battlefields and overcame whoever he fought with. He, however, treated his defeated enemies with extreme generosity.

"When you have prevailed upon your enemy forgive him;" he recommended, "and thus thank God for giving you the power over your enemy."

His leniency and forgiving was uncomparable. He did not like to revenge when he had defeated his foes.

"The most abominable action of a powerful man

He , repeatedly recommended his governors to be kind to people , to prefer the public interests to those of their own , to supply people's requirements , to be patient in rendering them services , to avoid oppression and not to do anything which creates a gap between people and their government.

He advised his high officials to supervise the works of their men carefully and test their fitness before appointing them to some positions .

" To employ the villains destroys the states." , he said . Punishment of traitors and encouragement of honest men were two things which Ali insisted upon . " You must not regard a good man and a bad man equally , " he told them , " for the former gives up good behaviour and the latter follows evil doing . "

Ali was the best protection of the oppressed persons and no one who implored him for justice was disappointed .

He distributed the revenues of Islamic countries equally among the needy and those who deserved them .

It is related that once two needy women , one Arab and the other a slave , came to him ; asking charity . He gave each one equal amounts of mone' & bread and other victuals . The Arab woman protested and said : " I am an Arab , after all , but she is not ; why should her lot be equal to mine ? "

" Arab or non-Arab ; " Ali replied , " all are same to me . "

He never concealed anything from Muslims .

of his sayings , " for it is far from extravagance , better for your health and more helpful in God-worshipping."

Despite his denying himself food , Ali was very strong . He never lost his health , his strength and his cheerfulness , even in his old age .

Ali was a highly valued counsellor for the caliphs , Abu Bakr , Umar and Othman , who preceded him . He was often asked for advice on legal matters and his opinions were accepted by them . It is believed that Umar used to say : " If Ali were not there , Umar would be destroyed . "

Ali sent his sons to protect Othman whose house was besieged by rebels .

When Othman , the third caliph was killed ; Ali was elected by people to assume the caliphate . His system of government was based upon justice , equity and helping the poor . During his caliphate more attention to the helpless persons was paid than ever before . All people were equal in enjoying social rights and opportunities . No strong man could oppress a weak one . Ali always said : " Help the oppressed against the oppressor . "

" The best form of justice is to help the oppressed . " was indeed his motto .

" There are three men on whom God will have no mercy : " he said , " one who is an oppressor , one who helps him and one who agrees with him . "

His rigorous observance of religious rites , his lack of attachment towards worldly goods , his scruples in regard to punishment and retaliation were always admired by all people .

opinion that he is one of the men who have collected it .

He loved to pray . He worshipped God while he knew Him quite well ; and his God-worshipping was not out of fear or hope . He was matchless in abstinence and chastity . "The most comely dress," he has said , " is the robe of chastity .>

He when executing religious order , regarded all people alike . Friends and foes were equal to him . He would follow the truth ; and would like to treat everyone with the right attitude even as regards his enemies .

He was the leader of those who were fond of their religious duties , loved to call people to worship God and told them : "Fear God who hears when you speak and knows what you think ." He , himself , — was practically an example of piety ; as he said truly : " I do not urge you to obey God before having obeyed Him myself ; and I do not prohibit you from disobedience to Him before having prohibited my own self . "

He was astonishingly patient and tolerant .

He would not be bothered by intensity of heat or coldness ; bearing both without making complaint

He was content and sufficed himself with a very little to eat . The following is one of his precious advices :

" Avoid gluttony ; for often overeating deprives us of many meals . "

He never ate sufficiently . His meal often , consisted of bread alone ; and he refrained from eating delicious and expensive foods .

" You have to be moderate in eating ; " it is another

to let those readers, specially foreigners, who may not be familiar with the great personality of the first imam of Shiites, be informed that Ali — the leader who called people to the path of piety, truthfulness and integrity — was of tremendous personality and dynamically forceful character and resplendent in nature.

Ali was proverbial for his righteousness and truthfulness. He was an example of chastity; and that is why he is given the title of "the Lord of the virtuous"

He never gave a promise unless he fulfilled it; and never made a treaty unless he honoured it. He was loyal to his promises and would say: "A promise is a debt which is repaid when fulfilled."

His cheerfulness and good-temper would arouse every body's admiration. He was mild and used kind words in talking to every one. He would advise people to meet one another with smiling faces. He was of the opinion that "cheerfulness wins friendship." "A pretty face is an outward beauty; and a good character; the inward one."

Ali's faith in God was stronger than any one else's; and this may be one of the reasons that the Prophet preferred him to all his companions and used to say: "Any one who considers me his friend, Ali is his friend too. >

Ali's interest and sincerity in divine worship was to the extent that in battle of Saffin at one night, called "Leylatul Harir", he stood between the two armies to pray God while the shower of arrows was pouring on him.

He attached a great importance to the recitation of Kuran; he knew it by heart. Some scholars are of the

The Lord of The Virtuous

Ali ibn Abi Taleb, cousin and son-in-law of the Prophet Muhammad, was the first man who believed in Muhammad's mission. He was at that time 10 or 11 years old and Muhammad had taken him into his own household.

Ali married Muhammad's daughter, Fatima, and as results of their marriage were born two sons, Hassan and Hussein and one daughter, Zeinab.

During the lifetime of Fatima, Ali took no other wife.

In most of the Prophet's battles, Ali was standard-bearer, and in the battles of Fadak and Yaman he was the commander of Muslim forces. His courage and bravery in the battlefields later on became legendary.

At the battle of Hunayn he was one of those who devotedly defended the Prophet.

Ali was one of the Prophet's secretaries, and on occasions he was charged with diplomatic missions; on two occasions he was deputed to destroy the idols.

To give an account of all events of his life, even in brief, calls for compilation of a separate book; so, these few pages are to describe some of his traits in order

BLOSSOMS OF WISDOM

OR

MAXIMS OF LIFE

WITH

ILLUSTRATIONS

BY

WALTER HENNING

ESQ.

BY

W. A. HENNING



NEW YORK

1877

BLOSSOMS OF WISDOM

OR

MAXIMS OF ALI

WITH

TRANSLATION

INTO

ENGLISH and PERSIAN

and

PERSIAN QUATRAINS

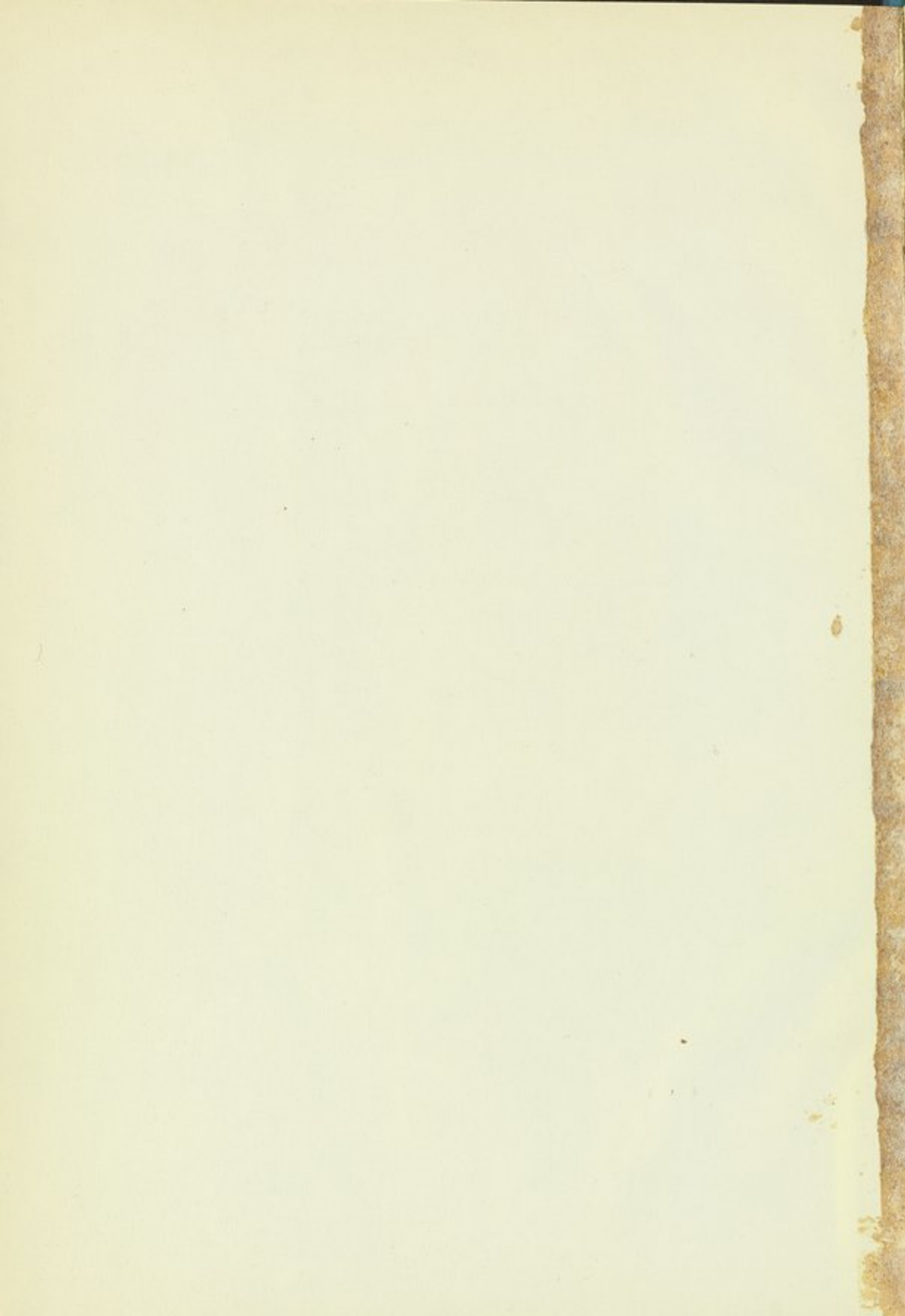
BY

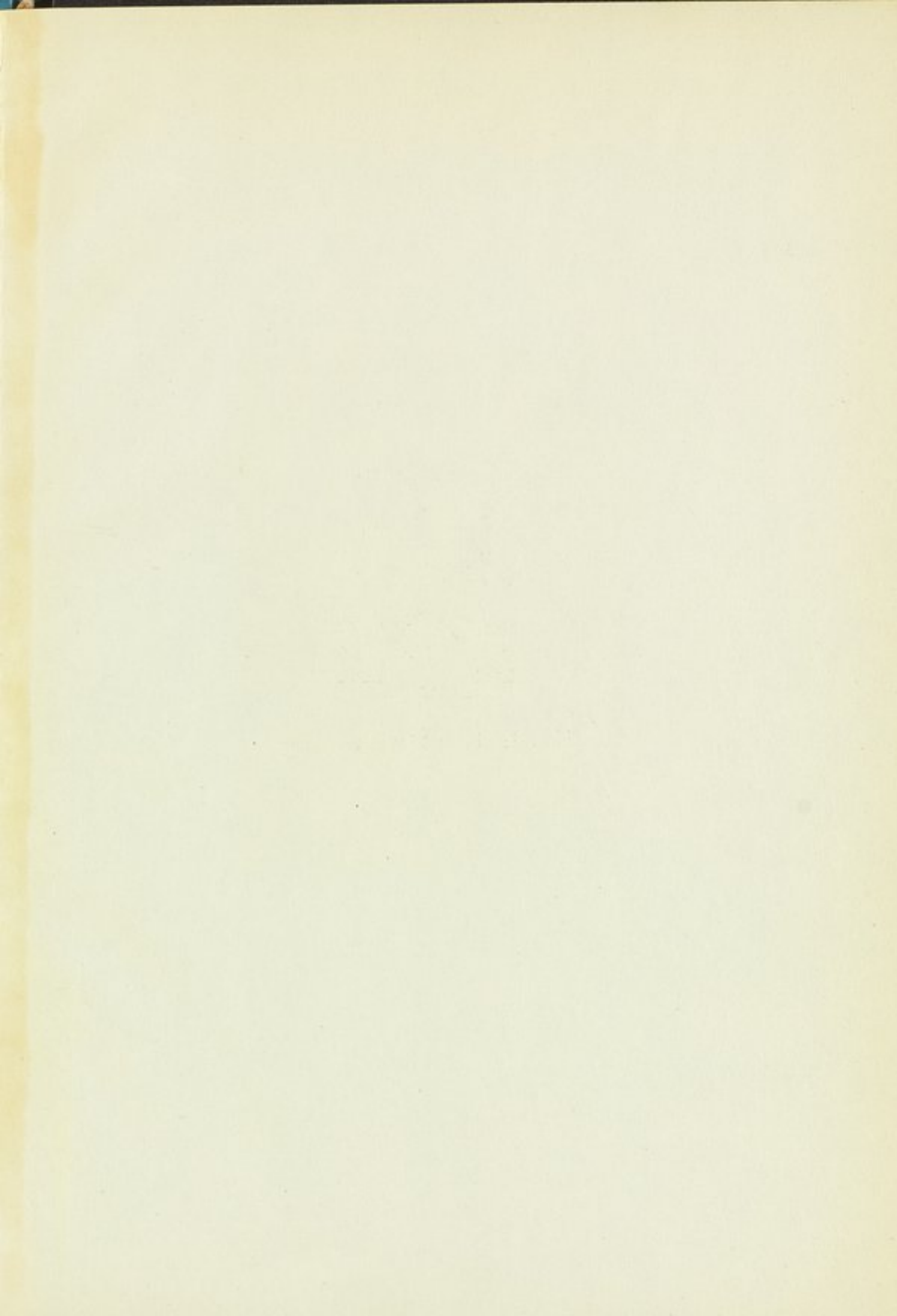
A · HALAT

published by



Copyright preserved for the
publisher





Library of



Princeton University.

